



انتشارات دانشگاه ملی ایران

«۱۱۲»

حدیث نادرشاهی

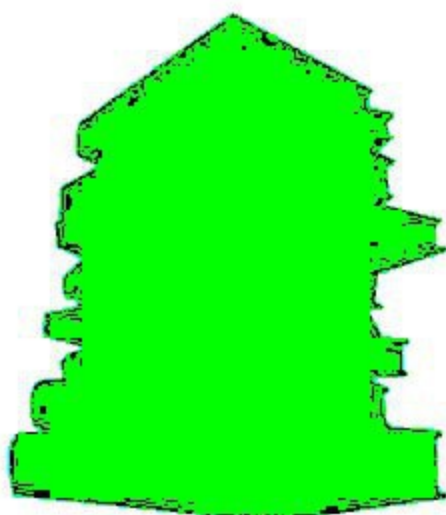
تصحیح، تحشیه و تعلیقات از :

دکتر رضا شعبانی

۲۵۲۶

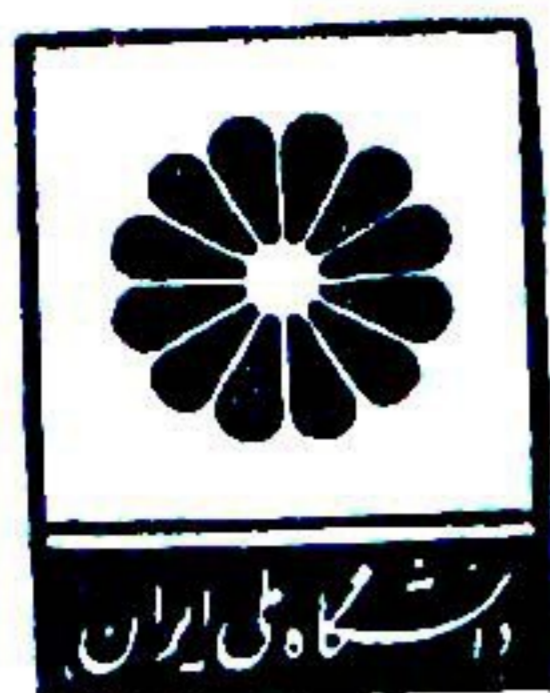
**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





67/11



انتشارات دانشگاه ملی ایران
«۱۱۲»

حدیث‌نادرشاهی

تصحیح، تحشیه و تعلیقات از :

دکتر رضا شعبانی

۲۵۲۶

132955

فهرست کلی مطالب

- | | |
|---------|--|
| الف - ل | ۱- پیش گفتار |
| ۱-۳۹ | ۲- متن و حواشی کتاب احوال نادرشاه |
| ۴۰ | ۳- عکس صفحه‌ای از کتاب مزبور |
| ۴۱-۷۰ | ۴- متن کتاب حادثه نادرشاهی |
| ۷۱-۹۸ | ۵- حواشی و تصحیحات کتاب حادثه نادرشاهی |
| ۹۹ | ۶- عکس صفحه‌ای از کتاب مزبور |
| ۱۰۰ | ۷- عکس صفحه‌ای از فتحنامه نادرشاه |
| ۱۰۱-۱۱۱ | ۸- متن فتحنامه نادرشاه |
| ۱۱۲-۱۱۶ | ۹- حواشی فتحنامه مزبور |
| ۱۱۸-۱۲۲ | ۱۰- متن نامه‌های منظوم احمد پاشا و نادرشاه به یکدیگر |
| ۱۲۳ | ۱۱- حواشی نامه‌های مزبور |
| ۱۲۴ | ۱۲- عکس صفحه‌ای از کتاب واقعه خرابی دهلی |
| ۱۲۵-۲۵۹ | ۱۳- تعلیقات |
| ۲۶۰-۳۴۹ | ۱۴- یادداشت‌ها و زیرنویس‌های تعلیقات |
| ۳۵۰-۳۷۷ | ۱۵- فهرست اعلام |
| ۳۷۸-۳۹۸ | ۱۶- فهرست اماکن |
| ۳۹۹-۴۰۵ | ۱۷- مآخذ و مراجع |

پیش‌گفتار

تاکنون در اهمیت شناسائی متون اصیل و صحیح تاریخی و نقد و مقابله و تصحیح و تحشیه آنها سخن بسیار رفته و اعتبار مستندات متقن برای بازشناسی تاریخ کهن مردم این ملک و دوباره نویسی آن ، چنانکه باید، شناخته شده است ، براهل نظر پوشیده نیست که هنوز تاریخ احوال مردم ایران در خلال قرن‌ها و هزاره‌های طولانی زندگی آنان ، به صورتی که اسلوب تاریخ‌نویسی علمی جدید حکم می‌کند ، در مظان تحقیق قرار نگرفتند و تلاشهای جسته و گریخته‌برخی از ارباب فضل و آگاهی ، جز به روشن کردن احتمالی صفحاتی معدود از کتاب عظیم حیات اجتماعی ایرانیان ، نپرداخته است . لابد که دانش‌طلبان این فن شریف و دوستداران صمیم این اقلیم پاک را هنوز راهی دراز در پیش است و حوصله و منانت و بردباری بسیار نباید ، تابی حب و بغض و به خصوص پستداوری ، به نفع و بختی در گذشته ملت ایران پردازند و در کم و کیف رویدادها تعلیل و تحلیل دقیق‌تر و دارند . در اجرای چنین نهمت ستوده‌ای است که حادارد منتعان دامن هم به کمر رسد و بدکردآوری کلیه اسناد و مکتوبات و مدارک مربوط به اعمار مخلف بردارند چون ، در نادی امر ، بعد علمی و ارزشیابی صحیح این گونه مستندات است که می‌باید انجام شود و ابزار و وسائل کافی تحقیق را در اختیار پژوهندگان بعدی قرار دهد . آن هم در سرزمینی که سده‌های حوادث

الف

بسیاری از اجزاء مرکبه آن را از هم به دور انداخته و نبودن استحکام و استقرار اساسی طولانی، دست به دست بی خبری و بی اعتنائی ابناء، حصول بر منابع مطمئن را دشوار ساخته است. نگارنده چندین سال پیش که به چاپ کتاب "تاریخ نادرشاهی" دست زد، *۱ این نکته را در آن جای داد و آور شد که برای نوشتن تاریخ صحیح زندگی یک ملت باید در بادی امر از منابع معتبر و اصیل آن استفاده جست و با رعایت شیوه های درست علمی که در نقد متون مرسوم است، حقایق مکتوم را باز شناخت و اعلام کرد. * ۲ به پیروی از همین عقیده، وقتی که از وجود چندین نسخه خطی ذی قیمت در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن آگاهی یافت، همت بر آن مقصور داشت که با وجود بضاعت مزاجه کمر به تصحیح و مقابله و تحشیه آنها بندد و دست کم با چاپ منقح این متون، جویندگان حقیقت و اهل تفحص را که زین سپس به دوره کوتاه ولی پر حادثه تاریخ افشاریه توجه خواهند فرمود، با منابع و مآخذ بیشتری مواجه گرداند. آنچه که در این مجموعه ملاحظه می شود، حاصل تلاشی است که در جهت تصحیح و مقایسه و تعلیقات نویسی بر چهار متن "احوال نادرشاه"، "واقعه خرابی دهلی به عهد محمدشاه از ورود نادرشاه والی ایران"، "حادثه نادرشاهی" و "فتحنامه" نادرشاه بعد از فتح هند به فرزند خود رضاقلی میرزا با نامه احمدپاشا به نادرشاه و جوابی که نادرشاه به احمدپاشا نوشته "به کار آمده است و چون هر یک از این منابع واجد اختصاصاتی است، ذیلاً" به شرحه ای در باب هر کدام می پردازد. امید که مقبول طبع مردم صاحب نظر شود و شایسته نقد ارباب بصیرت قرار گیرد.

الف - احوال نادرشاه

این کتاب که یکبار در صفحه اول نسخه موجود با شماره ۵۷۱۰ و با نام "احوال نادرشاه"، مشخص شده در صفحه انتهائی با شماره ۵۷۳ کتابخانه آصفیه حیدرآباد شناخته

۱ - محمد شفیع تهرانی، تاریخ نادرشاهی، با تصحیح و تحشیه و تعلیقات رضا شعبانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹
 ۲ - همان کتاب، مقدمه، ص سیزده

آمده است، تا این تاریخ نسخه^۱ منحصر به فردی تلقی شده که بوسیله یکی از نزدیکان و مترسلان دربار نادری نگارش یافته است. از سیاق عبارات و غلط‌های مشهود آن به ویژه جابه‌جائی برخی صفحات و مطالب کتاب، چنین برمی‌آید که مستنسخ کنونی، رعایت احتیاط را لازم نשמوده و بی‌توجه به مضامین متن و نیت نویسنده اصلی، اوراق درهم‌ریخته‌ای را که در دسترس داشته، رونویسی کرده است^۱ با این همه از اعتبار کلام مؤلف چیزی کم نمی‌کند و چنانکه در بررسی متن ملاحظه میشود بر درستی اطلاعاتی که جمعا "ارائه داده است خدش‌های وارد نمی‌آورد.

اما این که مؤلف چه‌کس است تاکنون بر این بنده مشخص نشده است، و هرچند که در خلال اوراق کتاب، نشانه‌هایی دلالت بر مقام و موقع اجتماعی او وجود دارد، باز واجد آنچنان صراحت و اعتباری نیست که بتواند هویت وی را آشکارا گرداند. امر محقق این است که از منشیان و درعین حال سرکردگان نظامی اردوی پادشاهی بوده و جای به‌جای مسئولیت‌هایی از طرف نادر به وی محول میشده است که با اعتناء به شدت عمل و دقت نظر شاهنشاه افشار در انتخاب این گونه عمال می‌توان باور داشت که شخص ثقه‌ای بوده است. به‌خصوص کمی بینیم تعداد اطرافیان صمیم نادر، به مرور ایام روی به قلت می‌نهد و همانسان بیماری و آزار وی شدت می‌یابد، مردم اندیشمند و صاحب عقل سلیم نیز به طوع و کره صحنه ایران‌عداری را خالی می‌کنند. بر این اساس مردی که توانسته باشد تا پایان عمر چنان شهریار با سطوت پرمهابتی در کنار وی زیسته باشد و به فحوای یادآوری‌های کتاب، دایر مداراموری نیز شناخته آید، باید که واجد امتیازات و صفات خصوصی نیز محسوب شود. نخستین باری که مؤلف از خود نام می‌برد به سال ۱۱۴۷/۱۷۳۴ بر می‌گردد که نادر به محاصره^۲ گنجه اشتغال داشته است و برای اظهار مودت به دولت روسیه و نیز

۱- ر. ک. وقایع قیام نادر در خراسان؛ کتاب حاضر، و حوادث مربوط به سخنر قندهار، ص ۳۹-۴۳ متن اصلی که باید در پای صفحه ۳۰ همان کتاب قرار گیرد، در حین چاپ این تغییرات رعایت شده است.

درخواست تخلیه^۱ سریع دربند و باکو هیئتی را به آن کشور اعزام فرموده^۱ ، مؤلف ما می نویسد که به دستور نایب السلطنه^۲ ایران (نادر) " میرزا کافی خلفا و میرزا اشرف هردو و راقم حروف به سفارت روس مامور شدند . " ^۳ باید باور داشت که با توجه به نیات ایران بان بزرگ دائر بر استخلاص مناطق اشغالی و گزارشی که سفیر اعزامی روس ، سرگئی-دیمیتریویچ گولیتزین^۴ دال برکماهی احوال به پترزبورک فرستاده بود ، سه ماه ضرب الاجلی که برای عقد قرارداد تعیین و اعلام شده بود ، مورد قبول روسیه قرار گرفت و موافقتنامه^۵ آنهم در روز سه شنبه بیست و پنجم شوال ۱۱۴۷/۱۷۳۵ به امضاء رسید . ^۶ نادر پس از پایان کار ترکها و شکست قاطعی که در اوائل محرم ۱۱۴۸ بر آنها وارد آورد ، شاهزاده گولیتزین را که از اصفهان در رکاب او بود رخصت بازگشت داد و دگر باره میرزا کافی نصیری خلفای مذکور را به سفارت روس تعیین کرد^۷ ولی سندی در دست نیست که مولف مانیز باز در معیت او ماموریت سیاسی خود را از سر گرفته باشد .

وقت دیگری مولف را در سلک ملازمان شهریار افشار می بینیم که پس از تسخیر قندهار و کابل و غزنین به سرحدات هندوستان پای نهاده^۸ است و برای تنسیق بلاد مفتوحه " امام وردی بیک (را) بیگلربیگی کابل ، راقم حروف " را " به وزارت ایالت و اشرف سلطان توپچی غلزه " را " به حکومت غزنین منصوب کرده است . ^۹ این انتصابات باید در حوالی اواخر جمادی الاول و یا اوایل جمادی الثانی سال ۱۱۵۱ اتفاق افتاده باشد که به تصریح میرزا مهدی و مولف ما ، پادشاه و ارتش ایران در منطقه^{۱۰} گندمک اقامت گزیده بودند . نویسنده^{۱۱} کتاب به اقرب احتمال در خلال دو سالی که نادر در صفحات هند و سند بوده ، به انجام

۱- این محاصره از ۴شنبه ششم جمادی الاخر سال ۱۱۴۷ تا هفدهم صفر ۱۱۴۸ ادامه داشت و تنها پس از شکست عبدالله پاشا کپرا غلوسر عسکر عثمانی در قراتپه تسلیم قلعه^{۱۲} شهر مسلم شد : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ - ص ۱۴۸-۱۳۷ ۲- کتاب حاضر ، ص ۱۳ ۳- میرزا مهدی این نام را کناس ثبت می کند جهانگشا ، یاد شده ص ۱۴۲ ۴- همان کتاب همان جا ، ۵- همان کتاب ، ص ۱۴۹ ۶- کتاب حاضر ، ص ۲۵ ۷- جهانگشا ، یاد شده ، ص ۱۷۷ .

وظائف محول دیوانی خود اشتغال داشته است ، چه از طرفی نادر را مجال تغییر و تبدیل کارگزاران درمیان نبوده - و دلیلی نیز برای این کار به نظر نمی رسیده - و از سوئی دیگر در منابع خبری آن روز ، ذکری از انتصابات تازه نشده است . اشتغالات پیاپی فاتح هندوستان نیز به آن حد بوده است که تنها به تدمیر سرکشان مناطق مفتوحه قناعت کند و مآلاً تا بازگشت از شبه قاره در صد جا به جایی بر سرکاران بر نیاید . و اما پس از تنبیه خدایار خان عباسی حکمران سند و در راه حرکت به جانب قندهار است که می بینیم امر به تغییر عمال می دهد و به تصریح محمد کاظم " محمد رضا خان خورشاهی بیات را باموازی دوازده هزار نفر از عساکر ایرانی به وکالت کابل نامزد فرمود و میرزا سید علی خبوشانی که در رکاب اقدس مین باشی بود ، به وزارت آن دیار سرافراز و برقرار گردانید و عساکر منصوره با عمال جدید مامور کابل گردانید ! "

از این قرار ، قول مولف نیز که در توضیح کشتار امام وردی خان سابق الذکر از " سکنه " نواحی آب بازی و مقر و مابین قلاب و غزنین " ^۲ می نویسد که " راقم حروف را بعد از دو سال از آن مکان اتفاق عبوری افتاد ، استخوان کشتگان ، آن صحرا را سپید کرده بود " ^۳ با حقیقت منطبق درمی آید ، چون به دنبال انتصابات تازه ، وی ناگزیر از عزیمت به اردوی نادری می شود و محتملاً " در آغازهای ماه صفر سال ۱۱۵۳ در حوالی نادر آباد " ^۴ و یا کمی بعد تر در هرات ، خود را به قوای پیروز می رساند . از این به بعد تا سال ۱۱۵۷ - از تصدی مقام دیگری زی خود نام نمی برد و این طور که برمی آید در دستگاه اداری نادری به امر استیفاء اشتغال داشته است ، چون وقتی که میانه " حاجی سیف الدین خان بیات نایب الایاله و در واقع والی خراسان " ^۵ با میرزا شفیع مستوفی آن ایالت بر هم می خورد ،

۱ - عالم آرای نادری ، ۲ ، صفحه ۴۹۲ - ۲ - کتاب حاضر ، ص ۱۸ - ۳ - کتاب حاضر ، ص ۱۸ - ۴ - نادر در هفتم صفر سال مزبور به قندهار وارد شده است ؛ جهاکشا ، نادر شده ، ص ۱۹۵ - ۵ - به تصریح کتاب ، نصرالله میرزا صاحب اخبار خراسان بوده ولی در رکاب پدر بسر می برده است ، ص ۳۱

و حاجی مبعوض شاه قهار قرار می‌گیرد ، او مورد توجه واقع می‌شود و آن‌طور که خود می‌گوید به اتفاق نایب‌الایاله مغضوب راهی خراسان می‌گردد و " در مدت شش‌ماه محاسبات عمل مذکوره را از سرحد قندهار و پنجاب (؟) الی سمنان مفروغ کرده ، با تمامی عمال ، در تابستان سال بعد وقتی که اردوی معلی در سنج اردلان نزول اجلال داشت وارد رکاب " می‌گردد . " ^۱ * این پیش‌آمد به حقیقت نماینده آن است که وی در عداد مستوفیان ممتاز و مورد اعتماد نادر بوده است و همان که در بحبوحه چنان روزگار پرتشویشی که از بیم سخط شاهی ، کسی را بر جان خود ایمنی نبوده ، او تا بدین پایه جلب اعتماد و اطمینان مرد سختگیر را کرده ، دلیلی واضح بر کفایت و قابلیت خویش ارائه داده است . مؤلف ما به طوریکه از خلال صفحات کتاب بر می‌آید ، در آخرین نبرد عظیم سپاهیان ایران و عثمانی در مراد تپه حضور داشته و علیرغم مفقود شدن بخش موثقی از نوشته‌های او معلوم است که به امر شهریار ایران برای تشخیص صحت و سقم تخلیه اردوی دشمن ، با ارتش پیروزمند ایران به تعاقب ترک‌ها پرداخته است ^۲ * از سیاق عبارات او راق آخری کتاب مستفاد می‌شود که وی نیز مانند بسیاری از اصحاب بصیرت ، صلاح خود را در این می‌دیده که در روزگار پریشانی اقبال هموطنانش که همگام با شدت بیماری و درماندگی رهبر به صعوبت مبتلا شده کشور ، بوده است ، هرچه گمنامتر و منزوی‌تر بماند ، چه که به راستی جنون بارز نادر ، توان اصغاء و اجراء نظرات ناپسند و دستوره‌های ناموجه وی را به هیچ اندیشمند سلیم‌العقل و درستکاری نمی‌داده است . این است که می‌بینیم جز در مورد توطئه‌گران و نحوه اجرای نقشه‌آنان ، که مورد " استماع " وی بوده ، خبری از خود نمی‌دهد. سخن صحیح همان است که این خبر را نیز افواها شنیده و به واسطه بعد منزل ، تاریخ مهم شهادت شهریار نگونبخت افشار را به جای یازدهم جمادی‌الثانی ، چهاردهم شهر رجب ثبت کرده

۱ - کتاب حاضر ، ص ۳۱ - ۲ - کتاب حاضر ، ص ۳۶ این نکته شاید نشانه آن بتواند باشد که مؤلف ، مرد جنگ و عرصه پیکار نیز بوده بوباری ، از تعهد مسئولیت‌های نظامی‌روزی نمی‌گردانیده است .

است^۱ . این احتمال هم هست که بعد از مرگ دردآلود ولینعت خود و یا زمانی نزدیک به حادثه ، به هند عزیمت کرده و در آن خطه مقیم شده باشد .

به هر حال همانگونه که از مطالعه^۲ اوراق پریشان کتاب برمی آید ، نزدیکی نویسنده به دربار نادری و حضور او در برخی از صحنه های رسمی ، اهمیت قابل اعتنائی به متن می دهد و اگر که دقت نظر و روشن بینی مرد دل آگاهی چون میرزامهدی را ندارد ، اما باز به سهم خود منبعی است موثق ، و در برخی زمینه ها اطلاعاتی به دست می دهد که منحصر به فرد است . این نکته را در شیوه به کارگیری عناوین و القاب درست رجال قوم نیز می شود ملاحظه کرد که فرضاً " برای روزگاری که نادر " تهما سبقلی خان " خطاب می شده و یا هنوز به مسند سلطنت تکیه زده بوده ، همان گونه که رسماً " نامیده میشده ، از وی ذکر رفته است . همین گونه است برای رضاقلی میرزا ، شاه تهما سب و دیگران ، که حاکی از اشراف نویسنده به دستگاه و باخبریش از زیرویم مسائل حکومتی و اجتماعی آن روز می تواند باشد .

از سیاق نگارش متن ، چنین برمی آید که نساخ هندی بوده و بر سبیل اهل حرفت ، بی اعتناء به جزئیات و دقایق . این است که گهگاه مرتکب نگارش غلط های فاحشی شده و غالباً " اعلام و اماکن ایرانی را به شیوه معمول و مسموع هندوان ثبت کرده است^۳ * با این که چاپ کنونی از زلتهای یاد شده مصون نیست با اینهمه کوشش بر آن بوده که عندالمقدرة از نادرستی ها کاسته شود .

ب - الف واقعه خرابی دهلی به عهد محمدشاه از ورود نادرشاه والی ابران

ب - ب حادثه نادرشاهی

به قراری که ملاحظه می شود هر دو کتاب ، از یک متن رونویسی شده اند و در واقع سجد بدل محسوب می شوند کتاب " واقعه خرابی دهلی . . ." به شماره ۱۲۱۵۲ مجموعه کتب خطی

۱ - کتاب حاضر ، ص ۳۹ - ۲ - برای مثال اکفاء به حای الکا و مصارعب سجد حای مصاهرت ، و بنه پسر و بنه پیش به حای بیه پسر و بیه پیش و نظائر آنها .

کتابخانه آصفیه و " حادثه نادرشاهی " ذیل رقم ۱۲۱۵۰ همان کتابخانه ثبت شده است. این طور که برمی آید مصنف اصلی کتاب، هندی بوده و احیانا " در روزگار هجوم ارتش ایران به شبه قاره و یازمانی نزدیک به این واقعه می زیسته است ولی نسخه های مذکور قرب قرنی پس از آن پیش آمد نوشته شده و طبعا " دستخوش تغییراتی که ذوق ها و سلیقه های محرران می طلبیده، گردیده اند. در اینجا ما برای سهولت کار حادثه نادرشاهی را مقدم است به عنوان " نسخه الف " و دیگری را به عنوان " نسخه ب " نام نهاده ایم و در تصحیح و مقابله متون نیز به همین ترتیب از آنها نام برده ایم. نسخه الف در ربیع الاول سال ۱۲۶۰ هـ. ق. استنساخ شده و نسخه ب در همان ماه از سال ۱۲۶۷ هـ. ق. رونویسی گشته است و این احتمال هم وجود دارد که کتبی از این قبیل نه از روی یک ماخذ، که از متون مجزائی برخاسته باشند. آن گونه که مشهود است بیش و کمی های بسیار در هر دو وجود دارد و نسخه پردازان به هیچ وجه خود را در قید و بند الفاظ محدود نکرده اند این مسئله نه تنها در سیاق کلمات و عبارات که بل در شیوه استنباطات و نیز ارائه ارقام و آمار نیز ملحوظ است و کار را به آنجا کشانیده که فی المثل شمار گشته شدگان واقعه دهلی درب به نیم لک (پنجاه هزار نفر) و در الف به یک لک و نیم (یکصد و پنجاه هزار نفر) رسیده است^۱.

از دیگر مشخصات نسخ مذکور می توان این را ذکر کرد که حوادث مندرج در آنها، سراسر مربوط به ورود شاهنشاه ایران به خاک هندوستان و سوانح و پیش آمدهای وابسته به این لشکرکشی است. از آنجا که مولف اصلی هندی است و البته طرفدار مسلم مردم مغلوب، در مواردی از خشونت نمائی در بیخ نورزیده است، با این همه انصاف باید داد که به حد مقدور و فهم برداشت خود از اتفاقات، سعی در بیان حقایق داشته است و اگر از یک دو فقره تندی هائی که خامه لجام گسیخته ناگزیرش ساخته " بر مفولان کلاه پوش " ^۲ روا دارد، معفوش داریم و از برخی لغزشهای کوچک و فراموشی پذیری چون طرفداری عمدی از

۱ - کتاب حاضر، ص ۶۷ ۲ - متن اصلی، برگ ۱

نظام الملک - بگذریم بقیه متن و در واقع قسمت اعظم و اساسی کتاب قابل مطالعه و استفاده است . در تصحیح هردو متن نسخه واقعه خرابی دهلی الخ " منقحترمی نمود و به همین اعتبار هم ماخذ چاپ قرار گرفت ولی به صورتی که خوانندگان محترم ملاحظه خواهند فرمود . با مقابله و مقایسه دو متن کلیه بیشتر و کمی هلی آنها ثبت و یاد شده است .

ج - فتحنامه نادری

این رساله به خامه میرزا مهدی خان استرآبادی منشی الممالک و مورخ مشهور دربار نادری است و با همان انشاء و سبک و شیوه مشهور او نگارش یافته است . متن موجود نامه شهریار ایران به فرزند ارشدش رضاقلی میرزا است که در آن تاریخ به سمت نیابت سلطنت ، قائم مقام و متکفل امور ملک بوده و بشارت فیروزی ارتش نیرومند ایران پس از واقعه کرنال و آمدن محمدشاه به معسکر نادری را دریافت داشته است . با این که تاکنون نسخ متعددی از فتحنامه نادری به چاپ رسیده^۱ * چنین پیدا است که کمترین آنها عینا " مانند دیگری بوده است و چنین برمی آید که نادرشاه پس از پایان کار ارتش دهند و تا وقت ورود مجدد به خاک ایران ، در فرصت های مقتضی به ارسال فتحنامه های مکرری مبادرت ورزیده است . این امر ، شاید از این نقطه نظر نیز ضروری می نموده که احیانا " پیکی در میانه هلاک و یا اسیر دشمن شود و به هر واسطه منظور از اعلام پیام فیروزی و ایادی خیرنادر برای بخشیدن مالیات به مردم ایران و امثال آن ، انجام نشده بماند . و اما فتحنامه کنونی ، در حدود اطلاع این بنده مفصلترین و کاملترین آنهاست و حاوی توضیحات و دستورالعمل های کافی در باب مهمات مملکت ایران نیز هست . به همین واسطه تا آنجا که میسر بوده شرح نکات و دقایق آن پرداخت و هر جا که مقتضی بود ، در پاورقی شرح های بر متن نوشت .

۱ - برای نمونه ر . ک دو نسخه از فتحنامه : حاج میرزا محمد صادق ، مخزن الانشاء ، به اهتمام حاجی علی اکبر خوانساری ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۰۰ ه . ق ص ۲۶-۳۱ و ۳۸-۳۶ .

ناگفته‌نماند که فتحنامه^۶ مزبور در عداد کتب خطی کتابخانه^۷ آصفیه موصوف است و ذیل شماره ۱۲۱۳۸ نسخ فارسی قلمی آن به ثبت رسیده . تاریخ کتابت آن هم به ۱۱۸۸- ه . ق . می‌رسد و از خطی خوش و تقریری دلکش بهره‌برده است .

در پایان مقال باید از نامه^۸ منظوم احمدپاشا والی بغداد در ۱۱۴۵ ه . ق . نام برد که به هنگام محاصره^۹ اول بغداد^{۱۰} * به نادر که در آن تاریخ با عنوان نایب السلطنه، سپهسالار ارتش ایران بوده، نوشته شده است و پاسخی که صاحب اختیار مطلق ایران آن روز، به همان سبک و شیوه به وی داده، این که نامه‌های یادشده دارای اصالت و سندیت مطمئن باشد، بر این بنده محقق نیست ولی بی ربط نیز نمی‌تواند باشد، و گمان می‌رود که لاف و گزاف در آب و هوای آن روز، جایی برای خود داشته است. برخی نکات بدیع از باب شناخت نقطه - نظرهای طرفین جنگ، نگرشهای اجتماعی خاص هر سو، نوع مسائلی که فی مابین مطرح میشده و تبلیغاتی که در جهت تخویف و تخفیف حریف به کار می‌برده‌اند، از دیدگاه بررسی تاریخ این ایام و تحلیل شخصیت‌ها قابل اعتناست . به همین ملاحظه به چاپ آن مبادرت ورزید و با این که از نظر هنر شعری بکلی فاقد ارزش است باز از زاویه^{۱۱} سند تاریخی بودن معتبرش قلمداد کرد .

تصحیح و تحشیه و تعلیقات

خوانندگان گرامی توجه دارند که متون فارسی تنظیم شده درهند، اعم از آنها که بوسیله^{۱۲} نساخان شبه‌قاره کتابت یافته و یا آنها که به وسیله^{۱۳} مؤلفان هندی نگاشته آمده از تاثیر نفوذ سبک مخصوص آن سامان و ترسل و تکلم ویژه هندوان برکنار نمی‌ماند . مثلاً " بسیار اتفاق می‌افتد که " شمایان " را به جای " شما " و " رفقایان " را به عوض رفقا " و " بمع " را برای " مع " استفاده می‌کنند و تغییر شیوه^{۱۴} سخن آنها تغییر اسلوب نگارش و

۱ - به احتمال فراوان

لطمه بر اصالت متن است. بنده را کوشش بر آن بوده که حتی المقدور از دستکاری در متون احتراز کند و کلمات خاص مولفان و نویسندگان هندی را همانطوریکه بوده نگاه دارد. اما در برخی از موارد که قرائت متن به سهولت امکان پذیر نشده و یا برای ایجاد ارتباط در پیوستگی کلام افزودن کلمه و عبارتی ضروری تشخیص داده شده ناگزیر در گیومه قرارش داده است.

از آنجا که این صحائف به همت اولیاء محترم سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه ملی ایران - به وسیله ماشین های تحریر الکترونیک - چاپ و منتشر شده است و استفاده از گروه برای افزودن لغات و عبارات مصحح در این شیوه امکان پذیر نیست^۱، ناچار باز از گیومه استفاده به عمل آمده است ولی عباراتی که محض روشن شدن معنی کلمه اضافه شده در بین الهالین قرار گرفته است. پس از آن که بخش اول کتاب حاضر و در واقع قسمت " تاریخ احوال نادرشاه " آن به چاپ رسید، * ملاحظه شد که از جهت تنظیم ارجاعات و حواشی مشکلاتی در این شیوه چاپ وجود دارد، پس به رایزنی مسئولان چاپخانه، مقرر شد که اضافات و تصحیحات در پایان هر متن قرار داده شود. در تالیف تعلیقات نیز ابتداءً نظر بر محدودیت صفحات کتاب بوده و دیگر توجه به حوادث عمده و شخصیت های مهمی که در این مجموعه از آنها نامی رفته است، در این زمینه نگارنده دچار همان محظورات و مشکلاتی بوده که در هنگام چاپ کتاب " تاریخ نادرشاهی " با آنها مواجه بوده است^۱ * به این معنی که چون متون مصحح برخی کتب کمیاب چون جهانکسای نادری را همه وقت در اختیار نداشته، ناگزیر از چاپ های دیگر آن استفاده کرده است. بر این اساس هرگاه ذکری از " جهانگشا " رفته، مراد نسخه مصحح آن است و در دیگر موارد، به توصیح مشخصات کتاب و یا ارجاع قبلی آن اشارت رفته است. همچنین اسب در باب کتابهای ترجمه شده " نادرشاه " مولفان انگلیسی آنها لکهارت و فریزر که حای بدحای اراصل آنها نیز استفاده شده است.

۱ - یاد شده، پیشگفتار، ص بیست و پنج و بیست و شش.

بنده را در نامگذاری، چاپ، تنظیم ابواب و فهرس مجموعه حاضر، ارجمندان
گرانمایه‌ای مشوق و معاون بوده‌اند که سزاوار می‌داند از غایت عنایات و توجهات و زحمات
برخی از ایشان و از جمله استاد دکتر حکیمیان مدیر محترم دفتر انتشارات دانشگاه ملی
ایران، فرهاد پردیس معاون مسئول چاپخانه و نیز کارمندان فنی سپاسگزاری مخصوص داشته
باشد و در نهایت امر آرزو کند که این کتاب، شایسته اعتناء و امان نظر علاقمندان به
تاریخ ایران به‌ویژه پژوهشگران عصر افشاری آن قرار گیرد.

رضا شعبانی

تهران خرداد ماه ۲۵۳۶

احوال نادرشاه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نیایش بی عد و حد شاهنشاهی را سزد که رایت اقتدار سلاطین کامکار را به اوج فرمانروائی و کشورگشائی برافراخت و صفحه شمشیر مصقول خسروان روزگار را آینهٔ چهره نمای عروس فتح و ظفر ساخت ، و صلوات تامات نامنتهات و تحیات (۱) بر سلطان اصفیا خاتم انبیاء عرب ، طیبین و اهل بیت طاهرین آن حضرت که منطوق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر ریاست ایشان دلیلی (است) ساطع و برهانی است قاطع ، صلوات الله و سلامه علیه " و " علیهم اجمعین .

اما بعد ، این چند کلمات بطریق ایجاز و اختصار در بیان کلیات احوال خاقان جمشید اقتدار نادرشاه قرقلو افشار ، مشتمل بر مقدمه و دو باب و خاتمه نوشته شد در تبیین اموری که ربط کلام به آن تعلق دارد :

باب اول ، در بیان احوال پادشاه مذکور قبل از جلوس بروسادهٔ سلطنت .

باب دوم ، در بیان جلوس پادشاه مذکور بر تخت فرمانروائی ایران و کیفیت صوحاب

و باقی حالات آن سلطان السلاطین جمشیدشان .

۱ - متن : واکیات

خاتمه، در بیان انتقال نادرشاه مذکور به عالم دیگر و مال حال اولاد (۱) و احفاد آن خسرو فریدون فر، در تبیین اموری که ربط کلام به آن تعلق دارد.

(باب اول) :

برای ناقدان فنون هنر و جوهریان در مکنون نقود کمالات، مخفی نماید که سلاطین جنت مکین صفیه صفویه انارالله برهانهم را بعد از اینکه دوسد سال در ممالک ایران فرمانروا بودند، همه قواعد دولت و اقبال روی به اختلال آورد.

محمود پسر ویس غلزه با متجنده افغان قندهار، از راه بیابان کرمان، متوجه دارالسلطنت اصفهان گردیده، آن بلده جنت نشان را که به مصداق آیه کریمه ارم ذات العمدالتی لم یخلق مثلها فی البلاد، (۲) بود، محصور ساخت. چون رفع و دفع آن طایفه کافر نعمت، از حیز قدرت و مکنات پادشاه مالک رقاب شاه سلاطین سلطان حسین صفوی بیرون بود، رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که یکی از شاهزادگان نامدار را ولیعهد ساخته، روانه دارالسلطنت قزوین نمایند و کفایت شر آن جماعت بی عاقبت را به رای مهر آرا منوط فرمایند، و اگر از حوادث روزگار و طواریق لیل و نهار چشم زخمی رخ نماید، شاهزاده به حکم وراثت، کامل امور و ناظم مناظم جمهور باشد.

بعد از استشاره و استخاره، قرعه اختیار به نام درخشنده گوهر درج سلطنت " و " تابنده اختر برج عظمت، طهماسب میرزا افتاد. (۳)

پادشاه مالک رقاب، نخست فرزند ارجمند را به عواطف بیکران نواخته، گوش

۱- متن: حال و اولاد

۲- آیات ۷ و ۸ از سوره مبارکه الفجر: "ارم دارای ستون های رفیع، آنچنان عماراتی که در دیگر سرزمین ها نظایر شان بنا نشده بود."

۳- ر. گ. تعلیقات ذیل عنوان حمله افغان و انتخاب طهماسب میرزا به ولایتعهدی.

هوش اورا به درر نصایح ، گرانبار ساختند ، و به حسن الطاف ، به مصالح امور عالم و مناہج امانی و آمال جمہور بنی آدم را وصیت فرمودہ ، رخصت انصراف ارزانی داشتند .
شاهزادہ بہ استعجال تمام ، قطع منازل و مراحل می فرمود تاہوای دارالسلطنت قزوین از غبار موکب ظفرپیرا ، عنبرآگین گردید . (۱)

چون ممالک خراسان از سرداری صاحب وجود خالی بود ، محمدخان ترکمان را امیرالامرا و بدین طرف کشیک فرمودہ ، موکب اقبال بہ صوب آذربایجان و تختگاہ دارالسلطنت تبریز در اہتزاز درآمد . (۲)

چون مدت محاصرہ اصفہان نہ ماہ امتداد یافت و کار براہل شہر تنگ شد و کومکی کہ توقع بود ، از شاہزادہ نرسید ، پادشاہ مالک رقاب بہ تاریخ دوازدم شہر محرم سنہ ۵۳۱ و ثلاثین و مائہ بعدالف (۱۱۳۵ / ۱۷۲۲) مطابق پارس نیل ترکی ، کہ فی الحقیقت سلخ ماہ دولت و احتشام ، و اختتام ایام اقبال آن سلاطین عظام بود ، بد معسر محمود شتافتہ ، جیقہ و نگین سلطنت را تسلیم کردند . (۳)

" (در) " شانزدہم شہر مذکور ، موکب محمودی وارد دارالسلطنت مذکورہ و در عمارات مبارکتاب نقش جہان نزول نمود ، و پادشاہ مالک رقاب را بی محنت طوق و زنجیر در اجاطہ زرگرخانہ مقید ساختہ ، بہ تاریخ چہاردم شہر مذکور (۴) بر سریر سلطنت جلوس فرمود .

بہ اندک فاصلہ ، اکثر ممالک عراق و فارس بہ حیطہ ضبط و تصرف اولیای دولت محمودی درآمد و در شعبان سنہ سبع و ثلاثین و مانہ بعدالف (۱۱۳۷ / ۱۷۲۴) نحل حساب

۱- ر . ک . تعلیقات

" " - ۲

" " - ۳

" " - ۴

پادشاهزادگان نامدار را کہ از صفار و کبار چهل تن بودند، از پا درآورد، چنانچہ (کذا) غیر از پادشاه مالک رقاب و طہماسب میزا، بر ہیچکس از ذکور آن سلسلہ علیہ، حکم ابقا نرفت. (۱) و ہم در آن اوان، مکافات عمل اورا گرفته، بہ اقبیح و جہی و دیعت حیات، بہ ہادم اللذات (ہادم الذات؟) سپرد.

اجل خانہ تن بہر داختش وزان تخت ہر تخته انداختش

مدت سلطنت او کمابیش دو سال بود، و بعد از محمود اشرف غلزہ جالس و سادہ فرماندہی گردید.

الکای یزد و کرمان و کوه کیلویہ نیز ضمیمہ ممالک محروسہ اوشد، و اورا در نواحی فراہان و جابلق، با سرعسکر روم کہ پنجاہ شصت ہزار سوار داشت، مقابلہ و مقاتلہ دست داد، بہ فتح و ظفر اختصاص یافت. (۲) و در شہور سنہ اربعین و ماہ بعد الالف (۱۷۲۷/۱۱۴۰) مطابق قوی ٹیل ترکی، در حینی کہ نواحی سرچشمہ آب گرمک (؟) مضر بخیام ابہت احتشام اوبود، کمر بہ قتل پادشاه مالک رقاب نمودہ (کذا) آن سرور ریاض سلطنت را از پا درآوردند، و این معنی برو مبارک نیامدہ، بہ اندک فاصلہ از ضرب حسام خون آشام غازیان شیرشکار قزلباش مقتول، و سلطنت آن طبقہ سپری شد. مدت پادشاگی او نیز چہار سال امتداد یافت. (۳)

القصہ در ظرف ترساس (؟) ۱) ہفت سال از استیلای آن جماعت ہرج و مرج کلی در کشور ایران افتاد، و فتور تمام بہ احوال اقلیم آن مکان راہ یافت. باب الابواب اروپانند (در بند؟) و کوبہ و بعضی از گیلانات بدہ پس و بدہ پیش را اروس و ضلع شروان بہ تعامی و توابع را لکزی و اکثر و ابواب ۴) آذربایجان و بعضی از عراق را رومی، مشہد مقدس طوس و اکثر ممالک خراسان را ملک محمود سیستانی (قبضہ) کردہ، مبالغہ را از حد گذانیدہ و مسئول او بہ انجاح اقران یافتہ، با دو ہزار سوار عنان ہزیمت بہ صوب دشت (گرگان)

- ۱- ر . ک . تعلقات
۲- " " "
۳- " " "
۴- متن : ارباب

۵- در اینجا عباراتی حذف شدہ و افتادہ بہ نظر می رسد.

معطوف گردانید .

بعد از طی مفاوز و مسالک به یورت بسیاری از ترکمانان رسیدند و آن جماعت نیز پای جرات در میدان جلادت افشوده ، به دفع و منع دلیران قزلباش شمشیر کین از نیام کشیدند .

ندرقلی بیک در آن معرکه به نوعی کوشش نمود که دوست و دشمن بردست و بازوی او آفرین خواندند و پردلان عرصهء دغا ، از صولت او المحذر المحذر بر زبان راندند . کاررزم و پیکارتا خورشید جهانتاب رخسار درنقاب حجاب کشید امتداد یافت و آن شب از صبح تا شام "؟ ا" از جانبین هیچکس دقیقه "ای" از حزم و احتیاط فرو نگذاشت . روز دیگر که از اشعهء خورشید خنجر گذار ، عرصه آفاق روشنی پذیرفت ، ترکمانان گروه انبوه در برابر سپاه ظفر شکوه صف آرا گشتند و از طرفی آنچه امکان کشش و کوشش بود به جای آوردند . عاقبت نسیم عنایت الهی بر پرچم رایت "؟" وزیدن گرفت و اعداد با "آ" نکه "به" اصغاف مضاعف آنها بودند ، از ستیز و آویز عاجز "مانده" راه گریز پیش گرفتند .

ندرقلی بیک گله و رمه و احمال و اثقال و جهات و اموال آن جماعت را به تصرف آورده ، رفقارابه و فورانعام و اکرام و حسن معاشرت ممنون فرمودند و مظفرو منصور به معسکر سردار عظیم الاقتدار مراجعت نمودند .

محمدخان نیز مومی الیه را نواخته ، به تفقدات بیش از پیش ممتاز و به رنبهء ایشیک آقاسی گری سرفراز ساخت . (۱)

بالاخره کلفت و وحشتی که میان ندرقلی بیک مذکور و کلب علی بیک سمت طهپور یافته بود ، در ظاهر به مودت و الفت انجامید و کریمهء بابا علی بیک (۲) را طوعاً و کرهاً نکاح کرد (۳) و سه پسر از آنها به وجود آمد ، بزرگتر به رضاقلی بیک و وسطی به مرصی قلی

۱- ر . ک . تعلیقات ۲- متن : بابا قلی بیک ۳- ر . ک . تعلیقات

بیگ (۱) و کوچکتتر به امامقلی بیگ موسوم گردید "ند".

القصة در همان اوان ملک محمود سیستانی که جمهور اورا از اولاد سلاطین کیان می دانند، مشهد مقدس و توابع را به حیطه ضبط و تصرف در آورده آثار ضعف و انکسار بر ناحیه احوال محمد خان سردار لایح گردید و مجال توقف خراسان در خود ندیده، به رکاب شاه طهماسب پیوست. ندرقلی بیگ نیز خود را به امراء "ا؟" رسانیده، درکنج عافیت بسر برد تا فتحعلی خان قاجار که در خدمت شاه طهماسب به حسن تدبیر و اصابت رای ممتاز و به منصب وکالت دیوان اعلی سرافراز بود، در رکاب همایون لشکر به خراسان کشید و مشهد مقدس را مسخر ساخته، ملک محمود را مستاصل گردانیدند. (۲)

ندرقلی بیگ عرضداشتی به پایه سیر اعلی ارسال داشته، التماس نمود که بنده جز درگاه عالم پناه ملجاء و ملاذی نمی شناسد و می خواهد که روی به آستان دولت آشیان که کعبه آمال و امانی و قبله اقبال و کامرانی است، آورده، هرگاه رقم مطاع به سرفرازی این بنده صادر شود، از روی امیدواری، سپاه افشار و اکراد ضلع اتک و غیره را فراهم آورده، خود را به درگاه جهان پناه می رساند.

مضمون عرضداشت او به مسامع جلال بندگان اشرف رسید و مسئول او به انجام مقرون گردید.

رقم همایون به سرفرازی او محرر و به حسینعلی بیگ معیر الممالک (۳) غلام سرکار خاصه شریفه جهت استمالت او مقرر و روانه شد.

دو سه ماه فاصله، ندرقلی بیگ مذکور با (۴) دوهزار سوار کرد و افشار و غیره که هر یک در روز رزم، خود را با رستم و اسفندیار برابر می دانستند، به اتفاق معیر الممالک (۵) وارد

۱- ر. ک. تعلیقات

۲- ر. ک. تعلیقات

۳- متن: معیر الملک. ظاهراً این شخص باید همان معیر الممالک معروف باشد که بقول - مرخاربه به سپه پادشاه (طهماسب، نادر و علیقلی عادل شاه) خدمت کرده است. ر. ک. تعلیقات

۴- متن: به

۵- متن: معیر الملک

درگاه معلی و بوسیلهٔ امرا، سعادت خاکبوسی آستان اعلیٰ حاصل کرده، به مراحم بی پایان خسروانه امیدوار و "درزمرهٔ اعیان دربار مملکت مدار استقرار یافت. تا به مرور ایام و شهر، آینهٔ خاطر اشرف از فتحعلی خان اندک غبار آلود و امرا و ارکان دولت که با خان رفیع الشان در مقام عداوت بودند، تفرّس این معنی کرده، مزاج همایون را بالکلیه متغیر ساختند.

بالآخره ندرقلی بیک تقبّل قتل او نمود و خان را مقتول ساخت و خود به خطاب طهماسب قلی خان مخاطب و "به" منصب قورچی باشی گری سرفراز گردیده، این بیت راسج سکهٔ خود قرارداد :

شاید به فلک ساید "از" اقبال رکابم طهماسب قلی خان شده از شاه خطابم
 و این واقعه در شهور سنه اربعین و ماه بعد الالف (۱۷۲۷/۱۱۴۰) مطابق قوی ثیل ترکی اتفاق افتاد. (۱) ذالک تقدیر العزیز القدير و بیده از منة البدير و التقدير.

تخاقوئیل بعضها مطابق سنه ۱۱۴۲ (۱۷۲۹) و بعضها مرادف سنه ۱۱۴۳ (۱۷۳۰). (۲)

در این سال اشرف به عزم تسخیر خراسان لشکر کشید. طهماسب قلی خان قور "چی" باشی نیز در آن طرف، به قصد مقابله و مقاتله عنان عزیمت به صوب عراق معطوف گردانیده، در مهمان دوست دامغان تلاقی فئتن دست داده، اشرف، مغلوب فرار کرده، به تهران آمده، توقف کرد تا شکسته‌های قشون به او ملحق "شوند" و زیاده تاء مل نکرده، روی به اصفهان آورد. (۳)

طهماسب قلی خان پیاپی طی مسافت می نمود تا وارد اصفهان "شود"، در مورچه خوار

- ۱- این واقعه در محرم ۱۱۳۹ هـ اتفاق افتاده است مؤلف نه در اینجا و نه در هیچ جای دیگر تاریخ هارا دقیق ذکر نکرده است. ر. ک. تعلیقات
- ۲- منظور این است که برخی از حوادث در سال ۱۱۴۲ و برخی دیگر در ۱۱۴۳ اتفاق افتاده است. ظاهراً مراد مؤلف سال شمسی است و آغاز هر سال رانیز غالباً "از برگزاری مراسم نوروزی به حساب آورده است.
- ۳- ر. ک. تعلیقات

نیز حربی صعب واقع شد، شکست بر لشکر اشرف افتاد و به شهر گریخت. در همان شب و روز دیگر تاجاقت، کوچ و بنه و احمال و اثقال خود را، آنچه ممکن بود برداشته، به سمت فارس روانه شد.

قورچی باشی برای ضبط شهر کس تعیین نمود. چون شاه طهماسب چند منزل متعاقب می آمد، تا ورود به موکب پادشاهی در همانجا توقف نمود تا شاه طهماسب وارد شوند. چون در جنگ مذکور سپاه بی فرمان قورچی باشی باولچه "کذا" مشغول شده بودند، آتش غضب او شعله ور گردیده، فرمود آنچه غنیمت یافته بودند، از طلا و نقره و زر و جواهر و خیمه و خرگاه بالتمام را بر روی هم جمع کرده، سوختند. (۱) بعد از ورود شاه طهماسب، طهماسب قلی خان در رکاب همایون مبارک وارد بلده و تقریباً "دوماه مقام نمود" و "درخواست مصاهرت (۲) با سلسله علیه صفویه و خواهش جیقه که در ایران مختص سلاطین است، کرد. طوعاً و کرهاً" یکی از بنات شاه سلیمان را به نکاح خود در آورد و به عنایت جیقه نیز سرفراز گردید مشروط با آنکه در طرف چپ بزند، و سجع مهر خود را تغییر داده، این بیت را سجع سکه خود قرار داد:

نادرم در تاج بخشیدن ز لطف کردگار لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

مجملاً "رحیم خان گرایلی که بیگربگی استرآباد بود، به نظارت بیوتات سرکار خالصه شریفه سربلند و اختیار دربار پادشاهی و نظم و نسق امور کل عراق به رای رویت او منوط گردید.

طهماسب قلی بیک جلایر عامل و نایب اصفهان مقرر شده، موکب قورچی باشی

جهت استقبال اشرف به سمت فارس در حرکت آمد. و مرتبه سیوم بردر محال شیراز با افغانه مقابله دست داد. اشرف و جمیع سرکردگان غلزه مقتول شدند. قاطبه فوج افغان طعمه شمشیر قزلباش گشته، معدودی از آن ورطه جان به سلامت بیرون بردند و از راه بیابان

۱- ر. ک. تعلیقات ۲- متن: "مصارعت"، و این ظاهراً "نادرست می نماید، چه -
نادر تقاضای ازدواج بایکی از بانوان حریم صفوی را داشت و بدین امر نیز موفق آمد.

کرمان ، به سمت قندهار فرار کردند (۱) و غنایم بسیار به تصرف فوج قزلباش آمد و سرمایه مقتولین را با عورات و زنان اشرف به اصفهان فرستاد و یک صبیہء شاه سلطان حسین که در نکاح اشرف بود به خراسان روانه گردید که به رضاقلی بیگ پسر بزرگ خود منصوب نمایند . موکب عالی از راه کاشان و تهران و قزوین نهضت نمود .

ایتھئیل (۲) بعضی مطابق سنہ ۱۱۴۳ (۱۷۳۰) بعضی موافق سنہ ۱۱۴۴ هجری (۱۷۳۱) نوروز این سال در عراق اتفاق افتاد . الکای قلمرو علیشکر و استان فیلی و کردستان اردلان و باقی ولایات عراق را که در تصرف رومی بود ، مستخلص کردند ، و آخرین سال محمد رحیم گرایلی و طهماسبقلی بیگ جلایر را از نزد شاه طهماسب به حضور خود طلبیده ، معیر الممالک را عامل و ضابط مالیات اصفهان مقرر کرد و خود روانه خراسان شد .

شاه طهماسب نیز در عراق " و " فارس بی شرکت غیر مدخل کرده ، محمد علی خان پسر سید "؟" اصلان خان " را " بیگلربیگی فارس ساخت و حکام و عمال (۳) طهماسبقلی خان را از بلاد عزل فرموده ، خود حاکم و عامل تعیین کرد و میرزا رحیم پسر میرزا محمد حسین انبیائی " کذا " را به یساولی (۴) آن ملک نایب وزیر اعظم و محمد رضا خان عند اللوشاملو را قورچی ساخت و طهماسبقلی خان بعد از ورود مشهد مقدس طوی عظیم ترتیب داده . صبیہء سلطان حسین را به رضاقلی بیگ میرزا " کذا " منسوب ساخت و بدست خیر هرات روانه گردیده ، دارالسلطنت مذکور را محصور نمود .

تنگوڈئیل ، بعضی موافق سنہ ۱۱۴۴ (۱۷۳۱) و بعضی مطابق سنہ ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲)

نوروز این سال در ظاهر دارالسلطنت هرات اتفاق افتاد . تمام سال هم بر سحر بلدهء مذکور مصروف بود . شاه طهماسب در امر سلطنت عراق و فارس و عرسان و کوه کیلوند

۱- ر . ک . تعلیقات ۲- متن : ئیل
۳- متن : عامل ۴- متن : راسادلی

و بعض از ولایات آذربایجان استقلال پیدا کرده، سپاهی درکمال استعداد ترتیب داده، میرزا ابراهیم یساولی خاصه را به سفارت اروس مامور ساخت.

گیلانات را از آنها مستخلصوبه تصرف اولیاء دولت قاهره درآورده، مومی ائیه به حکومت کل بده پیش و بده پس سرفراز شد.

درین سال محمدخان بلوچ که درعهد اشرف بیگلربیگی فارس و از جانب او به سفارت روم مامور شده بودند مراجعت نمود. (۱) چون سرداری متصف به صفات شایسته بود درسلک امرا منسلک گردید.

شاه طهماسب درهمین سال لشگر به آذربایجان کشید، درظاهرایران با سرعسگر (۲) روم محاربه نمود، بعد ازاینکه فتح کرده بودند، شکست بر لشگر قزلباش افتاد و معاودت به اصفهان واقع شد.

سیچقان ئیل، بعضها بمطابق سنه ۱۱۴۵ (۱۷۳۲) و بعضها موافق سنه ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳)

نوروز این سال درظاهر هرات اتفاق افتاد و اوایل بهار همین سال دارالسلطنت مذکوره به تصرف اولیای دولت قاهره خانی (۳) درآمد. عبدالغنی بیگ ابدالی با تمام آن جماعت درسلک ملازمان انسلاک یافت.

بعد ازفتح مذکور عرضداشت مبنی بر مقدمات فتح و نصرت و متضمن خلوص بندگی و عقیدت به خدمت شاه طهماسب فرستاد. مکاتیب دوستانه به جمیع امراء و ارکان دولت مرقوم کردند و خلفای (۴) و ملاعلی اکبر ملباشی را برای اظهاراثبات "بندگی" خود به درگاه معلی فرستاد.

پیرمحمدخان قاجار را بیگلربیگی هرات، و ابراهیم خان برادر خود را درخراسان

۱- ر. ک. تعلیقات ۲- متن: میرعسگر ۳- مراد "نادری" است.
۴- علی القاعده این شخص باید همان میرزا کافی خلیفه الخلفا باشد.

نایب کرده، روانه درگاه همایون شد "وبعد از ورود اصفهان، "به" چند روز فاصله شاه طهماسب را از سلطنت خلع و بر عباس میرزا پسر او که طفل شیرخواره بود، نام سلطنت نهاد و خود بالاستقلال متکفل امور سلطنت شد و سپاه و شاهزاده و متعلقان را روانه دارالسلطنت قزوین نمود و محمد علی خان ولد اصلان خان بیگلربیگی فارس به سفارت هندوستان و علیمردان خان سعد لوبیگلربیگی حویزه، میرا بوالقاسم کاشی صدر و حاکم اصفهان، و یک صبیہ شاه سلیمان به او و یک صبیہ دیگر به رحیم خان گرایلی منصوب شد و موکب عالی متوجه عراق عرب شده، بغداد را محصور ساخت.

در حین (۱) محاصره بغداد، محمد رحیم خان گرایلی و محمد رضا خان قورچی - باشی شاه طهماسب و میرزا ابراهیم یساولی (۲) خاصه حاکم گیلانات برای زیارت نجف اشرف رفته، همانجا توقف کردند. محمد رحیم خان اواخر به هندوستان شتافت و محمد رضا خان و میرزا ابراهیم سکونت اختیار کردند و هنوز "؟" در آنجا می باشند.

در اول این سال میرزا رحیم وزیر اعظم شاه طهماسب و میرزا ابوالقاسم و میرزا فتحاله کلایر (۳) و میرزا کاظم یساولی (۴) به اتفاق عامل اصفهان شدند و اواخر سال غیر از میرزا رحیم آن سه کس دیگر در بغداد به قتل رسیدند و رضاقلی خان قوللر آقاسی (۵) شاه طهماسب و میرزا علی نقی طبیب حکیم باشی که در خدمت قورچی باشی نهایت اعتبار بهم رسانیده بودند، نیز به قتل رسیدند. تا آن اوان قورچی باشی ظاهراً "به قتل هیچکس حکم نکرده بود مگر آنکه در جنگ به حسب اتفاق مقتول می شدند.

در این سال سکه زر "که" به نام شاه طهماسب میرزا "کذا" بود در خراسان موهوب و امر شد که شاه خراسان، حضرت علی بن موسی رضا علیه السلام است، به نام حصر - زرمسکوک شد و این بیت مقرر شد:

-
- | | | |
|-----------------|------------------------|---------------------|
| ۱ - متن : درین | ۲ - متن : ساولی | ۳ - محتملاً " حلایر |
| ۴ - متن : ساولی | ۵ - متن : قوللر آقائیل | |

درخراسان سکه برز شد به توفیق خدا نصرت و امداد شاه دین علی موسی الرضا
وسج مهر خود را نیز که لفظ تاج بخشی داشت تغییر دادند و چنان "کذا" مقرر کردند :

نادر عزم زلف حق غلام هشت و چار لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

اودئیل ، بعضها بمطابق سنه ۱۱۴۶ (۱۷۳۳) و بعضها موافق سنه ۱۱۴۷ هجری (۱۷۳۴)
نوروز این سال در ظاهر بغداد اتفاق افتاد . درین سال "توپال عثمان" (۱) از دولت
عثمانی با دولک سوار به حکومت بغداد مامور شد . فیما بین مقابله و مقاتله دست داد ،
شکست بر لشکر قزلباش افتاد " صفر ۱۱۴۶ "

طهماسب قلی خان " درحال " فرار به همدان آمد ، بالتمام خیمه و مکان خان و
فوج به غارت رفت و جمعی کثیر مقتول شدند .

طهماسب قلی خان مذکور در ظرف مدت چهل روز توقف همدان دوباره خود را
ساخته به عنوان ایلغار به دارالسلام " بغداد " آمد و به طوفال پاشا "کذا" مصاف کرده ،
اورا مقتول ساخت و از فوج عثمان لو (۲) قریبا " با هفتاد هزار کس طعمه شمشیر قزلباش
شدند . غنایم بسیار به دست لشکر آمد " جمادی اول ۱۱۴۶ ه . " (۳)

چون محمدخان بلوچ بیگلربیگی فارس در آن اوان رایت استبداد برافراشته ،
دم آرزوی شاه طهماسب می زد و اکثر از فارس و عربستان در این امر با او همد "ا" ستان بودند ،
مصلحت در محاصره بغداد ندانسته ، از راه لرستان فیلی و خرم آباد بر سر محمدخان مذکور
ایلغار و اورا دستگیر کرده ، به اصفهان فرستادند . در آنجا کور گردید و بلده شوشتر را که
سازش با محمدخان کرده بودند اللهداد (کذا) کردند و در هر باب نسبت به اهل آنجا لازمه آنچه
نباید به عمل آوردند . (۴)

پارسئیل ، بعضها مطابق سنه ۱۱۴۷ (۱۷۳۴) و بعضها موافق سنه ۱۱۴۸ هجری

۱ - متن : طوفال پاشا
۲ - متن : عثمان بکو
۳ - ر . ک . تعلیقات
۴ - ع . ک . تعلیقات

نوروزاین سال درآذربایجان اتفاق افتاد . دارالسلطنه تبریز و شروان و دربند و بادکوبه و گرجستان مسخرشد و هفت و هشت هزار کنیز و غلام گرجی به دست آمد . بعد ، مشغول محاصره گنجه شدند . میرزا ابراهیم را که یک دختر شاه سلطان حسین درخانه او بود ، به منصب صدارت و نظارت سرکار طهماسب و حرم سرفرازکرده ، امرکردند که پادشاه را به مازندران ، و بعد از مدتی ، به خراسان برده ، درسبزواری بوده باشند .

درحین محاصره گنجه ، محمدعلی خان پسر اصلان خان که به سفارت هندوستان مامور شده بود ، معاودت " به " (۱) ایران " نمود و " قبل از وصول به خدمت خان وفات یافت و علیمردان خان شاملو بیگلربیگی حویزه به سفارت هندوستان مامور گردید .

حکومت حویزه به حاجی سیف الدین خان بیات مفوض شد و میرزا کافی خلفا و میرزا اشرف هردو و راقم حروف به سفارت اروس مامور شدند .

القصة بعد از آن که مدت محاصره گنجه امتداد بهم رسانیده بود ، عبدالله پاشا کربیلی اوغلی (۲) با دویست هزار سوار به ایروان آمد . قورچی باشی جمعی را به محاصره گنجه باز داشته ، خود به استقبال میرعسکر (۳) مذکور در حرکت آمد و در مراد بند (۴) ایران جنگ واقع شد . پاشا و هفتاد و هشتاد هزار کس از آن لشکر به قتل رسیدند بقیة السیف فرار کردند و غنائم و دواب بسیار به دست قزلباش آمد " محرم ۱۱۴۸ / ژوئن ۱۷۳۵ " بعد از فتح مذکور ایروان و گنجه نیز مفتوح شد و آذربایجان (۵) تمام به تصرف آمد و زمستان این سال قشلاق در صحرای مغان شد ، و قورلتائی فرموده ، به احضار اهالی و اعیان ایران فرمان دادند و جمعیتی در آن انجمن دست داد که در قرون ماضیه کمتر افتاده بود .

چون دوسه هزار آهنگر در آن صحرا به ساختن طوق و زنجیر اشتغال داسید ، حلاق

۱ - متن : معاودت در
۲ - کوپراوغلی
۳ - سرعسکر
۴ - مراد تپه
۵ - متن : آذرباب جان

را یقین دست داد که آنها را بجهت آن طلبیده اند که به قلاع خراسان فرستند .

القصة جارچیان بحسب فرموده ، در میان طبقات خلایق جاز زدند که مردم به سلطنت هر که رضامند باشند ، عرض نمایند ، نواب خان می خواهند بقیة العمر را به عبادت الهی بگذرانند و از مشاغل دنیوی متأذیند ، دوسه روز مهلت است ، خوب خیال کرده ، به عرض رسانند .

وطهما سب قلی خان جلا پروملا علی اکبر و چند کس دیگر در میان مردم می گشتند و در جزو به مردم حالی می کردند که هیچکس غیر از نواب خان لایق این امر نیست و دیگری را رضا نباید داد .

بعد انقضای میعاد ، خلایق متفق اللفظ به عرض رسانیدند که ما هیچکس را غیر از نواب خان قبول نداریم ، اگر نواب خان متوجه این شغل نمی شوند ، اول ما را مقتول سازند ، بعد هر چه خواهند کنند .

از طرف خان کشش و کوشش مردم به نهایت رسانیدند تا بالاخره به اکراه تمام ، مشروط به چهار شرط قبول گردید :

اول آن که جهال هر ولایت زبان به طعن خلفای راشدین نبگشایند . آنها را از فعل شیعه ممنوع نمایند .

دویم آن که در جمعه جماعت نام خلفا را مذکور نمایند .

دیگر آنکه شاه طهما سب و یا هیچکس از صفویه را تمکین ننمایند .

دیگر آنکه تعزیه سیدالشهداء را در ماه محرم موقوف دارند . (۱)

اعیان همه شروط را متقبل شدند ، وثیقه متضمن این معنی نوشته شده اصل آن را خود ضبط و نقول آن را مصحوب نظر علی خان سعدلو "به جهت" خواندگار (۲) مرسول شد "کذا" در

۱- ر . ک . تعلیقات

همان صحرا عمارتی عالی جهت جلوس مرتب شد و به تهیه و سرانجام ایجاب آن اشتغال نمودند .
 باب دوم - در بیان جلوس نادر بر تخت فرمانروائی ایران و باقی حالات آن سلطان .
 توشقان نیل ، بعضها موافق سنه ۱۱۴۸ (۱۷۳۵) و بعضها مطابق سنه ۱۱۴۹ هجری
 (۱۷۳۶) . (۱)

در روز نوروز این سال بر تخت خسروانی ایران ، جلوس معلی واقع و خطبه به القاب
 همایون خوانده شد . سجع سکه به طریق طغری به تاریخ فیماوقع ، و طرف دیگر ، این بیت
 مقرر شد :

سکه بزرگ کرد نام سلطنت را در جهان نادرایران زمین و خسرو گیتی ستان (۲)
 دومهریکی بزرگ و یکی کوچک کردند ، مهر بزرگ بدین قرار ، بعد از بسم الله :
 نگین دولت و دین رفته بود چون ازجا به نام نادر ایران قرار داد خدا
 و مهر کوچک مصرعه : مظهر لطف الهی نادر است .

مجملاً " مجالس پادشاهانه انعقاد یافت . شاهزادگان " ؟ " و ارباب قلم و بیگلربیگیان و حکام
 و عمال و اهالی و ارکان و اعیان سرکردگان و اهالی شرع شریف و سرکردگان سپاه و یوزباشیان
 و مین باشیان (۳) همگی به عطای خلعت سرفراز شدند و در همان مجلس رضاقلی میرزارا " که " ناآن
 او ان رضاقلی بیک بود ، نایب السلطنه خراسان ، و ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان و طهماسب
 قلی خان جلایر سردار خراسان ، و کلبعلی خان و لطفعلی خان و فتحعلی خان کوسه احمد لو
 پسران باباعلی خان (۴) ، بیگلربیگی مرو (۵) و بیگلربیگی قلمرو و علیشکرو چرخچی باشی (۶) ،
 و تقی خان (۷) بیگلربیگی فارس و حاجی سیف الدین خان بیات بیگلربیگی عربستان معزول
 و به درگاه جهان پناه آمده بود ، ناظر بیوتات خاصه ، و فرامین مطاعه به نام آنها در همان

۱ - این عنوان گذاری سنواتی برای سالهای ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ ذکر شده است

۲ - متن : نادری ایران زمین و خسروی گیتی ستان ۳ - متن : بند باشیان " ؟ " "

۴ - باباعلی بیک کوسه احمدلو ۵ - متن : مردانه

۶ - متن : چمرچی باسفی ۷ - متن : تقی خان

مجلس به مهر مهر آثار مزین شد " شوال ۱۱۴۸ " .

وبعد از فراغ از طوی (۱) مذکور، اسیرانی که از گرجستان آورده بودند، براهل ایران تقسیم و دیگر باره همگی "را" به خلاع فاخره سرفراز فرموده، رخصت انصاف ارزانی داشتند و موکب همایون به صوب قزوین نهضت نمود .

حاجی سیف الدین خان بیات از قزوین مورد عتابت " قرار گرفت " و از نظارت معزول شد " و خدمت مذکور به اماموردی بیک قرقلوا فشار که قرابت با بندگان اقدس داشت ، شفقت شد . (۲)

القصة دو ماه در قزوین نزول اجلال واقع و چون بعضی حرکات از جماعت بختیاری سرزده " و " مصدر فساد بودند ، موکب همایون به عزم تنبیه آنها در حرکت آمده ، آن طایفه را زایل کردند و دو هزار سوار از آن جماعت ملازم رکاب و خانه " و " کوچ آنها را به جانب خراسان نقل نمودند .

و از آنجا متوجه اصفهان " شدند " و امیر اصلان خان قرقلوا فشار سردار عراق و لشکر ظفر پیکر متوجه ملک نيمرور شد .

فرمان مطاع صادر شد که علی بیک (۳) پسر بزرگ ابراهیم خان در مشهد نایب ، و رضاقلی میرزا و طهماسب قلی خان جلایر بلخ را مسخر سازند .

نواب میرزا به صوب بلخ توجه فرموده ، آن ممالک را به تصرف در آورد و لشکر قیامت - اثر به قندهار آمده ، حسین را در قلعه محصور و به فاصله دو فرسخ از قلعه و شهر ، سنگر جهت نزول همایون مشتمل بر بازارها و حمامات و سراها به اتمام رسید .

چون مرتضی قلی میرزا پسر وسط اکثر اوقات علیل می بود ، نام " او " را تغییر داده به نصراله میرزا موسوم ساختند . (۴)

۱ - ترکی به معنای جشن . ضیافت . . فرهنگ معین . ص ۲۲۴۲

۲ - ر . ک . تعلیقات ۳ - علی قلی خان - عادل شاه بعد .

۴ - محمد کاظم این تغییر نام را بعد از فتح کرنال می شمارد : عالم آرای نادری ، جلد ۲ ص ۴۴۱ .

لوئیل ، بعضها مطابق سنه ۱۱۵۲ (۱۷۳۹) و بعضها موافق سنه ۱۱۵۳ هجری " ۱۷۴۰ " (یہ جای سال ہی ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰)
 نوروز این سال در ظاهر قندهار اتفاق افتاد . تمام سال همت بر محاصره قلعه (۱) و تسخیر
 آن مصروف بود . چون سیدال (۲) که از سرکردگان نامی حسین بود ، در قلعه قلاب اقامت
 داشت و آن حصنی بود حصین .

امام وردی بیک قرقلو ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه باهشت هزار سوار به تسخیر
 آن مامور شد . بعد از این که سه ماه قلعه مذکور را محصور ساخت و کاری از پیش نرفت ، به
 یورش مفتوح و سیدال را " با " (۳) غنایم آن قلعه به درگاه معلی آورد . خدمت او نهایت
 استحسان یافت ، حکم شد چشم های سیدال را کنند و جلیله او را که نواده میرزا داود
 متولی بود و اشرف به نکاح سیدال مذکور در آورده بود طلاق گفتند و به امام وردی خان
 عقد بستند . (۴)

و هم در آن اوقات امام وردی خان به عرض رسانید که " از سکند نواحی آب بازی و مترو
 مابین قلاب و غزنین قریب ده دوازده هزار بودند " و دارای " . . . نفر شتر می باشند ،
 شخصی آمده شکایت کلی دارد . (۵) امر اشرف صادر شد که مشارالیه با هفت هشت ده هزار
 سوار ایلغار کرده ، شتران مذکور را به دست آورد .

امام وردی بیک به موجب فرمان اشرف روانه شد و شخص مدعی در عرض راه فرار
 کرده ، امام وردی بیک هر چند شرایط تفحص بجا آورد ، از شتران اتیری معلوم نشده منحواست
 معاودت کند ، قراول خیر رسانید که قریب پنجاه شصت هزار کس از افغانند و سکند آن ملک ،
 جمعیت کرده ، در فلان موضع اقامت دارند و مقصود آنها مقابله و مفانله با فوج فرلیاس است .

۱ - قلعه قلاب ۲ - در غالب متون اس امام " سیدال " ثبت شده است .

۳ - من : را به غنایم ۴ - ر . ک . تعلیقات

۵ - این عبارت درست قرائت نشد .

امام وردی بیک شبشب ، غافل برسر آن جماعت تاخته ، حوالی صباحی کہ ہنوز
آن خون گرفتہ ہا در خواب بودند ، برآنها ریختند . اگرچہ آنہا نیز حرکت مذبوحی کردند ،
اما سودمند نیفتاد .

امام وردی بیک قرقلو و فوج ظفر موج قزلباش بہ فتح و ظفر اختصاص یافت و آن
جمعیت تمام در آن عرصہ بہ قتل آمدند .

راقم حروف را بعد از دو سال از آن مکان اتفاق عبوری افتاد . استخوان کشتگان آن صحرا را
سپید کردہ بود .

بہر حال امام وردی بیک با وصف این فتح نمایان ، مورد خطاب و عتاب ، و از شغل
نظارت معزول شد و ہم در این سال حسین قلی بیک افشاریساؤل صحبت ، بہ قتل پیر محمد -
خان قاجار بیگلربیگی ہرات مامور شد . خان مذکور را گردن زدو سراورا بہ قندہار آوردند و
خلیل بیک نایب چنداول باشی بہ نیابت ہرات مامور شد ، و محمد خان ترکمان و میرزارضا
مستوفی الملک (۱) بہ سفارت مامور شدند و امیراصلان خان قرقلو از سرداری عراق معزول شد
و محمد علی خان قرقلو منصوب گشت ، و صفی خان بغایری از بیگلربیگی گری گرجستان معزول
و اتمش بیک پسر محمد علی خان اصلانخانی کہ نایب ایشیک آقاسی بود ، بہ خطاب خانی
و رتبہ بیگلربیگی گری گرجستان سرفراز گردید .

و ہم درین سال ، علیمردان خان شاملو از سفارت ہندوستان معاودت نمود و دیگر بارہ بہ
رتبہ بیگلربیگی عربستان سرفراز شد .

و درین سال عمرپاشا " را " کہ بہ سفارت ایران مامور شدہ بود ، بعد از اینکہ بہ اصفہان آمدہ ،
حسب الحکم مدتی در دارالسلطنت مذکورہ توقف کردہ بود ، بہ درگاہ معلی طلبیدند .
نامہ حضرت خواندگار را کہ مبنی بر تشیید مبانی الفت و اتحاد و تہنیت جلوس ہمایون بود ،
در مجلس بہشت آئین ، بہ دست میرزا نصرالہ دادہ ، شہزادہ برکنار مسند گذاشت و تحف
و ہدایای او از نظر ہمایون گذشت .

۱- این لغت درست خواندہ نشدہ بہ قرینہ باید مستوفی الملک ویا " مستوفی العمالک باشد "

بیلان ٹیل ، بعضہا مطابق سنہ ۱۱۵۰ (۱۷۳۷) وبعضہا موافق سنہ ۱۱۵۱ ہجری

(۱۷۳۸) .

نوروز این سال درظاہر قندہار اتفاق افتاد . بعد از دو ماہ از انقضای سال ، قندہار
بہ یورش مفتوح ، و حسین دست در دامان استیمان زدہ ، حکم اشرف صادر شد کہ مجموع
افاغنہ با عیال و اطفال برآمدہ ، در آن صحرا بمانند ، و حسین مذکور و چند کس از بیک زادگان
غلزہ بہ سنگر آوردہ ، بعد از دو سہ روز فوجی را بہ اتفاق مامور روانہ خراسان
کردند " ذی حجہ ۱۱۵۰ "

حسین و بیک زادگان را درہ زندران ساکن و جماعت غلزہ را در نیشاپور و توابع
و سایر ولایات خراسان ، و رامین " و " ری متفرق کردند کہ بہ امر زراعت اشتغال نمایند و مملکت
نیمروز را بہ جماعت ابدالی دادند و غنی خان را بیگلربیگی انجا نمودہ ، امر شد تا قلعہ را
ویران کردند . همان سنگر را دارالفتح نادر آباد نام گذاشتند و عمارات پادشاہی را کہ در
همان سنگر بود ، جہت سکونت غنی خان مقرر فرمود .

بعد از تمشیت مہام آنجا ، موکب ہمایون روانہ کابل شد . بعد از اینکہ بہ حوالی
غزنین رسیدند ، قاضی آنجا کہ از اولاد سلطان محمود غزنوی بود بہ رکاب ہمایون آمدہ ، مغانح
قلعہ را سپرد و بہ عواطف شاہنشاهی مخصوص گردیدہ ، محمد بیک قرانی میں باشی را با
یکہزار سوار بہ محافظت و ضبط آنجا تعیین کردہ ، موکب پادشاہی روانہ کابل شد " صفر ۱۱۵۱ " .
بعد از ورود " بہ " دارالملک کابل قلعہ را محصور و در مدت سہ ماہ مفتوح ساختند ، و سررہ خان
قلعہ دار را در کویہ دامن ، ساکن کردہ و یاریک سلطان توپچی باشی بہ ضبط قلعہ مقرر شد
" ربیع الاول ۱۱۵۱ "

میرزاتقی معزالملک را کہ وزیر مازندران بود و تغییر شدہ " کدا " ، در رکاب بود ،
بہ نظارت بیوتات معین شد و بہ خطاب خان بیگی سرفراز شد و موکب ہمایون ار راہ کویہ
دامن و صامی " ؟ " و بحراب در حرکت آمد . بعد از ورود گندمک ، یک منزلی جلال آباد ،

اما موردی بیک قرقلو را به خطاب خانی و بیگلربیگی گری کابل و راقم حروف را به وزارت ایالت و اشرف سلطان توپچی غلزہ را به حکومت غزنین سرفراز کرده ، نہایتا " روانہ فرمودند و زمام مالی و ملکی آن دیار را از سرحد قندہار تا حدود جلال آباد در قبضہ اختیار اما موردی بیک خان نہادند " جمادی الثانی ۱۱۵۱ "

یار بیک سلطان توپچی باشی و محمد خان قرائی و جمیع عمال و حکام ولایات تابعہ غزنین و کابل مامور حضور شدند و امرا قدس صادر گردید کہ اما موردی خان خود تا غزنین رفتہ ، غلامان سرکار خاصہ شریفہ و ملازمان گروسو گرایلی (۱) و غیرہ را کہ بہ اتفاق امیر اصلان خان سردار معزول عراق آمدہ اند ، نزد خود نگاہ داشتہ ، اشرف سلطان را در امر حکومت غزنین مستقل و خود بہ کابل بیاید .

و موکب ہمایون در جلال آباد متوقف شد تا نواب رضاقلی میرزا و طہماسب قلی خان جلایرکہ در بلخ بودند از راہ نمود بند بہ پایہ سیرا علی وارد شدند ، و نواب میرزا بہ نیابت سلطنت ایران مخصوص گردیدہ ، روانہ گردید و حکم شد کہ در آذربایجان دخل نمایند ، و بہ ابراہیم خان اختصاص داشتہ باشد .

و موکب ہمایون از کوهستان و بی راہہ ، روانہ پیشاور و بی خبر حوالی صبحی وارد لشکر ناصر خان " شدند " و از ناصر خان حرکت مذبوحی بہ وقوع " پیوست " . (۲) خان مذکور دستگیر شد و مرحمت شاہانہ مجددہ " اورا بہ نظامت صوبہ پیشاور سربلند گردایند ، و رضی خان آبدار باشی شاہ طہماسب را " کہ " در رکاب بود باد و صد سوار دز پیشاور نزد ناصر خان تعیین و از آب وزیر آباد بہ کشتی گذشتہ ، کوچ بہ لاہور آمدند " رمضان ۱۱۵۱ "

ذکر یا خان ناظم صوبہ لاہور بہ قدم اطاعت و انقیاد پیش آمدہ ، نظامت بہ دستور ، بہ اوتفویض یافت و پسر او بہ خطاب شاہنواز خانی سربلند شد .

۱ - متن : ملازمان کروس و کرانی ۲ - ر . ک . تعلیقات

در آن اوقات چاپاران از ایران وارد درگاه معلی و به عرض رسانیدند "کد" (۱)

ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان را جماعت لکزی جارو تله به قتل رسانیده‌اند .

بنابر آن ، امیراصلان قرقلو سردار سابق عراق را بیگلربیگی تبریز و صاحب اختیار کل آذربایجان ، و صفی خان بغایری را سردار الکای مذکور و بهرام خان افشار را بیگلربیگی شروان کرده ، به چاپاری روانه ایران و موکب همایون روانه شاه جهان آباد شد .

چون محمدشاه پادشاه هندوستان بالشگری عظیم از دارالخلافت شاه جهان آباد به سمت لاهور نهضت نموده ، در کرنال نزول داشت ، موکب شاهی نیز در کرنال با افواج هندوستان مقابله و مقاتله کرده ، به فتح و ظفر اختصاص یافت "ذی القعدة ۱۱۵۱" و با دساده هندوستان حقیقه و نگین سلطنت را تسلیم و به اتفاق موکب ظفر نشان وارد شاه جهان آباد شدند . (۲)

و چون نواب میرزا (۳) در جلال آباد انصراف یافته ، وارد مملکت ایران گردیدند ، به عرض رسید که ایلبارس اوزبک ، با شصت هزار کس از خوارزم ، روی بوجه "به ایران آوردند .

چون ، موکب پادشاهی را عازم هندوستان دیده ، و مملکت را حالی با فیه ، قصد سحر خراسان دارد ، و به مرو شاه جهان نزدیک رسیده ، و نواب میرزا نیز افواج سرحدات خراسان را قریب بیست هزار کس فراهم آورده ، به عنوان ایلبار بد صوت مرو سناست و با ایلبارس مذکور مقابله و مقاتله نموده او را به قتل رسانید (۴) ، و اکثر لشکر او طعمه سمسیر آنداز غارتگران جلادت نشان قزلباش شد و معدودی راهنورد وادی فرار گردیده ، اموال آنها را به غنیمت گرفتند ، و میرزا مظفر و منصور به ارض اقدس مشهد مقدس عیان عریض معطوف گردانیدند .

و به تقریب این فتح نمایان در امر نیابت سلطنت کمال استقلال پیدا کرد . (۵)

" و اما نادرشاه " نجاران و معماران صاحب ونوف که در ساد جهان آباد بودند ،

جمعی کثیر را به اتفاق میرزا محمود معماربانی به ایران روانه فرمودند که در سرتاعت و سرود آنها

-
- ۱- متن : و ابراهیم خان ۲- ر . ک . تعلیقات ۳- رضاعلی سررا
 ۴- حوادث این لشکرکشی با اطلاعات مؤلف ما ، فرو فراوان دارد ، ر . ک . تعلیقات
 ۵- ر . ک . تعلیقات

رابعہ کار مشغل سازد . (۱)

ودرین سال ، عبدالباقی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان ، حین معاودت از هندوستان
وقبل از ورود " به " پیشاور وفات یافت ، وحسب الحکم جسد او را بی آنکه مدفون نمایند در صحرا
انداختند و اموال او را ضبط نمودند .

تفصیل این اجمال آنکه خان مومی الیه زیاده از همه امر او اعیان ، منظور انظار التفات ،
وتوجه خاطر انور نسبت به او بی نهایت بود ، چنانچه در مدت عرض مرض ، نواب اشرف
مکرر طہما سبقلی خان جلاپیر را نزد اومی فرستادند و عذرخواهی می نمودند کہ : " این نام
سلطنتی کہ بر ما گذاشته اند ، مانع از ملاقات های دوستان " شده است " به این سبب از عیادت
ایشان محرومیم . "

القصة در حین اشتداد مرض ، خان مشارالیه ، طوماری مفصل نوشته ، اموال خود را
از نقد و جنس در آن ثبت نمود و به خدمت همایون فرستاد کہ : مراسم ناگزیر در پیش است ،
بہر جهت احوال من بہین نمی شود در سرکار ضبط شود !

نواب همایون انکار این معنی " کردند " و بر حالت او تأسف ها خوردند ، و بعد از
وفات مقرر شد کہ ملاحظہ اموال او کنند و چون مصطفی قلی بیک پسر او در کرمانشاهان نایب
است ، جهت اوضبط نمایند .

به حسب اتفاق ، چندین مقابل آنچه خان مذکور عرض کرده بود ، موجود بود و طلا
و جواهر زیادتی را در طومار داخل نکرده بود . بنا بر این اموال مذکور بہ ضبط مقرر شد و جسد
او را در صحرا افکندند . (۲)

یونت ٹیل ، بعضہا مطابق سنہ ۱۱۵۱ (۱۷۳۸) و بعضہا مرادف سنہ ۱۱۵۲
ہجری " ۱۷۲۹ " .

نوروز این سال در دار الخلافت شاه جهان آباد اتفاق افتاد . سلطنت هندوستان

را به محمدشاه مفوض داشتند . پادشاه مذکور نیز ولایات کابل و پشاور و سند و غیره " را " که آنطرف روداتک واقع است ، به آن دولت مخصوص گردانیدند ، و مخدره از کرایم آن سلسلهء علییه را که صبییه کام بخش باشد ، درسک ازدواج میرزا نصرالله کشیدند (۱) ، و در همان اوقات ، اوباش و عوام الناس شاه جهان آباد به قتل جمعی از سپاه قزلباش اقدام کردند و بنابراین آتش غضب دوزخ لهب زبانه کشید و حکم به قتل عام فرمودند و جمعی کثیر در آن مقدمه به قتل آمدند . (۲)

در شاه جهان آباد و غیره سکه به نام پادشاه مذکور زدند و نقش سکه به این بست قرار یافت :

هست سلطان بر سلاطین زمان شاه شاهان نادر صاحب قران

و از آن وقت حکم شد در فرامین به لفظ " شاه " شاهان و شاهنشاه ، پادشاه مشارالیه را بگویند و بنویسند .

القصة پنجاه روز در دار الخلافه شاه جهان آباد اتفاق توقف شد و بعد از انقضای مدت مذکور عنان عزیمت به صوب معاودت معطوف داشته ، از زر و جواهر مرصع آلات و اتمسده و امتعه و تخت ها و آنچه در آن مدت به دست آمد و قریب یک هزار زنجیر میل و غیره احوال ائصال روانه ایران کردند .

مواجب یک ساله و مساوی آن انعام به جمع مردم داده شد . در حین توقف دار الخلافه مذکور محمدخان ترکمان را که به سفارت مامور شده بود ، به یاسا رسانیدند و سررارسا - مستوفی که به او رفیق بود ، پیشتر متوفی شده بود و میرزا محمد صندوقدار را سر به حرید آن که در وزن طلا اختلاسی کرده بود ، به قتل رسانیدند . (۳)

بعد از ورود به کابل ، اماموردی بیک خان بیگلربیگی آنهارا به صدها فرساده که

۱- ر . ک . تعلیقات ۲- ر . ک . تعلیقات

۳- متن : اختلافی کرده بود ، به قتل رسانیده .

از کاکری و غزنین جمعی را ملازم کرده ، در ورود موکب همایون حاضر داشته ، خود به الکای
سند نهضت نمودند .

قوی ٹیل ، بعضیها مطابق سنہ ۱۱۵۳ " ۱۷۴۰ " و بعضیها مرادف سنہ ۱۱۵۴ هجری " ۱۷۴۱ " .
نوروز این سال را در خدا آباد (۱) سند بودند ، چون میان نصیر "خدا یار خان عباسی ؟"
فرار کرده ، به یکی از قلاع معظم آن ملک تحصن جسته بود و آب در عرض راه وجود نداشت .
به طریق ایلغار بر سر اورفته ، بعد از این که میان نصیر اطلاع یافت و صورت حال بدین منوال
دید ، دست در دامان استیمان زده ، جرایم او به عفو خسروانه مقرون و زر و جواهری که داشت
به ضبط سرکار درآمد . اورا به خطاب شاه قلیخان سرفراز و نظامت آن صوبه به او مفوض شد
و پسران او غلام محمد و غیره با جمعی در رکاب همایون مامور شدند . (۲)

و موکب همایون معاودت به صوب قندهار نمود . از آنجا روانه هرات و در هرات چند روز
اقامت نمودند که رضاقلی میرزا به رکاب همایون پیوست ، و نصر اللہ میرزا را به نیابت سلطنت
تعیین کرده در خراسان گذاشته ، از راه بلخ ، همت برتسخیر بخارا مصروف فرمودند ، و چون
در همان سال محمد تقی خان بیگلربیگی فارس را به حضور طلبیده ، و امام وردی بیک خان
قرقلو افشار را سردار و حاتم خان بادلو کرد را بیگلربیگی کرده (۳) روانه فارس نموده بودند ،
و تقی خان مشارالیه که در رکاب بود به رتبه استیفای ممالک سرفراز گردید ، به عنایت تخت ،
که در دفتر خانه همایون بر آن بنشیند سرفراز شد .

مجملاً " بعد از ورود به کنار آب جیخون در چهار جو ، به کشتی ها که تجاران هندوستان
که در نهایت تکلف ساخته بودند دو چشمه پراز آب عبور نمود .

۱ - خدا آباد = اللہ آباد "؟"

۲ - اصل این داستان مربوط به حوادث سال مذکور نیست . ر . ک . تعلیقات

۳ - متن : کرد و روانه

ابوالفیض خان پادشاه ماوراءالنہر از در اطاعت و انقیاد در آمد . (۱) موکب ہمایون
را استقبال نمود و ظاہر بخارا مخیم سرادقات اجلال شد و کماکان سلطنت ماوراءالنہر بہ
خان مذکور مفوض شد .

پادشاه مذکور ولایات آن طرف جیحون را کہ عبارت از چہار جو و ارگنج باشد ، بہ آن دولت
متعلق ساخت ، و مخدرہ از آن سلسلہ را در سلک ازدواج علی قلی خان پسر ابراہیم خان
در آوردہ ، (۲) بیست ہزار سوار از افواج آنجا را متعہد شدہ ، با رکاب ہمایون روانہ و ہموارہ
ملزم حضور باشد .

و حکیم آتالیق کہ وزیر اعظم او بود ، فوج مذکور را بر کل ماوراءالنہر تقسیم کردہ ، محصلان
سپاہ قزلباش جہت آوردن آنها تعیین شد ، و رحیم خان پسر حکیم آتالیق بہ سرکردگی کل
آن سپاہ مامور گردید و در اندک فرصتی جمعیت مذکور در اردوی ہمایون دست داد .

۰۰۰ (۳) ابوالفیض خان را بہ خطاب شاہی ممتاز و شاہ ابوالفیض خان مخاطب و سر فرار
فرمودند " ۶ اکتبر ۱۷۴۰ " و موکب اقبال جہت تسخیر خوارزم در حرکت آمدہ ، آن ممالک
رامسخر ساختند ، " رمضان ۱۱۵۳ ہ . " و در اواخر زمستان همان سال ، بہ فیروزی و اقبال وارد
مشہد مقدس شدند . و در حین توفف بخارا ، طہماسب قلی خان جلاپیر سردار کابل و سکر -
بیگی ولایات مفروزہ ہندوستان ساختند و رخصت انصراف دادند (۴) . و امرا صلاخان
قرقلو افشار را بیگلربیگی کابل کردہ ، رخصت انصراف دادند . و در همان اوان بد عرض رسید
کہ سنگ لوح قبر حضرت صاحبقران (۵) ، کہ در سمرقند می باشد از یکپارچہ بسم (۶) است و

-
- ۱- ر . ک . تعلیقات ۲- ر . ک . تعلیقات ۳- درس حواحدہ رسد
۴- متن : سردار کابل رخصت انصراف دادند بیگلربیگی و ولایات مفروزہ ہندوستان -
ساختند . ۵- تیمور
۶- متن : نسبت " ؟ "

دومصرع روضہ امیرمذکور را از هفت جوش درکمال بزرگی به تکلف ریخته اند کہ مثل آن ، کس نشان نمی دهد .

هشت هزار سوار از فوج قزلباش به سرکردگی لطفعلی خان تعیین فرمودند کہ دروازه ها و سنگ مذکور را به مشهد مقدس نقل کنند . درحین توقف مشهد ، به موجب فرموده ، مامورین آنها را رسانیدند . معلوم شد کہ لوح مذکورشش پارچه سنگ بود ، اگرچه صفائی داشت ، اما سیاه بود .

حکم شد بہ حمل چند نفرشتر ، نقل بہ سمرقند کردند و دروازه ها کہ واقعا " نہایت صنعت در آنها بکار رفته ، در مشهد مقدس ماند .

و در اواخر سال ، موکب اقبال ، از راه خبوشان بہ صوب آذربایجان نہضت نمود . درین سال ، حاجی بیک کرد مین باشی بہ سفارت روم ، بادو هزار سوار و سردار بیک قرقلو افشار جزایرچی باشی بہ سفارت اروس با یکہزار سوار مامور شدند و ہردو بہ خطاب خانی سرفراز گردیدند و بہ عنایت جیقہ کہ در ایران معمول نیست ، مباحی گشتند و با ہیبت و حشمت " ما " لاکلام روانہ شدند ، و بہ صحابت ہریک نامہ مبنی بفتح ہندوستان و گرفتار شدن پادشاہ آن مملکت ، و باز سلطنت را بہ او مسلم داشتن و دیگر مراتب مرقوم شد و تحف و ہدایا از قبیل جواهرآلات و اقیال و سایر چیزها مرسل شد .

حاجی خان امر سفارت را بہ اتمام رسانید ، و سردار خان در شروان وفات یافت و محمد حسین خان قرقلو افشار امیر آخوری باشی بہ اتمام آن پرداخت .

درحین معاودت " از " ہندوستان و ورود " بہ " ہرات ، دارالسلطنت مذکور را بہ نواب شاہرخ میرزا متعلق ساختند و امر فرمودند کہ سکہ زر بہ نام میرزا باشد . این بیت برای سکہ مقرر شد :

امر شد از شاہ شاہان نادر صاحبقران سکہ یابد در ہرات از شاہرخ نام و نشان

و سابق برین ، در شمالی خیابان بالای سر مناکف حضرت امام ثامن علیہ السلام ، مقبرہ شامل

برصحن وسیع و گنبد مرتفع و چهار ایوان و گلدسته‌ها همه کاشی کاری جهت خود فرمایش کرده ،
 به اتمام رسیده بود . درین وقت که از ترکستان معاودت واقع شد ، به ملاحظه مقابر سلاطین
 جنت مکین سلجوقیه که در مرو واقع است " و " در نهایت وسعت و رفعت بود ، لهذا مقبره
 مذکور را به رضاقلی بیگ بخشیدند و امر شد در جنوبی خیابان ، مقابل همان مقبره ۶ بسیار عظیم
 که گنبد و ایوان‌ها و گلدسته‌های تمام از سنگ سیاه تراشیده ، تیار کنند ، و به موجب فرموده ،
 در مدت چهار سال به اتمام رسید . شخصی به میان گنبد بردیوار نوشته بود :

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پراست از تو " و " خالی است جای تو (۱)

این مراتب را مباشرین به عرض همایون رسانیدند ، هر چند تفحص نمودند ، معلوم نشد .
 سیچقان نیل ، بعضیها مطابق سنه ۱۱۵۴ " ۱۷۴۱ " و بعضیها موافق سنه ۱۱۵۵ هجری " ۱۷۴۲ " ،
 در خبوشان ، نوروز این سال ، من الاعمال خراسان اتفاق افتاد . در محال سبب غلغله
 و گرائیلی بارشهای عظیم و سیل‌ها و رودها از عبور مانع آمدند . راه آمد و سدا دودنگلی
 مسدود شد و قحطی عظیم در اردوی معلی بهم رسید . دواب مردم از عدم گاه و داند ، تمام
 سقط شد ، چنانچه " کذا " کسی را که بیست راس داشته بود ، اگر یکی ماند معین می‌داند ،
 و از سرکار خاصه شریفه هشت هزار اشتر به تلف آمدند .

و این مقدمه ، یک ماه امتداد یافت ، و بهر طریق که بود ، موکب همایون وارد اسرآباد
 و از آنجا به مازندران و از مازندران متوجه ری شدید .

در حینی که از سوادکوه مازندران عبور می نمودند ، روزی . . . (۲) خیمه اقامت بخت سدا دودنگلی
 سواری به منزل نرسیده بود ، نزدیک موضع مذکور ، پیاده بر سربلی درختکلبان سدا دودنگلی
 تفنگ به جانب پادشاه انداخت . یکی اول را که داغ داده بود ، دود آن به نظر آمد و پادشاه
 خود را انداخته ، بعد از آن دوباره سوار شدند ، تفنگ دیگر رسیده ، دست راست را گرفت
 " ۲۸ صفر ۱۱۵۴ / ۱۵ مه ۱۷۴۱ " .

۱ - کنایه از وجود شاه طهماسب
 ۲ - یک کلمه درست خوانده شد

چون به اهالی حرم وقورق ، کوچ واقع می شد ، و راه جنگل بود و مردم دیرخبردار "شدند برای" اطلاع ، هر چند تفحص کردند از تفنگ انداز اثری معلوم نشد . فی الجمله گمان این مقدمه را به رضاقلی بیگ میرزا بردند .

مجملاً "کوچ بر کوچ به تهران آمده ، نواب میرزا را حکم به توقف آن مملکت و مداوا فرمودند و به قزوین آمده ، دو ماه توقف و به سمت آذربایجان نهضت نمودند . قبل از ورود موبک همایون به آذربایجان ، صفی خان بغایری سردار و لطف علی خان کوسه - احمدلو افشار ، جاروتله "را" خراب و اهل آنجا را اسیر کرده بودند . شاهنشاه به آن اکتفا فرموده ، زنان آن طایفه را در بیت اللطف نشانند و از دربند (۱) او اخرسال به صوب داغستان متوجه شدند .

تخاقوئیل ، بعضها مطابق سنه ۱۱۵۵ "۱۷۴۲" و بعضها مطابق سنه ۱۱۵۶ هجری "۱۷۴۳" . [نروز] در آن طرف دربند مکانی که به ایران خراب اشتهاریافت ، اتفاق افتاد و بعد از نوروز غازی قوموق که تختگاه آن مملکت است ، رفته ، اوسمی شمخال و سرخای ، سلاطین داغستان به رکاب پیوستند . امر اشرف صادر شد که چهار تفنگچی از جماعت لکزی ملازم رکاب باشند و به قبول آن متضمن شدند (۲) . ثانی الحال که مقرر شد خانه و کوچ آنها را به خراسان نقل کنند . سلاطین مذکور در صدد غدیر بر آمده ، التماس کردند که جهت آوردن ملازمان مذکور که هر یک به تعلقه خود رفته ، آن خدمت را انجام دهند ، رخصت یافته ، جمعیت خود را منعقد ساختند و غافل بر سرشش هفت هزار سوار قزلباش که در گنجه که از شهرهای معظم داغستان است ، رفته ، آنها را به قتل رسانیدند .

جلیل بیک نایب چند اولباشی و یار بیک سلطان توپچی باشی سرکرده فوج مذکور بودند . جلیل بیک مقتول شد و یار بیک سلطان قرار کرده ، به اردوی معلی پیوست و منبعد ، هر چند در استمالت آنها جدوجهد به عمل آمد ، در مقام اطاعت بر نیامده ، اگرچه جنگ میدان و درین

۱ - متن : و ندر بندانه ۲ - محتملاً "چهار هزار

سال ، امام وردی خان قرقلو سردار فارس به سبب اینکه توپ در وقت داغ دادن شکسته ، پاره به شکم او آمد ، به راه عدم رفت و میرزاتقی مستوفی الممالک (۱) دوباره بیگلربیگی فارس و کلب علی خان کوسه احمدلو سردار شده ، روانه فارس شدند .

ودرین سال خلفای که به سفارت اروس رفته بود ، معاودت نمود ، واستیفای ممالک به میرزا تقی بصری که مشرف جواهرخانه بود ، مفوض شد و تخت نیز به او عنایت شد .

درین سال ایوان علیشیرراکه در شمالی صحن مقدس حضرت امام جن والانس "علی" بن موسی رضاعلیه التحیه والثنا ، واقع است ، و تقریبا "بیست و پنج شش ذرع طول و شانزده هفده ذرع عرض ، و چهارده و پانزده "ذرع" ارتفاع دارد و سقف آن مقرنس تابه کناره که به ایوان مذکور و گنبد مبالکف اتصال دارد ، و تا آن وقت کاشی کاری بود ، به طلا ملمع کردند و مناره دیگر مقابل آن در ایوان جنوبی صحن بنا نهادند و آن را نیز ملمع ساختند ، و جوی آبی که از خیابان بالای سرمبارک به صحن مقدس داخل و از آنجا کدسده به خیابان پایان پامی رود ناگوار است ، از خارج شهر آب خوشکوار خوب ، برای آبدارخانه که در وسط صحن بنا گردید ، سرپوشیده ، به طریق شترگلو آوردند و بر روی آن سقاخانه کلا در یکی در کمال تکلف به اتمام رسانیدند و پوشش آن نیز ملمع کردند .

ایت نیل ، بعضها مطابق سنه ۱۱۵۶ هجری " ۱۷۴۳ " و بعضها مرادف سنه ۱۱۵۷ هجری " ۱۷۴۴ "

نوروز این سال در داغستان اتفاق افتاد ، شخصی که در مازنداران بنگ انداحند بود ، بد حسب اتفاق در دارالسلطنت هرات دستگیر شد و بعد از این که به درگاه معلی آوردند ، در حلوت بد حضور طلبیده ، نزدیک خود نشاندند و به ملایمت تحقیق مراتب مذکوره کردند .

اودلیرانه مذکور کرد که این کار را من کرده ام و احل نونرسیده بود و الایمر من حطاسد . مجملا " معلوم شد که این مراتب به اغوای رضاقلی میرزا و اطلاع لطفعلی خان کوسه احمدلو شده ، اورا به میرحسن بیک دارووعه بازار سپردند که محافظت نماید و رضاقلی میرزا را به حضور

طلب کردند .

روزی کہ نواب میرزا وارد شدہ بہ حضور می آمد ، در عقب ... (۱) یساولان قور
از این کہ شمشیر بستہ داخل شوند ، منع کردند ، و بعد از این کہ داخل شدند ، زبان بہ عتابت
و خطاب او گشودہ ، کاردی ہم کہ در کمر داشتند ، فراشان گرفتند و چاقشور را از پای میرزا
بر آوردہ ، کف پای مضبوطی در حضور آوردند ، و بہج وجہ اظهار عفو جرائم یا این کہ :
بہ چہ تقصیر مستحق این عقوبت شدہ ام ؟ " نکردند ، جز سکت ہیچ چیز بر زبان نیاوردند .
حکم شداورا در خیمہ کہ متصل دیوانخانہ پادشاہی نصب کردہ بودند ، بردند و
طوق زنجیر کردند . در چہار پنج روز حال بدین منوال و ہر چند بہ توسط معیر الممالک (۲)
وملا علی اکبر و مصطفی خان خواستند او از در عجز بر آمد " و عفو تقصیرات خود را ملتئم
شود ، بجز فحش و دشنام ، ازو ہیچ نشنیدند ، تا شاہنشاہ خود نیز عقب خیمہ رفتہ ، سخنان
اورا شنید و آتش غضب آور " کذا " شعلہ ور گردید .

صبح روز دیگر لطفعلی خان کوسہ احمد لورا حکم شد در کشیکخانہ درب دولتخانہ
حاضر شود . بعد از این کہ اورا حاضر کردند ، جراحی را از بازار آوردہ ، یوسف خاصہ تراش
خود را بہ کور کردن رضاقلی میرزا ، و جراح را بہ کور کردن لطفعلی خان مامور کردند و حکم
شد چشم های آنہارا بہ حضور آوردند . (۳)
بہ موجب فرمودہ ، فراشان بہ عمل آوردند و چشم ہا را بہ نظر رسانیدند . و بعد از آن مقدمہ ،
نوعی شعلہ غضب او زبانہ کشید کہ ہیچکس را وقت رفتن بہ حضور او توقع زندگانی نبود
و بہ مقرب و بی تقرب مؤاخذات و مصادرات از او بہ ظہور می آمدہ و در این سال حاجی خان
کرد (۴) کہ بہ سفارت روم مامور شدہ بود ، بہ رکاب جہان پناہ معاودت نمود .

۱ - یک کلمہ خواندہ نشد .
۲ - متن : معیر الملک
۳ - ر . ک . تعلیقات
۴ - متن : کہ از حاجی خان کرد

چون در داغستان هیچ کار از پیش نمی‌رفت ، موکب همایون به عزم تسخیر موصل در حرکت آمد .

درین سال ، حاجی سیف الدین خان بیات به عنایت نیابت سلطنت خراسان سرفراز گردید و به چاپاری روانه مشهد مقدس شد ، و چون حکم محکم صدور یافتند بود که نواب نصرالله میرزا بعد از ده روز از ورود خان مذکور ، روانه اردوی معلی گردد ، حسب الحکم روانه شدند و حاجی سیف الدین خان زمام ملکی و مالی را به قبضه اقتدار خویش درآورد و در نهایت استقلال با کمال سلوک به شغل مذکور می پرداخت تا در ایت تیل (۱) سنه ۱۱۵۷ " ۱۷۴۴ " میانه او و میرزا شفیع وزیر مشهد مقدس بر سر مالیات گفتگو " برخاست " و هر دو مأمور حضور " شدند " و حاجی مشارالیه معزول " شد " و چند روز او را به سبک می آویختند و می زدند .

راقم حروف نیز در همین سال به اتفاق حاجی سیف الدین خان جهت تفریح محاسبات کل خراسان به مشهد مقدس درآمده و در مدت شش ماه محاسبات عمل مذکور را از سر حدس چهار و پنج؟ (۲) الی سمنان مفروغ کرده ، با تمامی عمال درناستان سال بعد ، ونسی کداردوی معلی در سنج اردلان نزول اجلال داشت ، وارد رکاب گردید .

تنگو ذیل ، بعضیها مطابق سنه ۱۱۵۶ " ۱۷۴۳ " و بعضیها توافق سنه ۱۱۵۷ هجری " ۱۷۴۴ " (۳) نوروز این سال در سنج اتفاق افتاد و بعد از حسن عید ، موکب همایون مسوودت مرحل شد ، کرکوک و اربیل (۴) صمیمه ممالک محروسه ایران گردید " حمادی البانی ۱۱۵۶ هـ .

حسین پاشا حاکم موصل شهر را ضبط کرده ، محصور شد ، و بعد از این کدندت محاصره شد ماه امتداد یافت ، بد عرض رسید که بفت " بد " طرح رسیده ، روز دیگر از جانب اربیل بفرس کردند ، کاری از پیش نرفت و همان شب خاناران وارد ، و معلوم شد سر سنجعلی خان ناچار با جمعیت برکمانان ، اسرا با درآید بصرف آورده ، و سام سررا نام مجهولی ، خود را اسیر

۱ - ظاهرا " تاریخ ترکی با بیداسیاه باشد و ایت تیل درست است . ۲ - مستقلا " سجات
۳ - سوات را مخلوط و تکرار کرده است . ر.ک . تعلیقات . ۴ - سن : کوک و اردو تیل

شاه سلطان حسین قرارداد داد، با جماعت لکزی اتفاق، و شروان را تسخیر کرده، و تقی خان بنگلہ بنگ فاسیغ اختیار کرده، کلعلہ خان، کوسہ احمد لہ سردار، مقتول ساختہ " (۱)

بنابر آن، نواب نصر اللہ میرزا بہ صوبہ نروان و تنبلیہ سام میرزا "عزیمت کرد" و محمد حسین خان افشار کہ از سفارت اروس معاودت کردہ بود، سردار فارس و محاربه با تقی خان، و محمد حسین خان قاجار بیکلربیکی استرآباد بہ تادیب پسر فتحعلی خان مامور "شدند" و موکب ہمایون بہ صوبہ عراق عرب نہضت فرمود، و بعد از زیارت ائمہ نجف و کربلا و کاظمین علیہم السلام متوجہ عراق عجم شد " ۱۱۵۷ ہ . "

سجستان ٹیل، بعضہا مطابق سنہ ۱۱۵۷ " ۱۷۴۴ " و بعضہا مرادف سنہ ۱۱۵۸ ہجری " ۱۷۴۵ "

سورور این سال در خرقان قزوین اتفاق افتاد و بعد از این کہ محاصرہ فارس امتداد یافت، بعض ارمحصوران با بیرونیان سازش کردہ، شہر مسخر شد، و تقی خان ناچار فرار کردہ، در توابع فارس دستگیر شد. حکم اشرف صادر گردید کہ از راہ اصفہان آوردہ، پسر و برادر کوچک او را در میدان شاہ برسینہ اوسر بریدند، و آلت رجولیت "وی" قطع کردہ، یک چشم او را بر آوردند، و زنان او را بہ سپاہ دادند، اما آنہا بی حرمتی نکردہ، بعد از این کہ تقصیرات او بہ نحو مقرون شد و بہ او تسلیم گردید " ۱۱۵۷ ر ۱۷۴۴ " و میرزا اسمعیل برادر دیگر او را کہ قبل در حین محاصرہ شیراز بہ حضور طلبیدہ، کور کردہ بودند، و بعد از این کہ جراحات تقی خان النیام یافت، مأمور بہ حضور "شد" و مقید تا بہ جیحون "؟" آوردہ، بہ عرض رسانیدند. حکم شد کہ بند و قید او را برداشتہ، سرانجام او را از مالیات سرکار عمال آنجا "؟" دادہ، بہ حضور برسانند. (۲)

بد موجب فرمودہ، بہ درگاہ جہان پناہ آمدہ، بدون اینکہ بہ شرف خاکبوسی آستان آسمان بنیان مشرف شود، حکم شد بہ شغل اشرف قیجا جیخانہ اشتغال داشتہ باشد.

من: کوسہ احمد لہ سردار مقبول ساختہ. ۲- ر. ک. تعلیقات.

ودرین سال، موکب اجلال به عزم قارص و (۱) مملکت در حرکت آمده، بعد از این که مدت محاصره سه چهار ماه امتداد یافت، هوا به حدی در عین تابستان سرد شد که توقف امکان نداشت و هر روز برف می بارید، لهذا مراجعت واقع شد و در میان این سال که در محال **تَمَكِّي** (۲) من اعمال شیروان اردوی ظفر نشان قشلاق کرده بود، و رعایا "ی" آن ولایت به سبب اتصالی که به داغستان دارد، سرازیر بقیه عبادت و اطاعت پیچیده، در امکان صعب پناه گرفته بودند، عزیمت تنبیه آنها فرموده، چون راهی به غایت صعب بود، و تنگنایان در کمین گاهها نشسته بودند، مانع عبور موکب همایون شدند، و جمعی از فوج با دلاهی کشته گشته، میرزاخان قاجار نیز در سلک جانبازان آن معرکه منسلک گردید.

ناچار لشکر ظفر شعار معاودت به بنگاه فرمود و چون جماعت لکزی داغستان از معاودت قیامت اثر، خاطر جمع (۳) شدند "و به فراغ بال به حاو مکان خود آمده، احتیاطات را در پیش گرفتند که موکب همایون دفعتاً "به آن طرف نهضت کند" (۴)، در خاطر خطر فرار نماندند. عنوان ایلغار به داغستان نهضت نمایند و با وصف اینکه بانزده ساکنان در آنجا است، باسی هزار سوار... (۶) ایلی به داغستان ساقید، تربت اتحاد صحت از کوهستان و سه چهار هزار گاو و جمعی اسیر گرفته، معاودت کردند "ادی الححد ۱۱۵۷ = ۱۲ رابو ۱۷۴۴" اودئیل، بعضها مطابق سنه ۱۱۵۸ "۱۷۴۵" و بعضها مرادب سنه ۱۱۵۹ محرمی ۱۷۲۶ نوروز این سال در بردع من اعمال کنحد اتفاق افتاد و در سلاق آنجا به خاطر این بود که از دو صبیبه محمد حسین خان چمشکزک، یکی را به امام عالی میرزا پسر کوچک ابراهیم خان رابه ابراهیم خان پسر کوچک برادر، منسوب سازید.

- ۱ - یک اسم درست خوانده نشده.
- ۲ - کوکچه: این محل بیلاق ایروان بوده است، لکنبارت، نادر ساد ۲۴۹
- ۳ - متن: از خاطر جمع
- ۴ - متن ناخواناست.
- ۵ - متن: سانزده منزل.
- ۶ - یک لقب درست خوانده شده.

لهذا دونفر صبیہؑ مذکورہ را حکم شد کہ از خبوشان بہ اردوی معلی آوردہ، بہ سرانجام امر عروسی اشتغال ورزیدند و اہالی داغستان و کل ممالک محروسہ را بہ حضور طلب فرمودہ، ہمگی وارد لشکر ظفر پیکر شدند و منظور چنان بود کہ شادی مذکورہ "کذا" را دو ماہ امتداد دادہ، مشتغل عیش و عشرت باشند، و بنای این طوی، در بیلاق گوگچہ (۱) من اعمال ایروان مقرر شد و موکب ہمایون با جمعیت مذکور وارد بہ بیلاق مذکور گردیدہ، ہنوز بہ شروع شادی مذکور نشدہ بود، خبر ورود یگین محمد پاشا میر عسکر روم بہ قارص (۲) شایع شد " رجب ۱۱۵۸ / اگوست ۱۷۴۵ " .

یگین محمد پاشا مذکور از جملہ امرای عظام دولت عثمانی و مدتی وزارت اعظم نیز کردہ، سی و چہل سال از سرحد فرنگ با فرنگان جنگہا کردہ، مملکت ہا بہ تصرف آوردہ و واقعا " سرداری بہ ہوش و فرہنگ بود .

سہ لک سوار (۳) در رکاب او با سرانجامی از آلات حرب و ضرب و توپخانہ و غیرہ آمدہ بود کہ قلم از " شرح آن قاصراست و ہفدہ پاشا اوچ طوغلی "کذا" در معسکر او بودند کہ بی فرمودہ پاشا در خدمت او قدرت بر نشستن نداشتند .

القصہ در مراتب شوکت (۴) و قوت (۵) جمع اموریگانہ بود . بعد وصول این خبر مقدمہ شادی بہ دو روز فیصل " یافت " و رایت جہان گشای متوجہ صوب ایروان گردید .

در حین (۶) راہ خبر رسید کہ پاشا وارد ارپہ چای کہ سامان روم و ایران است، شدہ، لہذا در ایروان نیز توقف بہ عمل نیامدہ (۷)، مراد تپہ کہ با عبدالہ پاشا کوپر اوغلی (۸) نیز همانجا مضاف دست دادہ بود، مقرّ رایات ظفر قران گردیدہ، مسافت معسکر سر عسکر مذکور تا مراد تپہ (۹) ہفت فرسخ می شد .

۱ - متن : کوکچہ	۲ - متن : قارین	۳ - سیصد ہزار
۴ - متن : شرکت	۵ - متن : قوب	۶ - متن : درین
۷ - متن : آمدہ	۸ - متن : کربیلی اوغلی	۹ - متن : مراد بند

روز دیگر بنگاہ را در تپہء مذکورہ "کذا" گذاشته ، بہ عزم جنگ بہ طرف لشکر روم "در حرکت آمدند و بعد از این کہ چہار فرسخ مسافت طی شد ، صف سپاہ رومی کہ در کویہ و دشت از کثرت آنہا جانماندہ بود ، نمایان شد و چہار پینچ ہزار سوار از صف سپاہ رومی جدا شدہ ، پیش آمد و با فوج قزلباش کہ نود ہزار سوار بودند از وقت ظہر تا آخر روز مقابلہ کردند و از طرفین جمعی کشتہ شدند و ہیئت رومی چنانچہ "کذا" استادہ شدہ بود از مکان خود نجنبید .

چون روز بہ آخر رسیدہ بود ، طرفین از جنگ دست کشیدند ، ہر کس بہ لشکر خود پیوست . روز دیگر معلوم شد کہ فوج روم بہ ارادہ جنگ سوار نشدہ بود ، ہر روز بہ ہمین ضابطہ دو فرسخ مسافت راہ طی می نمایند و فوج ایستادہ می شود تا خیام اقامت نصب می شود ، تمام لشکر جا بہ جا شدہ ، منازل "گنجا" اطراف لشکر تیار و برپا می شود ، آن وقت صف سپاہ برہم سدہ ، بہ جا و مکان خود فرود می آیند .

آن روز و روز دیگر نیز فوج روم کوچ کردند و بندگان اشرف مصلحت در (۱)

از این جواب کمال استظہار بہم رسانیدہ ، می گفت : "فتح از ماست . " و بعد از اسرکد مردم از حضور برآمدند ، تمسخر می کردند و می گفتند : "خود نیز دانستہ کہ کار از دست رفتہ ، می خواہد با این لیت و لعل دل مردم را بہ دست آرد ."

منتظر بودیم کہ آفتاب طلوع کند و از طرفین حنک در کرد ، "از" اوقات ، آن

روز از لشکر روم بہیچوجہ تمہید و تہیہ امر حرب بہ وقوع نیامد و بندگان اشرف اسرعی رافوز عظیم دانستہ ، از این طرف نیز بہ طریق اولی ، حرکت واقع سد .

حوالی مغرب همان روز شخصی پیادہ از جماعت عثمانلو فرار کردہ ، بد اسرکد

آمد و گفت : "فوج روم در جناح حرکت است و امسب خواہند رفت . " اورا سد حدیب حضرت حاضر ساختند و سبب پرسیدند ، چیزی کہ عقل قبول نکند نگفت :

حکم شد اورا نگاہداشتند ، اما تمام شب بہ دستور سایر سہا ، روسی و حراغ ہا و اسرکد

۱ - متاسفانہ دو صفحہ از متن کتاب افادہ اسب . ر . ک . تعلیقات

می سوخت . نزدیک صبح پیاده دیگرراکه به آن طرف می آمد ، قراولان گرفته ، آوردند .
گفت : " لشکر روم معاودت کردند . "

بازجهتی که اعتبارتوان کرد ، تقریر نکرد وقراول جرات نمی کرد که نزدیک آن لشکربرود
تا صبح طالع و روشن شد ، اثری از آثار آن جمعیت غیراز آتش بسیار که کرده بودند ، و دو
سه خیمه بسیار بزرگ مندرس هیچ ظاهر نبود .

بهرحال ، فوج ظفرموج به تعاقب مامورشدند وروز دیگرمراجعت کرده ، خبرآوردند
که به هیچکس برنخورده اند . معلوم شد به جایی نرفته ، ازهمان حوالی ها " کذا " معاودت
کرده اند .

بهرحال ، آتش غضب زبانه کشیده حکم شدهرچه سوار درلشکر هست حتی جارچی وریکا
ویساول و غلامان حضورهمه بروند ، و محمدحسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را سردار
کرده ، روانه ساختند و امرشد تا ازارپه چایی بروند و به هرکه برخوردارند ، حرب کنند .
عصرهمان روز ، راقم حروف را امرکردند که متعاقب فوج رفته ، درارپه چایی نشان آنها را
دیده ، معاودت نماید .

و به نهج فرموده ، شب " به " آن فوج برخوردارده ، همان وقت قراول خبرآورد که چهارپنج
هزارپیاده حوالی دامن کوه درخوابند .

همان وقت به آنجا روانه شدیم و اول صبح به آنها رسیدیم ، آن جماعت نیز خبردار و متوجه
دفع و رفع سپاه قزلباش شدند . تا آخر روز مقابله کردند ، چون آب نداشتند ، عاجز شده
نورمحمدخان ابدالی و رحیم خان اوزبک واسطه شد " ه " آنها را خاطرجمع " نمودند " و
اسلحه (۱) که داشتند ، گرفته ، پیاده را برتمام فوج قسمت کردند و جمعیت آنها را متفرق
کرده ، شب همانجا مقام ، و روزدیگر تابه ارپه چایی رفتند . دیگر برکسی برنخوردم و به
لشکر ظفرپیکر مراجعت و معاودت کردم و امر اشرف صادرشد که جماعت مذکور را به

۱ - متن : اسلح

مروشاہ جان بگردانند .

و موکب ہمایون متوجہ سنہ و اردلان گردیدہ ، دربین راہ ، میانہ ملاعلی اکبر ملباشی و میرزا عسکری و معیرالملک (۱) ، برسر مقدمہ بس کہ نزاع شدہ ، کیفیت قسم دیگر معلوم رای اشرف شد و میرزا عسکری را ہر دو گوش بریدہ ، از انشاء معزول ، و بعد از مدتی او را عامل سند کردند ، و تقی خان بیگلربیگی " سابق " فارس را صاحب اختیار مالیات کل ممالک مسفروزہ ہندوستان و من جان حاکم جلال آباد را کہ بہ رکاب طلبیدہ بودند سردار و طہماسب قلی خان جلایرا بانصف فوج قزلباش کہ در آن حدود بودند ، بہ حضور طلب کردند . و موکب ہمایون کوچ بہ کوچ روانہ دارالسلطنت اصفہان و از آنجا از راہ بیابان ، عزیمت خراسان نمودند .

پارس ٹیل ، بعضہا مطابق سنہ ۱۱۵۹ " ۱۷۴۶ " و بعضہا موافق سنہ ۱۱۶۰ ہجری " ۱۷۴۷ " نوروز این سال در عرض راہ عراق و خراسان اتفاق افتاد و بعد از این کہ موکب ہمایون وارد خراسان شدہ ، بہ عرض رسید کہ حسین خان زنگنہ حاج " ؟ " کہ در سمت بغداد سردار بود ، با محمد علی خان قرقلو افشار بیگلربیگی فیلی سازش کردہ ، بغی اختیار کردہ اند .

موکب ہمایون بہ قصد تنبیہ آنہارا دستگیر و کور کردہ و ابراہیم خان برادر زادہ را سپہسالار کردہ در کرمانشاہان تعیین نمود .

چون فتحعلی خان سیستانی کہ مأمور کابل بود بہ اتفاق طہماسب قلی خان مأمور خدمت علی قلی خان ، و مومی الیہ رخصت زمانہ " کذا " یافتہ بود ، بغی اختیار کردہ بود ، علی قلی خان و طہماسب قلی خان بہ تنبیہ او مأمور شدند و موکب ہمایون سر عریض خراسان نمود .

نوشقان ٹیل ، بعضہا مطابق سنہ ۱۱۶۰ " ۱۷۴۷ " و بعضہا موافق سنہ ۱۱۶۱ ہجری " ۱۷۴۸ " نوروز این سال درری اتفاق افتاد . بعد از طی نشاط حسن نوروزی ، موکب ہمایون صوحہ

۱ - علی القاعدہ باید ہمان معیرالملک بودہ باشد .

خراسان گردید و متواتر ارقام مطاعه متضمن عتاب و خطاب به نام سپهسالار و سردار صدور می یافت . ازین رهگذر توهم به حال آنها راه یافت و تهاون در نیت فتحعلی خان از آنها به صدور آمد و بر حبس و قید جمعی از اعیان لشکر در حضور حکم شد ، و زمانه اسباب انقراض آن دولت را مهیا و آماده کرد .

از جمله محمد صالح بیک مین باشی قرقلو افشار ، موسی بیک (۱) و جمعی از "سر" کردگان جماعت مذکوره را " به هم " نوائی آنها تعزیر (۲) نموده بودند ، محصلان غلاظ جهت تحصیل وجوه مذکور تعیین شده بود .

چون کار آنها به جان و کارد به استخوان رسیده بود (۳) ، هفت کس باهم اتفاق کرده ، در شب به کشیک حاضر شده ، طناب خیام را بریده و طناب سرا پرده را نیز قطع کرده (۴) ، داخل حرم شدند و چون چندین خیمه در اندرون حرم مشتمل بر قبمهای طلائی کوبیده (۵) می شد و معلوم نبود که پادشاه مذکور در کدام خیمه خواهد بود ، " به " کنیزی برخوردند ، از او متفحص (۶) شدند و بعد از اطلاع ، بر سراورفته ، هفت نفر به یکبار شمشیر کشیده ، براو حمله کردند .

هر چند به مدارا و مواسا خواست آنها را متقاعد و به مواعید دلاسا نماید ، مفید نیفتاد و او را پاره پاره کردند . و از قراری که از جمعی استماع افتاد دو کس از آن جماعت را بعد از این که یأس او حاصل شد و دانست دست بر نمی دارند ، به قتل آورد و بعد مقتول شد .

-
- ۱- متن درست خوانا نیست محتملاً "موسی بیک، بهر حال توطئه کنندگان اصلی دیگر- عبارتند از محمدخان قاجار و قوچه بیگ گوند وزلوی افشار .
 ۲- متن : تقریر ۳- متن : چون کار آنها و کارد به استخوان جان رسیده بود .
 ۴- متن دقیقاً "خوانا نیست . ۵- متن : کبده ۶- متن : متحفص

و این واقعه در شب چهاردهم شهر رجب سنه مذکور (۱) در ناحیه خبوشان (۲) اتفاق افتاد و همان شب خزانه و جواهرخانه و کارخانجات پادشاهی و لشکر به غارت رفت و نصرالله میرزا و سایر پادشاه زادگان فرار کردند .

چون این خبر به علی قلی خان سپهسالار رسید ، متوحش شد و بالاخره به سعی طهماسب - قلی خان جلایر ، علی عادل شاه خطاب یافته ، بر سریر سلطنت تکیه کرد ، و نصراله میرزا و باقی شاهزادگان دستگیر ، و غیر از شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا ، همه مقتول شدند . و گردن کشان سر بر خط فرمان عادل شاه مذکور نهاده ، " اونیز " به بسط بساط عدم قیام نمود .

۱- متن خوانا نیست ولی واقعه در شب یازدهم جمادى الثانی اتفاق افتاده است .

۲- قوچان

چکر منوبه ملد میوز شد فرین باع صادر شد که علی ملک سپهری
 ابراهیم خاوری شهید در ضابطه میرزا و طها قلبی جلابی بنجر است
 نواب الصوبی توجه فرموده آن ملک معروف در مورد آن
 بنفد بار آمده حکم در قلم محصور لغاصد و فرسخ از قلم و شکر
 نزل مایون ششما بر بار ارا و مملکت و سرز اما تمام رسید چون
 بهر لفظ اکثر او را علی ملک بود نام را العزله نهر الی فراموش
 میلان میل بعضی مطابق نشسته و بعضی مواضع بر نورین
 در ظاهر قندماران اتفاق افتاد بعد از انحصار قندمار بر سر معصوم
 در دماست سازه حکم نهر صادر شد که در اغانی نایب و در

حادثہ نادر شاہی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رَبِّ یَسِّرْ وَ تَسِّرْ بِالْخَیْرِ

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین ، وقایع جنگ نادر شاہ و محمد شاہ^۲
و کیفیت سلطنت ملک ہندوستان جنت نشان و بی خبری حضرت خلیفہ الرحمن و بی وفاری^۳
جمیع امرا یان (کذا) عظیم الشان^۴ ، از دست ایرانیان کلاہ یوسان^۵ . . . سیک حیز سخکیر^۶
بوقوع آمدہ ، چه نویسد؟! کہ خامہ^۸ در تحریر آن ، از بس حمیت و انفعال (نشان دادہ)
برزمین قرطاس سرنگون و جگر شکاف است و از غایت اندوہ و غیرت ، اسک حسرت بر رخسارہ
کاغذ می ریزد .

از ابتدای تیموریہ لغایت حال از دیدہ تسلط پادشاہان ہنس^۹ ، سلاطین زمان سرافسجار
نمی توانستند برافراشت ، اگر اخیانا^{۱۰} کسی از راه کوبہ اندیسی ، ارادہ باطل در سر می کرد^{۱۱}
فی الفور بقسمی گونمال می خورد کہ ہمیشہ سربہ سجود داسد ، دیگر بار محور حسن
خیال نگردیدہ ، الحال جمیع مقدمات سلطنت و صابطہ حلافت برہم خوردد ، ایرانیان
(کذا) حضور پر نور ، از غایت غرور و کثرت مال و مال و افروسی حاد و حلال سل و وریر^{۱۲ ۱۳}
الممالک اعتماد الملک بہادر و صمصام الدولہ بہادر حان دوران و غیرہ نسبت سستی^{۱۴ ۱۵}
حکم و کمی تسلط و دیدہ^{۱۶} حضرت حدیو قدر قدرت فرعون وقت بودہ ، رور و ست بدون^{۱۷}

۱۸ خمر خوردن و حرام کردن، دیگر شغلی نداشتند و حضرت ظل سبحانی، بی خبر از مقدمات
 ۱۹
 ۲۰ سلطانی بوده، قلعه دارالخلافت شاه جهان آباد را فوز عظیم دانسته، سیر سمن برج
 ۲۱
 و انگوری باغ و غیره غنیمت شمرده، همیشه در شراب خوری و بچه بازی و زناکاری مشغول
 ۲۲
 بودند، و همواره از لباس چست و تنگ بطور زنانه و ریش مترش (کذا) خود را آراسته
 ۲۳
 و پیراسته می داشتند .
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷

۲۸

به قول حضرت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمہ :

به نیم بیضه که سلطان ستم روادارد ۲۹
 زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ ۳۰

۳۱

الحال، جمیع ساکنان شهر، خدا (را) فراموش (کرده اند) از خاص و عام، لباس زنانه

۳۲

اختیار کرده، به جای نماز و روزه، به حرام کاری و شراب خو (۱) ری و اغلام بازی،

۳۳ ۳۴

مطلق العنان شده اند. غرض در این ایام، در بلده دارالخلافت شاه جهان آباد این

اطوار شنیعه و افعال ناشایسته و اعمال فاعل و مفعول به حدی رواج یافته بود که اگر خدا-

(ی) نخواسته از این نعمت عظمی (۲) کسی محروم مانده باشد براو ریشخندها می کردند!

پادشاهان را لازم و واجب است که برای بیت عمل می نهوده باشند .

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه ۳
 همچنان دربند اقلیمی دگر ۴

غرض، الحال برعکس آن به عمل می آید! بندگان حضرت ظل سبحانی و جمیع امرایان

۳۶

(کذا) عظیم الشان و تمام ساکنان شهر غافل از قهر الهی بوده، یقین دانستند که همیشه

همین قسم لیل و نهار خواهد گذشت و نمی دانستند که (به) تدارک این اعمال شنیعه،

از پرده غیب لاریب، چه به عرصه ظهور خواهد آمد!

۳۷

چنانکه والی ایران که نادرشاه است و نادر سلطان (هم) نام دارد، از استماع کیفیت

خرابی سلطنت هندوستان و بی اتفاقی امرایان (کذا) آنجا، فی الفور قصد مبهم نموده،

۳۸

جمعیت بسیار بسان مور و ملخ فراهم آورده، بهایلغار، بهقلعه قندهار که سرحد سلطنت

هند است (وارد شده و آن شهر را) محاصره نمود .

آنگاه که این خبر به عرض والا رسید ، در آنوقت حضرت ظل سبحانی اندک ملول خاطر گشته ، از اراکین دولت و سلطنت درخواستند که . الحال چه فکر باید کرد ؟ ! امرایان (کذا) حضور فیض گنجور که همیشه خوپذیر سایهٔ خمخانه بودند ، طاقت هرج و مرج و -
 تاب آتش (و) آفتاب در خود ندیده ، به عرض حضور رسانیدند که . سلطنت هندهمچه
 نیست که هیچکس از سلاطین زمان چهقدرت و چه طاقت داشته باشد که خیال فاسده تواند
 کرد ! و اگر والی ایران از راه کوتاه اندیشی و نادانی چنین خیال کرده باشد . از عهدهٔ
 یک یک زمینداران نخواهد برآمد و خود به خود منفعل شده ، و پشیمان گشته ، خواهد
 رفت و هزیمت را غنیمت خواهد شمرد !

نامهٔ نادرشاه افشار به محمدشاه پادشاه هند :

درین ضمن نامهٔ والی ایران به معرفت ایلچی بدین مضمون رسید که :
 ایام پادشاه ملک توران و غیره و سلاطین جوانب و اطراف ، ارزاد غرور باطل سر بسوزس
 برداشته ، از جادهٔ امر و انقیاد منحرف شده بودند و هرچند به نامه و پیام ارزاد بصاح
 فهمانیده شد که غرور باطل کد در دماغ سماجا کنند و شیوهٔ مردم آزاری که اخبار کرده اند
 خوب نیست ، اما آن اجل گرفته ها که از راه غرور و استکبار تمام پیسده عقلت در کوش کرده
 و خواب خرگوشی را اخبار نموده بودند ، سخن سوی نکردند ، ار آنجا که بس هست
 والانهمت این نیازمند درگاه الهی همیشه به رفاه خلایق که وداع بداع درگاه ابردند ،
 مصروف است ، مدارک (رفع) ظلم و تعدی و مردم آزاری از آنها حواسد ، بر خود لازم
 و واجب دانست و از معسکر ظفر طرار جماعت عازبان بهور پیسده و سزاداران حیند از بود
 را برای گوشمال آنها تعیین فرمودیم و حکم نمودیم که اگر بد خود ، در بس بس آسند ،
 بهتر ، والا معدوم (سان) سازند . چون غرور باطل درسرداسند ، برزاد راست بنابند !
 آخرش بد فضل (و) عنایت ایزدی از سع بی دربع بهادران سحاع و سبارران رسمربان بد

دار البقاء شتافتند و تمام ممالک محروسه آنها به خاک برابر شد .^{۶۹}

»براین مهم ، زره‌های بسیار به خرج آمده ، لهذا به قلم می‌آید که مبلغ خطیر از ایام پیشین^{۷۱}

بطرف بزرگان شما به طریق قرض (بر) ذمه شما واجب‌الطلب است .^{۷۲}

»و سوای آن ، زر سالیانه از مدت (ها قبل) ارسال نداشتند ، بهتر آن است که اینهمه زرها^{۷۳}

و سوای آن دوکروار روپیه برای اینجانب بزودی و بسرعت هر چه تمامتر بفرستند و الا اگر^{۷۴}

مانند سلاطین دیگر غرور باطل در سرداشته باشند ، ما به دولت و اقبال را بلا تحاشا^{۷۵}

رسیده دانند . " چون حضرت ظل سبحانی از رسیدن این نامه سرپا بیم و خطر بسیار^{۷۶}

هراسان شده و از همه ارکان دولت و سلطنت حضور پرنور وهم از نواب آصف جاه سپهسالار^{۷۷}

استفسار فرمودند که : " والی ایران به غرور و تکبر تمام نامه نوشته (و) فرستاده است^{۷۸}

جواب آن هرچه مناسب وقت باشد ، باید نوشت . " ^{۷۹}

نواب سپهسالار آصف جاه در جواب آن به عرض رسانید که :^{۸۰}

سخنان نواب سپهسالار

." فدوی جان نثار هنگام بودن در دکن مدتهاست که به درگاه ثریا جاه معروض^{۸۱}

داشته بود که والی ایران اراده فاسد دارد و قصد سلطنت هند کرده (و) افواج برای محاصره^{۸۲}

قلعه قندهار که سرحد سلطنت هند است ، فرستاده . هنوز که مدعی زور نگرفته باشد ،^{۸۳}

به مدافعت آن سعی ضرور (است) کسی از بنده‌های پادشاهی برای تنبیه آن گروه شقاوت^{۸۴}

اندیش تعیین باید فرمود که به کمک فوج اسلام رسیده ، آنها که به این طرف به اراده^{۸۵}

فاسده رخ کرده‌اند ته تیغ نمایند .

بقول این که :

به نیروی مردی بر آیدز جای

درختی که اکنون گرفتست پای

به گردونش از بیخ برنگسلی

وگر همچنان روزگاری هلی

غرض کہ امرايان (کذا) آرام طلب حضور پرنور هرگز نخواستند که کسی از دار الخلافت حرکت کند و قدم بیرون گذارد و از آن روزی که فدوی جان نثار به حضور اقدس رسیده است . مکرر درین ماده به عرض رسانیده که مدعی روز به روز غالب به ایلغار است و بهاسب^{۹۵} و قمچی می رسد . الحال بدون متوجه شدن خود به دولت و اقبال ، این آتش افروخته^{۹۶} فرو نمی شود و نمی نشیند . "

حضرت ظل سبحانی در باطن از نواب سپهسالار آصف جاه و سواس به خاطر می داشتند^{۹۹} و در مجالس اوباشی خود ذات معز (ی) الیه را مغل می دانستند ، و در خاطر مبارک^{۱۰۰} بندگان حضرت و صمصام الدوله بهادر تعیین بود که اظهار نواب سپهسالار آصف جاه^{۱۰۱} محض غلط است ! والی ایران چه قدرت دارد و کجا این قدر تسلط پیدا کرده است که تا نظر به جناب والای اعلیٰ تواند کرد ؟ ! این همه^{۱۰۴} ساخت و پاخت نواب آصف جاه است !^{۱۰۵} بلکه صمصام الدوله بهادر صریح به جناب معلی ظاهر نموده که :

سخنان صمصام الدوله بهادر به محمدشاه

: "نواب آصف جاه و غیره" مردم تورانیان به سب اس که فدوی دولیحواد معرر^{۱۰۷} به عنایت حضرت است از راه حسد و عناد می خواهند که به این بفرست بندگان حضرت را^{۱۰۸} از دار الخلافت بیرون آرند و به اتفاق یکدیگر قصد کشتن فدوی دارند و از بندگان حضرت^{۱۰۹} خدا (ی) نخواسته به چه سلوک در پیش آیند ! هرگز صلاح وقت و ترس مصلحت نیست که^{۱۱۰} حضرت خود به دولت و اقبال متوجه این مهم شوند . در صورت بر آمدن از دار الخلافت^{۱۱۱} صریح دغا به نظر می آید ! "

حضرت ظل سبحانی نواب صمصام الدوله بهادر را دنسور و دولیحواد خود دانسته . نواب^{۱۱۳} آصف جاه و نواب وزیر الممالک و غیره جمع امرايان (کذا) حضور بر نور را حکم شد که "همهها (کذا) با فوج و توپخانه ، پادشاهی و همراهی خود بد مقابلد" بفرستند (کذا) برورد

وما به دولت و اقبال بعونه ، همین جا سکونت می فرمائیم و صمصام الدوله بهادر همراه
رکاب ما باشند . "

اخبار ورود نادرشاه به سرحدات هندوستان :

غرض که در همین جواب و سوءال بودند و ردوبدل چندی دیگر هم گذشته بود
که درین ضمن یکایک خبر رسید که والی ایران قلعه قندهار را تسخیر نموده و از آنجا توپخانه
بلا تعداد (و) غنیمت بسیار به دست آورده ، الحال به قلعه کابل محاصره دارد و عنقریب
است که قلعه کابل هم زود مفتوح شود !^{۱۱۸}

بندگان حضرت ظل سبحانی که گاهی معرکه جنگ و جدل نیازموده ، بلکه در چشم خواب
هم ندیده بودند و در پیشگاه فسق و فجور خود را یکتا می شمردند ! به مجرد رسیدن این
خبر موحش از هراس تمام مانند نقش دیوار قالب تهی ساختند . از معاینه احوال پادشاه
دین پناه ، حضرت مهرپرور محل حضرت خلدمنزل یعنی بهادر شاه از راه نصایح به بندگان
حضرت ظاهر نمودند که .^{۱۲۰}
^{۱۲۱}
^{۱۲۲}
^{۱۲۳}
^{۱۲۴}
^{۱۲۵}

نصایح حضرت مهرپرور :

" شما از راه نادانی و بی خبری ، از دست خود مقدمات سلطنت را برهم داده اند
و از ابتدای جلوس لغایت حال همیشه اوقات خود را در صحبت او باش بسر بردند ! شخصی
که از ایام طفولیت عمر در صحبت زنان بسر برده باشد ، از او در میدان نبرد چه دلیری
می تواند شد ؟ ! و صریح می دانند که جمیع امرایان (کذا) بنا بر بی خبری و سستی -
عمل شما ملک پادشاهی را متصرف شده ، خزانه و جواهر بی شمار جمع کرده اند و هیچکس
تابع حکم والا نیست . شما همین چهار دیواری قلعه ارک را سلطنت خود تصور فرموده ،
سیر باغات و صحبت او باش غنیمت شمرده ، از ممالک محروسه ، مطلق بی خبر هستند !^{۱۲۶}
^{۱۲۷}
^{۱۲۸}
^{۱۲۹}
^{۱۳۰}
^{۱۳۱}
^{۱۳۲}
^{۱۳۳}

۱۳۴
 الحال کار برہمت و شجاعت باید فرمود و برای دفع مفسد، خود متوجہ باید شد و از ارکان
 ۱۳۶ ۱۳۵
 سلطنت خود شخصی کہ دولتخواہ سرکار است، او را مخالف خود تصور می کنند و آنہائی
 ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷
 را کہ (با) تملق و چاپلوسی و شیوہہای قمرساقی بازار گرم کردہ اند، دوست خود می دارند
 ۱۴۰ ۱۴۱
 غرض حضرت عالمگیر پادشاہ باوصف ضعف و کبر سن تا (واپسین) دم زندگی در ملک گیری
 ۱۴۲ ۱۴۳
 و تنبیه و تادیب مفسدان بسر بردند و تا این مدت در بندگی و دولتخواہی از آصف جاہ
 ۱۴۴ ۱۴۵
 چہ قصوری بہ عمل آمدہ کہ از او وسواس بہ خاطر راہ یافتہ و اورا خاطر آزرده نسودہ اند؟
 "درین وقت در سلطنت شما سوای ذات آصف جاہ خانہ زاد موروثی کدام صاحب تدبیر و
 صاحب دستور و داناست و در معرکہ جنگ، آزمودہ کار، کہ بہ اعتبار و اعتماد او بہ
 انتظام نظم و نسق مقدمات سلطنت خواهند پرداخت؟!
 ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸
 «امرایان (کذا) حضور شما کہ بر آنہا اعتبار تمام است و دولتخواہ خود می دانید بدستی
 کہ شما بودن (در) قلعہ ارک و سیر دریای جمنا و صحبت زنان (را) فوز عظیم و نعمت
 ۱۴۹ ۱۵۰
 عظمی تصور فرمودہ اند، همین قسم امرایان (کذا) حضور خو بدیر سائہ حمحاحہ
 ۱۵۱
 شدہ اند کہ: النَّاسُ عَلَي دِينِ مُلُوكِهِمْ!
 ۱۵۲
 در با پادشاہ ہند محمد فرخ سیر مردم سادات چہ قسم کار بد نمکخوارکی فرمودہ بودند و از
 ۱۵۳ ۱۵۴
 دیدہ تسلط آنہا امرایان (کذا) دیگر چون سد ار بادمی لرزیدند، مگر ذات آصف جاہ
 ۱۵۵ ۱۵۶
 نبود کہ بہ تدبیر و شجاعت، آنہا را معدوم ساجد، ملک دکن را در تصرف اولئای دولت
 ۱۵۷
 قاہرہ داشت؟ نتیجہ آراب اسب کدہہ گفتہ عرض کویان او را مخالف خود تصور نمودہ اند
 ۱۵۸ ۱۵۹
 و مصمص الدولہ بہادر را دوست خود تراز دادہ اند، وانعی اسب گذر دوسی و دیاجراحی
 ۱۶۰ ۱۶۱
 مصمص الدولہ بہادر قصوری نیست، از جان و دل فدوی حضرت است، اما مردم ہند
 ۱۶۲
 دولت و نا آزمودہ کار از مقدمات سلطنت چہ خبر دارد؟! زمین است کہ دوست ندان
 ۱۶۳ ۱۶۴
 بدتر از دشمن داناست، چنانکہ پادشاہ دارالچہاد حیدر آباد کہ با مردم ما آرمود کار
 ۱۶۵ ۱۶۶
 صحبت می داشت و مصاحب او باس را ہمسہ مرعوب طبع خود می بدانت، در بر رفت

العین سلطنت را از دست داده (است .) همچنان از دوستی صمصام الدوله بهادر ،
 ۱۶۷
 درنقلی که به یاد آمده ، به شما یاد می دهم ، چنانکه پادشاهی بود که با بوزینه یعنی
 ۱۶۸
 میمون ، اخلاص تمام داشت و مصاحب وهم جلیس خود کرده بود و میمون نیز اخلاصدلی
 ۱۶۹
 و اعتقاد تمام به جناب پادشاه می داشت . هر گاه پادشاه استراحت می فرمود ، میمون
 ۱۷۱
 مذکور از یک دست کف پای پادشاه می مالید و از دست دیگر مگس را می راند و می پرانید .
 ۱۷۲
 "روزی در این هنگامه که پادشاه در محل بر بستر آرام در خواب بود و میمون (وی را) در
 ۱۷۳
 خواب مستعد خدمت بود درین ضمن ، دزدی در محل سرای پادشاه رسیده ، معاینه نمود
 ۱۷۴ ۱۷۵
 که پادشاه را خواب غفلت ربوده و یک مگس برسینه پادشاه ، هر مرتبه می نشست و میمون
 ۱۷۶ ۱۷۷
 آن را می راند و دفع می نمود . چون میمون از مدافعت مگس مذکور عاجز گشته (بود) آخر
 ۱۷۸ ۱۷۹
 لا علاج شده ، شمشیری که برپلنگ (؟) پهلوی پادشاه بود ، آن را علم نموده ، خواست
 ۱۸۰ ۱۸۱
 که مگس را از ضرب شمشیر دوپاره کند ! و مگس مذکور برسینه پادشاه نشسته بود (و بوزینه)
 ۱۸۲
 از راه نادانی به خاطر نیاورده (بود) که ضرب شمشیر به آقای خود خواهد رسید !
 ۱۸۳
 "درین ضمن دزد مذکور که دشمن دانا بود ، هراس جان خود نکرده ، تصور نمود که -
 پادشاه زمان از دست این دوست نادان مفت هلاک می شود ، اگر من عوض پادشاه کشته
 ۱۸۴
 شوم مضایقه ندارد (که) تصدق شوم ! درین ضمن شمشیر علم کرده میمون را ، دزد مذکور
 ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷
 انزاع نموده ، گرفت . میمون از وقوع این معنی با او در جنگ آمده ، غوغا نمود ! درین
 هنگامه پادشاه کم کمک از خواب بیدار شده ، دید که شخصی نامحرم با شمشیر برهنه در
 ۱۸۸
 محل سرای سلطانی آمده و میمون به او در جنگ و شور و فغان است . از وقوع این هنگامه
 مردم از هر چهار طرف دویدند و دزد مذکور را ریسمان بسته ، به حضور پادشاه ایستاده
 ۱۹۰
 نمودند . پادشاه از دزد استفسار فرمود که تو کیستی که هراس جان خود نکرده ، در -
 ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴
 محل سرای پادشاهان رسیدی ؟! دزد به عرض رسانید که من به اراده دزدی آمده بودم
 ۱۹۵ ۱۹۶
 دیدم که دوست نادان بایندگان حضرت ، کار به دشمنی می فرماید . ترس جان خود نکرده

عوض ذات مقدس بندگان حضرت پادشاه ، مرگ برخود قبول نموده ، بی دریغ شمشیر
 علم کرده را از دست میمون گرفتم . الحال درباب این بنده گنهگار هرچه به خاطر مبارک
 ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹
 ۲۰۱ ۲۰۲
 برسد ، به عمل باید آورد (و) به سزا باید رسانید !
 ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵
 "پادشاه از دریافت کیفیت ، از همان روز ، میمون را از صحبت خود دور کرده ، زربسیار
 ۲۰۶ ۲۰۷
 به دزد داده ، خلاص نمود . این چنین ، دوستی خان دوران به نظر می آید . صلاح دولت
 آن است که تمام اعتماد و اعتبار سلطنت بر آصف جاه سپهسالار گذاشته ، به مشورت و -
 ۲۰۸
 مصلحت او کار باید کرد ."

بعد از آن حضرت ظل سبحانی به صلاح حضرت مهر پرور ، نواب آصف جاه را در خلوت
 ۲۰۹ ۲۱۰
 طلب فرموده ، ارشاد فرمودند که : "من شما را بزرگ خود می دانم و همه سلطنت ارسامست
 ۲۱۱ ۲۱۲
 و من از شما میم . در آنچه صلاح دولت باشد ، دریغ نکرده ، به عمل باید آورد ."
 نواب آصف جاه بهادر اگرچه گفته پادشاه را محض عرض خود تصور نمودید و از صحبت
 ۲۱۳
 مردم اوباش و وضع حضور پرنور فیض گنجور ، نهایت آزردہ خاطر بودند اما نظر براس کد
 ۲۱۴
 مقدمه سلطنت برهم می خورد (و) درین وقت تغافل شرط نمکخوارکی نیست ، عرض -
 نمودند که :

"غلام از راه خانه زادی و دولتخواهی و خیر اندیسی به عرض حضور رسانیده بود و الحال
 ۲۱۵ ۲۱۶
 نیز ظاهر می نماید که مدعی روز به روز غالب است و قوت زیادہ بر می کسرد ، باکدینندگان
 ۲۱۷ ۲۱۸
 حضرت خود به دولت متوجه این مهم نمی سوند هسجکس ار دار الحلاف ساد حیان آباد
 ۲۱۹
 هرگز پا بیرون نخواهد گذاشت ."
 ۲۲۱
 آخرش همین مصلحت قرار یافته کدینندگان حصر ، خود به دولت و انبال سوجد سوند .
 ۵۱ ۲۲۲
 چنانکه به تاریخ هفدهم شهر ربیع الاول سنہ ۹۵۱ موحد بدسر نواب آصف حاد حکم سد -
 که جهنده های سرکار والا و جمیع امرایان (کدا) سرون سهر بر آورده ، مع سسحاند باد ساهی
 و غیره ، متصل باغ سالامار و بادلای اساده کنند .

رایزنی صمصام الدوله خان دوران بہادر :

موافق حکم والا بہ عمل آوردند . بعد دو سہ روز مقرر بود کہ بندگان حضرت۔

داخل دولتخانہ شدہ ، کوچ بہ کوچ ، بہ ایلغار تمام بہ طرف دار السلطنت لاہور تشریف
۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶

ببرند درین ضمن ، صمصام الدولہ خان دوران بہادر بہ مبالغہ تمام بہ عرض حضور رسانید

کہ : "والی ایران در ملک خود است (و) ہرگز ارادہ (آمدن بہ ہند) ندارد ، این ہمہ
۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹

طوفان برداشتہ آصف جاہ است برآمدن بندگان حضرت ! زنہاروبہ ہیچوجہ من الوجوہ

قرین مصلحت نیست ! اگر این خبر تحقیق است ، گذشتن از درہ ^{۲۳۱} خیبر محال (است) !
۲۳۰ ۲۳۲

و سابق کہ چندین ہزار پادشاہان مثل والی ایران و توران و غیرہ با افواج بی شمار در۔

درہ مذکور غارت شدہ اند ، متنفسی از آن درہ ، جانبر نشد ! الحال چہ قسم مردم افغنہ
۲۳۳ ۲۳۴

راہ خواہند داد کہ بسلامت خواہند گذشت ؟ ^{۲۳۵} ہرگاہ کہ خبر تحقیق منتشر شدن او خواہد

رسید ، در آن وقت فہمیدہ خواہد شد !"

آخرش جہندہا و خیمہہا و پیشخانہ متصل بادلی ^{۲۳۶} دوسہ ماہ لغایت شعبان ، همان قسم

ایستادہ ماند و کوچ موقوف گردید !

عبور ارتش ایران از سرحدات ہند :

والی ایران کہ بہ قلعہ کابل محاصرہ داشت ، از امداد غیبی و فتوحات لاریبی

در چند روز قلعہ مذکور را نیز مفتوح ساخت و از آنجا غنیمت بسیار بہ دست آوردہ ، برسر
۲۳۷ ۲۳۸

خیبر رسید .

اول چند روز جماعت افغانیان سد راہ آنها شدہ بودند ، آخر الامر دانستند کہ حریف۔
۲۳۹ ۲۴۰

زدہ زدہ تا اینجا رسیدہ و ملک پادشاہی را متصرف شدہ (است) !
۲۴۱

تا حال ہیچکس از حضور پرنور حرکت نمی کند و با لکل نمی رسد ! لاعلاج مردم افغنہ
۲۴۲

بہ آنها راہ دادہ از درہ مذکور بہ سلامت گذرانیدند . بعد از آن والی ایران بہ پشور (پیشاور)
۲۴۲

رسیده زمینداران آن ضلع را تاکید نمود که دریای اتک گاهی پایاب نشده و در ایام سابق حضرت خلد مکان که برای عبور (از) دریا ، پل تیار کرده بودند کجاست ؟ پیدا کرده بدهند !^{۲۴۳}

آنهایی آن که کشتیها پیداکنند و کشتیان بدهند ، خلاصی خود ندیدند ! چنانکه والی - ایران که اخترطالع او در اوج بود ، فی الفوریل " بر " دریای مذکور بسته ، در طرفه العین

عبور دریای اتک نموده ، در صوبه لاهور نشر گردید و ملک را به خاک برابر ساخت و تمام خلق الله و رعایای صوبه مذکور به جوانب و اطراف روبه فرار نهادند و اکثری به دارالخلاص^{۲۴۴}

شاه جهان آباد گریخته آمدند و به حضور حضرت ظل سبحانی داد و فریاد نمودند که :^{۲۴۵}

" حریف بر سر رسیده ، تمام ملک را پایمال مطلق ساختند ، زن و بچه های ما را ندسع نموده - است " .^{۲۴۶ ۲۴۷}

بندگان حضرت ظل سبحانی از وقوع اینهمه طوفان که غضب الهی نوار سمرقند ، از^{۲۴۸ ۲۴۹}

ترس قالب تهی کردند و از بی دماغی به صمصام الدوله بهادر فرمودند که : آصف حاد^{۲۵۰}

کیفیت رسیدن و آواره شدن مدعی ظاهر نموده بود که به ابلاغ به اراده فاسد می رسد و سما^{۲۵۱ ۲۵۲}

دروغ ظاهر نمودید ، خیرخواهی و کارپردازی و کاردانی و هوسپاری سما حوب معلوم شد^{۲۵۳}

که نهایت بی خبر هستند ، " بعد از آن بندگان حضرت عالم بناد نواب آصف حاد بنادر را^{۲۵۴}

طلبیده ، فرمودند که : " حریف با فوج بلا تعداد مثل مور و ملخ به اس بردگی رسیده ، که^{۲۵۵}

اینجانب را از دست خود بکشند ، یا به بند و بست سلطنت " دست ناسد " و مدافع^{۲۵۶ ۲۵۷}

مدعی متوجه شوند ، چنان نشود که در دام بلا گرفتار آیم ، الحال احبار سیاست^{۲۵۸}

به دولت و اقبال و جمیع امرایان " کذا " حضور بر نور را با فوج و یونجه باد ساهی

همراهی تعیین شما می فرمائیم که در نا بعداری سما همد بوده ، در تردد و حامی سیاسی^{۲۵۸}

پردازند . "

اگر چه امرایان حضور پرنور که هر یک فرعون وقت بودند ، سیاسی و نا بعداری

آصف جاہ سپہسالار " را " بہ شائن خود ناگوار دانستہ بودند ، اما در دل فہمیدند کہ :

نواب آصف جاہ سپہسالار مرد معرکہ جنگ " است " و " در " نبرد گاہ کار رستمانہ نمودہ ،

میان کہ " کذا " نا آزمودہ کاریم درین وقت اگر غدر کردہ شود قرین مصلحت نیست .
۲۶۱

آخر الامر ہمین قرار یافت ، چنانکہ بہ تاریخ غرہ رمضان المبارک سنہ ۱۱۵۱ ہجری ،

نواب آصف جاہ سپہسالار و نواب وزیر الممالک قمر الدین خان بہادر و نواب صمصام الدولہ خان
۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶

دوران خان بہادر و مظفر خان بہادر و امیر خان بہادر و عظیم اللہ خان بہادر و محمد خان بنگش

و سعد الدین خان داروغہ توپخانہ و غیرہ و جمیع منصبداران و جماعت والا شاہی جزء و کل

از پیشگاہ ثریا جاہ بندگان حضرت دین پرور عالم پناہ رخصت شدہ ، متصل بادلہ داخل

دیرہ گردیدند و فوج ہفت چوکی و کملی پوشان و سرخ پوشان و توپخانہ پادشاہی نیز تعیین
۲۶۷

گردید کہ ہمراہ آصف جاہ بہادر بودہ ، مصدر تردد و جانفشانی شوند .

عزیمت والی ایران از لاهور :

باز در آنجا خبر رسید کہ والی ایران بہ دارالسلطنت لاهور رسیدہ ، دہات آن

نواحی راتاخت و تاراج نمودہ ، خان بہادر و زکریا خان صوبدار لاهور کہ با فوج بیست و پنج -

ہزار سوار و توپخانہ بی شمار کہ در لاهور است ، بہ مقابلہ حریف ، مستعد جنگ است .
۲۶۸ ۲۶۹

چنین خبر رسیدہ و ہمہ امرایان " کذا " حضور پر نور از شنیدن این خبر باعث این کہ مقدمہ
۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲

جنگ است تا بہ خود آنہا نرسد با ہم مصلحت نمودند کہ : جنگ دوسر دارد ، خدا " ی "
۲۷۳

نخواستہ اگر قضیہ معکوس شود این ہمہ دولت و ثروت و مال و منال و خزانہ و جواہر خداداد
۲۷۴ ۲۷۵

و جمع کردہ سالہا کہ ہر یک حکم گنج قارون دارد ، بہ دست حریف خواہد رفت و جان ہم

بہ سلامت نخواہد ماند ، چندی دیگر درین جانیز مقامات " کذا " باید کرد و باید دید کہ
۲۷۶

از پردہ غیب چہ بظہور می آید و مشیت الہی چیست ؟ اگر بہ فضل الہی و اقبال شاہنشاهی

خان بہادر از عہدہ آنہا برآمدہ ، مظفر و منصور گردد ، از این چہ بہتر کہ عین آرزوہاست ،
۲۷۷

بالفعل خود را چرا تصدیع باید کرد ؟ ،

از آنجا که امرایان " کذا " حضورگاهی روی جنگ ندیده بودند و همیشه در سایهٔ خمخانه
خوپذیر و جایبند بودند و مدام در شرابخواری و بچه‌بازی و حرام‌کاری اشتغال داشتند طاقت
صعوبت و کربت و غربت و همت جنگ و جدل در خود ندیده ، بی اطلاع نواب سپهسالار آصف‌جاه
بهادر " در " خفیه رقعہ بہ جناب حضرت عالم پناہ نوشتہ فرستادند کہ درین ولا خبر رسید
کہ خان بہادر مستعد جنگ " و " بلکہ بر حریف غالب است از فضل الہی و اقبال عدو مال
پادشاہی امید قوی است کہ مدعی از دست غازیان فوج اسلام بہ دارالبوار شتابد و ما جمیع
بندہ ہا کہ با فوج توپخانہ پادشاہی و ہمراہی خود بر این مهم تعیین شدہ ایم ، بہ عنایت
الہی مظفر و منصور شدہ مراجعت خواہیم کرد . اما حقیقت حال این است کہ اگر از اینجا
بہ مقابلہ برویم خدا " ی " نخواستہ " محتمل است " کہ مدعی با فوج قلیلی بہ دارالخلافت
رسیدہ ، قابوی خود بکند " و " مقدمہ تمام شود ، درین صورت اگر خان بہادر آنہا را معدوم
ساخت فہو المراد و الا بالفعل مصلحت این است کہ ہر گاہ مدعی بہ این ضلع خواہد رسید ،
ہر یک دو منزل طرح جنگ انداختہ خواہد شد . بندگان حضرت ثریا جاہ این مصلحت را خوب
دلچسب تصور فرمودہ ، بہ نواب آصف‌جاہ بہادر سپہسالار حکم فرمودند و فرستادند کہ :
بالفعل چندی دیگر همانجا مقامات " کذا " نمایند و پیشتر قصد نکنند .
با وجودی کہ در این مقدمہ ، نواب آصف‌جاہ بہادر بہ مبالغہ تمام بہ بندگان
حضرت عالم پناہ عرضی فرستادند کہ : " حالا حریف نزدیک رسیدہ است ، در صورت
توقف ، کم ہمتی مردم ہند بر اعدا ظاہر می شود . درین صورت ہرچہ حکم والاسب . "
بنندگان حضرت قدر قدرت جواب دادند کہ : تا عید الفطر از آنجا حرکت نکنند .
چنانکہ موافق حکم عالی بیست روز دیگر متصل با دلی مقامات " کذا " شد . بعد از آن خبر
رسید کہ مدعی زکریا خان بہادر را دستگیر کردہ و بلدہ دارالسلطنت لاہور بہ صرف خود
در آوردہ " و " از آنجا روانہ گردیدہ ، بہ منازل طولانی می رسد .
حرکت محمدشاہ با امیران و سپاہ از شاہان جہان آباد :

از رسیدن این خبر حضرت قبله عالم پناه ، به نواب آصف جابه بھادر سپہسالار

۲۹۷

حکم فرمودند کہ : الحال از آنجا کوچ نموده ، به مقابلہ حریف بروند و ما خود بہ دولت

۲۹۹

۲۹۸

واقبال ہم می رسیم . چنانکہ بہ تاریخ نهم شهر شوال المکرم ، از بادلی بہ مسافت ششگروه

۳۰۱ ۳۰۰

کوچ نموده ، متصل قصبہ نریکہ منزل گردید و فردای آن کہ دهم ماہ مذکور بود بندگان

۳۰۳

۳۵۲

حضرت خود بہ دولت و اقبال و جاہ و جلال از دارالخلافت شاہ جهان آباد کوچ فرمودہ ،

۳۸۵

۳۰۴

در فوج تشریف آرزانی فرمودند و از آنجا کوچ بہ کوچ تا بہ کرنال رسیدہ بودند کہ در آنجا

ہرکارہا خبر رسانیدند کہ مدعی بر دوازده گروہ متصل تھانی سر، رخت ادبار دارد ، و

کیفیت فوج مقاہیر " کذا " از ہرکارہای مذکور نیز استفسار کردہ شد . آنها ظاہر نمودند

۳۰۶

کہ فوج مقاہیر ہمراہ مقہور قریب یک لک (صد ہزار) سوار بلکہ زیادہ از آن و ہمین قدر پیادہ های

۳۱۰

۳۰۹

۳۰۸

۳۰۷

برق اندازانند و ہرجوان سوار و پیادہ را رستم زمان تصور باید کرد . حق تعالی فضل خود

۳۱۱

کند " چون " بنظر نمی آید کہ فوج ہند از عہدہ آنها تواند برآمد !

نواب آصف جاہ بہ مجرد رسیدن این خبر از زبانی ہرکارہا بہ دربار جہاندار

۳۱۲

رفتہ ، بہ جناب مقدس بندگان جہان پناہ التماس نمودند کہ : " جمعیت ہمراہ مدعی " را "

۳۱۴

۳۱۳

ہرکارہا بسیار ظاہر می نمایند ، فدوی درگاہ بہ قسمی کہ نقشہ متصوبہ درست کردہ آورده

۳۱۵

است ، ہمہ را حکم شود کہ موافق آن ترتیب دهند . "

رسیدن ارتش محمد شاہ بہ دشت کرنال :

۳۱۶

بنندگان حضرت شکوہ صولت ہمہ امرایان " کذا " را بہ حضور پرنور طلبیدہ ،

۳۱۷

ارشاد فرمودند کہ : فوج ہر اولی و چند اولی و راست و چپ بہ قسمی کہ نواب سپہسالار

۳۱۸

آصف جاہ بہادر ترتیب دهند موافق آن بہ عمل آید . چندان کہ نواب آصف جاہ بہادر

۳۱۹

خود برای کار مستعد شدند . در میدان کرنال متصل کرنال ہمہ عساکر فیروزی با توپخانہ

۳۲۰

خرد و کلان و توپچہا و رھکلہا و ... و بان و جزایر و بندوق و کجنال و شترنال و

۳۲۱

گھورنال و غیرہ لوازم توپخانہ چہ از پادشاہی و چہ از ہمراہی امرایان " کذا " نواحی

لشکر ظفر پیکر مانند هاله گرد ماه ترتیب داده ، موافق آن از چهار طرف خندق کننده ، مورچال
 ۳۲۲
 قایم نمودند . غرض که نواب سپهسالار آصف جاه بهادر توپخانه را به نواحی لشکر به قسمی
 ۳۲۳
 ترتیب داده بودند که گویا قصر قیصر و سد سکندر بسته اند و به هریک از امرای لشکر ظفر
 ۳۲۴
 طراز تاء کید نمودند که بر مورچال های خود قایم بوده ، فوج غنیم از هر طرف نمودار شود
 ۳۲۵
 و به مقابله توپخانه برسد ، شلق توپ بر مقهوران بزنند
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸

اگرچه فوج و توپخانه بلا تعداد بود ، اما بنا بر این که مردم هند ناآزمود کار بودند ،
 ۳۲۹
 از دهشت فوج جنگی مدعی ، هیچ متنفسی جان در قالب نداشت و هر ساعت و هر لحظه
 ۳۳۰
 دست دعا به درگاه الهی برداشته ، همین ورد زبان داشتند که : حق تعالی فضل خود بکند
 ۳۳۱
 و شرم و آبروی ما نگهدارد .

همین ورد داشتند که : چرا بلای عظیم در ملک ما هندیان رسیده است ؟! در این ضمن
 هر کاره های فرستاده نواب برهان الملک سعادت خان بهادر رسیدند " مسعر بر این " که :
 " فدوی " درگاه خیر منتشر شدن فوج مقاهیر به اراده فاسده " را " شنیده ، بلاحاشی بر
 ۳۳۳
 جناح استعجال ، کوچ به کرج به ایلغار تمام خود را از تهته در خدمت عالی درج رسانیده ،
 ۳۳۴
 فردا که چهاردهم ماه ذیقعدده است ، سعادت ملازمت حاصل می نماید ، با رسیدن فدوی ،
 طرح جنگ نباید انداخت ، " اگرچه رسیدن برهان الملک بهادر ، مردم لسکر رافی الحال و
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 في الحمله خوشوقتی و استقلال حاصل شده بود اما از بدباطنی او مطلع نبودید که او با
 ۳۳۷
 غنیم سازش دارد و خرابی ها خواهد کرد .

احوال سپاه نادرشاه :

کیفیت بندوبست و نظم و نسق والی ایران حسان بیان نماید که از دجست و
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 تسلط او جمیع سرکرده ها و مردم سپاه به همراهی او ، همیشه دست بسد حاصر بوده ، مسطر
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 اشاره هستند که هر وقت برای هرکاری که حکم شود بلاحاشی همان وقت مابند بروی برحسد ،
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 بمانصرام رسانند ، چنانکه والی ایران طهماسب علی حان معین الملک بهادر و مصطفی -

۳۴۷ قلی خان و عبدالباقی خان زنگنه و غیره ارکان دولت خود را به حضور خود به دولت طلبیده
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰ مصلحت نمود که پادشاه هندوستان با فوج و توپخانه^{۳۵۰} بلا تعداد متصل کرنال بنا بر جنگ ،
 مورچال قایم نموده است . اراکین دولت نادر شاه عرض نمودند که : چون توپخانه^{۳۵۱} همراهی ماهم
 ۳۵۲ بسیار است از توپخانه طرح جنگ باید انداخت . چنانکه والی ایران فرموده که : مقابله^{۳۵۲}
 ۳۵۳
 ۳۵۴ توپخانه^{۳۵۳} آنها رفتن مصلحت وقت نیست ، بالفعل ده هزار سوار قراولی بر فوج هند برود و به
 ۳۵۵ نواحی لشکر به تفاوت ضرب توپ و تیرو تفنگ نمودار شده ، رسد غله و چاره و غیره بند نمایند
 ۳۵۶
 ۳۵۷ و به قسمی از چهار طرف لشکر تقید کنند که هیچ متنفسی از لشکر بیرون نتواند برآمد و هم
 ۳۵۸ از بیرون داخل نتواند شد چنانکه به تاریخ نهم ماه ذی قعدة فوج غنیم گرد لشکر منتشر گردید
 و دهات جوانب و اطراف را آتش داده ، به خاک برابر ساخت و هر متنفسی از مردم هند را
 که در آنجای دیدند بی دریغ می کشتند و هر موضع که نواحی لشکر تا سی و چهل گروه آباد
 بودند " و " از آنجا رسد غله و روغن زرد می رسید ، تاخت نموده همه را آتش می دادند
 و غله و چاره و غیره و دهات اطراف را در لشکر خود می رسانیدند و از معسکر ظفر طراز
 ۳۵۹ متنفسی واحدی به دهشت فوج غنیم که هر یک خود را رستم^{۳۶۰} زمان می شمردند و تیغ بی دریغ
 ۳۶۱ آنها در میدان نبرد کار ذوالفقار می کرد . از آن بهادران هیچکس را بیرون نمی توانست
 ۳۶۲ گذاشت و سواران غنیم بی وسواس و بی محابا^{۳۶۲} به " اطراف لشکر دست تظاول دراز کرده
 ۳۶۳ بودند و پانی پت و سون پت و قصبه های معتبر را که در آنجا ساھوکاران عمده سکونت داشتند
 و مال کرورها رویه در آنجا نزد آنها و دیگر مردمان خوش باشنده چه از غنی " و " چه
 ۳۶۴ مسکین را بود در طرفه العین غارت نموده ، از آنجا غنیمت بسیار بدست آوردند و جمیع
 ساکنان هر دو قصبه مذکور را ته تیغ نمودند و حویلی های پخته و سنگین را آتش داده به
 ۳۶۵ قسمی با خاک برابر ساختند که گویا در آنجا گاهی آبادی نبود
 محاصره ارتش هند بوسیله افواج ایرانی :

غرض که سواران بهادر پیشه فوج والی ایران لشکر " هند " را بقدری تقید و

نگهبانی نمودند که رسد غله در لشکر ظفر اثر و غیره بند شد ، نرخ غله رو . به گرانی آورد ^{۳۶۶}

که پنجروپیه را یک آثار گندم بهم نمی رسید و گاه وهیمه اگر کسی بنا بر حلال می خواست

هرگز نمی یافت و رفته رفته از گرسنگی ها و فاقه کشی حالت مردم و اسپان لشکر فتح پیکر ^{۳۶۸}

به جایی رسید که گویا جان در قالب ندارند و از خوردن گوشت چارپا که از بی طاقتی طاقت نشست ^{۳۶۹}

" و " برخاست " و " هزیمت نداشتند و شکم مردمان جاری شد و بسیاری از همین سبب ^{۳۷۰}

و اکثری از آزار دیگر هلاک گردیدند و آنها که حیات چندی باقی داشتند زنده مرده صفت ^{۳۷۱}

شده بودند . غرض که هر یک در وای ویلا و های وای و یاد خدا مشغول بود . در این ضمن واقعه ، ^{۳۷۲}

به تاریخ چهاردهم ماه ذیقعدہ سنہ ۱۱۵۱ هجری خبر رسید که : برهان الملک سعادت خان ^{۳۷۴}

بہادر بر ہشت گروہ از لشکر ظفر پیکر قیامت اثر رسید و " ہم " امروز ارادہ دارد کہ سعادت ^{۳۷۵}

ملازمت حاصل نماید . بہ مصمام الدولہ بہادر حکم شد کہ : " شما پیشوار رفتہ او را ^{۳۷۷}

بیا " و " رند . " چنانکہ آوردند و ملازمت برهان الملک بہ استصواب بہادر مذکور بہ عمل ^{۳۷۷}

آمده ، مشارالیه بعد از حصول ملازمت بہ جناب بندگان حضرت ظاہر نمود کہ : حالا وقت ^{۳۷۸}

تردد است ، بہ فضل الہی و اقبال پادشاهی در جان فشانی قصور نخواہم کرد بلکہ مدعی ^{۳۷۸}

را دستگیر کردہ ، در پای حضرت خواہم انداخت . "

آغاز جنگ میان سپاہیان ایران و ہند :

بعد از آن بندگان حضرت برهان الملک را رخصت نموده ، فرمودند کہ : " خون ^{۳۷۹}

رنج سفر و تردد راہ بر طبیعت تمامسولی است ، این وقت داخل دبرہ خود شدہ ، اندکی ^{۳۸۰}

آرام نمائید . " چنانکہ برهان الملک بہادر از حضور بر نور رخصت شدہ ، بہ دبرہ خود رسید

و فردای آن وقت صبح کہ پانزدہم ماہ ذیقعدہ بود ہر کارہا بہ نواب برهان الملک بہادر

خبر رسانیدند کہ بہیرون گاہ فوج شما کہ از عقب می آمد ، فوج مفاہیر یکہ یکہ نمودار شدہ ،

بر مردم بہیر ریختہ ، مردم بسیاری را تہ تیغ کردید و بنگاہ را عارب نمودید و بردید ،

برهان الملک مذکور از غرور و تکبر بہ سجاہت و مردانگی خود سوار شدہ ، همان وقت در ^{۳۸۱}

دربار بندگان حضرت عالم پناه رسیده ، اینهمه کیفیت را ظاهر نمود و به عرض رسانید که
 فدوی الحال همین وقت به جنگ حریف مقابله می کند و طرح جنگ می اندازد . در آن وقت
 ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴
 نواب آصف جاه سپهسالار که در دربار حاضر بودند به برهان الملک به مبالغه تمام گفتند
 ۳۸۵
 که : امروز به جنگ نباید رفت و کار به اضطراب نباید کرد و شما که در تعلقه با اکثری
 زمینداران مواس پیشه جنگ کرده فتح یافته اند ، این جنگ را مانند آن تصور نکنند که این
 جنگ سلطانی است ، سهل نباید فهمید . خصوصا " جنگ قزلباش ایرانی مشهور است .
 ۳۸۶ ۳۸۷
 هرگاه فوج غنیم که به مقابله خود از شلق (شلیک) توپخانه به سلک جنگ نپیوسته ، بعد
 ۳۸۸
 از آن یورش باید نمود که کار به جایی برسد .
 ۳۸۹ ۳۹۰

برهان الملک بهادر که در دل دغا داشت بدون حکم بندگان حضرت ظل سبحانی
 از غرور و تکبر تمام گفته آصف جاه سپهسالار را به خاطر نیاورده ، خود با معدود "ی"
 ۳۹۱ ۳۹۲
 چند از آنجا سوار شده به مقابله فوج غنیم روانه گشت . مردم فوج هرگاه که خبر یافتند که
 برهان الملک سردار ، خود با معدودی به جنگ مقاهیر به اینغار تمام رفته اند ، از آنها
 سواران خوش اسب هم قریب بیست و پنج هزار سوار از عقب آن دویدند و شریک جنگ شدند
 و همه توپخانه همان قسم افتاده ماند چون فوج غنیم قلیل بود . برهان الملک بهادر
 ۴۰۱
 فوج جزوی تصور نموده ، مثل پلنگ که بر آهو جست بکند ، ریخته به جنگ تیرو تفنگ و
 ۴۰۲ ۴۰۳
 شمشیر رسیده ، قریب دوسه هزار سوار را شربت مرگ چشانیدند . اکثری از این طرف هم به
 کار آمدند و فوج غنیم تاب استقامت نیاورده ، رو به فرار نهادند و نیز برهان الملک متعاقب
 ۴۰۴ ۴۰۵
 آنها تا پنج " و " شش گروه زده زده نزدیک لشکر غنیم رسید ، که از آنجا یکایک سواران
 فوج مقاهیر مثل مور و ملخ بر فوج نواب برهان الملک بهادر رسیده ، از هر چهار طرف یورش
 نموده ، به جنگ پیوستند و تا یک بهر کامل جنگ و جدل در میان بود . آخرش تمام فوج
 همراهی برهان الملک بهادر به تیغ رسید و خود با جمعیت قلیل در میان فوج مانده ، نزدیک
 بود که به دست جماعت مقاهیر دستگیر شود ، در این هنگامه برهان الملک به نواب آصف جاه

و خان دوران بهادر پیغام فرستاد که : " من به فضل الهی و اقبال پادشاهی زده زده نزدیک لشکر غنیمت رسیده بودم که ناگهان فوج غنیمت بسان مور و ملخ منتشر گردیده ، از هر چهار طرف ریخته اند . الحال فدوی درگاه با معدودی مانده است و تا حال به جای خود ^{۴۰۷} قایم . اگر به کمک اینجانب می رسند ، به عنایت الهی به اتفاق یکدیگر مدعی را با فوج ^{۴۰۸} خاک معدوم می سازیم " ^{۴۰۹} مصمصام الدوله بهادر از راه نادانی و ناکرده کاری که به ، دغا بازی و بی وقوفی برهان الملک بهادر واقف نبود ، به مجرد استماع این خبر در خاطر اندیشه نمود که : برهان الملک تنها به ذات خود شرط نمک سپاهیگری کرد و کار رستمانه ساخت . ^{۴۱۰} و فی مابین اینجانب و آصف جاه بهادر عناد به مرتبه کمال است ، اگر در این وقت شریک ^{۴۱۱} برهان الملک بهادر بشوم و فتح نصیب ما گردد ، وقار و اعتبار آصف جاه در حضور پادشاه نخواهد ماند ! چنان که این فکر ناقص " را " به خاطر خود آورده ، فوج و توپخانه برتیب - ^{۴۱۲} داده آصف جاه را برهم کرده ، بدون حکم اقدس بندگان حضرت و بی اطلاع امرای دیگر ^{۴۱۳} مع مظفر خان بهادر برادر خرد خود و فوج کامل پوشان و غیره سوار شده ، برای کمک برهان - ^{۴۱۴} الملک به مقابله فوج غنیمت در رسیده و جنگ عظیم واقع شد . ^{۴۱۵} نبرد کرنال : ^{۴۱۶}

چون مصمصام الدوله بهادر از راه جهالت و نادانی و بی تدبیری تمام ، چنانکه انداخته ، آخر شکست خورد و تمام فوج همراهی او به کار آمد و مظفر خان بهادر مع پسران خود و سرکرده ، ^{۴۱۸} کامل پوشان و غیره پانزده کس از سرداران عمده ، از تیغ آنهانیز سربت مرگ حسدید و مصمصام الدوله بهادر زخم های کاری برداشت و برهان الملک نمک " به " حرام زید دد سکر ^{۴۱۹} مقاهیر گردید ، آن گاه که خبر شکست مصمصام الدوله بهادر و دستگیر شدن برهان الملک بهادر به بندگان حضرت ظل سبحانی رسید ، به نواب آصف جاه حکم شد که : شباهه کمک مصمصام الدوله بهادر ، جلد خود را برسانند . نواب بهسالار آصف جاه ^{۴۲۱} بهادر که با فوج توپخانه متحد بودند ، " در " جواب عرض کرده فرسادند که :

برهان‌الملک و صمصام‌الدوله بهادر به قسمی کار به بی‌تدبیری نمودند " که " نتیجه آن
 ۴۲۳ ۴۲۲
 دریافتند مثل آنها خانہ زاد ارادہ غارت شدن لشکر " را " ندارد " و " تا به مقدور و وسع و
 ۴۲۴
 امکان ، از تدبیر خود نخواهد گذشت ، بیشتر هرچه مشیت الہی است ، همان خواهد
 ۴۲۵
 شد ، اختیار اوست ، آخر الامر صمصام‌الدوله بہادر با معدودی چند ، بہ وقت نصف شب
 ۴۲۶
 " از " رزمگاہ گریختہ ، در لشکر ظفریکر داخل شد و فردای آن کہ شانزدہم ماہ مذکور بود
 ۴۲۷
 نواب صمصام‌الدوله جان بہ حق تسلیم نمود .
 ۴۲۸
 ۴۲۹

بعد از آن خلعت میربخشی گری از انتقال صمصام‌الدولہ بہادر بہ نواب سپہسالار
 ۴۳۰
 آصف‌جاہ بہادر مرحمت شد ، والی ایران از دستگیر شدن برهان‌الملک بہادر و گریختن
 ۴۳۱
 صمصام‌الدولہ کہ ہردو سرداران صاحب فوج بودند ، شکر بہ درگاہ الہی بجا آورده ، بہ
 ۴۳۲
 ارکان دولت و سلطنت خود گفت کہ : " فتح اول نصیب اولیای دولت قاہرہ شد ؛ اما حقیقت
 این است کہ اگرچہ شجاعت مردم ہند معلوم شد ، اما توپخانہ ، بی شمار و بلا تعداد ہمراہ
 ۴۳۳
 پادشاہ موجود است خصوصاً " آصف‌جاہ بہادر نظام الملک فتح جنگ سپہسالار کہ مرد دیرینہ
 ۴۳۴
 و صاحب تدبیر ہمراہ است کہ بارہار آزمودہ و در میدان نبرد ہر بار کاررستمانہ نمودہ ،
 ۴۳۵
 در صورت جنگ ، اول این کہ طرفین فوج اسلامند ، ناحق مسلمان کشی خواہد شد . دوم
 ۴۳۶
 این کہ فتح و نصرت ، دادہ الہی است و اللہ اعلم " کہ " بہ کدام کس نصیب شود ؛ اگر بہ
 ۴۳۷
 نصایح راضی شوند ، بہترو الا مقدمہ جنگ بہ خود در پیش است ، بہ ہرکہ خدای تعالی
 نصیب کند ! " .
 تمہید مقدمات صلح :

چنانکہ ہمین مصلحت قرار یافت کہ والی ایران نواب معین‌الملک بہادر طہماس
 ۴۳۹
 خان (طہماسب قلی خان جلایر) وزیر خود را بہ تاریخ ہفدہم ماہ مذکور نزد آصف‌جاہ فرستاد
 ۴۴۰
 کہ : " فی ما بین ما بہ دولت و اقبال و محمدشاہ پادشاہ برادری است و هیچ خصومتی نیست

و در ایام پیشین بزرگان این جانب و بزرگان پادشاه شما چقدر ارتباط و اخلاص با یکدیگر

مرعی داشته ، همیشه از راه دوستی " با ارسال " نامه و پیغام و تحفو تحایف در افزونی

۴۴۳

اخلاص باهم می کوشیدندو به وقت ضرور ، به امداد و اعانت " یکدیگر " متوجه می شدند .

و نیز شنیده باشند که در این ایام جماعت افاغنه چه قسم بر ملک اینجانب تعدی نموده

بودند " و " با وصف درخواست نمودن کمک و " بودن " خزانه پادشاه شمارا ، از راه بی انصافی

۴۴۴

و ناعاقبت اندیشی ، اخلاص های پیشین را بر باد داده ، متوجه برگزارش ما نشدند .

۴۴۵

بهر حال قصه کوتاه باد ، الحال مارا به سلطنت هندوستان غرضی و مطلبی نیست . سلطنت

۴۴۶

هند به پادشاه شما مبارک است . مطلب این است که ما به دولت و اقبال از مدتها بر سر

مهم متوجهیم و در تهیه بار بسیار آمدیم . مطلب رسیدن ما به دولت و اقبال این بود

۴۴۷

که مبلغی قرض بزرگان اینجانب بر ذمه پادشاه شما واجب الطلب است و سوای آن مبلغ

۴۴۸

دو کرو روپیه دیگر نظیر اخلاص های پیشین ، در این وقت مدد نمایند . ماورای این ، سوو

۴۴۹

دیدن شما که از مدت " ها " در سر خود داشتیم به این تقریب نیز میسر خواهد شد .

۴۵۰

نواب آصف جاه سپهسالار اینهمه کیفیت را به عرض بندکان حضرت رسانیدید

۴۵۲

پادشاه جهان پناه جواب ، آن دادند که : " ما به دولت و اقبال از فیلسوفی و نمک " نه "

۴۵۵

۴۵۴

حرامی برهان الملک واقف نبودیم ، آخر آن مردم کار نبرد دغا باخند و قول حضرت مبررور ،

واقعی شد که " در " دولت خواهی و دوستی خان دوران بهادر تصور نمود ، اما ار راد حنبالب

و کوته اندیشی و ناکرده کاری جان خود را مفت بر باد داده و هیچ ارکار او بر نامده " است " .

الحال شما بزرگ و دانا هستند و از کجدار و مریز زمانه خوب واقفند ، در آن حد مصلحت بهر

۴۵۶

۴۵۷

و خوب باشد ، قاپوی خود دیده باید کرد . " چنانکه نواب معز " ی " المدعی آمد حاد بنادر

ظاهر نمودند که : در دستگیر شدن برهان الملک و فوت گشتن نواب صحمام الدوله بهادر که

هر دو سردار عمده و صاحب فوج و توپخانه بودند ، تمام مردم ساد بی اسفلال شدند و

۴۵۸

۴۵۹

رفقا و فوج جنگی همراه فدوی در دکن اند و وزیر الممالک که جمعیت ساسنه همراه

دارند از جنگ نا آشنا " ست . " سوی آن از سبب گرانی غله و فاقه کشی مردم . لشکر و اسبان
 به حدی ناتوان شده اند که طاقت حرکت از جا ندارند : هرگاه که این قسم حالتی تنگ که
 ۴۶۰
 به مردم لشکر رسیده باشد به اعتبار چنین فوج طرح جنگ انداختن ، نهایت ابله‌ی و نادانی
 ۴۶۱
 است اول پیغام صلح که از طرف حریف رسیده ، همین را فتح عظیم تصور نموده ، صلح کل باید کرد :
 ۴۶۲
 چنانکه به گفته نواب آصف جاه بهادر ، همین مصلحت قرار یافت و همان روز نواب آصف
 ۴۶۳
 جاه سپهسالار به معرفت نواب معین الملک طهماسب قلی خان (طهماسب قلی خان) بهادر ،
 ۴۵۴
 ملازمت والی ایران که خود " به " شاهنشاه مشهور بود ، نموده و شاه موصوف از ذات بابرکات
 ۴۶۵
 و دستوردانی و قاعده شناسی نواب آصف جاه سپهسالار بسیار محظوظ و خوشوقت شده ،
 ۴۶۶
 عنایات و تفضلات تمام بر حال بهادر مذکور فرموده ، خلعت خاصه مرحمت فرمودند و ارشاد
 ۴۶۷
 شد که : " میان ما و شما قرآن مجید است ، هرگز از قول خود نخواهم برگشت . چون شوق
 ۴۶۸
 دیدن و ملاقات پادشاه شما مدت‌هاست که مضمیر ضمیر خورشید نظیر ماست ، درخیمه علیحده
 ۴۶۹
 در عالم تنهائی با یکدیگر ملاقی شده ، مسرور شویم . "
 ۴۷۰
 نواب آصف جاه سپهسالار به عرض نادر شاه رسانید که : هم تمنای خداوند فدوی
 ۴۷۱
 درگاه نیز همین است که با یکدیگر ملاقی شده ، کدورت‌ها از خاطر طرفین برآورده ، به
 دستور پیشین به استحکام بنیان مودت و اتحاد پردازند . بعد از آن والی ایران از راه فن و
 ۴۷۲
 عیارگی ، نظر بر این که " بر " اعتبار خود بیفزاید نواب آصف جاه را رخصت فرمود . دفعه
 ۴۷۳
 دوم که نواب آصف جاه سپهسالار بهادر حسب الطلب حضرت شاه رفتند والی ایران که در
 ۴۷۴
 فن عیارگی ثانی حضرت عالمگیر پادشاه بود ، از راه مکاری گفت که : " ای آصف جاه تا که
 ۴۷۵
 پادشاه شما ملاقی نمی شونداز ما ، اعتبار صلح نمی آید . بهتر آن است که شما همین جا باشند
 ۴۷۶
 و از ملاقات پادشاه خود دل مارا شاد گردانند . "
 ۴۷۷
 چون نواب آصف جاه بهادر پی به مدعا برده ، دریافتند که والی ایران نرد دغا
 ۴۷۸
 باخته ، قاپوی خود نموده است ، آصف جاه نیز که استاد کامل و ارسطو فطرت بودند ، در
 ۴۷۹
 ۴۸۰

جواب آن التماس نمودند که : " فدوی هم امروز به همین اراده به جناب اقدس رسیده
 ۴۸۱
 است که ملاقات هردو پادشاه سلیمان اقتدار بشود که تا این معنی به عرصه ظهور نمی رسد ،
 ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴
 فدوی از این جا حرکت نمی کند و بودن فدوی زیر قدم میمنت لزوم موجب سعادت ابدی است ."
 ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷
 چنانکه نواب آصف جاه بهادر چندی در لشکر نادر شاه سکونت ورزیدند و سواران سرکار برای
 ۴۸۸
 نگهبانی معین بودند . نواب آصف جاه بهادر از وقوع چنین مقدمه متأمل شده ، فکرهای
 چند در خاطر اندیشیده ، در دل تصور نمودند که : مانیز در دام حریف آمده ایم الحال
 ۴۸۹ ۴۹۰
 هیچ تردید خود پیشرفت نمی شود و سلطنت هندوستان مفت معدوم می شود و هم مصلحت و
 ۴۹۱
 قاپوی وقت همین است که موافق گفته والی ایران به عمل باید آورد چنانکه نواب آصف -
 جاه بهادر به بندگان حضرت پیغام فرستادند که رسیدن آن حضرت برای ملاقات حضرت
 ۴۹۱ ۴۹۲
 شاهنشاه قرین مصلحت است ، چنانکه جناب بندگان حضرت که تمام نیک و بد به اختیار نواب
 سپهسالار آصف جاه بهادر سپرده بودند ، عرض ایشان قبول " و " فرمودند که :

دیدار هردو پادشاه :

۴۹۳ ۴۹۴
 " البته ما هم می رسم . " و قمرالدین خان بهادر وزیر الممالک بی خبر از کجدار و مرز زمانه
 بودند به پادشاه محمد شاه مصلحت دادند که : " برهان الملک بهادر و مصمصام الدوله ، بهادر
 هردو تصدق شدند چه شد ؟ و الحال که نواب آصف جاه بهادر خود به خود درفته " و " در دام
 حریف گرفتار آمده اند ، چه خواهد شد ؟ سلطنت هندوستان از ذات حضرت فائم است ،
 در صورتی که بندگان حضرت خود به دولت و اقبال تشریف ببرند و حریف قاپوی خود دیده ،
 ۴۹۵
 شکل دیگر بکند ، مقدمه سلطنت خود به خود آخر می شود " .

۴۹۶
 بندگان حضرت ظل سبحانی ، گفته وزیر الممالک را قرین مصلحت ندانسه ، مقرر
 ۴۹۷
 کردند که بندگان حضرت خود به دولت و اقبال به ملاقات والی ایران سرب ببرد .
 ۴۹۸
 چنانکه واقعه به تاریخ بیست و دوم شهر ذی قعدة سنه ۱۱۵۱ هجری ، بندگان حضرت مع و بر الممالک
 ۴۹۹
 قمرالدین خان بهادر در لشکر حریف تشریف برده ، ملاقات نمودند . بعد از آن والی ایران

دید که : به فضل الهی چنانکه می خواستم کار به عرصهء ظهور رسید و مدعیان خود به خود گرفتار شدند !

نصایح شاهنشاه ایران به پادشاه هند :

بعد ملاقات بندگان حضرت شاهنشاه محمد شاه پادشاه را از راه نصایح به حقارت تمام فرمودند که : " در میان ما و شما برادری است ، اما کدام طریقه اختیار کرده اند که ^{۵۰۰} مثل هنود مترش ریش ^{۵۰۱} " کذا " بوده و لباس چست و تنگ بطور زنانه در قامت خود راست کرده اند آیا این مدت در مجلس اوباش اوقات خود را به سر برده اند ، باز از همین روی دعوی ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} سلطنت می دارند . و قمرالدین خان کودن مطلق را وزیر خود مقرر کرده اند . "

چنین نصایح نمود " و " بعد از اتمام پند ، این ها همه ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} را حکم شد که سواران برای آوردن خزانه و جواهر و توپخانه و اسبان و فیلان و غیره جمیع کارخانجات پادشاهی و ^{۵۰۶} امرا تعیین نمایند . به مجرد صادر شدن حکم ، چوکی و سواران بر خزانه و غیره جمیع کارخانجات پادشاهی قایم شد . بعد از آن حضرت شاهنشاه برهان الملک را با پانصد سوار ^{۵۰۷} کلاه پوش همراهی خود به دارالخلافت رخصت " ^{۵۰۸} ^۴ ارزانی داشتند و " فرمودند که : " پیشتر رفته ، بندوبست این جانب در قلعهء پادشاهی نمایند . مابہ دولت و اقبال نیز متعاقب زود می رسیم . "

ورود به شاهجهان آباد :

چنانکه ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} واقعہ به تاریخ نهم شهر ذی حجه بندگان حضرت محمدشاه و شاهنشاه نادرشاه از کرنال کوچ فرموده ، به تاریخ نهم شهر ذی حجه سنہ ۱۱۵۱ هجری در قلعهء شاهجهان آباد داخل شدند و در تمام دروازه های قلعه والی ایران چوکیات خود قایم نمودند و برای سکونت فرمودن خود بر دیوان عام و دیوان خاص مسمی به برج و غیره مکانات عمده و مطبوع مقرر ^{۵۱۱} فرمودند و برای بودن حضرت بندگان عالی محمدشاه پادشاه حکم شد که در عیش محل ^{۵۱۲}

۵۱۳ ۵۰۶

سکونت و آرام نمایند و به امراء و منصبداران و متصدیان کارخانجات تاءکید اکید شد که همه

۵۱۴

موجودی خزانه و جواهرخانه و غیره و دفینه های " سابق یعنی خزانه پادشاهان پیشین

۵۱۵

که خزانه و جواهر جمع کرده اند و موجودات فیلخانه و شترخانه و اصطبل و کارخانجات

۵۱۷

پادشاهی و جمیع امرابدهند و بلا تفاوت یک خرمهره نشان نموده ، پاننداز حضرت شاهنشاهی

۵۱۸

سازند و الا یکیک را متنفس بر دار کشیده خواهد شد و به رسوائی تمام و خرابی کامل شماها

۵۲۰

۵۱۹

را خواهم کشت . چون از دیدبه و دهشت حضرت شاهنشاهی نادرشاه جان هریک در قالب

نداشتند و فی الفور از خزانه و جواهر و غیره کارخانجات پادشاهی را نشان دادند و بواب

۵۱۶

آصف جاهوزیرالممالک و سربلندخان و امیرخان و عظیم الله خان و امرا و منصبداران و متصدیان

جزء و کل و خواجه سرایان سرکار و الاکه هریک گنج قارون داشتند ، بی آن که پاننداز حضرت

شاهنشاه نمایند ، پاس آبرو و امان جان خود ندیده ، فی الفور بلا تحاسی بیسکس حصر

۵۲۱

شاهنشاهی نمودند .

واقعه قتل عام دهلی :

سوی آن در بلده دارالخلافت شاهجهان آباد طرفه هنگامه "ای" روی داد که

۵۲۲

واقعه تاریخ دهم ماه ذیحجه "سهام" "به" وقت شب ، جماعت اوباسان کدا سهر

و لجه های جامع مسجد ، بسان مور و ملخ فراهم شده ، در تمام سهر غلغله برداسند که :

۵۲۳

نادرشاه والی ایران امروز در عیش محل نزد بندگان حصر محمد شاه نادرشاه رفتند .

۵۲۴

در آنجا زن های قلماق و حبشیان که با سلیح و سنحوک رورو ست مسعد بودند ، تابون

۵۲۶

۵۲۵

وقت دیده ، نادرشاه را از ضرب شمیرکشتند ، و فتح و بصر نصبت بندگان عالی بحدساده

پادشاه ما گردید ، و این هنگامه غلغله برپا کرده ر سمسرها علم نموده ، بان و بندون

۵۲۷

و تیرو تبر سردادند و از چهار طرف بر جماعت کلاه بوسان که روبروی سدی قلعه نادرشاهی

۵۲۸

گرد و پیش جامع مسجد و چوک سعدالله خان و حانندی چوک آمده بودند ، بورس نموده ، ار

جماعت آنها هر کراکه هر جایافتند ، فی الفور چابکی به کار برده ، ته تیغ نمودند . جماعت
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 کلاه پوشان اگر چه جنگی بودند اما بسبب این که " در " افواه کشته شدن سردار خود از زبان
 ۵۳۱
 عالم شنیدند ، بی استقلال تمام گردیده بودند ، در هر کوچه و برزن هزیمت گرفتند و مردمان
 شهر در هر کوچه و راسته و بازار " که " ایرانی می دیدند ، همانجا می کشتند ، غرض که
 این هنگامه تمام شب مانده ، قریب چهار " و " پنج هزار مغلیه کلاه پوش کشته شدند . در
 ۵۳۲
 آن وقت نواب آصف جاه بهادر در مکان برهان الملک که بیمار سخت بود ، نشسته بودند " و " از
 ۵۳۳
 این ماجرا اطلاع نداشتند . وزیر الممالک قمرالدین خان بهادر و غازی الدین خان بهادر
 ۵۳۴
 خلف الصدق نواب آصف جاه سپهسالار که به خانه خود بودند بعد از اطلاع " بر " این هنگامه
 ۵۳۵
 از حواس بی جا شده ، برای این که مبادا در خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی خواهد گذشت که :
 این هنگامه برپا کرده ، اینهاست ، جان بر نمی توانند شد ، فی الفور بلا تحاشی خود را در قلعه
 رسانیده ، عذرهای بسیار نمودند .

بندگان حضرت شاهنشاه که نهایت در غضب و غصه بودند ، از اصغای چنین هنگامه
 به بی دماغی و اعتراض تمام فرمودند که : " این چه هنگامه برپا کرده شاست ؟ " . حکم
 ۵۳۶
 نمودند آصف جاه سپهسالار را همین وقت کشیده بیاورند ، چنان که سزاوان سرکار نادرشاه
 ۵۳۷
 والی ایران آصف جاه سپهسالار را موافق حکم حاضر ساختند . اینها را در زمره گنهکاران
 استاده کردند . بندگان حضرت شاهنشاه بنا بر این که او باشهر غلغله نوع دیگر برداشته ،
 ۵۳۸
 هنگامه عظیم برپا کرده اند و از این غلغله مردم سپاه همراهی خود همه بی استقلال شده اند ،
 از این جهت وقت آخر شب خود را بالای دروازه قلعه رسانیده ، سرکرده های خود و مردم
 ۵۳۹
 سپاه را حکم فرمودند که تمام ساکنان شهر را قتل عام بکنند . چون مردم سپاه دیدند که
 ۵۴۰
 سردار خود به فضل الهی حی و قائم است ، موافق حکم و الا در کوچه و راسته و چوک -
 ۵۴۱
 سعدالله خان و چاندی چوک و غیره منتشر شده ، در تمام ضلع قتل عام " را " شروع کردند
 ۵۴۲
 از مردوزن و جوان و پیر و تندرست و بیمار و بچه و معصوم هیچکس را " زنده " نگذاشتند .
 ۵۴۳

تا دو بھرکامل ، هنگامه قتل عام در میان بود . غرض که هرکس که به مقابلہ آنها رسید
 ۵۴۴
 فی الفور از ضرب شمشیر و تیرو تبر بر خاک عدم می غلطید و شمار قتل مردم قریب نیم لک
 ۵۴۵
 (پنجاه ہزار) شدہ ، و نقد و جنس و زر و زیور بسیار و جواهر و طلا و نقرہ و ظروف مسی
 ۵۴۶
 و برنجی و پارچہ ہا و زری و غیرہ مالیت " کذا " کرورہا از صرافان و جوہریان و سوداگران
 و غیرہ مردم ساکنان شہر از غنی تا مفلس بہ غارت و حویلی ہای عمدہ کہ یکیک مکان و
 محل قیصر و کیوان و کیقبادتوان شمرد و ہر دوراستہ داکین چوک سعد اللہ خان و چاندی چوک
 و نواحی جامع مسجد از قلعہ پادشاہی تا بہ عیدگاہ و پل شیرنی کہ سہ چہار کزوہ مسافت
 ۵۴۷
 دارد ، ہمہ را آتش دادند و بہ خاک برابر کردند . نواب آصف جاہ بہادر وزیر الممالک و غیرہ
 ۵۴۸
 کہ در زمرہ گنہکاران استادہ بودند ، بہ عجز و الحاح تمام بہ جناب حضرت شاہنشاہ التماس
 ۵۴۹
 نمودند کہ : ما بہ خدا کہ اصلاً اطلاع نداریم ، و باز آصف جاہ عرض کردند کہ : " فدوی
 درگاہ بر طبق حکم اقدس تمام روز و شب بہ خانہ برہان الملک نشستہ بود کہ بیمار است و
 ۵۵۱
 وزیر الممالک بہ خانہ خود بودند . ہرگز اطلاع نداشتیم . در این صورت ، بندہا بی -
 ۵۵۲ ۵۵۳
 تقصیرند . مردمان شہر چنانکہ کردند یافتند . الحال امیدوار فضل و کرمند کہ عفو شوند .
 ۵۵۵
 حضرت شاہنشاہ بہ قہر و غصہ و غضب تمام جواب دادند کہ : " نا حال جسدہا است " ؛
 بعد از قتل مردم شہر حالت شماہا ہم ہمین قسم خواہد شد
 صدور فرمان عفو نادر شاہ :

۵۴۹
 بعد از آن ، باز التماس کردند کہ : " ما دست بسد حاصریم . درباب اس بی -
 ۵۵۸
 گناہان ہرچہ بہ خاطر مقدس رسد ، قبول است ، خواہ بکشند ، خواہ سلامت بدارید ، امان
 ۵۵۹
 خدا و رسول خدا شاہد این حالت است کہ ما را از اس ہنگامہ ہیج حیرت نیست . لحدہای
 شہر کردہ اند و بہ سزای خود رسیدند : حالا عفو جرایم کردد کہ مردم ہزارہا بدست بدید
 و ویرانی شہر شد . امان " و " عفو شاہنشاہی ضرور " است " . بعد از عرض و التماس

نواب آصف جاہ ، بندگان حضرت نادر شاہ ، کہ خدای تعالیٰ در دل جلا داور رحم انداخت ،
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱

ترحم نموده ، به آصف جاہ بہادر فرمودند کہ : " برای خاطر شما این ہمہ شروفساد انگیختہ
 شماہارا بخشیدیم والا می خواستیم کہ چون ساکنان این شہر نہایت بی حیا و بی غیرتند ،
 کہ وقت جنگ ہزیمت اختیار می کنند و بہ وقت صلح بہ جنگ می پردازند ، از یک طرف ہمہ
 را بہ قتل رسانیدہ شود و متنفسی را جان برشدن نہدم ، اما شماہارا کہ از خود حاضر شدہ اند
 و بی تقصیرند و بہ عجز و الحاح و عذریہ تمام در پیش آمدند ، برای خاطر داشت شماہا
 معاف نمودیم . "

بعد از آن حکم شاہنشاہ نادر شاہ صادر گردید کہ : " الحال قتل عام موقوف نمایند ، "
 و بہ سیدی فولادخان کوتوال شہر حکم شد : " آنہا کہ مصدر این فساد شدہ اند را
 پیدا کردہ ، زود بیارند و گرنہ در گلوی تو تسمہ کشیدہ ، در تمام شہر گردانیدہ ، خواہیم
 کشت ، " باری ، بہ فضل الہی قتل عام موقوف شد و کوتوال مذکور از دہشت و ہراس قتل
 جان خود ، بہ جستجو پرداختہ ، از سراغ ، تمام مفسدان را پیدا کردہ " و " حاضر ساخت .
 از خارج نیز ظاہر شد کہ سید نیازخان شہسوار (و شہنوازخان ؟) و اعتزاز خان کہ مفسد
 مقررند و بہ وقت شب شریک جنگ بودند " در غائلہ دست داشتہ اند . " حکم والا صادر
 شد کہ گنہکاران را پیدا کردہ بردار کشند ، و سید نیازخان و غیرہ کہ در قیدند روبروی
 وزیرالممالک کہ خان مذکور خویش وزیر مزبور بود ، از کارد شکم آنہا دریدہ ، بکشند
 آن روز در تمام شہر همچنان دہشت غالب شدہ بود کہ تا کجا شرح آن را بہ عرض رساند
 و در بیان آورد کہ قیامت بود ، غرض کہ تا دوماہ کامل ہمین ہنگامہ برپاگشت و داروگیر
 در میان بود و جمیع ساکنان شہر جان در قالب نداشتند و از زندگانی دست شستہ ، امید
 منقطع کردہ بودند .

بررسی غنائم :

بعد از ضبط شدن خزانہ و جواہر و غیرہ کارخانجات پادشاہی و جمیع امرا و

۵۷۲
 خواجه سرايان حضرت محمد شاه پادشاه ، شاه ايران نادر شاه حکم فرمودند که : جميع ساکنان
 شهر از خاص و عام همه مالدارند ، خصوصا " متصدیان و وکلای عمده و مردم هفتاد اینجا
 ۵۷۳
 زرو زیور و جواهر کروورها روپیه نزد خود موجودی دارند ، و از کثرت مال و منال هریک از
 ۵۷۴
 غریب تا توانگر فرعون وقت مانده اند ، جزیه طلبند ، به هریک قدغن بلیغ نمایند که هریک
 ۵۷۵
 هر قدر زرو زیور و جواهر موجود داشته باشد و موجود است ، نظر به پاس آبروی و ناموس
 ۵۷۶
 و امان جان خود ، بلا تفاوت پاننداز حضرت بندگان شاهنشاهی نمایند والا که در خرابی
 ۵۷۷
 و رسوائی تمام گرفتار خواهند شد و کشته خواهند گردید ، چنانکه به نواب آصف جاه و غیره
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 امر حکم شد که : " پوره جات شهر به هریک تقسیم نمایند که خانه شماری نموده ، زرها
 ۵۸۰
 از هریک وصول نمایند و فوج سرکار همراه شما نیز تعیین فرمودیم که هر کس از این مقدمه
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 غدر در پیش نماید ، از آنها زده زده ، زر وصول سازند . "

در این هنگام اکثری " از " متصدیان و وکلای عمده مثل راجه ناکرمل نایب دیوان
 ۵۸۳
 خاصه و راجه مجلسرای و راجه جوکل وکیل صوبدار بنگاله و رای نندرام وکیل اعتماد الدوله
 بهادر و پسران راجه دیارام و رای نوندرای و رای پشوناته و غیره که در ادای زر و زیور و
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 جواهر که این همه جمع کرده ، مدت ها مفت می رود ، غدر نمودند و مفلسی خود ظاهر
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 کردند که : " اینقدر زر و جواهر نداریم ! ، چنانکه عرض آنها منظور نشده ، به طهماس -
 ۵۸۸
 قلی خان (طهماسب قلی خان) " که " نمونه عزرائیل بود ، حکم شد که کفش کاری کرده ،
 ۵۸۹
 بگیرند ، چنانچه طهماسب قلی از جبر و قید و ضعف " دریغ " نکرد و بعضی بر آن هلاک
 ۵۹۰
 شدند .

غرض که زرو جواهر حواله کردند و موافق حکم والا پاننداز بندگان حضرت
 نمودند ، غرض که متصدیان اینجا سخت بی حیا و بی غیرت و بی آبرو شدند و زرم دادند
 و همین قسم از جميع ساکنان شهر از خاص و عام زده زده ، به جبر و مهر ررهای خاطر حواه
 گرفتند . الحال در شهر شاه جهان آباد از پادشاه تا غریب نام زرباهی نموده و ناموس

اکثر مردم عمده و غربابہ دست آن جلاد نیز افتاده و نہایت قہر الہی بر شاہ جہان آباد نازل شدہ ، و ہر گاہ خزانہ و جواہر بلا تعداد و بیشمار درسرکار مقہور جمع آمدہ بود " ہمہ بہ غارت رفتہ است . "

تاج بخشی شاہنشاہ ایران :

در آن وقت ، نادر شاہ پادشاہ با بندگان حضرت محمد شاہ پادشاہ گفتند کہ :
" من دعوی سلطنت شما ندارم و سلطنت ہندوستان بہ شما مبارک باشد . حالا و آیندہ این قسم بی خبر از حریف خود نباشند و در سلطنت خود ذات آصف جاہ بہادر را غنیمت شمرده ، امور دولت و سلطنت خود بہ اصلاح و تدبیر ایشان می کردہ باشند . "

" شاہنشاہ ایران نادر شاہ " این قسم سخنان " و " نصایح بہ محمد شاہ پادشاہ فرمودہ و قدری زر و جواہر تواضع کردہ ، بہ تاریخ ہفتم ماہ صفر المظفر سنہ ۱۱۵۲ ہجری ، نادر شاہ پادشاہ روانہء ملک خود کہ اصفہان و ایران است ، شدہ ، راہی گردید . چنانکہ از دفع شدن این بلای عظیم کہ قہر الہی و قیامت برپا شدہ بود ، جمیع ساکنان شہر کہ باقی ماندہ بودند ، شکر و سپاس ایزدی بہ تقدیم رسانیدہ ، سجدات بی حد بجا آوردند و دوگانہ نماز شکرانہ ادا کردند و بایکدیگر مبارکباد می گفتند و سلامت باد می کردند و این مصرع می خواندند :

رسیدہ بود بلائی ولی بہ خیر گذشت .

- ۱ - الف فاقه این عبارت است .
- ۲ - الف فاقد عبارت " الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین وقایع جنگ نادرشاه و محمدشاه " است .
- ۳ - الف : " بی وقاری " .
- ۴ - الف : " جمیع امرای عالیشان " .
- ۵ - الف : " کلاه پوش " .
- ۶ - در اینجا مؤلف کمی دستخوش احساسات شده است .
- ۷ - الف : " آمد " .
- ۸ - الف : " خامه " .
- ۹ - الف : " سلاطین پیشین " .
- ۱۰ - الف : " واگر " .
- ۱۱ - الف : " کرد " .
- ۱۲ - در الف " غایت " محذوف است .
- ۱۳ - در الف " و " محذوف است .
- ۱۴ - الف : " اعتماد الدوله " .
- ۱۵ - الف : " صمصام الدوله خان دوران بهادر " .
- ۱۶ - الف فاقد " قدر " است .
- ۱۷ - الف " سوی " .
- ۱۸ - الف : " حرامکاری " .
- ۱۹ - الف : " شغلی دیگر " .
- ۲۰ - ب : " بودن " .
- ۲۱ - الف : " فوز " .

- ۲۲- در الف " سمن " و در ب " شمن " .
- ۲۳- ب : " بودن " .
- ۲۴- الف : " تنگ و چست " .
- ۲۵- الف : " به طرز " .
- ۲۶- الف : " زنان " .
- ۲۷- الف : " مترس " .
- ۲۸- الف فاقد " علیما لرحمه " است .
- ۲۹- الف : " سلطان روا " .
- ۳۰- الف : لشکریایش " .
- ۳۱- الف : فاقد " الحال " است .
- ۳۲- ب : " اغلام مطلق " .
- ۳۳- ب : " شدن " .
- ۳۴- الف : " غرض که " .
- ۳۵- متن : " عظاما " .
- ۳۶- در نسخه الف " شاه جهان آباد ... و تمام " نیامده است .
- ۳۷- متن : " چنانچه " .
- ۳۸- متن . " به جمعیت " .
- ۳۹- متن : " هرگاه " .
- ۴۰- متن : " همچو " .
- ۴۱- متن : " دارد " .
- ۴۲- الف : " ساکنان شهر ... خیال " .
- ۴۳- الف : " فاسد " .

- ۴۴- ب : "تواند کرد والی" .
- ۴۵- الف : "از عهده یک زمینداران" .
- ۴۶- الف : "زمینداری" .
- ۴۷- الف : "برآید" .
- ۴۸- الف : "منفعل و پشیمان شده" .
- ۴۹- الف : "سلطنت" .
- ۵۰- الف : "به سوزش" .
- ۵۱- الف : "هرچند که به نامه" .
- ۵۲- الف : "پیغام" .
- ۵۳- الف : "آنها راکه" .
- ۵۴- الف : "غرور باطل درسرا گرفته" .
- ۵۵- الف : "جا گرفته بود" .
- ۵۶- الف : "اختیار کرده اند" .
- ۵۷- ب : "اما اجل گرفته ها" .
- ۵۸- الف : "غرور استکبار" .
- ۵۹- ب : "نموده اند" .
- ۶۰- الف : "از آنجا که یمن والاهمیت" ، وب : "به یمن همت والانهت" .
- ۶۱- الف : "از اینها" .
- ۶۲- الف : "فاقد" خواسته "است" .
- ۶۳- الف : "دانسته" .
- ۶۴- ب فاقد "حکم نمودیم" است .
- ۶۵- الف : "آیند" .

- ۶۶- الف : " که " .
- ۶۷- الف : " عنانت " .
- ۶۸- الف : " صاحب " .
- ۶۹- الف : " آنها خاک " .
- ۷۰- الف : " درآمده " .
- ۷۱- الف : " پیش " .
- ۷۲- الف : " به طریق قرض بر ذمه بزرگان شما طلب است "
- ۷۳- الف : " سوی این " .
- ۷۴- الف : " نداشتانند " .
- ۷۵- الف : " بهتر آن که " .
- ۷۶- ب : " سیوا " .
- ۷۷- الف : " آن کرور " .
- ۷۸- الف : " روپیه دیگر " .
- ۷۹- ب : " بفریسند اولوالا " .
- ۸۰- ب : " بلاتحاشا " .
- ۸۱- الف فاقد " چون " است .
- ۸۲- الف : " دولت سلطنت " .
- ۸۳- الف : " فرموده " .
- ۸۴- الف : " والی ایران به غرور و تکبر تمام نوشته فرستاده است . "
- ۸۵- الف فاقد " وقت " است .
- ۸۶- ب : " چنانچه نواب ... " .
- ۸۷- الف فاقد " آصف جاه " است .

- ۸۸- الف : " به عرض رسانیدند " .
- ۸۹- ب : ثریا جاہ حضرت به عرض رسانیدہ بود " .
- ۹۰- الف : " ہندوستان " .
- ۹۱- الف : " محاصرہ قلعہ قندھار کہ سلطنت ہندوستان است رسیدہ " .
- ۹۲- ب : " به کسی " .
- ۹۳- ب : " بنا بر " .
- ۹۴- الف : " شقاوت پڑوہ " .
- ۹۵- الف : " بہ حضور پرنور رسیدہ " .
- ۹۶- ب : " غالب است " .
- ۹۷- الف : " حضرت خود " .
- ۹۸- الف : " برافروختہ " .
- ۹۹- الف فاقد " آصف جاہ " است .
- ۱۰۰- ب : " داشتند " .
- ۱۰۱- ہر دو متن : " مجلس " .
- ۱۰۲- الف فاقد " آصف جاہ " است .
- ۱۰۳- ب : " کجا این تسلط پیدا کردہ است " .
- ۱۰۴- الف : " کہ بطرف ہندوستان رخ بہ جناب والا تو اند کرد ؟ " .
- ۱۰۵- الف : " این ساخت و . . . " .
- ۱۰۶- الف فاقد " نواب " است .
- ۱۰۷- ب فاقد " نواب " است .
- ۱۰۸- ب : " معزز عنایت حضرت " والف : " معزز عنایت جناب حضرت " .
- ۱۰۹- ب : " بیرون بر آوردہ " .

- ۱۱۰- الف : " که به چه سلوک " .
- ۱۱۱- ب : " که خود " .
- ۱۱۲- الف : " از بلدهء دارالخلافت " .
- ۱۱۳- الف : " و وزیرالممالک " .
- ۱۱۴- الف : " حضور را حکم شد " .
- ۱۱۵- الف فاقد " بعونه " است .
- ۱۱۶- الف : " صمصام الدوله همراه " .
- ۱۱۷- الف : " گذشته که " .
- ۱۱۸- الف فاقد " زود " است .
- ۱۱۹- الف : " نیازموده بودند " .
- ۱۲۰- الف : " ندیدند " .
- ۱۲۱- الف : " این خبر از حراس " .
- ۱۲۲- الف : " ساخته " .
- ۱۲۳- الف : " مهرپرور خلد منزل محل حضرت " .
- ۱۲۴- الف فاقد " یعنی " است .
- ۱۲۵- ب : " نصایح ظاهر نمودند " .
- ۱۲۶- الف : " تا لغایت " .
- ۱۲۷- ب : " صحبت های او باش " .
- ۱۲۸- الف : " طفولیت در صحبت زنان " .
- ۱۲۹- الف : " سستی عمل و حکم شما " .
- ۱۳۰- الف : " نیستند " .
- ۱۳۱- الف : " و شما همین جا قلعه . . . " .

- ۱۳۲- الف : " نموده " .
- ۱۳۳- الف : " بی خبرند " .
- ۱۳۴- الف : " به ذات خود " .
- ۱۳۵- ب : " خود است " .
- ۱۳۶- ب : " آنها که " .
- ۱۳۷- الف : " شیوه " .
- ۱۳۸- الف : " اختیار نموده ، آنان را یار وفادار خود تصور نمودماندو . . . " .
- ۱۳۹- الف : " می شناسند " .
- ۱۴۰- الف فاقد " غرض " است .
- ۱۴۱- الف فاقد " پادشاه " است .
- ۱۴۲- الف : " ملکگیری و تاء دیب مفسدان " .
- ۱۴۳- الف : " سرکار " .
- ۱۴۴- الف : " به خاطر شما راه یافته " .
- ۱۴۵- الف : " از او آزرده خاطر نموده ماند " .
- ۱۴۶- الف : " و امرایان حضور پرنور شما " .
- ۱۴۷- الف : " اعتماد " .
- ۱۴۸- الف فاقد عبارت " دولتخواه خود می دانند " است .
- ۱۴۹- الف : " فوز و . . . " .
- ۱۵۰- الف : " حضور پرنور خوپذیر " .
- ۱۵۱- الف : " به قول آن که " .
- ۱۵۲- ب : پادشاه محمد فرخ سیر " .
- ۱۵۳- ب : " چون بید می لرزیدند " .

- ۱۵۴۔ الف فاقد " ذات " است .
- ۱۵۵۔ الف فاقد " ملک " است .
- ۱۵۶۔ الف : " به تصرف " .
- ۱۵۷۔ الف : " غرض بدگویان " .
- ۱۵۸۔ ب فاقد " بہادر " است .
- ۱۵۹۔ الف : " می دهند " .
- ۱۶۰۔ ب فاقد " بہادر است " .
- ۱۶۱۔ ب : " مردی " .
- ۱۶۲۔ الف : " کار است اورا از " .
- ۱۶۳۔ ہردومتن : " چنانچہ " .
- ۱۶۴۔ الف : " بہ مردم " .
- ۱۶۵۔ الف : " بہ مصاحبت " .
- ۱۶۶۔ الف : " اوباش و صفان کہ مرغوب الطبع اوبودند ہمیشہ می گذرانید " .
- ۱۶۷۔ ب : " چنانچہ " .
- ۱۶۸۔ ہردومتن : " چنانچہ " .
- ۱۶۹۔ الف فاقد " یعنی میمون " است .
- ۱۷۰۔ الف : " و اورا پادشاہ مصاحب و... " .
- ۱۷۱۔ الف : " در جناب " .
- ۱۷۲۔ ب فاقد عبارت " کف پای پادشاہ می مالید و از دست دیگر مگس می راند " است .
- ۱۷۳۔ ب : " آرام می کرد " .
- ۱۷۴۔ الف : " در خدمت حاضر " .
- ۱۷۵۔ الف فاقد " درین ضمن " است .

- ۱۷۶- الف : " می نشیند " .
- ۱۷۷- الف : " بوزینه " .
- ۱۷۸- الف : " اورا دفع می نماید " .
- ۱۷۹- الف : " بوزینه که از " .
- ۱۸۰- نسخهء ب : " که در پهلوی پادشاه بود " . محتملا " اشارت نسخهء الف بر " پوست پلنگ " بوده باشد .
- ۱۸۱- الف : " او را گرفته " .
- ۱۸۲- الف : " آن مگس " .
- ۱۸۳- الف : " خیال نمود " .
- ۱۸۴- الف : " این سخن به دل خود قرار کرده ، دزد " .
- ۱۸۵- الف : " از غفلت مانند پلنگ برجسته ، دست بوزینه را مع شمشیرگرفته " .
- ۱۸۶- الف : " و میمون نیز " .
- ۱۸۷- الف : " شده " .
- ۱۸۸- الف فاقد " جنگ " است .
- ۱۸۹- الف : " گردآمده " .
- ۱۹۰- الف : " نمود " .
- ۱۹۱- الف : " پادشاهی " .
- ۱۹۲- الف : " دزد مذکور " .
- ۱۹۳- الف : " من دزدم و " .
- ۱۹۴- الف : " اینجا آمده ... " .
- ۱۹۵- الف : " آذربندگان " .
- ۱۹۶- الف : " بنده ترسو جان " .

- ۱۹۷- الف فاقد " بندگان " است .
- ۱۹۸- ب : حضرت مرگ "
- ۱۹۹- الف فاقد " بی دریغ " است .
- ۲۰۰- الف : " این کهنه کار " .
- ۲۰۱- الف : " آید "
- ۲۰۲- الف فاقد " به عمل باید آورد " است .
- ۲۰۳- ب فاقد عبارت " از دریافت کیفیت از همان روز " است .
- ۲۰۴- الف : " بوزینه " .
- ۲۰۵- ب فاقد عبارت " از صحبت خود دور کرده " است .
- ۲۰۶- الف : " دزد مذکور را زر بسیار داده " .
- ۲۰۷- الف : " محمدشاه دوستی خان دوران این قسم بنظر می آید "
- ۲۰۸- الف : " نمود باید " .
- ۲۰۹- الف : " طلبیده فرمودند " .
- ۲۱۰- الف : " و سلطنت " .
- ۲۱۱- ب : " و من از شما " .
- ۲۱۲- ب : " باشد دریغ نکرده ، به عمل بیاید " .
- ۲۱۳- الف : " حضور فیض گنجور که " .
- ۲۱۴- ب : " تغافل نمودن " .
- ۲۱۵- الف فاقد " عرض نمودند که غلام " است .
- ۲۱۶- الف فاقد " خانہ زادی و دولتخواهی به عرض ... " است .
- ۲۱۷- الف : " به قوت " .
- ۲۱۸- الف : " می گردد " .

- ۲۱۹- الف : " خود متوجه ... " .
- ۲۲۰- الف : " هیچ نفسی از این دارالخلافت آباد ... " .
- ۲۲۱- ب : همین قرار مصلحت قرار یافته " .
- ۲۲۲- الف : " چنانچه هفدهم ماه ربیع الاول به موجب " .
- ۲۲۳- الف فاقد " درین ضمن " است .
- ۲۲۴- الف : " بهادرخان دوران خان " .
- ۲۲۵- الف : " چنان به مبالغه " .
- ۲۲۶- الف : " به عرض رسانید " .
- ۲۲۷- ب : " طوفان زده " .
- ۲۲۸- الف : " حضرت و " .
- ۲۲۹- الف : " بوجهی " .
- ۲۳۰- ب : " قریب " .
- ۲۳۱- ب : " اگر این خبر تحقیق باشد و هست " .
- ۲۳۲- الف : " او از " .
- ۲۳۳- الف : " جانبر نخواهد شد . " .
- ۲۳۴- الف : " حال " .
- ۲۳۵- الف : " از آن دره خواهند گذشت " .
- ۲۳۶- الف : " تادوماه " .
- ۲۳۷- الف : " قلعه مذکور را مفتوح " .
- ۲۳۸- الف : " برسر دره رسید " .
- ۲۳۹- الف : " افغانه " .
- ۲۴۰- الف : " شده آخر الامر " .

- ۲۴۱- الف : " وپادشاهی را " .
- ۲۴۲- الف : " تا حال هیچکس از حضور پرنور نمی کند " .
- ۲۴۳- ب : " مذکور گذرانیدند " .
- ۲۴۴- ب فاقد عبارت " را تاکید نموده ... بدهند " است .
- ۲۴۴- الف : " به اطراف و جوانب " .
- ۲۴۵- الف : " بودند " .
- ۲۴۶- ب : " بچهء ما " .
- ۲۴۷- الف : " میان " .
- ۲۴۸- ب فاقد " حضرت ظل سبحانی " است .
- ۲۴۹- ب : " طوفانزده " .
- ۲۵۰- هردومتین : " هوش ؟ " .
- ۲۵۱- الف : " پیشتر چند بار ظاهر نموده " .
- ۲۵۲- الف : " از ارادهء " .
- ۲۵۳- الف : " به این حد " .
- ۲۵۴- الف : " طلب فرموده گفتند " .
- ۲۵۵- الف : " حریف با فوج به این " .
- ۲۵۶- الف : " او چه گفته شود باید که شما به مدافعت مدعی متوجه شوند " .
- ۲۵۷- الف فاقد عبارت : " چنان نشود ... اختیار شما است " است .
- ۲۵۸- الف : " به تردد و جانفشانی دریغ ندارند " .
- ۲۵۹- الف : " می دانستند " .
- ۲۶۰- الف : " بارها در " .
- ۲۶۱- الف : " درین " .

- ۲۶۲- الف : " همان " .
- ۲۶۳- الف فاقد " سنه ۱۱۵۱ هجری " است .
- ۲۶۴- الف فاقد " خان دوران خان " است .
- ۲۶۵- الف فاقد " مظفرخان بهادر است .
- ۲۶۶- الف فاقد " بهادر " است .
- ۲۶۷- الف فاقد " سرخ پوشان " است .
- ۲۶۸- الف : " حریف خم به خم جنگ است " .
- ۲۶۹- الف فاقد عبارت " چنین خبر رسیده و همه " است .
- ۲۷۰- ب : " از شنیدن این مقدمه جنگ تا به خودها نرسد " .
- ۲۷۱- هردومتن : " خودها " .
- ۲۷۲- الف : نموده ، گفتند " .
- ۲۷۳- هردومتن : " منعکس " .
- ۲۷۴- الف : " هریک حکم قارون می داشتند " .
- ۲۷۵- الف : " رسید " .
- ۲۷۶- الف : " چه به عرصه ظهور " .
- ۲۷۷- ب : " بالفعل چرا تصدیع " .
- ۲۷۸- الف : " صعوبت و کربت و همت " .
- ۲۷۹- الف : " جنگ درخود... " .
- ۲۸۰- الف : " سپهسالار نوشته " .
- ۲۸۱- ب : " به جناب عالم پناه " .
- ۲۸۲- هردومتن : " خودها " .
- ۲۸۳- الف : " بنظر تمام " .

- ۲۸۴- الف : " اما حقیقت این است " .
- ۲۸۵- ب : " از اینجا به مقابلہ برویم خدا نخواسته کہ مدعی " .
- ۲۸۶- الف : " بہ دارالخلافت تشریف ارزانی می فرمایند اگر خدا نخواسته حریف بالابالا از راه دیگر ... " .
- ۲۸۷- الف : " عین مراد است بالفعل " .
- ۲۸۸- الف : " کردہ " .
- ۲۸۹- الف : " قصد پیشتر نکنند " .
- ۲۹۰- الف : بجای غرضی ، " گفته " آودہاست .
- ۲۹۱- الف : " درین باب " .
- ۲۹۲- الف فاقد " والا " است .
- ۲۹۳- الف فاقد " قدر قدرت " است .
- ۲۹۴- ہردومتن : " چنانچہ " .
- ۲۹۵- الف : " یکماہ و ہشت روز " .
- ۲۹۶- الف " پرور " .
- ۲۹۷- ب : " کہ از " .
- ۲۹۸- ب : " بہ دولت ہم می رسیم " .
- ۲۹۹- ہردومتن : " چنانچہ " .
- ۳۰۰- الف : " قلعہ " .
- ۳۰۱- الف : " پرنالہ " .
- ۳۰۲- الف : " باجاہ و جلال " .
- ۳۰۳- الف : " از دارالخلافت کوچ " .
- ۳۰۴- الف : " تشریف آوردند " .

- ۳۰۵- ب : " کوچ به کوچ نموده تا " .
- ۳۰۶- الف : " حد " .
- ۳۰۷- الف : " موجود است " .
- ۳۰۸- الف فاقد " و هر " است .
- ۳۰۹- الف : " جوان را " .
- ۳۱۰- الف : " خدای تعالی " .
- ۳۱۱- الف : " خواهد برآمد " .
- ۳۱۲- الف : " بندگان حضرت " .
- ۳۱۳- ب فاقد عبارت " که جمعیت ... می نمایند " است .
- ۳۱۴- الف : " نقشه متصوبه به قسمی " .
- ۳۱۵- الف : همه را اگر حکم " .
- ۳۱۶- الف : حضرت همهء ... " .
- ۳۱۷- الف : " طلبیده فرمودند " .
- ۳۱۸- هردومتن : " چنانچه " .
- ۳۱۹- الف : " کرنال با توپخانه " .
- ۳۲۰- هردومتن " زهما که " ؟
- ۳۲۱- ب : " گجنال و گهورنال " .
- ۳۲۲- الف : " پیرامون " .
- ۳۲۳- الف : " نواب توپخانه " .
- ۳۲۴- هردومتن : " امرایان " .
- ۳۲۵- الف : " ظفر آئین را " .
- ۳۲۶- هردومتن : " مورچال خودها " .

- ۳۲۷- الف : " چهار طرف " .
- ۳۳۸- الف : " توپخانه بر مقهوران " .
- ۳۲۹- : " لمحہ " .
- ۳۳۰- الف : " ورد بر زبان " .
- ۳۳۱- هردومتن : " میان " .
- ۳۳۲- الف : " فوج بہ " .
- ۳۳۳- الف : " بلاتحاشا بجناح " .
- ۳۳۴- هردومتن : " تعلقہ " .
- ۳۳۵- الف فاقد " فی الحال " است .
- ۳۳۶- الف : " خوشی " .
- ۳۳۷- الف : " خرابی خواهد کرد " .
- ۳۳۸- الف : " بندوبست والی " .
- ۳۳۹- ب : " چہ " .
- ۳۴۰- الف : " از دہشت او " .
- ۳۴۱- الف : " سپاہی " .
- ۳۴۲- الف : " منتظر اشارت می بودند " .
- ۳۴۳- الف : " کہ ہر وقت بہ ہر کار کہ حکم شد " .
- ۳۴۴- ب : " بلاتحاشا مانند " .
- ۳۴۵- هردومتن : " چنانچہ " .
- ۳۴۶- هردومتن : " طہماسقلی خان " .
- ۳۴۷- محتملا " مصطفی خان زنگنہ پسر عبدالباقی خان " .
- ۳۴۸- ب : " باقی خان " و الف " باقی خان " .

- ۳۴۹- الف : " سلطنت " .
- ۳۵۰- الف : " نمودند " .
- ۳۵۱- الف : " برای " .
- ۳۵۲- الف فاقد عبارت " اراکین دولت نادرشاه . . . بسیار است " می باشد .
- ۳۵۳- هردو متن : " چنانچه " .
- ۳۵۴- الف : " انداخت که مقابله . . . " .
- ۳۵۵- الف : " مناسب " .
- ۳۵۶- الف : " ضرب توپ و تیر نمودار " .
- ۳۵۷- الف : " برآید " .
- ۳۵۸- هردو متن : " چنانچه " .
- ۳۵۹- الف : " تا سی گروه بلکه چهل و پنجاه گروه که آباد بودند در آنجا رسیده ، رسد غله و کھی (گاهی) نموده ، آتش می دادند و آنهمه رسد غله و کھی که می آوردند ، در لشکر خود می رسانیدند و از معسکر ظفر پیکر متنفسی . . . " .
- ۳۶۰- الف : " میدان کار " .
- ۳۶۱- ب : فاقد عبارت " از آن بهادران هیچکس " است .
- ۳۶۲- هردو متن : " نمی تواند گذاشت " .
- ۳۶۳- الف : " ساهوان و بجازان " .
- ۳۶۴- ب فاقد عبارت " روپیه در آنجا . . . مسکین را " است .
- ۳۶۵- ب : " که گاهی در آنجا آبادی نبود " .
- ۳۶۶- ب : " تقید نمودند " .
- ۳۶۷- ب : " رسد غله و غیره " .
- ۳۶۸- ب : " لشکر به حدی " .

- ۳۶۹- الف : " نشست و برخاست نداشتند و بسیار را شکم جاری گردید و اکثری از این " .
- ۳۷۰- الف : " هلاک شدند " .
- ۳۷۱- الف : " می داشتند " .
- ۳۷۲- الف : " صفت بودند " .
- ۳۷۳- ب : " وای ویلا و یاد خدا " .
- ۳۷۴- الف : " برهان الملک بهادر " .
- ۳۷۵- ب فاقد " قیامت اثر " است .
- ۳۷۶- هردومتن : " چنانچه " .
- ۳۷۷- ب : " آوردند و ملازمت برهان الملک شد " .
- ۳۷۸- الف : " کار دریغ نخواهد گردید " .
- ۳۷۹- هردومتن : " چنانچه " .
- ۳۸۰- ب : " رخصت از حضور شده " .
- ۳۸۱- الف : " وکثرت فوج و توپخانه کسی را نمی شمرد و به مجرد رسیدن این خبر همان وقت از دیره خود سوار شده ، به جناب ملازمان بندگان حضرت پادشاهی غازی حاضر شده ، این کیفیت را معروض داشت " .
- ۳۸۲- الف : " فدوی همین وقت " .
- ۳۸۳- الف " مقابل شده " .
- ۳۸۴- ب : " چنانچه در آن وقت " .
- ۳۸۵- الف : " که به دربار " .
- ۳۸۶- الف : " فرمود " .
- ۳۸۷- الف : " آن جنگ تصور نکنند ، این جنگ شیطانی است " ، ب : " انداختن جنگ را " .
- ۳۸۸- ب : " شلق توپخانه به جنگ " .

- ۳۸۹- الف : " با فوج فیروزی پیوند و آن زنان یورشی " .
- ۳۹۰- ب فاقد " که کار به جایی برسد " است .
- ۳۹۱- در الف " بہادر " به جای " سپہسالار " آمدہ است .
- ۳۹۲- ب : " نیاوردہ از آنجا " .
- ۳۹۳- الف : " بہ ایلغار تمام بہ جنگ مقاہیر رفت چون کہ در فوج بہادر مذکور خبر رسید کہ برہان الملک با معدود چند سوار شدہ ، بہ مقابلہٴ حریف رفتہ ، از جملہ فوج او " .
- ۴۰۰- الف : " بہادر مذکور شدند و تمام توپخانہ و باقی جملہٴ فوج " .
- ۴۰۱- الف : " در آنجا ماند چون " .
- ۴۰۲- الف : " در رسیدہ " .
- ۴۰۳- الف : " غنیم " .
- ۴۰۴- الف : " دروجہٴ شہادت یافتند " .
- ۴۰۵- الف : " در خود ندیدہ " .
- ۴۰۶- الف : " بہ مجرد رسیدن این خبر فوج مقاہیر از سواران چون " .
- ۴۰۷- الف : " لشکر مقہور را منتشر گردانیدہ ، آخرش مقہوران از چہار طرف جمع شدہ ، فدوی را حلقہ وار در میان گرفتند حالا فدوی با چند معدودی ، تنہا در رزمگاہ ماندہ ، خود را قائم داشتہ است ، اگر بہ کمک می رسند " .
- ۴۰۸- ب : " فوج معدوم " .
- ۴۰۹- الف : " می سازم " .
- ۴۱۰- الف : " شرط سپاہیگری " .
- ۴۱۱- ب : " کمال اگر " .
- ۴۱۲- الف : " بہ حضور حضرت ظل سبحانی " .
- ۴۱۳- الف : " ہمین فکر ناقص را بخاطر " .

- ۴۱۴- الف فاقد عبارت " بندگان حضرت " است .
- ۴۱۵- هردومتن : " امرایان " .
- ۴۱۶- الف : " وغیره برای " .
- ۴۱۷- ب : " برهانالملکبہادر " .
- ۴۱۸- الف : " پانزدهکس سردار عمدہ " . ب : " پانزدهکس از سردار عمدہها " .
- ۴۱۹- هردومتن : " هرگاه " .
- ۴۲۰- الف : " خبر زنده دستگیرشدن اینها به جناب حضرت بندگانعالی عالمپناه رسید به نواب آصفجاهبہادر حکم شد " .
- ۴۲۱- الف : " گفته " .
- ۴۲۲- هردومتن : " به قسمی کہ " .
- ۴۲۳- هردومتن : " و " .
- ۴۲۴- الف : " خانمزاد مثل آنها " .
- ۴۲۵- الف : تا مقدور و وسع امکان " ، ب : " تا به مقدور در سعی امکان تدبیر " .
- ۴۲۶- الف : " ایزدی " .
- ۴۲۷- ب : دو پیشتر هرچه مشیتالہی خواهد شد " .
- ۴۲۸- ب : " معدودی از " .
- ۴۲۹- ب : شب گریخته " .
- ۴۳۰- الف : " آصفجاه مرحمت شد " .
- ۴۳۱- ب : " گریخته رفتن " .
- ۴۳۲- الف : " فرمود " .
- ۴۳۳- الف : " اولفتح " .
- ۴۳۴- الف : " خصوص " .

- ۴۳۵- الف : " صاحب تدبیر است " .
- ۴۳۶- ب : " میدان نبردکار " .
- ۴۳۷- الف : " این که اول " .
- ۴۳۸- هردومتن : " اسلام است " .
- ۴۳۹- هردومتن : " چنانچه " .
- ۴۴۰- ب : " والی ایران از ارکان خود همین مصلحت قرار داد ، معین الملک بهادروزیر " .
- ۴۴۱- ب : " واقعه " .
- ۴۴۲- ب : " و شما " .
- ۴۴۳- ب : " تحایف افزونی اخلاص می کوشیدند " .
- ۴۴۴- ب : " متوجه نشدند " .
- ۴۴۵- الف : " نشده قصه کوتاه " .
- ۴۴۶- الف : " هند غرض نیست و مطلبی ندارد " .
- ۴۴۷- الف : " قرض بر ذمه بزرگان " .
- ۴۴۸- الف : " و از هر عنوان در ارسال زر دریغ ندارند " .
- ۴۴۹- الف : " محصل " .
- ۴۵۰- الف : " بعد دریافت این " .
- ۴۵۱- الف : " کیفیت را به جناب پادشاه ظل سبحانی به عرض رسانیدند " .
- ۴۵۲- الف : " عالم پناه " .
- ۴۵۳- ب : " جواب دادند " .
- ۴۵۴- ب : " آخر نرد دغا " .
- ۴۵۵- الف : " بیگم صاحبه " .
- ۴۵۶- الف : " آنچه خوب مصلحت باشد به عمل باید آورد " .

- ۴۵۷ - هردو متن : چنانچه "
- ۴۵۸ - متن : " رفقایان "
- ۴۵۹ - الف : " وزیرالملك "
- ۴۶۰ - الف : " همچنین "
- ۴۶۱ - الف : " کمال "
- ۴۶۲ - الف : " سخن "
- ۴۶۳ - هردو متن : " چنانچه "
- ۴۶۴ - الف : " که او خود "
- ۴۶۵ - الف : " مذکور "
- ۴۶۶ - ب : " کمال "
- ۴۶۷ - الف : " که ایمان طرفین است ، کفیل دادها ایم که "
- ۴۶۸ - الف : " درد دل داشتم "
- ۴۶۹ - ب : " علیحده بایکدیگر "
- ۴۷۰ - الف : " دل خود را با یکدیگر مسرور سازیم "
- ۴۷۱ - الف : " که آرزوی ملاقات خداوند نعمت "
- ۴۷۲ - الف : " فی مابین "
- ۴۷۳ - الف : " این معنی به دل خود مقرر نموده "
- ۴۷۴ - الف : " و فریب "
- ۴۷۵ - ب : " عالمگیر بود "
- ۴۷۶ - الف : " عیارگی "
- ۴۷۷ - در ب " آصف جاه (نیامده است)
- ۴۷۸ - الف : " تا وقتی که "

- ۴۷۹- الف : " مسرور " .
- ۴۸۰- الف : " و نواب مذکور هم در آن وقت " .
- ۴۸۱- الف : زود به عمل آید " .
- ۴۸۲- الف : " خود از اینجا " .
- ۴۸۳- الف : " فیض " .
- ۴۸۴- الف : " ابدی خود می داند " .
- ۴۸۵- الف : " دوروز " .
- ۴۸۶- الف : " با رفقا " .
- ۴۸۷- الف : " لشکر حریف " .
- ۴۸۸- الف : والی ایران برای نگهبانی متعین بودند " ، ب : " سرکار تعیین بودند " .
- ۴۸۹- ب : " نیست " .
- ۴۹۰- ب : " هند معدوم " .
- ۴۹۱- هردومتن : " چنانچه " .
- ۴۹۲- الف : حضرت بندگان عالی " .
- ۴۹۳- الف : " که برای ملاقات " .
- ۴۹۴- الف : " وزیرالملك قمرالدین خان بهادر " .
- ۴۹۵- ب : " مقدمه آخر می شود " .
- ۴۹۶- الف : " حضرت گفته " .
- ۴۹۷- ب : " که ما بندگان حضرت خود به دولت و اقبال برای ملاقات والی ایران تشریف فرما خواهیم شد " .
- ۴۹۸- هردومتن : " چنانچه " .
- ۴۹۹- الف : " از والی ایران " .

- ۵۰۰- الف : " کرده مرغوب طبع خود نموده اند " .
- ۵۰۱- هردومتن : " هنودان " .
- ۵۰۲- الف : مترش بوده " .
- ۵۰۳- الف : " اوباشان " .
- ۵۰۴- الف : " پندکردن پند به " .
- ۵۰۵- متن : " این همه هارا " .
- ۵۰۶- متن : " امرایان " .
- ۵۰۷- ب : " بعداز حضرت " .
- ۵۰۸- الف : " دارالملک " .
- ۵۰۹- متن : " چنانچه " .
- ۵۱۰- الف : " ماه ذیحجه " ، ب : شهر مذکور " .
- ۵۱۱- ب : " قلعه چوکیات " .
- ۵۱۲- ب : بنابر بودن " .
- ۵۱۳- الف : " ورزند " .
- ۵۱۴- متن : " موجودات " .
- ۵۱۵- الف : " جمع کرده حال " .
- ۵۱۶- متن : " امرایان " .
- ۵۱۷- ب : " بلاتفاوت نشان " .
- ۵۱۸- متن : " کمال " .
- ۵۱۹- الف : " شاهنشاهی جان " .
- ۵۲۰- الف : " جان هرکه و مه " .
- ۵۲۱- ب : " پیشکش نمودند " .

- ۵۲۲- الف درست خوانده نشد .
- ۵۲۳- ب : " حضرت رفته " .
- ۵۲۴- ب : " سنجوک مستعد " .
- ۵۲۵- الف : " یافته " .
- ۵۲۶- الف : " به جان کشتند " .
- ۵۲۷- ب : " روبروی قلعه " .
- ۵۲۸- الف : " جامع مسجد و چوک چاندی آمده " .
- ۵۲۹- الف : " از تیغ بی دریغ " .
- ۵۳۰- الف : " می نمودند " .
- ۵۳۱- ب : " خیلی " .
- ۵۳۲- هندوان گاه تا به امروز نیز ایرانیان را " مغولی " می خوانند .
- ۵۳۳- الف : " مردمان شهر به هرکوچه ورسته و بازار ایرانی را چون گوسفند ذبح می نمودند . غرض که این هنگامه تمام شب مانده ، قریب پنج هزار بلکه زیاده کلاه پوش کشته شدند و بسیاری از آ " نا " ن مجروح گردیدند . در آن وقت نواب آصف جاه در خانه برهان الملک که بیمار سخت بود و نشسته بود " .
- ۵۳۴- متن : " خودها " .
- ۵۳۵- الف : " نادرشاه " .
- ۵۳۶- متن : " چنانچه " .
- ۵۳۷- الف : " این همهها " .
- ۵۳۸- ب : " غلغله سپاه " .
- ۵۳۹- الف : " به آواز بلند به سرکرده های و مردم سپاه خود را به غضب تمام " .
- ۵۴۰- ب : " قیوم " .

- ۵۴۱- الف : " درهرکوی ، برزن ورسته " .
- ۵۴۲- ب : " شده قتل ... " .
- ۵۴۳- الف : " آن روز زن و پیرو ضعیف جوان بچه های معصوم هرکسی را یافتند قتل نموده ، هیچیکی از اینها رازنده نگذاشتند " .
- ۵۴۴- الف : " تفنگ " .
- ۵۴۵- الف : " یکلکو پنجاه هزار " .
- ۵۴۶- الف : " و جواهر و ظروف طلا و نقره آلات برنجی و مسی و پارچه های زرین " .
- ۵۴۷- الف : " ساختند " .
- ۵۴۸- الف : " ظاهر " .
- ۵۴۹- متن : " میان " .
- ۵۵۰- الف : " دراین مقدمه اصلا " هیچ " .
- ۵۵۱- الف : " ماها از این معنی غافل بودیم " .
- ۵۵۲- الف : " مابندگان بی تقصیریم " .
- ۵۵۳- الف : " اوباشان " .
- ۵۵۴- متن : " چنانچه " .
- ۵۵۵- الف : " با جمله بی گناهان را امن فرماید ، شاه ایران " .
- ۵۵۶- الف : " درامن خداوندی سرمو تغلوت نداشته " .
- ۵۵۷- الف : " از جان و مال و عیال و اطفال " .
- ۵۵۸- الف : " اما درباب رعایا و صرف بی گنا " هان " حکم امن صادر شود " .
- ۵۵۹- الف : " خبر باشد ، بعداز آن بندگان حضرت نادرشاه را ، که خدای تعالی در دل این جلاد رحم انداخته ، آن وقت ... " .
- ۵۶۰- ب فاقد عبارت " این همه شر و فساد انگیزته شماها را " است .

- ۵۶۱- الف : " خدافراموشی " .
- ۵۶۲- الف : " بی حیائی و بی غیرتی به خود گرفتارند " .
- ۵۶۳- الف : " می آیند " .
- ۵۶۴- متن : " والانه " .
- ۵۶۵- الف : " به جستجوی آنها سعی موفوره به کار برده ، آنها را " .
- ۵۶۶- الف : " اعزازخان " .
- ۵۶۷- ب : " مقرریاند " .
- ۵۶۸- الف : " در تمام شهر بگردانند " .
- ۵۶۹- ب : کجا به عرض رساند " .
- ۲۷۰- الف : " داروگیر و زد و کشت " .
- ۵۷۱- متن : " امرایان " .
- ۵۷۲- ب : " محمدشاه پادشاه ایران " .
- ۵۷۳- ب : " روپیه دارند " .
- ۵۷۴- متن : " بودماند " .
- ۵۷۵- الف : " اینها را قدغن نمایند " .
- ۵۷۶- ب : " هر قدر زر و زیور داشته باشد " .
- ۵۷۷- متن : " خودها " .
- ۵۷۸- متن : " والانه " .
- ۵۷۹- متن : " چنانچه " .
- ۵۸۰- الف : " شماها باشد تعیین می فرمایم " .
- ۵۸۱- الف : " آرد " .
- ۵۸۲- الف : " او را خوب زده وصول نمایند " .

۵۸۳- الف : " خاصه " .

۵۸۴- ب : " مدتھا می رود " .

۵۸۵- متن : " خودھا " .

۵۸۶- ب : " زر نداریم " .

۵۸۷- متن : چنانچه " .

۵۸۸- فلک ؟

۵۸۹- متن : " چنانچه طہماسقلی نمونہٴ عزرائیل بود از جبرو قید و ضعف نمودہو " .

۵۹۰- در نسخہٴ الف کیفیت وصول غنائم جنگی با تغییرات عبارتی بیشتر آمدہ است

ولی محتوی یکی است و نمایندہٴ شدت عملی کہ برای وصول خواستہ معمول گردیدہ است .

۵۹۱- الف : " نادرشاہ بہ بندگان حضرت محمدشاہ گفت کہ : " ای برادر ، من دعوای

سلطنت شما نمی داشتم ، سلطنت ہندوستان و پادشاہ است کذا اینجا بہ شما مبارکاست .

آیندہ این قسم بی خبر از حریف خود نباشند و در سلطنت خود آصف جاہ را غنیمت شمردہ ،

بہ صلاح و تدبیر او کارہای سلطنت می کردہ باشند . "

" این قسم سخنان نصایح از محمدشاہ ، نادرشاہ گفتہ (کذا) ، فدوی زرو زیور و جواہر

تواضع کردہ ، واقعہ بہ تاریخ ہفتم ماہ صفر المظفر سنہ ۱۱۵۳ ہجری روانہ ملک خود گردید . "

قدر قدرت فرعون وقت بوده روز و شب بدون
 خم خوردن و حرام کردن دیگر شغلی نداشتند و حضرت
 نعل سبحانی بیخبر از مقدمات سلطانی بوده قلع
 دار الخلافت شاه جهان آباد را نور عظیم دانسته
 مسمن برج و انکوری باغ و غیره غنمت شمرده همیشه
 در شراب خوری و بچه بازی و زنا کاری مشغول
 بودن و همواره از لباس چست و تنک بطور زنا
 وریش مشغولش خود را آراسته و پیراسته می دانسته
 بقول حضرت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه
 بنیم بیضه که سلطان ستم روا دارد و زمند شکریانش
 هزار مرغ بسین حال جمیع ساکنان شهر خدا و اموات

۱۲۱۳۸	دارالکتاب
ق ۲۹	
	کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

اول فرزند اعز کامکار و عزیز جہند نامدار رضا قلی بیگ نایب لطفنا کمال و وسیع
 ابرین جنبت توانان فریون جہش سیدین گیسو کونخسرد و کان چہ از او جہانت
 جناب اقدس سیدنا و مولانا جہانت حضرت با باطراف پنہایت حضور
 امجد علی عارج معارج سبحان اللہ سرار ہنما می ہموالذی ہلک نسل رسولہ بالہدانا طوق
 و ما شیطی علی الہوا مشوبت کران ہوا الا وحی یوحی فی طہرۃ طہر و یس
 موجودات جناب خاتم النبیین صلوات اللہ وسلامہ علیہ و جناب اصدار حدیہ مبارک
 فارشس ہوا رسیدن زد مکاہ لافانجام بولب اما عینہ العلم و علی ما ہما
 نہ نشی بمنزرت ہارون برین عی خیر خیر سردا ولیا وزیدہ اصنیفک ابن
 صلوات اللہ وسلامہ علیہ و علیہم اجمعین رسول اللہ حضرت یحیٰ بن کلاب خان سیدۃ النساء

فتح نامہ نادر شاہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

آنکہ فرزند اعز کامکار و عزیز ارجمند نامدار رضاقلی میرزا نایب السلطنہ ممالک
وسیع الفضا ایران جنت تواء مان فریدون " و " جمشید بنیان کیکاووس و کیخسرو مکان :
بعد از توجهات جناب ربانی و اشفاق بلانہایات حضرت سبحانی ، بہ الطاف بی غایات
حضرت رسول امجد اعلیٰ عارج معارج سبحان الذی اسرئ رہنمای هوالذی أرسل رسولہ بالہدی ،
ناطق ینطق و ما ینطق عن الہوی^۳ منسوب بہ ذکران هو الاوحی یوحی^۴ مخاطب بہ سورہ طہ و یس
خلاصہ موجودات جناب خاتم النبیین صلوات اللہ و سلامہ علیہ و جناب تاجدار سورہ مبارک
ہل اتی ، فارس و شہسوار میدان رزمگاہ لافتی^۶ ، فاتح ابواب انامدینہ العلم و علی بابہا^۷ ،
مسند گزین انت منی بمنزلہ ہارون من موسی^۸ ، یعنی جناب سرور اولیاء و زبده اصفیاء -
علی ابن ابی طالب صلوات اللہ و سلامہ علیہ و جناب نطفہ رسول اللہ حضرت ریحانہ گلشن
جنان سیدۃ النساء و دوسر دفتر جوانان اہل جہان و دو آفتاب شافق فكانت وردہ^۹
کالدہان^{۱۰} و دو جواہر نفیس یخرج منہما اللؤلؤ و المرجان^{۱۱} و دو نیر اعظم و الشمس والقمر
بحسبان^{۱۲} و دو طاووس خضرو الیاس^{۱۳} : خضر و عبقری^{۱۴} حسان^{۱۵} یعنی حسنین و سائر ائمہ معصومین
صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین کہ آثار اعجاز کرامتشان نشان کمشکوہ فیہا مصباح المصباح^{۱۶}
^{۱۷}

بر شرق و غرب رفته و " به " عنایات نواب همایون ما مستظهر و مستمال بوده ، بدانند که در این اوان فیروزی تواء مان که نواب همایون ما را عزیمت و اراده تسخیر ممالک هندوستان بهشت مکان به خاطر دریا مقاطر رسیده بود ، بعد از آن مدت هجده ماه قلعه قندهار را که سر به کهکشان فلک رسانیده بود محاصره نموده بودیم به جان فشانی سپاه ایل بختیاری قلعه مذکور را که سر به کهکشان فلک رسانیده بود به تصرف اولیای دولت قاهره ما درآمد . برج و باره او را خراب نموده ، حسین افغان قلیجائی را دستگیر نموده و مکحول کرده ، روانه مازندران فرمودیم .

چون در ایام توقف پای قلعه مذکور محمد خان ترکمان را به جهت اتحاد و یگانگی به رسم ایلچی گری نزد پادشاه و الاجاه هندوستان روانه فرموده بودیم ، مطلقاً از او خبری و اثری ظاهر نمی شد ، بناء علیه لوای جهانگشای ما از پای قلعه مذکور به حرکت آمده عازم بلاد هندوستان گردید . کوچ به کوچ وارد غزنین که ابتدای دیار و بلدان پادشاه ^{۱۸} معز " ی " الیه بود گردیده ، قاضی بلده مذکور ، خود را با جمعی از اعیان آنجا به عتبه بوسی رسانیده ، بلده را به تصرف داد .

اورا به خلاع فاخره و به نوازش شاهی سرفراز فرموده ، از آنجا روانه دارالملک کابل گردید . در ظاهر آنجا نزول اجلال فرمودیم ، هر چند سکنه اعیان آن سرزمین را تکلیف به حصول و شرفیابی زمین بوس بندگان اقدس اعلی خود نمودیم قبول ننمودند . ناچار حکم اقدس به جارچیان سرکار اقدس اعلی شرف صدور یافت که موازی هفتصد عرابه ^{۱۹} خمباره " کذا " رکاب را بر کوهی که مشرف به قلعه کابل بود ، کشیده ، به کمانداری مشغول گردند .

از طلوع صبح الی ظهر کمانداری نمودند ، بعد از ظهری شاه درگاهی و سایر اعیان آنجا دروازه قلعه را گشوده ، از روی عجز و انکسار با پیشکش های وافر ، به قدم بوسی مشرف گردیدند ، تقصیرات آن جماعت را معاف و مسلم داشته ، به خلاع فاخره ممتاز فرمودیم .

آن مملکت فردوس بنیاد به مضمون و مفاد آیه کریمه اَرَمُ ذَاتُ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا
 فِي الْبِلَادِ ، تو گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عِقْد ثَرِيَا از تاكش آویخته :
 ۲۰ روضهٔ ماءِ نهرها سلسال
 ۲۱
 ۲۲ دوحهٔ سجع طیرها موزون
 ۲۳
 ۲۴ وین پراز میوه‌های گوناگون
 باد در سایهٔ درختانش
 گسترانیده فرش بوقلمون

نیز به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ، و از پادشاه والجاه هندوستان خبری و اثری
 ظاهر نشد .

از آنجا نیز کوچ فرمودیم الی موضع یساول که اینطرف درهٔ خیبر است ، نزول
 اجلال جنود سعادت مسعود شد . در آنجا خبر رسانیدند که ناصر خان ایرانی صوبه دار کابل
 به جهت سدر راه‌بندگان اقدس ما موازی دوصدهزار کس از پیادهٔ افغان یوسف زئی و غلزئی
 سکنهٔ آن حدود را در میان درهٔ خیبر و اطراف آن گذاشته ، هرروزه برهنه فردویست و پنجاه
 دینار روزیانه می دهد .

بندگان اقدس ما مدت دوماه و نه یوم در آن سرزمین مضرب خیام ظفر فرجام
 فرموده و با سرداران عظام و سپهسالاران کرام در کنکاش و قُرلتائی عازم می بودیم . چون
 طفرای غرای آیه کریمه اِنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ بِه نام نامی و اسم گرامی ما از عالم
 بالا مرقوم شده بود ، طرف عصری سرداران نام افغان بارک زئی به عرض عتبه کعبه مرتبهٔ مارسانید
 که : از پشت درهٔ خیبر راه دیگر هست که امیر تیمور صاحبقران که به تسخیر هندوستان
 رفته بود از آن راه رفت و دونفر سوار پی یکدیگر نمی توانند رفت .

فی الفور سردار مذکور را به نوازش شاهی و به خطاب خانی و به خلاع فاخره سرفراز و ممتاز
 فرمودیم و حکم به نوازش کوس فیل قوس و طبل اسکندری فرمودیم .

موازی هفده هزار نفر از غازیان ظفر قرین کاصحاب الدین ایرانی را به رکاب اقدس خود گرفته ،
 در آن شب دیجورالی طلوع صبح سعادت افروز راه طی می فرمودیم . طلوع صبح همگی دوهزارو

هفتصد نفر از غازیان ظفرقرین به رکاب اقدس ما رسیده بودند ، از بلندی کوه سواد لشکر ناصرخان نمودارگردید . حکم به نوازش کرنا و کوس فیل قوس فرمودیم و به ضرب شمشیر آبدار غازیان نصرت قرین بعضی را مقتول و بعضی را مجروح و بقیة السیف به اطراف و اکناف فرار نمودند و ناصرخان نیز خود به سمت پشاور فرار نمود . بالاخر ، صفی قلی نام کرد چمشگزک ^{۲۹} ، چپاول وار از نیزه داران زعفران خود را ^{۳۰} به ناصرخان مذکور رسانیده ، او را مجروح نموده ، به خدمت بندگان اقدس ما حاضر نمود .

از آنجا که شفقت جبلی ذات با برکات بندگان همایون ماست ، او را معاف و به خلاع فاخره ممتاز فرموده ، آن مملکت را کماکان به آن عالیجاه تفویض فرمودیم .

از آنجا نیز روانه بلده پشاور شده ، الی کناره دریای اتک نزول اجلال و مضرب خیام سعادت انجام گردید و باز از پادشاه والajah ثریا بارگاه ممالک هندوستان خبری و اثری ظاهر نشد . از آنجا از دریای جناب با سعادت تمام عبور جنود ظفر مسعود شد . کوچ به کوچ الی ظاهر دار السلطنه لاهور پرنور که اعظم بلدان ممالک هندوستان " است " مضرب خیام ظفر مقام گردیده ، در کنار دریای راوی سراپرده های گردون زایر برپا گردانید . در آنجا عالیجاه زکریا خان تورانی ناظم صوبه پنجاب از صبح الی ظهر به ضرب توپ و خمپاره با بندگان اقدس ما مجادله می نمود . چون صرفه خود را در جنگ ندید ، لکپت رای و چنپت رای وکلای وزیرای خود را با کفایت کشمیری که از معتمدان خود می دانست ، با عریضه مشتمل بر عفو تقصیرات خود روانه حضور موفورالسرور نمود .

بنا بر عرض اورقم مطاع عالمیان مطیع بر احضار و عفو تقصیرات او صادر فرمودیم که به حضور اقدس عالی حاضر شود . روز دیگر زکریا خان با میرزا بهلوردی پسر خود و پنجاه هزار تومان و جواهر نفیسه به حضور اقدس رسیده گذرانید . تقصیرات او را معاف و مسلم فرمودیم و پسر او را به خطاب شاه نوارخانی سرفراز فرمودیم و یساولان و نساچیان بر در دروازه های لاهور مقرر گردید که احدی از سپاه داخل شهر لاهور نشوند و باز از پادشاه والajah

هندوستان خبری و اثری ظاهر نشد .

در آنجا بنه و بنگاه سنگین را با دوهزار نفر از غازیان قشون عراق و خراسان در
قلعه لاهور گذاشته ، آذوقه‌ای که در کار بود به جهت ایشان سرانجام فرمودیم و کوچ به کوچ^{۳۴}
الی ظاهر دارالسلطنت سلطان پور رسیده ، در آنجا قراولان هوشمند علی ایلی و هراولان^{۳۵}
کارکشته خذر ایلی و جیش ایلی به سمع نواب همایون ما رسانید که نفاوه خاندان خسروانی
و سلاله سلسله چنگیز خانی و شمع شیستان مجلس گورکانی ، یگانه لوه لوه صدف صاحبقرانی ،
منتخب مفاد آیه حورائی ، شکننده بتخانه پتهورائی ، زینبده محافل جهان مسد آرائی
عصرو زمان ، طراز کسوت فرمانروائی ،^{۳۶} فص خاتم کشورگشائی مروج رعیت احمدی ، رونق افزای
دین محمدی ، نیرسمائی عصمت و جلالت ، مرتقی مدارج نصفت و عدالت ، پادشاه بلیدمکان ،^{۳۷}
خسروبلاد هندوستان ، محمدشاه ، که چو این نام بر زبان رانند ، خلدالله ملکه حواسد ،^{۳۸}
با امرای خود عالیجاه نظام الملک تورانی و عالیجاه قمرالدین خان بوراسی وزیر اعظم و
عالیجاه امیرخان ایرانی و عالیجاه سید صلابتخان ایرانی و عالی جاد غازی الدین خان ولد
نظام الملک و عمده الاعظام میرنظامی و میرمنور ولدان قمرالدین خان و عالیجاه حاندوران
هندوستانی مدارالمهام سلطنت و میان عاسوری ولد عالیجاه سربلندخان ایرانی و عالیجاه
محمدخان بنکش افغان و غیره امرای واحدهای هندوسان لا اعدوا لخصی به عدد نظرات امطار
و نجوم افلاک نشسته انداز قاف تا بدقاف ، بانویخانه های حها سور و صلحاندهای سعدد و نسلان
مست جنگی دیومال و سایر اسباب رزم بی حساب . خون با سسی که در حقو کامل سود عبد اللدکاسی
و تقی بخنیاری که هر دو از جابک روان و عبارتسگان که عملده بونحانه مبارک بودند ، حکم
اقدس شرف نفاذ یافت که هر دو رفید ، حسب الواقع حاسوسی نموده حیرت بخشو از لسكر
هندوسان و امراء آنها آوردید .

آن دو نفر ضرر و ضرورت خود را به لباس هندی ملبس نموده روانه لسكر هندوسان
شدند . بعد از دو روز دیگر مراجعت نموده ، به عرض عاکفان سده سیده اعلی رسانیدند که

موازی پانزده هزار سوار و سیصد و دوازده توپ و خمپاره و زنبورک و کشکنجر و بادلنج و غیره
 ضربهای هندی در دور لشکرایشان مثل خاتم و نگین در میان گرفته ، و عیال و اطفال توپچیان
 در پای توپها نشسته و با زنجیر به گردن توپها بسته ، به یکدیگر اتصال داده اند که احدی
 را طاقت داخل شدن توپخانه نیست !

هر چند این سخن را بندگان اقدس ما قبول فرمودند ، اما به جهت آن که این سخن
 شهرت نماید و باعث هراس سپاه کینه خواه شود ، هر دو نفر را قید فرمودیم که انشاء الله
 تعالی بعد از فتح مرخص فرمائیم .

روز دیگر به یک فرسنگی لشکر هندوستان رسیده در کنار نهر آبی نزول اجلال جنود
 سعادت مسعود گردید . روز دیگر بندگان اقدس ما خود به نفس نفیس با پنجاه نفر از یساولان
 صحبت مجلس بهشت آئین و یساولان قور و جارچیان و ریکائیان به رسم قراولی از کناره
 لشکر هندوستان عبور فرمودیم ، با دوربین سپاه را به نظر اقدس آورده عالمی را از سواد
 لشکرایشان سیاه دیده ، چنانچه جمعی که در محاربه^{۴۰} عبدالله پاشا (کپراوغلی) از طرف
 پادشاه روم سپهسالار شده ، به جنگ بندگان اقدس ما آمده بود ، حاضر بودند ، این لشکر
 را دوازده مقابل آن سپاه بدانند .

روز دیگر " که " یوم سه شنبه بیست و چهارم ذی قعدة الحرام سنه ۱۱۵۰ یک هزار و پنجاه
 باشد ، قراولان هوشمند علی ایلی و جیش ایلی و خذرایلی که همیشه ماء مور به آوردن اخبار
 می بودند خبر رسانیدند که امروز سعادت خان مخاطب به برهان الملک که در دودمان سلطنت
 تیموریه خدمات و جانفشانی ها نموده ، به مرتبه ایالت صوبه داری صوبه اود ، سرفرازی حاصل
 نموده ، اردار دوی ناظره خواهد شد .^{۴۱}

بندگان حضرت ما حکم به " انتخاب " موازی هفت هزار سوار سپاهیان بمشقری و تکه
 و کک لان علی ایلی و خذرایلی و جیش ایلی فرمودیم که بر سر راه جهان آباد رفته ، آن
 لشکر بی عافیت را به قتل و غارت و تاخت و تاراج مشغول سازند .

بعد از تلاقی طرفین که بر مقدمه الجیش شاه جهان آباد برهم خورده ، همگی آن جماعت را برهم زده ، قتل و اسیر نموده ، بنه و بنگاه سعادت خان را با سردار لشکرا و کعبه رسم هندوستان بخشی گویند ، به حضور اقدس آورد ، فی الفور به سیاست امر فرمودیم و اسباب و بنه او را به غازیان تقسیم نمودیم ، و فی الفور قراولان چابک کردار صبا رفتار خیر رسانیدند که سپاه ہندی مکمل و مسلح به مضمون این دو مصرع :

زرہ پوش گشتند ہندی تمام چو زاغی کہ پیچیدہ باشد بہ دام

بہ جہت محاربہ بندگان اقدس ما رسیدند !

نواب ہمایون خود و سپاہ خود را بہ حضرت رب و دود سپردہ ، بر خاک مذلت و خواری افتادہ ، بہ خاکساری تمام از روی عجز و نیاز بہ درگاہ قادر لم یزلو لایزال فتح و فیروزی خود را درخواست می نمود کہ گویا از عالم بالا موءید بہ نوید این ذکر یہ کہ :

یاملائکتی قد استحییت من عبدی و لیس لہ غیري ^{۴۲} ، ملہم و موءید گردیدہ و مبسران عالم بالا و عزلت نشینان خلوتسرای ملاء اعلیٰ بہ مژدہ و ندای روح افزای کریمہ و نص عظیم القدر جلیلہ : **قُلِ اللّٰهُمَّ مالک الملکِ تُوء تِی الملکِ من تشاء و تنزع الملکِ ممن تشاء و تعرّ من تشاء و تدلّ من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیئی قدید** ^{۴۳} ، این بندہ را یاد و ساد نمودید .

بندگان اقدس ما حکم بہ نوازش کوس فیلقوس فرمودند و طرف میمند لسكر طفر

پیکر را بہ عالیجاہ عمدہ الامراء و العظام قدوہ العظماء الکرام ظہیر سلطنت عظمی و عصد ^{۴۴}

خلافت کبریٰ طہماسب قلی خان جلایر را با یکہزارو پانصد و پانصد نفر فرار فسون حلایر ، و ^{۴۵}

عقب سر آن عالیجاہ مصطفیٰ خانی را با یکہزارو پانصد نفر فسون عراق و متصل بہ آن عالیجاہ

امیر نیاز خان عرب را بہ سہ ہزار کس از اعراب خراسان و طرف دست راست او عمدہ الملک والاعیان

محمد رضا بیک مین باشی را با یکہزار نفر از افشار و طرف میسرہ لسكر فنامب ابر عالیجاہ

فتحلی خان کوسہ احمد لور را با یکہزار نفر فسون بہ چپ او و متصل بہ آن عمدہ العظام سلطان

لالوی " کذا " و با دو ہزار کس و متصل بہ آن عمدہ الاعیان شہید قلی خان سلطان را با یکہزارو

پانصد نفر قشون به چپ او و سایر مین با شیان عظام را در دست راست و دست چپ ، هریک رادر مکان خود قرار داده ، و در قلب کل لشکر ظفر پیکر فرزند عزیز کامکار و نور چشم برخوردار نصر الله میرزا را با نه هزار نفر از غلامان جان نثار و در عقب او ، فرزند کامکار عالی مقدار امام - قلی میرزا را با دو هزار نفر قشون و هر چه در جلو و پیش روی مبارک ، عمده الاعظام یار بیک سلطان توپچی باشی سرکار خاصه شریفه را با توپخانه جهان آشوب عالم سوزو عمده الاعظام مصطفی بیک داروغه جزایر چیان سرکار با هر چهار هزار کس از جزایر چیان رعد خروش برق انداز ، به جلو بندگان اقدس خود به نفس نفیس با موازی یک هزار نفر "از" غازیان یساول صحبت بهشت آئین و یساولان قوروجا چیان و نسا چیان و ریکائیان خاصه شریفه به هر طرف ملاحظه و از هر مکان تفحص نموده ، به صف آرائی سپاه کینه خواه و غازیان نصرت شعار مشغول می بودیم ، و عمده الاعظام جلیل بیک چند اول را با سه هزار کس "از" چند اولان سرکار خاصه شریفه در قلب کل لشکر ایستاده فرمودیم که هر گاه احدی از جنگ گاه فرار نماید ، او را به قتل رسانند . و حکم اقدس به کل سرداران سپاه شد که احدی به غیر از حکم اقدس اعلی از جا و مکان خود حرکت ننماید که سوار سپاه هندوستان نمودار شد . عالم را سپاه و تار نمودند ، خاندوران با موازی بیست و دو سردار نامی خاصه سوار سپاه خود نمودار شده رسیدند و به محاربه مشغول گردیدند .

بنندگان اقدس ما حکم به جزایر چیان رعد خروش فرمودیم که با سپاه خاندوران به مقابله مشغول گردند . از صبح الی عصر به ضرب جزایر محاربه می بود . خاندوران و سرداران او را مثل نگین انگشتری در میان گرفته ، به ضرب جزایر گوشت و پوست و استخوان های اعدای مذکور را بر آسمان پرانیدند و خاندوران را با سپاهش مضمحل و نسیا "منسیا" نمودند .^{۴۶}
الحق در آن رزمگاه عمده الاعیان مصطفی بیک داروغه جزایر چین مردانگی ما لا کلام به عرصه ظهور رسانید و از هر طرف که سپاه هندی به حرکت می آمد ، غازیان کاصحاب الدین نصرت قرین ایرانی از کشته پشته های ساختند و داد مردی و مردانگی به عرصه ظهور می رسانیدند :

وسپاه سعادت خان را که از هر طرف حرکت می نمودند ، مخذول و منکوب می کردند و
 به سفر آخرت می فرستادند و به مضمون قدر مشحون آیه کریمه ^{۴۹} کَرَمًا دَاشَتْ بِهَ الرِّيحِ فِي يَوْمِ
 عَاصِفٍ سرهای ایشان به باد فنا و تنهای ایشان به خاک مذلت افتاده ، و در آن روز هوا ^{۵۰}
 بسیار گرم و از دود جزائر و توپخانه های طرفین و بان های هندی و گرد زمین هوای تیره و تاریک
 گردیده بود که طرف عصر روز مذکور که نسیم عنبر شمیم و رایحه مشکین شمیم سوره
 مبارک : اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ، و يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا ^{۵۲} عَزِيزًا ، و آیه کریمه : نَصْرَ مِنَ اللَّهِ
 و فتح قریب ، از پرده غیب و دریچه لاریبی وزیده ، و اثر فتح و فیروزی از پرچم علم
 از دهاپیکر کاویانی بندگان اقدس ما ظاهر و هویدا گردید و صدای کشورگشائی سوره عظیم
 الْقَدْرِ مَبَارَكٍ : اَللّٰمُ غَلِبَتِ الرُّومُ وَ هُمْ فِي بَعْضٍ سَيَغْلِبُوْنَ ^{۵۳} به گوش مستمعان رزمگاه جلالت
 رسیده ، فیل مست سواری شیر جنگ بر دم فیل برهان الملک دویده ، هردو دیوانه وار در
 معرکه کارزار رسیدند که عمده الاعیان محمد حسن . . . اصفهانی خود را با نه نفر از ملازمان ^{۵۴}
 به چستی و چابکی در عین قتال طرفین "بهاو" رسانیده ، او را مجروح نموده ، با شیر جنگ ^{۵۵}
 به حضور اقدس ما آورد .

سعادت خان مذکور را به عالی جاه مصطفی خان سپرده ، طرف شام سپاه هندی مضمحل
 و منحنی به لشکرگاه خود مراجعت نمودند و نواب همایون ما شکر ایزدی بد جا آورده ،
 حکم به کوبیدن طبل و نقاره خانه های شاد یانه و نوازش کرنا فرموده ، عطف عنان به سعادت ^{۵۶}
 تمام به اردوی کیهان پوی معلی نمودیم . گویا مضامین خواجه حافظ شیرازی را در باره
 بندگان اقدس ما می خواندند :

^{۵۷}
 نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سارد سکندری داند
 نه هر که طرف کله کج نهاد ، و راست نشست کلاه داری و آئین سروری داند
 به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد جهان بگیرد اگر دادگسری داند

روز دیگر سعادت خان را به خلاع فاخره و به نوازش شهنشاهی سرفراز و ممتاز فرمودیم و روز دیگر نظام الملک را سعادت خان به ارودی معلی طلبیده ، او نیز سعادت اندوز خدمت بندگان اقدس ما گردید ، او را نیز به خلاع فاخره و به نوازش سلطانی سرفراز و ممتاز فرمودیم . روز دیگر پادشاه والاجاه هندوستان نیز به ملاقات آمده ، هردو برادروار بربیک مسند نشسته قرار فرمودیم :

چه خوشگفت گوینده^{۵۸} باریاب قران کرده باهم مه و آفتاب

با یکدیگر طعام به مصرف رسید و بالفعل پادشاه والاجاه فلک بارگاه کشور پناه خسرو بلاد هندوستان در اردوی نواب همایون ما می باشد . کل ممالک هندوستان را به دستور سابق به آن برادر عزیز مهربان داده و جیقه سلطنت بر سر عزیزال عزیزا و نهاده ، انشاء الله تعالی عنقریب آیات نصرت آیات و طلوع شعشه^{۵۹} خسرو پرتوفاکن بلاد ایران خواهد شد . لهذا سپهسالاران نامدار و بیگلربیگیان ذوی الاقتدار و حکام با احترام و عمال خجسته اعمال و کارکنان نیکو کردار و متصدیان خوشرفتار ممالک ایران جنت تواءمان بدانند که چون کل رعایا و برایا و جمهورسکنه^{۶۰} رقبه ممالک مذکوره نیز خودرا به هیچوجه من الوجوه درین دولت خداداد قوی بنیاد ، از مال و جان دریغ نداشته و نخواهند داشت ، لهذا سه ساله خراج و مالیات و استصواب و ابواب المال و صادرات و غیره را بر تمامی رعایا و برایا و جمهور سکنه آن مملکت معاف و مسلم فرمودیم که به دعای دوام دولت ابد مدت روزافزون قیام و اقدام نمایند و هرگاه عمال ممالک محروسه وجهی از این وجوه را از رعایا و برایا بازیافت نموده باشند ، فردا " فردا " قریه به قریه رعایا و برایای آنجا را " پرداخت " نموده ، قبض دریافت نمایند و سواد رقم مطاع عالمیان مطیع را به بلاد خراسان و عراق و فارس و کوهکیلو و عربستان و آذربایجان و دارالمرز و داغستان الی قبه و شایران و قماقمق و قراقیطاق و تا اقصای بلاد ایران رسانند و گوشزد خاص و عام نمایند و درین شادی عظمی و موهبت کبری ، تمام ممالک محروسه را چراغان کرده ، به عیش و عشرت مشغول باشند

و به جهت ابلاغ فتوحات هندوستان عالیجاه حاجی خان کرد چمشک گزکرا با یک رقم جیقه^{۶۱} مرصع مکلل به جواهر که بر سرخود گذاشته شده بود و یکهزار قشون نو ملازم سرکار که در جلوشان گرفته، با تحفه و ارمغان ممالک هندوستان و پانزده زنجیر فیل روانه نزد آن فرزند به دل پیوند سعادت مند نموده که او را روانه دارالسلام بغداد نزد عالیجاه رفیع جایگاه احمد پاشا وزیر آنجا نموده که آن عالیجاه او را روانه خدمت ملکر فعت سلطان البرین^{۶۲} و خاقان البحرین و شهریار الارصین "کذا" خادم الحرمین الشریفین سلطان احمد پادشاه بلاد روم مرز" و "بوم نموده، که نامه نامی مارا به ارمغان و سوغات و تحفه جات هندوستان برده، عاید سرکار پادشاه و الاجاه معزی الیه نموده، جواب نامہرا بازیافت نموده، مراجعت نماید و عالیجاه... خان... بایک رقم جیقه^{۶۳} مکلل به جواهر آبدار که بر سرخود نهاده، و موازی یکهزار نفر از افشار نو ملازم نموده، به ارمغان و تحفه جات هندوستان و پانزده زنجیر فیل روانه فرمودیم که فرزند عزیز القدر او را از راه باب الابواب در بند روانه نزد پادشاه ثریا بارگاہ خورشید کلاه مروج ملت مسیحا رونق دین نصاری المخاطب به انفرادور^{۶۴} و پادشاه اروسیان اورسیه و امنای دولت عیسوی نموده، نامه نامی مارا رسانیده، جواب بازیافت نموده، مراجعت نماید و به جهت فیلهای مذکور، جلهای زربفت طاس عمل دارالسلطنه اصفهان سرانجام نموده، درین باب قدغن لازم دانسته، در عهده آن شناسند.

۱- متن : " إِسْرَاءُ " . اشاره به آیه " سوره الإسراء " : **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُمِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** (پاک است آن خدائی که سیر داد بنده خود محمدا در شبی از مسجدالحرام "درمکه" به مسجدالاقصی "بیت المقدس" که اطراف آن را برکت داده ایم تا آیات ما را ببیند . همانا خدا شنونده بیناست .)

۲- آیه ۳۳ سوره التوبه : **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** (او خدائی است که رسول خود برای راهنمائی و تاءسیس دین حق فرستاد تا ظاهر سازد آن را بر همه ادیان و اگر چه مشرکان را خوش نیاید .)

۳- آیه ۳ سوره النجم : **مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (از روی هوای نفس سخن نمی گوید .)**
 ۴- آیه ۴ سوره النجم : **إِن هُوَ وَحْيٌ يُوحَىٰ (نیست گفتار او مگر وحی که به او فرود آورده میشود .)**

۵- آیه ۱ سوره الدهر (الانسان) : **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَلِدْ شَيْئًا** مذکوراً " (آیا روزگاری برآدمی گذشت که از وی هیچ یاد نمی شد ؟) و آیه ۸ همین سوره : **وَيُطْعَمُونَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا " و اسیرا " " در منقبت علی (۴) و خانواده او نازل شد ، زیرا در سه شام پیایی به هنگام افطار طعام خود را با وجود نیاز بدان به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند .**

۶- متن : " لافتا " ، اشاره به حدیث نبوی " **لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَىٰ لِأَسِيفِ الْأَذْوَالِ الْفَقَارِ** (هیچ جوانمردی چون علی نیست و هیچ شمشیری چون ذوالفقار .)
 ۷- حدیث نبوی : **که من شهر علمم علیم دراست درست این سخن گفت پیغمبر است (منسوب به فردوسی)**

۸- حدیث نبوی : **" توای علی نسبت به من چنانی که هارون برای موسی بود . "**

۹- یک لغت خوانده نشد .

۱۰- آیه ۲۷ سوره الرحمن: "فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ" (آن هنگام که آسمان از هم بشکافت پس سرخ چون روغن زیت گداخته گردد .)

۱۱- آیه ۲۲ سوره الرحمن: "از آن دو دریا مروارید و مرجان بیرون آید ."

۱۲- آیه ۵ سوره الرحمن: "خورشید و ماه به حساب منظم به گردش خود ادامه می دهند ."

۱۳- متن: "طاوس"

۱۴- متن: "خضر الیاس"

۱۵- آیه ۷۴ سوره الرحمن: "مُتَكِنِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيِّ جِسَانٍ" ، (تکیه زندگانشان بر بالشهای سبز و بساط نیکو) .

۱۶- متن: صلوة الله

۱۷- اشاره به آیه شریفه شماره ۳۵ از سوره نور: "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ... " (خدا روشنی بخش آسمانها و زمین است ، مثل نور او مثل جای چراغی است که در آن چراغی نمی باشد که آن چراغ را تبدیل بلوری است) .

۱۸- متن: مفرالیه .

۱۹- متن: لاچار .

۲۰- آیات ۷ و ۸ از سوره الفجر: "ارم صاحب سونهای رفیع ، حبان ساهانی کد نظیرشان در دیگر سرزمینها ساخته نشده بود ."

۲۱- متن: "خورده"

۲۲- متن: "عقده" سرما .

۲۳- باغی است که آب رودش روان است درحی است که آوار برسد اسب برون است

۲۴- متن: "گوناگون"

۲۵- متن: "دویست و پنجاه"

- ۲۶ - متن : " ارک زائی " .
- ۲۷ - متن : " نیل قوس " .
- ۲۸ - متن : " کہ الاصحاب الدین " .
- ۲۹ - متن : " چمشک گزک " .
- ۳۰ - محتملا : " زعفرانلو " .
- ۳۱ - متن : " ذکر یا خان " .
- ۳۲ - کذا
- ۳۳ - این اسم درست خوانده نشد .
- ۳۴ - متن : " آذوقہ " .
- ۳۵ - این لغت درست خوانده نشد .
- ۳۶ - متن : " رفض " .
- ۳۷ - متن : " عصمت " .
- ۳۸ - متن : " کہ چون " .
- ۳۹ - متن : " دیومسال " .
- ۴۰ - متن : " کسری اوغلی " .
- ۴۱ - متن : " نموده ، امروز وارد " .
- ۴۲ - حدیث : " یا مَلَائِکَتِیْ قَدْ اسْتَحِیَّتْ مِنْ عِبْدِیْ وَلَیْسَ لَهُ غَیْرِیْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ " (ای فرشتگان من همانا از بنده خویش حیا می کنم و جز من اورا پناهی نیست ، همانا اورا آمرزیدم .)
- ۴۳ - آیه ۲۶ سوره آل عمران : " بگو بارخدا یا دارنده ملک توئی و آن را به هرکه خواهی می دهی و از هرکه خواهی بستانی ، هرکه را خواهی عزت دهی و هرکه را خواهی خوار سازی ، نیکی در دست تست و بر هرکاری توانائی . " .
- ۴۴ - متن : " عظاما " .

۴۵- متن : " کبرا "

۴۶- متن درست خوانده نشد .

۴۷- متن : " بدش "

۴۸- متن : " احسن "

۴۹- متن : " می فرستادند "

۵۰- اشاره به آیه ۱۸ سوره ابراهیم : **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِبْرِهٖمَ اَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهٖ الرِّيحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ لَّا یَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیدُ** : (مثل کسانی که به پروردگارشان کافر شدند کردارشان چون خاکستری است که بادی سخت بدان رسد ، در روزی که باد بسیار تند می وزد ، و قادر شوند چیزی از آن بدست آورند نفعی از اعمال خود نمی برند و آن است گمراهی بسیار دور از هدایت) .

۵۱- آیه ۱ سوره الفتح : " همانا پیروزی دادیم تو را ، پیروزی آشکار " .

۵۲- آیه ۳ از سوره الفتح : " و یاری می کند خداوند تو را ، یاری شکوهمندی " .

۵۳- آیات ۲ و ۳ از سوره الروم : **اَلَمْ غَلِبَتِ الرَّومُ فِی اَدْنٰی الْاَرْضِ وَّهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَیْهِمْ سَیَغْلِبُونَ** : (الم ، رومیان مغلوب شدند- در جنگ با ایرانیان به روزگار حسروبرور- در نزدیکترین زمین- به سرزمین اعراب (شام) - و آنان سراز مغلوب سدن حیره خواهند شد- بر ایرانیان) .

۵۴- یک لغت خوانده نشد .

۵۵- متن : " چکی خود را در عین " .

۵۶- متن : " نقارخانه های " .

۵۷- متن : " برافراخت " .

۵۸- متن : " بالفعل " .

۵۹- متن : " داغ استان " .

۶۰۔ متن " عظماء "

۶۱۔ چمشگزک .

۶۲۔ متن : " احمدشاپادشا " .

۶۳۔ اسم این فرستاده به درستی خوانده نشد ، کم احتمال دارد که این سفیر همان سردار بیک - قرخلو (سردار خان) بوده باشد که نادر در بازگشت از هند و در منزل حسن ابدال ، برای بشارت فتح هند به روسیه اعزام داشته است . ر . ک : بیان واقع ص ۴۸ و نیز تعلیقات کتاب حاضر .

۶۴۔ امپراطور ؟

۶۵۔ متن : " ارومیان "

۶۶۔ متن : " اورسند " .

۴ - نامہ های منظوم احمد پاشا و نادر بہ ہم

نامہ احمد پاشا بہ نادر شاہ*

کسی گر^۱ بود در نجابت شبان
ترا منصب ساربانی گریست
نہ عمت^۲ شناسی نہ باب و جدت
بہ دولت مناز و بہ نکبت منال
کسی جر اجاق فلک احترام
بہ شاہان چنین خفتی باب نیست
بہ ظل الہی تو یاغی شدی
نہادی بہ سر افسر چنگ را
خیالت کہ خونخوار ابدالی است
کند یاد این مرز و این بوم را
بہ تعریف این لشکر و این سپاہ
سپاہش بہ ہم جملہ چون ماہ و مہر
اگر آل عثمان ثباتش دهند

نباید زند دم زگردن کشان
تمنای شاہنشہی بہر چیست ؟
درین انجمن کن حساب خودت
کہ این ہردو لرازود باشد زوال
نخورده، تو خوردی، نمک بر حرام !
یقینم کہ شیر تو بی آب نیست !
سزاوار طعن عراقی شدی
بہ تسخیر ما ریختی رنگ را
درین ملک خوندار ما والی است !
بہ قرآن خدا غلغل روم را^۴
الف لام میم است بہ قرآن گواہ
بہ مثل ستارہ بہ روی سپہر
زدست فرنگی نجاش دهند

رسانم به خوندگار رومی پیام
 جهان را ز افزون انبوه کس
 که از تشنه‌جانی و از سیریت^۵
 کنم آن چنانست دم‌ترکتاز
 تو ای بی‌خرد مرد بی‌آبروی
 نه مال و زرو گنج و گوهر دهم
 نه یک‌جو تو را استمالت کنم
 چه گویم که گنجد دگر این کلام

فرستد برم لشکر از مضر و شام
 نمایم به تو تنگ همچون قفس
 نباشد خیال جهانگیریت
 که در داستانها بگویند باز
 به حد گلیمت سخن را بگو "ی"
 نه اسباب رزم و نه کشور دهم
 نه هر چند گوئی اطاعت کنم
 به نامه همین قید شد و السلام

نامه نادرشاه به احمد پاشا*

مرا خواندی ای احمد خیره سر^۶
 نظر گر نماید خداوند کل
 گراز اصل بودی نجابت به روح^۸
 به عالم شبانی اگر بود عیب
 به دنیا کسی از کسی نیست به
 تمام عباد از ره منزلت
 به ما و شما داده است زندگی
 به بغداد تا کی نشیمن کنی
 گر از ساربانم و گر از شبان
 بود مالک ملک رب رحیم
 توانای بخشنده بی نظیر
 به نامه نوشتی سپهداریت

شبان زاده و هم ارادل پسر^۷
 اگر خار باشد شود مثل گل
 بریدی سفر را ز فرزند نوح
 چرا کرد موسی برای شعیب؟^۱
 چه در شهر باشی چه در سوی ده
 تفاوت ندارند جز معرفت
 نمائیم در خدمتش بندگی^۹
 که شمعی پس از مرگ روشن کنی؟
 که باجی ندادم به شاهنشهان
 به هر کس که خواهد دهد او کریم
 کلامش علی کل شیئی قدیر
 فزونی لشکر ز بسیاریت!

چو خواهی که او را شماره کنی
 چو صبح سعادت نماید طلوع
 چو خورشید تیغ شجاعت کشید
 سوی قلعه تا کی به افسانه ای
 چه آخر سرانجام جز خاک نیست
 ۱۱
 چه از مردی لشکرت دیده ای
 قزلباش تا کی نشیمن کند
 سپاهت مگر جمله بی غیرتند
 نوشتی تو در نامه ای بی خرد
 رسانی به خوندگار رومی پیام
 جهان را ز افزون و انبوه کس
 نمی دانی ای مرد شوریده بخت
 بودیا و ر من امام رضا
 مدد گر کند شاه دلدل سوار
 که آخجه افندی امام تو بود
 شده چند روزی که ویران شده
 گروهی که بودند همدین تو
 نمایند گردان ما ریشخند
 چو زنها نشستند درون حصار
 اگر عار داری تو ای نامدار
 بیا صفه بیارا چو شیر ژیان
 من از قوت صاحب ذوالفقار

دوباره نظر بر ستاره کتی
 ستاره ندارد به پیش رجوع
 ز چشمش شوند اختران ناپدید
 ۱۰
 برون آ اگر مرد مردانه ای
 ز کشتن کسی را جوی باک نیست
 ۱۲
 که حرف شجاعت به خود چیده ای؟
 تفحص ز احوال دشمن کند؟
 چو ز نهالچک بسته بی سیرتند؟
 : نمایند کز آل عثمان مدد؟
 فرستد برت لشکر مصر و شام؟
 کنی تنگ بر من چو مثل قفس؟
 چرا چشم پوشی تو ای خود پرست؟
 به نامش برافراختم این لوا
 که از آل عثمان بر آرم دمار
 بشد نزد ما خوار تر از یهود
 سر قبر او پر ز افغان شده
 به بستند کمر جمله بر کین تو
 به مردان که نامندشان را لوند
 نه این باشد آئین مردان کار
 بیا با دلیران برون حصار
 ببین دست و بازوی ایرانیان
 گرفتم خراج از شه زنگبار

توای گم نموده طریق صواب
اعانت طلب می نمائی بسی
... ی دنددر قبر او پیش ازین
به دل های مردودتان درد نیست
گرسنه شده جمله شیران ما
بر اندامتان جملگی دشنه اند
ز لطف سپهر مه ارتضی
چو خورشید تابان بر آ زین مقام "کذا"
چنانست بتازند ایازن جلب !
نمک بر حرام نمودی خطاب
نمک بر حلالی اگر داشتی
میان من و شاه ایران مدار
ز تشنیع مردم ندارم غمی
نهنگان این بحر از خوب و زشت
۱۴ زنند طعنه هر دم شما را نحی
به حمد الله اکنون تو را حالی است
اگر لطف حق می شود یاورم
خدا گردهد به از این رونقم
اگر می شود یاورم شاه طوس
شکی نیست گر خانه را هست کس

به عقبی شده مستحق عذاب
تو از بوحنیفه که بدان کسی
دلیران و گردان ایران زمین !
مگر در بلاد شما مرد نیست ؟ !
درین بیشه نو دلیران ما
به یک جرعه خونتان تشنه اند
فدای علی ابن موسی رضا
تو را روز روشن نمایم چو شام
که یکسر گریزی به شام و حلب !
مگویدگر هرگز تو این بی حساب
بر ایران تو کی رایت افراستی ؟ !
هر آن حکم خواهد کند کردگار
۱۳ که بینند ما را به چشم کمی !
نمایند اهل تو را سرزشت "کذا"
که: مائیم بهشی سعادورخی !
عدو بزرگ تو ابدالی است
بساید به حرج بریں اسرم
به فسطاطنه ریم برتم
به هندوسان می ریم طبل و کوس
که یک حرف گفتم تو راهسبس
به اتمام رسید فتحنامه نادر شاه پادشاه که بعد از فتح هندوسان به فرزند خود رضا علی میرزا
نوشته بود با نامه احمد پاشا به نادر شاه و جوابی که نادر شاه به احمد پاشا بوسه ، حسب الامر موده

نواب صاحب قلم ، نواب مكرم الدوله بهادر مستور جنگ دام ظلها العالی - تحریر فی التاريخ
بیست و هشتم شعبان المنظم سنه ۱۱۸۸ هجرت نبوی صلعم .

✱ - ر . ک . تعلیقات .

۱ - محتملا " : کو

۲ - متن : امت

۳ - قطعا " کنایه از شاه تهماسب است :

۴ - آلم : غَلِبَتِ الرَّومُ ، " قرآن کریم ، سوره الرّوم آیات ۱ و ۲ .

دولت عثمانی چون بعد از انقراض روم شرقی (۸۵۷ / ۱۴۵۳) در جای آن دولت مستقر

شده بود ، نام رومی را نیز بر خود نهاده دید و در افواه بدان شهرت یافت .

۵ - متن : " که از تشنه جانی و از سیرت " .

۶ - متن : مراخونده " احمد خیره سر

۷ - متن : ارازل

۸ - متن : اگر

۹ - متن : نمائیم

۱۰ - متن : " به افسانه " و " مردانه "

۱۱ - متن : دیده

۱۲ - متن : چیده

۱۳ - این مصرع درست و بهتر از این خوانده نشد .

۱۴ - کنایه از نخی و لالوی و . . . دلاوران خراسانی سپاه نادر .

اما شما که درین وقت از خود حاضر شدند و بجز از آنجا
تمام در پیش آمدند بر اثر خاطر شما معاف گردیم بعد از آن
من پشاه فرمود که الحال قتل را موقوف نمایند ^{و این}
و به سیدی فولاد خان کوتوال شهر حکم شده آنها بینه
مصدر این فاش شده اند آنها را پیدا کنند و ^{مورد} والد ^{علوی}
تورسی بستر در تمام شهر بردانیده خواهم گشت کوتوال
مهرگور از دست و هر است تمام از جان خود بخت و جوی
آنها سعی موفوره بکار برده آنها را پیدا کرده حاضر
ساخت و از خارج نیز ظاهر شد که سید شایخان
و شمسوار خان و اعزاز خان که مفید مقرر ^{بود} ^{وقت}
منب شریک جنگ بودند حکم داد صادر شده که

حمله افغان و انتخاب تهماسب میرزا به ولایتعهدی

انحطاط مداومی که پس از درگذشت شاه عباس بزرگ (۱۶۲۹/۱۰۳۸ - ۱۵۸۷/۹۹۶) دامنگیر حکومت و دولت صفوی شد، باعث بروز دشواری‌های فراوان در کار اداره مملکت گردید و با فتور روزافزون دستگاهها و درماندگی و پریشانی ارکان قدرتی جامعه، کار را به آنجا رسانید که از هر گوشه‌های سرزمین پهناور فتنه‌انگیزانی به پاخیزند و به نحوی با نظام بر سر پا بستیزند. با این که در چگونگی سقوط این سلسله بحث‌های تحقیقی مفصل به میان آمده‌است و بسیاری از اهل نظر چون مینورسکی^۱ و به تبع او، لکه‌هارت نظرات عالمانه‌ای ابراز داده‌اند، ولی با اینهمه تردید نیست که عدم وجود سلاطین مدبر و با کفایت که تدبیر ملک کنند و به گاه سختی‌ها و دشواری‌ها، با فداکاری و درایت و شجاعت خود، از زوال حکومت جلوگیری و توده را رهنمودی شایسته نمایند، از عمده‌ترین عوامل بوده‌است.

این، یک واقعیت آشکار است که جانشینان عباس یکم، هیچکدام لیاقت اداره مملکت بزرگی چون ایران را نداشتند و صرف نظر از وجود تاریخی شاه سلطان حسن که در سل از ادنی رعیت خویش نیز کمتر بوده و بهیچوجه شایستگی جلوس بر سر سلطنت ایران را نداشته‌است، سه تن از پادشاهان متقدم وی شاه صفی، عباس دوم و سلیمان نیز که هر سه در آغاز عمر بدرود زندگانی گفتند (اولین ۳۱ یا ۳۲ و دومین ۳۳ و سومین ۴۷ سال داشتند)، بدلیل عیاشی و غرق بودن در فسق و فجور ناچار به ترک حیات شده‌اند، در جنس شرایطی^۴

معلوم است که بنای دولت پرهیبتی که عباس کبیر بنیاد گذاشته بود ، آن چنان دچار تزلزل و فروریختگی شده بود که برای فرود آوردن ضربه^۵ قطعی تلاشی آن ، دیگر به فاتحان نیرومندی چون مقدونیان و تازیان و مغول ها حاجت نبوده است و بل ، شورش آفرین ماجرا طلبی همسان میرویس غلزائی می توانسته با معدودی از ابواب جمع عصیان پیشه^۶ خود قیام کند و بساط فلاکت و احتضار بیماری را که به طولانی مدت ، در بستر مرگ آرمیده بود ، درهم پیچد .

عصیان میرویس در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری ، یعنی شانزده سال^۷ پس از روی کار آمدن سلطان حسین به وقوع پیوست . به این سبب که چون گرگین خان ملقب به شاهنواز خان والی گرجستان که در آن اوان بیگلربیگی قندهار بود ، با " گرجیه ای که به اتفاق او در قندهار می بودند ، ابواب بی اعتدالی باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده " بود^۸ ، میرویس که از زعمای غلزائی شهر بود و در نهان همواره با دستگاه حکومتی بی کفایت صفویان در معارضه قرار داشت ، برای دادخواهی " رو به درگاه فلک شکوه " آورد و با " هدیه نمودن چند تخته شال کشمیر و نفایس اقشمه^۹ بلاد هندوستان " به محمود آقای خواجه سرا که ناظر کار خانجات سلطنتی بود ، به دربار آشفته حال و بی سرو سامان صفوی راه یافت ، طولی نکشید که مرد حیلہ گر دریافت که " در دربار پادشاهی کسی و در دولت سرای سلطنتی دادرسی " نیست پس " روی ارادت بر تافت و به کعبه^{۱۰} معظم شتافت " ، در بازگشت به قندهار بود که نقشه قتل گرگین خان را طرح کرد و به همراه گروهی از ناراضیان و فرصت طلبان ، در مجال مناسبی کار او را ساخت ، پس از این سانحه ، پایتخت نشینان خسرو میرزا پسر خواهر گرگین را که والی گرجستان بود با قرب شصت هزار سپاهی روانه^{۱۱} قندهار کردند تا به اطفاء نایره^{۱۲} حریق که می رفت شعله کش شود ، نائل گردد ولی او نیز که از تجربت ملکداری عاری بود ، پس از سالی محاصرہ بی حاصل ، فدای غرور و عجب بی نهایت خود گردید و به تمهید اهل فتنه کشته شد .

خواب غفلتی که در باریان ایران را فرا گرفته بود ، آن چنان از حوادث کوچک و بزرگ

کشور غافلشان نگاه داشته بود که پیش پای خود را هم نمی دیدند تا چه رسد به تفحص در امر مناطق دوردست کشور و التفات به خودسری ها و ندانم کاری های حکام و فرماندهان لشکری اکناف مملکت ؛ سخن شاردن طعم و رنگ عمیقی از حقیقت با خود داشت که گفته بود :

" فتوحات شاه عباس کبیر، یکی از آخرین شاهان بزرگ ایران ، در تمام ممالک مجاور ، بدون کمک سپاهیان خارجی مبین آن است که ایران شایستگی نیل به پیشرفت های بزرگ را به کمک نیرو و شجاعت ملت خود دارد ، لیکن صلح ممتدی که این کشور از زمان مرگ این پادشاه بزرگ از آن برخوردار است و حکومت خونبار جانشینان شاه عباس ، این شجاعت را سخت تباہ و این نیرو را تقریباً " نابود کرده است ، از یک سو ، تجمل ، نفس پرستی و تن پروری و از سوی دیگر ، اشتغال به کتاب و امور ادبی نیز خوی مردی را از ایرانیان سلب نموده است ."^{۱۲}

بدین گونه بود که اوضاع مشوش مملکت ، به هر عصیانگری اجازه می داد تا بی دغدغه زمینهای خودسری و آشوب آفرینی را فراهم گرداند و تا آنجا بساط تمهیدات را گسترش دهد که یکبارہ در صدد نابود کردن حکومت مرشدزادگان اردبیلی و در چیدن دستگاه سیادت دویمت و پنجاه ساله آنان برآید ، میرویس به سهولت از روال موافق اتفاقات بهره جست و وقتی دل مشغولی اصفهانیان را دید ، با کوششی قاطع به تحکیم پایه های قدرت خود پرداخت و تا سال مرگش (۱۱۲۷ / ۱۷۱۵) از هیچ جهدی برای تنظیم و ترتیب نقشه های پیشروی های بعدی اخلاف خویش فرو نگذاشت .^{۱۳}

پس از مرگ او ، برادرش عبدالعزیز به جایش نشست و چون مردی سلیم و محتاط بود و استطاعت مبارزه با سازمان پرهیبت حکومت مرکزی را در خود نمی دید - و البته این امر مورد رضایت و پسند خاطر جمعی از مآء جرات طلبان پیرامون وی نبود ؛ - با دسیسهای که محمود ، پسر میرویس علیه او چید ، از پای درآمد و میدان را به جوان هیجده ساله ای سپرد که برای اخذ تصمیمات مهم ، رشادت و جلالت کافی داشت ، مرد نیرومند که از فراست و دانائی هم بهره نبود ، به انجام نقشه های خود پرداخت و زیاده از ایام پدر در تاء لیف قلوب سرداران

افغانی و جمع سپاه و تسخیر مناطق پیرامون قندهار کوشش ورزید و چون اسدالله سدوزائی از عمدہ مخالفان خود را از سر راه برداشت ، به دلیل استمهال " این مراتب را به دولت صفویہ عرض و استدعا کرد کہ چون این خدمت ، محض از راه هواخواہی آن دولت ازمن بہ ظہور رسیدہ ، موکب پادشاہی از آن طرف عازم خراسان شود و من ہم از قندهار بہ سمت ہرات حرکت می کنم کہ از دو طرف بہ دفع ابدالی کوشیدہ شود و مهم آن طایفہ فیصل یابد (امنای سادہ لوح کہ در دبستان تمیز عقول مدرکہ^{۱۵} ایشان فہم نقطہ از خط و درست از غلط نمی کرد ، اقوال روی اندود او را بہ سمع قبول اصغاء و ایالت قندهار را بہ اوالقاء کرده ، خلعت و شمشیر برای او فرستادہ ، حسینقلی خان خطاب نمودند) " ^{۱۵}

در ۱۱۳۳ ہ . ق . محمود نخستین لشکرکشی خود را بہ سمت استان های مرکزی آغاز کردہ در جنوب سیستان از لوت گذشت و پس از غارت و خرابی نرماشیر بہ جانب کرمان پیش رفت . سکنہ زرتشتی شہر کہ از بی حسابی های متعصبان او آخر عصر صفوی بہ جان آمدہ بودند ، مساعدات مؤثری بہ او کردند و در تسخیر آن یاورش شدند ، ہرچند کہ بر اثر عقب نشینی حکمران از شہر ، مقاومتی جدی بہ منصہ نیپوست و وی توانست تا حدود نہ ماہ در آنجا رحل اقامت بیفکند . ^{۱۶} درین میان ، شورش کہ وسیلہ بیجن سلطان لکزی ، کہ بدلیل پیوستگی مذہبی ، نایب وی در قندهار شدہ بود - بہ پا خاست ، او را ناگزیر از بازگشت بہ وطن کرد و از طرفی لطفعلی خان داغستانی برادرزادہ فتحعلی خان اعتمادالدولہ کہ ^{۱۷} بہ عزم تسخیر عمان (با کمک بحرپہ پرتغالی ها) لشکری فراہم کردہ بود ، دستور یافت کہ در عوض ، بہ مصاف محمود شتابد و بہ تاءبید برخی از منابع ، او بہ فاغنه آنچنان شکستی نمایان وارد ساخت کہ آنان معجلانہ بہ قندهار عقب نشستند . ^{۱۸} دو سال دیگر طول کشید تا محمود فرصت جمع آوری نیروهای جدیدی برای حملہ ثانوی خود بیابد و در خلال آن اغتشاشات داخلی کشور بہ منتهی رسید ، در این میان صرفنظر از آشوب های داخلی بلوچستان ، لرستان ، کردستان ، شیروان و خلیج فارس ، نظرهای طامع دولت های روس و عثمانی نیز

به جانب ایران دوخته شده بود و در حالی که در دربار سلطان حسین ، تنها صدراعظم داغستانی وی مغزی دوراندیش و متوجه به گرفتاری‌ها ، داشت ، او نیز به سعایت رجاله‌ای که تنها به آسودگی خاطر خود می‌اندیشیدند ، کورو محبوس شد و با عزل برادرزاده‌اش لطفعلی خان ، تنها پشتیبانان جدی تاج و تخت نیز ، صحنه را خالی کردند .^{۱۹}

محمود چون در حمله به کرمان نتوانست به فتح سریعی دست یابد و گذشته از آن در صدد نبود که وقت خود را در میان راه تلف سازد ، لذا از محاصره یزد نیز چشم پوشید و مستقیماً "راه پایتخت را در پیش گرفت ، دربار غافل ایران به جای هرگونه تمهید شایسته‌ای ، در این اندیشه بود که با اعزام نمایندگان و اعلام وعده ، گردن فراز غلزائی را به مسقط الرأس خویش برگرداند ،^{۲۰} حالی که چنین پیشنهاداتی بیش از هر چیز ، از دلایل پر سرو صدای ضعف دستگاه حکومتی حکایت می‌کرد و تقویت‌دهنده این اندیشه بود که : در آن سوی زنده رود زنده‌ای وجود ندارد !

داستان نبرد غم‌انگیزی که در گلون آباد ، چهار فرسنگی اصفهان پس فرانس سر آمد ، فی الحقیقه سرنوشت حکومت صفویان را معلوم کرد " فزلباشید مغلوب و رسم جان - قولر آقاسی ثبات قدم ورزیده ، با احمدخان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کنار دولت مشغول جنگ و مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو را به تصرف افغان درآمد ، بقیه السیف وارد شهر اصفهان " شدند " و بنای سیه‌بندی در دروب و محلات کداسید ،^{۲۱}

" خاقان شهید " پس از تحمل خفت و حقارت بسیار ، شهر و محصورین را به حال خود کداسید تادر عذاب الیمی که فراهم شده بود بسوزند و جور عدوان را به افطع وضع محمل سوند .^{۲۲}

" چون محاصره اصفهان به نهمه کشید ، انبارهای پادشاهی که مملو از حبوب و سلات و^{۲۳} ماء کولات بود ، خالی شد و نان یک من به ده تومان قیمت رسید و کوسب مردار را مانند بهشت می خوردند و اکابر و اعظم و اعزه و اعیان صاحب دولت و بروب و زرو سم و حواهر از بی قوتی ، بیش از شمار میمردند و پدران و مادران اطفال خود را می‌کشید و می‌بچسید

" در خلال همین محاصره در دناک طولانی است که سلطان حسین به مشورت ارکان دولت خود در صدد برآمد که یکی از شاهزادگان را به ولایتعهدی انتخاب کند و به همراه جمعی از رزم آوران ، از اصفهان بیرون فرستد تا به قصد نجات شهر قوایی بالنسبه نیرومند تدارک بیند ، چه ، وی تصور می کرد که اگر یکی از شاهزادگان در مقام فرماندهی قرار داشته باشد ، مردم به طیب خاطر دور او جمع خواهند شد . این حدس اشتباه نبود اگر هر آینه او شخصی را بر میگزید که در چنان موقع دشواری ، شایستگی گردآوری مردم به زیر یک لوا و هدایت و فرماندهی آنها را داشته باشد ، ولی وضع روحی خود شاه و تربیتی که پذیرفته بود و ضعف بی نهایتی که در همه حال ابراز می داشت ، مانع از آن بود که شخص صاحب صلاحی را از میان فرزندان متعدد خود برگزیند . چه ، همه مورخانی که درین باب اظهار نظر کرده اند ، صرف نظر از اختلاط اسامی ، نوشته اند که پیش از تهماسب ، دوشاهزاده - دیگر ، نامزد مقام ولایتعهدی و سرداری لشکر بوده اند ، ولی بد لایلی که به آنها می پردازیم ، ناچار به کنار گیری شده اند .

محمد کاظم می نویسد که شاه بواسطه هجوم عام مردم به دولتخانه پادشاهی و انداختن سنگ و کلوخ بسیار بر در و دیوار عمارات ، ناگزیر شد که عباس میرزا را به دیوانخانه بفرستد و این شاهزاده دلیر و نامدار ، چون وارد حضور مردم گردید ، ساعتی مردم را دلاسایی نمود که : امروز کار خود را بسازید که فردا به توفیق حضرت اله ، دمار از روزگار طایفه افغان بر آورم و آنچه گوهر و اسباب و خزاین که از ایام خاقان سلیمان شان علیین آشیان ، شاه اسماعیل که اندوخته شده ، به شما می دهم ، چون سخنان دلاوری و فرو شکوه پادشاهی آن را خوش آمدگویان حالی راء ای الهام آرا " ی " اقدس نمودند خار خار این که هرگاه عباس میرزا دخیل شود ، دیگر پادشاهی به من قرار نخواهد یافت آن (سلطان حسین) را از جا برده ، فرمود آن قره العین سلطنت را میل کشیدند و از دیدن عاریش ساختند !

با این که شدت عمل مزبور ، صریحا "در منابع دیگر یاد نشده است ولی امر مسلم این است که شاه دو روز بعد ، شاهزاده را به حرم بازگردانید و چنین شایع ساخت که : جوان بی تجربه به انزوای مطلق حرم خو گرفته است و از مشاهده انبوه حضار در مجلس به وحشت افتاده ، خود تقاضا کرده است که به وی اجازه بازگشت به حرم داده شود " اما محرز بود که سخنان درشت وی نسبت به رجال برجسته دولت چون ملاباشی و حکیم باشی و تقاضائی که از شاه برای طرد آنها از شورای دولتی کرده ، مایه تغییر او از این سمت شده باشد ، چون بقرار معلوم نسبت به کسانی که از ابراز شخصیت در گلون آباد باز مانده بودند ، رویه ای سخت و عتاب آمیز در پیش گرفته بوده است .^{۲۸}

شاه دو روز پس از این واقعه (۱۴ مارس ۱۷۲۲/۱۵ رجب ۱۱۳۴) صفی میرزا دومین پسر خود را که بیست و سه سال از عمرش می گذشت ، از حرم خارج ساخت و اختیاراتی نظیر آنچه که به برادر ارشدش سپرده بود ، به وی تفویض کرد .^{۲۹} در این موقع فشار محمود افغان برای ورود به اصفهان افزایش یافته بود و پیشنهاد صلحی نیز که بلافاصله بعد از حنک ، به وی داده شد ، دال بر تاء یید نظرش از باب ضعف روحیه شاه و اطرافیان او شناخته آمد . به امان خدا رها کردن فرح آباد - قصری که سلطان حسین برای آرایش آن هزینه بسیاری متحمل شده بود - نشانه بارز دیگری از درماندگی پایتخت نشینان بود ،^{۳۰} و تسلیم حلقای بی پشتیبان ، علامت واضحتری از زبونی و ادبار روحی "ارکان دولت صفوی" به شمار رفت .^{۳۱} از طرفی هم خیانت آشکار برخی از فرماندهان سپاه درباری چون سید عبداللہ والی خوزستان که فرماندهی کل ارتش را به عهده داشت و شیخ علی خان فورحی باشی ،^{۳۲} مباحمان را هر روز جری ترمی گردانید و در برابر فشار روزافزونی که بر مردم سهر بحسل می شد ، خشم و نارضائی آنان را اوج می بخشید .

صفی میرزا خود در زمره کسانی بود که از وضع و حال موجود احساس ناخسودی می کردند و هر چند هم که به ظاهر از مقامی شامخ و اخبارانی وسیع بر حوردار می نمود

ولی در باطن وبه حسب واقع می دانست که مانند برادر بزرگش ، از همه سوراخ به رویش بسته است و تا والی خوزستان و ملاباشی و حکیم باشی و امثال آنان که در مزاج شاه نفوذ عظیمی داشتند ، بر سرکارند ، امید فلاحی نمی توان داشت . اعتراض وی در برابر قدرت فائده ای که بدانیشان بدست آورده بودند ، و بخصوص بی تصمیمی و جبن فوق العاده ای که وجودشاهرا فراپوشانیده بود ، به جایی نمی رسید و چون از پدر برای مقابله باحوادث ناموافق ، درخواست اختیارمطلق کرد ، طبیعتاً " مورد غیظ مخالفان قرار گرفت تا آنجاکه شاهرا وادار کردند تا او را به بهانه بیماری رهسپار حرمسرا گردانند و از زیاده روی در امور

ملک و ملت معافش فرماید ^{۳۳} در همان روز ، شاه پسر سوم خود تهماسب میرزا را که هیجده ساله بود به جای او منصوب کرد ^{۳۴} و البته این همان انتخاب مناسبی بود که با مزاج بیکاره شاه و درباریان هرزه و سست رای او بتمام هماهنگی داشت ، چه برخلاف دو برادر خود ، منقصد های پدر یعنی بیکارگی و عیاشی را عیناً " دارا بود و بسهولت هم تحت تاءثیر هر صاحب عقیده ای که درکنارش بود ، قرار می گرفت ، اگر اندکی در اجوال سلطان حسین و ارکان زبون و فاسد دولت او تعمق شود هرگز عجبی در باره این انتخاب حاصل نخواهد شد ، چه آنان از هر فرد صاحب قدرتی که بتواند در گیرودار آن بلای سخت ، بزرگمردی و سالاری از خود نشان دهد ، تنفر داشتند و با اعتناء به احوال پریشان روحی خود ، وی را بلای جان و آفت راه زندگی خویش می شمردند و بالطبع انتخاب جوان لاابالی و پریشان خیال و هرزه گردی چون تهماسب را عین المطلوب تلقی می کردند ^{۳۵} رفتار کسانی که در این تاریخ در راءس نیروهای مصمم مملکت قرار داشتند ، حیرت آور است ، چون هرگونه کوشش را که از طرف مردم شهر و یا نیروهای کمکی برای تعویض پادشاه ^{۳۶} و یا حتی سرداران خائن به کار برده می شد ، همراه خنثی می کردند ، سرانجام شاه مصمم شد که تهماسب را در معیت مستحفظان نیرومند از اصفهان به خارج فرستد تا مگر به گردآوری نیروهای متفرق و بی تصمیم کشور موفق آید و فرماندهی عناصر با کفایت و نیرومندی را که در اکناف ملک مستقر بودند ، به عهده

گیرد . واقعه فرار تهماسب را میرزا مهدی در شب بیست و سوم رمضان سال ۱۱۳۴ نوشته
است که در ظلمت لیل " او را روانه کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان
جمعی منعقد و لشکری مستعد کرده ، منشاء امری شود . " ^{۳۸}

اگر تهماسب اندکی از عقل سلیم برخوردار بود ، برآستی می توانست کانون شایسته‌ای
از تمرکز نیروهای وطنخواه ایران در گرداگرد خود به وجود آورد و با تقویت روحیه افرادی
که در هر گوشه مملکت ، انتظار ظهور ناجی و رهبری را می کشیدند ، در اسرع وقت به
بی ثباتی اوضاع و هرج و مرج معدودی عصیان پیشه قندهاری پایان دهد . ولی او بطور
وضوح عدم شایستگی خود را در مقام رهبری یک ملت به ثبوت رسانید و چیزی نگذشت که
از کاشان به جانب قزوین روی نهاد و پس از اقدامات اولیه‌ای که از سر بی میلی برای جمع آوری
سربازان انجام داد ، به فسق و فجور دست زد و بدین طریق فرصت‌های گرانقدری را که
برای نجات مردم اصفهان و خانواده و تاج و تخت موروثی داشت ، همراه با باطل سپرد . ^{۳۹}

ورود تهماسب به قزوین و اعلام پادشاهی

وقتی که درباریان شاه سلطان حسین ، از دوام اقتدار خود ناامید شدند و عرصه
را هم تنگتر از آن دیدند که بتوان شخص شاه را با آن همه دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها به
اصفهان و به خصوص حرمسرایانش ، از پایتخت دور کنند ، خروج شاهزاده ولیعهد را سها
راه چاره نجات خویش شمردند ، ولی تهماسب به زودی ثابت کرد که نه مرد جنین میدانی
است و نه در خور ایفای چنین نقش قهرمانی ! هنوز به خوبی در قزوین جا به جا شده بود
که خبر تسلیم اصفهان را به او دادند و از کیفیت انتقال قدرت از سری که لیاف سروری بداست ،
بر تارک غاصبی که " حسرت کش تاج و افسر " بود آگاهی ساختند . پس به توصیه رابریان ،
بر اورنگ شاهی جلوس گردوبه دست " سخن سنجان قزوین " محملی سپرد با آخر ماه محرم ^{۴۲}
" ۳۰ محرم (۱۱۳۵ / ۱۰ نوامبر ۱۷۲۲) " را تاریخ تخت نشینی وی بدانند . ^{۴۲}

اگرچه تهماسب از چند ماه پیش رسماً "مقام ولیعهدی را کسب کرده بود ولی با اینهمه اقدامش چندان تأثیری در بهبود اوضاع نداشت، چون از طرفی محمود پایتخت را که نبض حیاتی مملکت تلقی می‌شد، تسخیر کرده بود و با توجه به نظام مرکزیت حکومت صفوی ذهن عمده^{۴۳} بیشتری از مردم مملکت را متوجه خویش داشت و از جهت دیگر، سلطان حسین خود تاج پادشاهی را رسماً^{۴۳} به محمود تفویض کرده و به زبان خویش، وی را خلف‌صدق سلطنت شناخته بود. با این حال، روشن می‌شد درک کرد که حدود نفاذ او امر محمودی هنوز از اصفهان و قسمت‌هایی از کرمان و سیستان و شرق ایران فراتر نمی‌رفت، عمده مردم مملکت از او و یارانش تنفر داشتند و به آنان همچون وحشیانی گستاخ که حکومت دو بیست و پنجاه ساله صفویان را بر انداخته و خود با خشونت و سببیت فرمانروائی می‌کردند، نظر می‌دوختند، به اضافه که مسئله مذهب خود عاملی قوی برای دورنگاه داشتن اکثریت ایرانیان از هم وطنان افغانی آنان بود. آنچه که در این شرایط، ضروری می‌نمود، وجود رهبری با کفایت و آزموده بود که بتواند عناصر وفادار غیر متجانس را در سرتاسر مناطق غربی و شمالی و شمال خاوری کشور به یکدیگر پیوند دهد، حقیق و حسد های ناچیز سرجنبانان و امراء محلی را نسبت به هم از میان بردارد و نیروئی یک پارچه علیه حکومت قندهاریان در اصفهان بوجود آورد. تاجگذاری تهماسب، علی القاعده باید مبشر یک چنین نهمت‌های ستوده‌ای می‌بود ولی افسوس که او صاحب عزم کافی و حزم شایسته‌ای نبود و خیلی زود نشان داد که جز به هرزگی و تباهی به چیز دیگری اعتنا ندارد.

بهر صورت، تاجگذاری تهماسب برای محمود به منزله دعوت آشکاری به جنگ بود و این هم مسلم بود که اگر موقع تهماسب استوار می‌شد، خطر عظیمی برای سلطه افغانان بود، پس بلا درنگ، جماعتی از سپاهیان را بزعامت امان‌الله و در معیت اشرف به قزوین فرستاد و هنوز نیروی اعزامی به ده‌فرسنگی آن شهر نرسیده بود که "شاه تهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش و راه آذربایجان در پیش گرفت"^{۴۵}.

اعزام محمدخان ترکمان به خراسان

۴۶
این که موء لف نوشته است که "مالک خراسان از سرداری صاحب وجود خالی بود"
از یک نظر با حقیقت امر جور در نمی آید ، چون صرفنظر از وجود گردنکش مغروری چون
نادر ، در سمت ابیورد و دره گز ، ملک محمود سیستانی هم از حدود اواخر عمر سلسله
صفوی و به تقریب تسلیم اصفهان ، خود را در رأس نیروئی قرار داده بود که حتی برشهر
بزرگ مشهد استیلا داشت محمود که به اعانت برادرش اسحق ، جمعی از جنگاوران نخی
و لالوی را در خدمت گرفته بود ، آرام آرام حوزه^{۴۷} فرمانروائی خود را از محیط اجدادی خویش -
سیستان - بسط داد و ناحیه^{۴۸} تون را تحت تصرف درآورد ، اوضاع پیریشان دربار ایران در
این ایام موجب شده بود که هر سری سودائی به خود گیرد و هرگردنکشی هوای سروری
پذیرد . ملک محمود هم که " بنا بر استیلاء ماده^{۴۹} غرور و استکبار چندان اعتنائی به خوانین
ارض اقدس نمی کرد " مورد اعتناء اسمعیل نام غلام که پسر از مرگ صفی قلی خان سردار به
رتبه^{۵۰} سپهسالاری فایز و ماء مور به تسخیر هرات گردیده بود " قرار گرفت و بابت بهره گیری از
یک فرصت که خیانت پیرمحمدخان به فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد ، فراهم آورده
بود ، خان قاجار را کشت و زمین^{۵۱} استقلال خویش را بیش از پیش فراهم آورد .
کشمکشهایی که در میان فرمانروایان محلی استان بزرگ خراسان پیش آمد موجبات
ضعف سپهسالار مزبور و روی کار آمدن مردم هرج و مرج طلب را فراهم آورد و مفازن احوالی
که اصفهان تسلیم افغانه می شد ، مشهد نیز به تصرف خان سیستانی درآمد و او موفق شد
که بی دغدغه^{۵۲} خاطر بساط تمکن در آنجا بگسترده . پس از این مرحله " روی سالی ایلان
خراسان از راه ضعف نفس و قوت و هم ، به طوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت به
رویش گشادند^{۵۳} . " ملک پسر از اندک مدتی ، حوزه^{۵۴} قدرت را از عرب به نسیابور بسط داد
و چون (از پیرشانی و درماندگی تهماسب آگاهی بیشتری بدست آورد ، استفاده^{۵۵} از فرصت
را مفتنم شمرد و در صد دایجاد بساط پادشاهی برآمد . دستور داد که به بیع نام و ادعائی

که داشت ، تاجی کیانی برایش درست کنند و سکه و خطبهء فرمانروائی به نامش نمایند و " ارقام به اطراف ولایات خراسان قلمی نمود که چون همیشه پادشاهان کیان در ممالک ایران صاحب اختیار و فرمانروا بوده اند و نواب همایون ما از آن دودمان می باشد ، در این وقت به توفیق ایزدمنان بر سریر خلافت و کامکاری برآمده ، از شفقت الهی و امداد بواطن ائمهء اثنی عشری بر جمیع ممالک ایران تسلط یافته ، دمار از روزگار افغان و سرکشان هر دیار برآوریم .^{۵۴} در خلال این سنوات ، شاید تنها اشتغال عمدهء خاطر ملک محمود را وجود حکمران سرکش ابیورد ، نادر ، تشکیل می داده است که بیش و کم مانند خود او داعیه هائی داشت و نهایت ، انتظار فرصت های مناسبی را برای تحقق خواست هایش می کشید . کشمکش های طولانی و مکرر این دو با هم ، گاه نیز صلح موقتی به خود می دید ولی در اکثر مواقع بی نتیجه برای هر کدام به پایان می رسید . تا آن که تهماسب ، رضاقلی خان غلام را در سال ۱۷۲۴/۱۱۳۷ به عزم راندن ملک از خراسان به مصاف وی فرستاد .

میرزا مهدی می نویسد که با وجود استعانت رضاقلی از نادر ، چون مشاهده افتاد که نیروهای دومی ممکن است که به فتح نائل شوند و زمینه ای از خود نمائی برای رضاقلی باقی نگذارند ، با وجود پیروزی هائی که احتمال آن می رفت ، باز به قوای نادری امر به بازگشت داده شد و در نتیجه ، کاری از پیش نرفت .^{۵۶}

تهماسب که در این موقع در آذربایجان بسر می برد ، پس از شنیدن خبر ناکامی رضاقلی خان ، او را عزل کرد و محمدخان ترکمان را به سرداری منصوب ساخت ، مشکل بتوان تصور کرد که شاه نگونبخت صاحب استعداد جنگی و بنیه و قوای بوده که همراه سردار انتصابی خود برای تسخیر خراسان کرده باشد . چون منابع از این قواذکری نمی کنند و به احتمال می توان گفت که تعداد حامیان سردار که در حقیقت ابواب جمع شخصی و گارد محافظش محسوب می شده اند از صد تن تجاوز نمی کرده است و عمده اعتبار در این کشاکش ها ، نام و شخصیت تهماسب و چگونگی ادعای او برای دوام سلطنت سلسلهء صفوی بوده است .

در ورود محمدخان به نیشابور ، فتحعلی خان بیات حاکم شهر که بطوع و کره اطاعت ملک محمود را پذیرفته بود ، بغی اختیار کرد و به سردار پیوست ولی ملک با سرعت وحدت به قلع و قمع او پرداخت و پس از جنگی شدید ، دستگیر و معدومش ساخته ، برادر خود اسحق را به حکومت آن شهر برگماشت ، نادرهم که ^{۵۷} "محتملاً" خواسته بود هماهنگ با استخلاص نیشابور از چنگ گماشتگان محمود ، در مشهد عرض وجود کند ، با پیرمحمدنام از سرداران اوبه جنگ پرداخت و راه خود را به جانب کوهسنگی که در یک فرسخی شهر واقع بود باز کرد . ^{۵۸} ملک محمود که حریف را نیرومند می دید ، با گردآوری عمده قوای خود در مشهد و نیشابور ، درصدد برآمد که کار جنگ با مدعی کهنه کار را یک سره کند . با این که میرزامهدی نادر را در آغاز کار فاتح می شمرد و ملک محمود و برادر او اسحق را متواری و محصور قلمداد می کند ، امامی توان استنباط کرد که نزدیک بودن این دو به مستقر قدرت خود با توجه به اختلافی که در اردوی نادر قلی بیک - او هنوز به این نام خوانده می شد - ایجاد کرده بودند ^{۵۹} او را ناگزیر ساخته است که از تعقیب خیالات خود و محمدخان ترکمان - که وضع مبهمی داشته است - دست بردارد و دشمنان خانگی خویش در نسا و ابیورد را بر ^{۶۰} سر جایشان نشاند .

از سرنوشت محمدخان ترکمان خبر دیگری در این اوقات در دست نیست ، چون نادرهم به دعوت مرویان مکرر عازم آن شهر شده و بیش و کم سلطه خود را بر حوزه شمالی خراسان و مناطق کوهستانی دره گزو نسا و ابیورد ، بسط داده است ، ^{۶۱} در عین حال جنگ های کوچک و بزرگ داخلی ، باعث شده است که حاکم شهر کوچک ابیورد ، خود را در رمره امرای صاحب اعتبار خراسان جای دهد و در آن هنگام که تهماسب آواره ، همه جا بدنبال حامیان جدیدی می گشت ، از نفوذ و شهرت وی آگاهی یافته ، برای جلب مساعدش کسانی ^{۶۲} را اعزام بدارد .

جلوس اشرف بر تخت سلطنت

محمود در پایان کار خود به نحوی از اعتدال مزاج دور شده بود که بر همه کس بدگمان شده بود و به هربهانه نه تنها مردم شیعه مذهب ایران که هواداران سنی خود را نیز می کشت . این جمله کار را بدان پایه از خشونت رسانید که امان الله سپهسالار لشکر وی در صدد فرار برآمد و چون محمود متوجه شد که هرگز قادر به گلاویزشدن با دشمن گریزپای نیست و بهر طریق ، ناچار است که با وی سرآشتی پیش گیرد ، پس ناچار خود در پی وی شتافت و پس از گفت و شنود بسیار ، وی را راضی به بازگشت به اصفهان ساخت . اما پس از آن نیز ، همواره سوءظن در میان طرفین برقرار ماند و بی اعتمادی و عدم اطمینان ، به تمامه از میان رفت . شکست ارتشی که به زعامت خود محمود برای تسخیر کوه کیلویه اعزام شده بود و ^{۶۳} بدنبال آن مغلوبیت قاطعی که در محاصره شهر یزد نصیب شد و چیزی نمانده بود که به اسارتش منتهی شود ، دست به دست بی اعتمادی افراد سپاهی از فرماندهی و کفایت وی ، بیماری روانیش را شدت بخشید . تا آنجا که وقتی خبر موهوم گریختن صفی میرزا پسر سلطان حسین را به او دادند ، بدون تعمق در صحت و سقم این خبر ، آنا " به حال جنون افتاد و به قتل کلیه شاهزادگان سلسله صفوی سوای سلطان حسین و دو کودک خردسالی که به وی پناه جسته بودند . دست یازید . زعمای هم رکابی او ، ناگزیرش ساختند که اشرف ^{۶۵} پسر عمش را که به قندهار رفته بود ، به خدمت خود خواند ولی با اینهمه صفائی در بین این دو وجود نداشت ، پس اشرف را محبوس کرد و در قصر سلطنتی تحت مراقبت قرارداد .

چون بیماری محمود بالا گرفت و دیگر خرد و بزرگ کسی را در پیشگاه او برجان خود ایمنی نبود . امان الله و دیگر سران افغانی ، به خدمت اشرف شتافتند و پس از رهائی او ، به قصر سلطنتی هجوم برده و آن را تصرف کردند . میرزا مهدی تاریخ این واقعه را دوازدهم شعبان سال ۱۱۳۷ ذکر می کند و به این ترتیب دوران استیلای محمود بر اصفهان -

و بخش‌های کوچکی از استانهای مرکزی و جنوبی و شرقی ایران که از دو سال ونیم متجاوز
نمی‌نمود ، به پایان آمد .^{۶۷}

چهار روز پس از این حادثه و یک روز بعد از مرگ محمود بود که سلطنت اشرف اعلام
گردید و او در نخستین مرحله از زمامداری خود ، به قتل کلیه کسانی — و از جمله امان‌الله —
دست زد که بنحوی در رسیدن وی به اریکه زمامداری مساعدت کرده و یا طرفدار بالقوه
محمود مانده بودند و حتی برای این که از آن پس هم مزاحم و رادعی در سر راه نداشته
باشد ، برادر کوچک خود را نیز کور کرد .^{۶۸} اشتغال عمده خاطر اشرف ، وجود تهماسب فراری
بود که طبیعتاً " در ذیل نام شاهزادگی و شاهی خود ، جمعی را در هر کجا می‌توانست به
دور و برگرد آورد و چون در ایام زندانی شدن ، با وی ، نوعی رابطه برقرار کرده و امید
دستیابی بر تاج و تخت را بشرط خلاصی از بند ، به شاهزاده داده بود ، در این اوقات
پی‌گیر مدعاشد تا مگر مرغ رمیده را به دام آورد و تنها مانع برجسته دوام سلطنت خویش
را از میان بردارد .

بدین قرار به وی پیشنهاد کرد که در نقطه‌ای میان قم و تهران با یکدیگر ملاقات
کنند تا ترتیب انتقال سلطنت به تهماسب را به تراضی هم بدهند .^{۶۹} بزرگان دربار صفوی که
در اصفهان مانده و زین‌پیش ، واسطه گفتگو میان دو طرف بودند ، با حادیه مرکب محدود
و تغییرناگهانی شرایط بنفع اشرف ، از دامی که می‌رفت برای پادشاه صفوی نشان کسرده
شود آگاهی یافتند و چگونه مطلب را بوسیله یکی تیرنای برای تهماسب فرستادند . اریح
نامیون ، قاصدی که حامل نامه بود ، به دست صیدال‌حان که به اصفهان می‌آمد ، دستگیر
شد و نامه مکشوف ، به نظر اشرف رسید . اشرف هم ، به عنوان فرج ، جمعیت وارد در
توطئه را که به بیست و پنج تن می‌رسیدند ، به فرج آباد دعوت کرد و هم‌درا بد صل رسانید .^۷

با اینهمه تهماسب که از حقیقت ماجرا غافل مانده بود ، به معادگاه رسید و فقط در آخرین
ساعات به د که بواسطه توجه دیده بانانش ، از جمعیت افغانان و طبعا " بیاب واقعی اشرف

آگاهی یافت و پس از برخورد جنگی ناموفق راه فرار در پیش گرفت و به مازندران روی آورد .

اوضاع ایران و جریان امور کشور در این زمان ، سخت به پریشانی گرائیده بود . حکومت اشرف ، نواحی مرکزی و جنوبی ایران تا قسمت های غربی خراسان را به نحوی تحت اختیار داشت و با این که سلطه او ، در تحلیل نهائی به چند شهر عمده چون اصفهان ، شیراز ، کرمان ، سیستان و قومس منتهی می شد ، با این همه رعبی در دل ها افکنده و جای پائی وسیع در داخله مملکت به دست آورده بود . درست است که او از قندهار که زیر فرمان حسین سلطان برادر محمود بود ، امید مساعدتی نمی توانست داشته باشد و ناگزیر از در پیش گرفتن رویه ای دفاعی بود ، اما به مدد هوش و کفایت و لیاقت چشمگیر فرماندهی خود و درس هایی که از تجربیات تلخ دوران محمود ، گرفته بود ، بیش از پیش به سیاستمدار جنگی موفق تبدیل می شد و هر آینه اتفاقاتی نه چندان غیر مترقب - که بعدها حادث شد - پیش نمی آمد ، می رفت که بردوام و استحکام دولت خود بیفزاید .

تهدا سب هنوز برای او خطری جدی نشده بود و با گریز به مازندران ، فی الحقیقه ملجائی یافته بود که سر خود در پیش گیرد و ناظری از دور دست بر جریان های کشورش باقی بماند . دولت های روس و عثمانی نیز که در ۱۱۳۷ / ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ برای تقسیم بخش های شمال و غرب ایران با یکدیگر به توافقی رسیده بودند ، ترجیح می دادند که از کمک به هر یک از مدعیان داخلی مملکت ، دریغ ورزند و عندالاقضاء والمقدره ، سیاست های تجاوز و پیشروی خود را تعقیب کنند .

اقداماتی که اشرف با زیرکی تمام برای جلب نظر ترک ها به کار می آورد تا پشتیبانی آنان و بخصوص سپاهیان و مردم عادی عثمانی را برای دوام حکومت خود جلب کند ، به نتیجه مؤثری نینجامید و همسایه غربی ایران که وضع را شوریده تر از آن می دید که تنها به حدود اشغالی قرارداد با روس ها بسنده کند ، احمد پاشا والی بغداد را به همراهی خانک پاشا حاکم وان و عبدالرحمن پاشا ، حاکم همدان و قرامصطفی پاشا حکمران موصل و

سپاهی بسیار گسیل ایران داشت تا به تسخیر ملک متصرفیه افغانان اقدام کنند . اشرف
 که به ثمرات غافلگیری متوجه بود و از صفات نظامی نیز بهره داشت ، یک ستون دوهزار نفری
 از نیروهای ترکان را محاصره و همگی را نابود کرد . این شکست روحیه ارتش عثمانی را
 تکان داد و احمد پاشا را مجبور ساخت تا پیشروی خود را متوقف و اطرافش را سنگربندی کند .

به اضافه که اشرف دست به دست پیروزی در جنگ ، گروهی را نیز جهت اخلاص در کارسربازان
 عثمانی و ایجاد تردید در ذهن آنان نسبت به مشروعیت نبرد با مردم سنی مذهب ، به
 میان اردوی احمد پاشا فرستاد . خلاصه این که : " چرا با مسلمانانی که احکام و تعالیم حقّه
 همان دینت را در بر انداختن دولت شیعه رافضی پیروی می کنند ، به دشمنی برخاسته اید ؟ " ^{۷۶}

با این همه جنگ آغاز شد و بخشی عمده از سپاهیان ترک ، با بی میلی به روی خصم آتش
 گشودند . اشرف هم که مردانه می جنگید و پیروزی در پیکار را واجد تاء ثیری قاطع در دوام
 حکومت دست آورده می دید ، با وجود غلبه ، طریق مسالمت در پیش گرفت ، چون بیش از همه
 مایل بود که بهر نحو ، با عثمانی صلح کند و پس آن گاه به سروقت سرجنبانان داخلی که
 هنوز به زعامت تهماسب ، خطری بالقوه عظیم را تشکیل می دادند ، بشتابد .

به موجب معاهده ای که در این موقع (۱۷۲۷/۱۱۴۰) به امضاء رسید ، مقرر شد
 که اشرف مقام خلافت آل عثمان را باور داشته باشد و به جای آن هم ، سلطان ، او را به
 پادشاهی ایران بشناسد . ایالاتی که به تصرف ارتش ترک درآمده بود ، کماکان در اختیار
 عثمانی باقی بماند و باقی ولایات که مدعی دیگری بر آنها نیست ، در ذیل حکومت اشرفی
 شناخته شود . ^{۷۷} مشکل می توان تصور کرد که هیچیک از طرفین ، به دوام چنین عهدنامه ای ،

اطمینان داشته است . چه ترکان ، به خوبی متوجه بودند که سلطه فندهاریان بی دوام و
 غیر قابل پایداری است و گردنکشان متعدد ایرانی ، بهیچوجه زیر بار چنین حکومت جابری
 نمی روند . دیر یا زود ، سرجنبان قوی دستی از نقطه ای برمی خیزد و نیروهای کامن خلقها
 را که مترصد طغیان بود ، به راه درست هدایت می کند . برای آنان - ترکها - هم بهر

بود که علی‌العجاله جای پای خود را در مناطق وسیعی که از قفقازیه تا همدان و خوزستان تصرف کرده بودند محکم کنند و به انتظار پیش‌آمدها بنشینند . از طرفی اشرف نیز منتظر وقت برای تحکیم پایه‌های قدرت خود بود و در حقیقت ، چیزهایی را به حریف قوی پنجه می‌بخشید که هرگز مالکیتی بر آن نداشت اما جنگ مزبور باعث شد که سلطان حسین نگونبخت به نحو تاءثر انگیزی به قتل برسد ، به این معنی که قبل از آغاز محاصره ، احمد پاشا " ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام دادند که افاغنه طایفه بی‌پا و سر " و " بدون اهلیت مالک سریر و افسرند . چون پادشاهان وارث پادشاهان می‌باشند ، خاقان سعید را به ایشان سپرده ، از راه و رسم سلطنت عارضی کناره‌گیر کردند . اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته ، چاپار فرستاده ، پادشاه مغفور را که در اصفهان می‌بود ، از دم تیغ جفا شربت شهادت چشانیده ، سراو را نزد ایلچی روم فرستاد .^{۷۸} این که سلطان حسین با رفتاری که در دوران سلطنت خود داشت ، سزاوار پایانی بهتر از این نیز بوده است و یا نه ، بر عهده تاریخ است ، ولی از این جهت که اشرف ، رفتاری آنسان وحشیانه و خشن نموده و شاه مخلوع و خانه‌نشین را که مصدر هیچگونه فعالیتی نبوده ، به افطع وضع مقتول کرده است . نماینده^{۷۹} طبیعت قهار و روش‌هایی غیر انسانی است که برای بقا و ثبات خود ، بدانهادست یازیده است ، از آن پس ، مبارزه مختصری میان نیروهای اشرف به رهبری محمد صیدالخان بادسته‌ای از قوای روس ، در محلی میان رودسر و تیمیجان اتفاق افتاد که با ناکامی افغانان پایان پذیرفت و اشرف که در صدد تصرف گیلان بود ، ناگزیر از تعقیب خیالات خویش انصراف جست و به تقویت نیروها و وضع در اصفهان پرداخت از این پس ، اشتغال عمده اشرف را استماع اخبار متواتری می‌توان دانست که از جانب تهماسب می‌رسید ، چه جاسوسان وی از تقویت روزافزون نیروهای هوادار دودمان صفویه در مازندران و خراسان با خبرش نگاه می‌داشتند و وقتی سرانجام از تمکین تمامی مناطق مزبور و بخصوص شکست افغانان ابدالی هرات - که در دلاوری خود را برتر از قندهاریان می‌شمردند - آگاهی یافت ، دانست که اگر به موقع اقدام نکند و خود^{۸۱}

به استقبال حوادث نشتا بد، خطر را برادر سرای خویش، آنهم در پایتختی که بهیچروی بر صداقت مردمش اعتماد نداشت، باید مشاهده بنماید.^{۸۲}

در تابستان سال ۱۱۴۲ / ۱۷۲۹ در اصفهان شهرت یافت که حسین سلطان حاکم قندهار در صدد لشکرکشی برای پیکار با اشرف برآمده است و در عین حال، اخبار پیاپی حکایت از آن داشت که تهماسب و سردار جنگی بی همانند او، نادر، قصد حرکت به اصفهان را دارند. اشرف که به امتیازات غافلگیری و حمله بیش از مدافعه، اعتقاد داشت، تصمیم گرفت که خود را برای نبرد قطعی آماده کند، پس "با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو هجری مطابق تخاقوی ثیل به حدود خراسان رایت افراز پیکار شد."^{۸۳}

از جانب دیگر نیز، نادر با این که به سپاهیان خود رخصت مراجعت به مسکن خویش داده بود و بنا به تقریر میرزا مهدی، در نظر داشت که در زمستان و بهار آن سال، ترکمانان دشت و استرآباد را به اطاعت وادارد و در تابستان سال بعد، به سروقت افغانان بشتابد، ناگزیر به احضار سربازان فرمان داد و با این که "هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده بود"^{۸۴} مستعد جدالی تصمیم گیرنده و تعیین کننده با غلجائیا نشان کرد. نبرد اصلی در روز شنبه ششم ربیع الاول ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹ در منطقه‌ای میان ده‌ملا و مهماندوست اتفاق افتاد.^{۸۵} مورخان عصر، متفقند که افغانان با تکیه به سوابق و پیروزی‌های خود اطمینان‌های تامه‌ای به غلبه در جنگ داشته و هم‌اورد را آن چنان ضعیف می‌پنداشته‌اند که حتی شاهو بیک نام را با دوسه هزار کس ماء مور آن ساخته بودند که پس از شکستارنش نادری "با باد پایان صبارفتار تعاقب نموده، احدی را نگذارند که رنده به ساحل نجات رسد و شاه عالم پناه را با آن افشار بی محابا گرفته، به درگاه جهان پناه حاصر نمایند که به عقوبت تمام و زجر مالا کلام به قصاص و جزا رسانیده..."^{۸۶}

در خلال این رزم سهمگین، نادر به درستی استعداد عظیم فرماندهی خود را

نمایند و از مردمی ترسیده و مرعوب ، در برابر دسته‌هایی مهاجم و سرشار از اعتماد به قوی دستی ، نیروئی مقاوم و متفوق به وجود آورد که در پناه تعلیمات کافی و انضباط دقیق ، بخوبی شایستگی خویش را برای حفظ نام قهرمانی تاریخی خود نشان دادند .^{۸۷} حق این است که بگوئیم اشرف و ارتش تحت فرمان او ، آنچه که لازمهٔ مجاهدت و دلاوری است ، از خود بروز دادند و تنها بدلیل بی چون و چرای فرماندهی ، و نظم و نسق آهنینی که نادر در اردوی خود بوجود آورده بود ، شکست خوردند و این برای آنان ، تجربهٔ تلخی بود که بسختی آغاز شد و تا پایان کارشان در زرقان فارس ، ادامه یافت .^{۸۸}

ارتش منهزم به جانب تهران عقب نشست و دگر باره در سردره خوار آرایش جنگی به خود گرفت . نادر چون به وسیلهٔ دیده بانان خود ، از این کمین آگاهی یافت ، عده‌ای تفنگچی برای حمله از پشت فرستاد ، در حالی که خود یکراست به طرف دشمن حمله برد . این تدبیر ، دشمن منتهز فرصت را به دام انداخت و ناگزیرش ساخت که " در کمال خذلان و خواری ، از روی شرمساری ، به جانب اشرف که در ورامین می بود ، فراری و جمعی کثیر به بیغولهٔ فنا متواری شدند ."^{۸۹}

اشرف ، پس از این دو شکست ، که می توان گفت برای وی غیر منتظر بود ، به اصفهان بازگشت و چون هراس از آن داشت که اهل شهر ، با استماع اخبار مغلوبیت‌های پی‌پی وی و رسیدن مژدهٔ ورود ارتش پیروزمند ، دست به طغیان زنند و به قتل عام افغانان پردازند ، به زهر چشمگیری تازه‌ای دست زد و قرب سه هزارتن از معاریف و سرجنبانان نامیان شهر را کشتار کرد .^{۸۹} در همان حال ، ابواب جمع‌اوبه غارت دکان‌ها و بازارهای اصفهان پرداختند و از هر آنچه که می توانستند ، نسبت به ایرانی و بیگانه ، دریغ نورزیدند ، معلوم^{۹۰} است که اشرف در صدد آن بوده است که در برابر حریف قوی پنجه ، از حداکثر امکانات خویش بهره‌گیرد و از تمامی مقدورات استفاده کند ، محمد کاظم می نویسد که تعداد جمعیت او به یکصد و بیست هزار نفر می رسیده است ، و این البته می تواند شامل همهٔ افغانان و^{۹۱}

هواداران داخلی آنها باشد که در اصفهان مستقر بوده اند ولی هم او ، رقم جنگیان افغانی
حاضر در مورچه خورت را بالغ بر هفتاد هزار نفر می شمارد^{۹۲} که باز باید باور داشت جنگجویان
حقیقی ، رقمی در حد نصف این جمعیت بوده اند .^{۹۳}

به حکایت میرزا مهدی ، اشرف از سر عسکر عثمانی که در همدان بسر می برد ، هم
طلب اعانت کرده بود و احمد پاشا این دعوت را با اعزام تعدادی از افسران برجسته و فوجی
از توپچیان اجابت نموده بود .^{۹۴}

بدیهی است که اشرف برای دوام و بقای خود و دستگاه حکومتش ، آنچه که در
توانائی داشت ، انجام می داد ، اما محرز است که پس از تحمل دوشکست پیاپی ، روحیه
سربازان وی به خوبی نیروهای طرف مقابل نبوده باشد ، چه ارتش نادری ، اینبار حالت
مهاجم به خود گرفته بود و کامیابی های متعدد سردار بزرگشان ، تواءم با اطلاعات کافی
وی از فنون جنگ ، چنان آنها را بی پروا ساخته بود که در حمله دلیرانه به تفنگچیان و
توپخانه افغانها ، تمامی توپ های آنها را متصرف شدند . اشرف با این که تاکتیک نادر
در نبرد ملا (مهماندوست) را به کار گرفته بود و آنان را بصورت واحدی متمرکز ساختند
و توپخانه را در جناحین قرار داده بود ، با این حال از صدمه حملات مکرر ارتشیان نادر ،
درهم شکسته شد و تاب مقاومت نیاورد . در نبرد مغلوبه تن به تن هم بی پروائی قوای خراسانی
موجب پیشرفت کار شد و علیرغم حملات مکرر افغانان از پهلو و پشت ، فتح را بصب اردوی
شاهی کرد .^{۹۵}

اشرف که کار را زار و بخت را ناسازگار دید ، روی از معرکه برگسده و با بقعه السید
لشکریان خویش به اصفهان عقب نشست . تلفات او در این جنگ ، شدید بود و عده کسری^{۹۶}
نیز دستگیر شدند که در میان آنها ، جمعی از ترکان بودند . نادر که می خواست رسیده
روابط آتی خود با عثمانی را آماده بگرداند ، همه اسرای آن دولت را مورد نوازش فرار داده
و مرخص کرد و بالعکس با مغلوبان افغان ، طریق خشونت در پیش گرفت . اشرف با شب^{۹۸}

هرچه تمامتر ، خود را به اصفهان رسانند و آماده فرار شد . هرچه اسب و الاغ و چهارپای
 ۹۹
 باربردار دیگری در شهر بود ، همه را به بیگاری گرفت و سه روز بعد ، به سوی شیراز گریخت .
 بعد از تخلیه اصفهان بوسیله نظامیان و گریزپایان دیگر افغان است که به قول میرزامهدی
 " قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته ، به شهر هجوم آورده ، با اهل محلات افغانه را که
 در خانه ها فرصت گریز نیافته بودند ، از سرای زندگی بیرون کرده ، به نهب و غارت اموال
 مشغول شدند . " ^{۱۰۰} در این مورد باید اضافه کرد که البته رجاله شهری نیز دست به دست او باش
 در کمین نشسته داده بودند و نه تنها به آزار غریبان که به مزاحمت خودی ها نیز پرداخته
 و از هیچ فرومایگی ، کوتاهی نکردند . خوشبختانه در بیست و چهارم ماه ربیع الثانی ۱۱۴۲/۱۶
 نوامبر ۱۷۲۹ نادر و نیروهای ظفرنمون او به شهر وارد شدند و به تمامی دشواریهایی که به
 مدت هشت سال بر مردم بلاد دیده اصفهان رسیده بود ، پایان دادند .

در فاصله تسخیر پایتخت و قلع و قمع کار اشرف و همراهیان او در فارس ، نقارهای
 موجود بین نادر و تهماسب به نحوی آشکار ، بروز کرد و این مسئله به اشرف فرصت داد تا
 ۱۰۱
 با فرصت کافی به جمع آوری نیرو پردازد و از تمامی مردم سنی مذهب ایران و یا هواداران
 حکومت خود چون اعراب هوله و جماعت سیمقانی و برخی از عشایر فارس و بنادر ، مددخواهی
 کند ، شاه که در هشتم جمادی الاول به اصفهان وارد شده و تخت و تاج اجدادی را پس از
 هفت سال و نیم دربدری ، بدست آورده بود ، در آخر امتیازات مورد درخواست نادر را
 به وی تفویض کرد و او را برآن داشت که کار نبرد با اشرف و دشمنان خارجی ایران در غرب
 و شمال را به پایان برساند . ^{۱۰۲} بدین ترتیب نادر پس از قرب چهل روز توقف در اصفهان در
 سیام جمادی الثانی ۱۱۴۲/۲۴ دسامبر ۱۷۲۹ اصفهان را به عزم فارس ترک گفت و از راه
 ابرکوه و پاسارگاد به زرقان در سی و دو کیلومتری شمال شرقی شیراز رسید . در اینجا بود
 که اشرف با بیست هزار نفر از رزمجویان مصمم خود در انتظار نادر بود و خود می دانست
 ۱۰۳
 که باید به نبرد نهائی و تعیین سرنوشت دست زند .

جنگ زرقان در نهایت شدت آغاز شد و اشرف از همه مهارت‌ها و کاردانی‌هایی

که داشت، استفاده کرد. نخست افغانان به هیئت مجموعی حمله‌ور شدند و رشادت بسیار

از خود نشان دادند تا آنجا که آتش تفنگچیان را پشت سر گذاشتند و به پیادگان که در

ردیف مقدم می‌جنگیدند، نزدیک شدند، ولی گلوله‌باران قوای نادری، کشتار هولناکی

از ایشان به عمل آورد. ناگزیر بازگشتند و اینبار از جانب میمنه لشکر هجوم آوردند.

ولی شلیک زنبورک‌ها و تفنگ‌ها که با یکدیگر همگام و هم‌جهت شده بود، با امدادی که نادر^{۱۰۴}

شخصاً "به جناح مورد فشار قرار گرفته خود رسانید، مرتفع شد و اینبار دلاوران خراسانی زور آور^{۱۰۵}

شدند و با حمله‌های پر طاقت و مکرر خود، مقاومت طرف را از میان برداشتند. اشرف که ایستادگی^{۱۰۶}

نمی‌توانست، ناچار به عقب‌نشینی شد و با بازمانده قوای منهزم خود، در حال هرج و مرج

^{۱۰۷}

به شیراز فرار کرد.

اینبار برای او و افغانان همراهش مسلم شده بود که کار تمام شده است و امکان

مبارزه دیگری وجود ندارد، چه از سپاه بیست هزار نفری او جمع کثیری کشته و اسیر شده

بودند و با توجه به روحیه مقاومتی که در اهالی شیراز پیدا شده بود هرآن احتمال قیام^{۱۰۸}

و طغیان علیه بازماندگان افغانی می‌رفت، لابد باید که هرچه زودتر دست‌نکار تحلیه

شهر شود. روز پس از جنگ، محمدصیدال فرمانده قابل جنگی خود را با دو تن از بزرگان

افغانی به نام میا صدیق و ملا زعفران، به رسم استیمن روانه پیشگاه نادری کرد ولی وی پاسخ

داد که تنها به شرط تسلیم اشرف و انقیاد وی به آنان زنده خواهد داد و پس از آن نیز

لازم است که "اسرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانی که همراه دارند، دکورا" و انا" "

تسلیم" نمایند. "افغان‌ها این عده را فوراً بازگشت دادند ولی گویا از علید اسطراب،^{۱۰۹}

پیش از آن که میا صدیق و ملا زعفران به اشرف پیوندند، او و بازمانده سپاهیان، راه

^{۱۱۰}

گریز اختیار کردند.

نادر که از حيله حریف آگاهی یافته بود، بی‌درنگ در عقب فراریان راه افتاد.

پیشروان سپاه وی با عقبداران قوای افغان در سر پل نسا ، به مبارزه‌ای شدید دست زدند ولی اشرف و تنی چند از پیرامونیان او به سوی لار گریختند و میا صدیق و ملا زعفران دگر باره دستگیر شدند . نادر از این که صید به دام افتاده را غفلت جلوداران سپاه از آگاه ساختن به موقع وی ، فراری ساخته بود ، آنسان غضبناک شد که دستور داد چشم‌های چند تن از سرکردگان اکراد را از حدقه در آوردند و سرکردهء افشاریهء همراه آنها را نیز با بریدن گوش ، گوشمال دادند . فی الجمله کسانی را نیز به جمع آوری اسرا و اطفال افغانان که متفرق شده بودند ، فرستاد و خود به شیراز عطف عنان فرمود .

اشرف به اندیشهء استمداد از ترک‌ها ، به برادر خود و عده‌ای از لشکریانش دستور داد که با ذخائر باقی ماندهء وی به جانب دریا - - - - - "بوشهر - روند و از آنجا با کشتی به بصره عزیمت کنند . لیکن همهء آنها در خلال راه گرفتار و کشته شدند . خود او هم که به همکیشان لاری خویش پناه برد ، بواسطهء قیام اهالی و بخصوص بیست و پنج نفر از اعیان لار که در آن محبوس بودند ولی با شورش بر مستحفظان ، آنها را کشته و اختیار امور را به دست گرفته بودند ، ناگزیر به فرار شد و به عزم قندهار از طریق کرمان به راه افتاد . از این زمان تا پایان کار و مرگ اشرف ، زندگی او با بی سروسامانی و در بدمی قرین است . محمد کاظم می نویسد که در گریز به سوی قندهار ، در نزدیک قلعه‌ای به نام قم فرود آمده و از آنجا نامه‌ای به عنوان بنی عم خود حسین که حاکم قندهار بود ، ارسال داشته است ، و اما حسین که می دانست " هرگاه اشرف داخل قندهار شود امور سلطنت و پادشاهی به هر نحو که باشد از کف اختیار " او " بیرون خواهد نمود " ، دستور داده است که او را در همانجا به قتل رسانند . انجام امر هم بر عهدهء جمعی از خواص و مقربان بلوچ حسین بوده است که به هر تقدیر وی را مقتول ساخته و " سر آن را با منسوبان و متعلقان آن برداشته ، به نظر حسین رسانیدند . "

این توضیح در اساس ، با اختلافات کمی همان است که میرزا مهدی نیز ذکر کرده

است ، یعنی محرز است که اشرف بدست اعوان حسین کشته شده است ، مؤلف مزبور می نویسد که وقتی نادر همدان و کرمانشاهان را تسخیر کرده و در غره محرم سال ۱۱۴۳ عزم استخلاص آذربایجان را نموده است ، درسنندج ، ملازعفران نام از فرستادگان حسین را با عریضه ای که حاوی قتل اشرف بوده است ، به حضور می پذیرد . به این توضیح که اشرف بعد از گریختن از لار ، از راه بم و نرماشیر و سیستان عازم بلوچستان شده است و چون به سبب قتل محمود ، از حسین متوهم بوده و نمی توانسته است به قندهار روی کند ، در سمت سفلی شورا بک فرود می آید . حسین نیز ابراهیم نام ملازم خود را به سروقت وی می فرستد و در مجادله اتفاقیه ،
۱۱۷
وی را مقتول می سازد .

بدین سان ، کسی که چهار سال ونیم به ضرب اسلحه و قوه قهریه بر قسمت اعظم ایران فرمانروائی کرده و حتی عثمانی ها را شکست داده بود ، همچون متمریدی گردن کشراه هلاکت پیمود . او در حین مرگ بیست و نه یا سی سال داشت و بطور قطع کفایت خویشتن را بر محمود ، پسر عم و سلفش به ثبوت رسانیده بود . از طرفی نیز می شود گفت که نقش خود را در صحنه خوب بازی کرده بود و در خلال جنگ های متعدد با قوای فرمانده نامداری چون نادر نشان داده بود که از استعداد هدایت سربازان و به کار بردن شیوه های جدید جنگی ، برخوردار دارد . به گفته سایکس " بدبختی های او بر اثر خطاهایش نبود ، بلکه بیشتر در نتیجه اوضاع و احوالی بود که بر آنها نظارت و حکومت نداشت و چون شکست خورده بود ، خیلی خوشبخت بود که به زودی کشته شد ."
۱۱۸
۱۱۹

ازدواج نادر با دختران بابا علی بیگ کوسه احمدلو

اوضاع و احوال اولیه زندگی نادر ، آنچنان در انبوه افسانه ها و حکایاتی که در مورد تولد و نشو و نما ی وی ساخته و پرداخته اند ، پنهان است که به زحم می توان گفت که فاتح بلند پایه آسیا ، دقیقا " در چه تاریخی به دنیا پا گذاشته و مراحل گوناگون رشد را از

خمول گمنامی تا عرصهٔ اشتهار و جهانگیری پیموده است . محرز است که او به هیچ راه از تبارشناسا و معتبری میراث نبرده است و به حکایت محیط و شرایطی که در آن به عرصه رسیده ، حتی در مراتب رفاه نسبی حیات روستائی خود نیز جز با دشواری و سختی همگام نبوده است . این که در چه تاریخ و تحت تاثیر چگونه عواملی به خدمت بابا علی بیک کوسه احمدلو

باریافته و در دستگاه دیوانی ساده و کدخدانسانهٔ حاکم ابیورد ، جائی فراخور حال خویش

به دست آورده است ، دقیقا " روشن نیست . برخی مورخان روزگاروی چون محمد شفیع تهرانی ،

معتقدند که پدر نادر رئیس تشریفات دستگاه بابا علی مزبور بوده است . و ویلیام کاکل

اظهار می دارد که " پدر نادر نه تنها رئیس دسته ای از افشارها بود ، بلکه فرماندهی دژکلات

را نیز به عهده داشت . " این نکته جالب است که محمد کاظم هم تصریحی دارد که " حاکم

ابیورد امامقلی را متصدی امور خالصجات آن ولایت نمود و چون آوازهٔ شجاعت و دلاوری

نادر دوران بین الجمهور شهرت یافت ، بابا علی بیک که در آن اوان حاکم ابیورد بود ، آن

را طلبیده ، تفنگچی آقاسی خود و چون چند یومی که حسن خدمت خود را ظاهر ساخته ،

خدمت ایشیک آقاسی گری را به آن مرجوع نموه . "

باری ، محقق است که مرد با استعداد و داهی بالقوه ای چون نادر ، از هر کجا که

آغاز کرده باشد ، به زندگانی ایلی و بیلاق و قشلاق روی در ابیورد و دستجرد نمی توانسته

خشنودی و خرسندی بیابد ، طبیعتا " هم در نخستین مرحله ، خدمات خود را از نزد کسی آغاز

می کرده است که به لحاظ موقع طبیعی و جغرافیائی زیستی ، به وی بیش از همه نزدیک باشد .

و باز تردیدی نیست که کفایت و جربزهٔ انکارناپذیر و چشمگیر نادرقلی ، توجه نزد یک و

دور را به خود معطوف داشته و از جمله بابا علی بیک را که برای ادارهٔ محدودهٔ خویش و

مدافعه از اهالی در برابر تجاوزهای مکرر ترکمانان و اوزبکان ، به دنبال معاونینی می گشته ،

ملتفت او ساخته . دلایلی هم در دست است که پس از فوت پدر نادر ، مادر وی با بابا علی

مزبور مزاجت کرده و فرزندان نیز برای شوی دوم خود به دنیا آورده است . بدیهی می نماید

که حکمران ابیورد ، درخواست مصاهرت فرزندخوانده با دختر خویش را دشوار نپندارد و این که نادر به زور توسل جسته و آن جمع از مخالفان و بداندیشان نزدیک و دور را - که محتملاً " نظریه اصل و نسب وی داشته و یا با این ازدواج و با توجه به صفات پسران باباعلی آینده نادر را به عنوان حکمران جاه طلب و مسلط بر جمع ابیورد ، غیر قابل قبول می دیده اند - به قوه قهریه ناگزیر به اسکات کرده است ، نماینده این است که قوم خود او به سادگی سرتسلیم در برابرش فرو نیاورده اند .^{۱۳۰} نهایت این که نادر به حق ، نخستین ازدواج سیاسی خود را برای نزدیکی به قدرت فائقه محلی ، با ارباب و تهدید و قتل اولین گروه معاندین جدی زندگی متفوق خویش ، انجام داده و هرآینه باباعلی بیک نیز در این میان جانب دشمنان نادر را گرفته باشد ، به طوع و کره او را ناگزیر ساخته است ، که به اراده مصلحت جوی داماد قهری خود رضا دهد . از نحوه سخن میرزامهدی که میگوید " بالاخره به حکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافت " ^{۱۳۱} پیداست که در این بین مسائلی در کار بوده است و به اقرب احتمال ، شخص باباعلی سد سدید راه موصلت منظور می شده است ، خون در عرف و سنت ایرانی ، اختیار اساسی نکاح دختر به دست پدر بوده و با موافقت قاطع او ، مانع چشمگیری وجود نمی داشته است . از قرائن احوال می شود استنباط کرد که انجام ازدواج در حوالی اواخر دهه دوم و حداکثر آغازهای دهه سوم سده یازدهم هجری بوده است ^{۱۳۲} به تقریر منشی نادر که کتاب خود را عمده در روز کار خدمت در دربارشاهی نوشد و به سواربح ولادت شاهزادگان ، خوب آشنا بوده است " از آن مخدره سراق عفاف در سال هزار و صد و سی و یک هجری ، در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی ، دساعت و نیم از شب برپور ^{۱۳۳} گذشته ، شاهزاده رضاقلی میرزا به وجود آمد . "

این توضیحات با احوال رضاقلی هم حور در می آید و می دانیم که شاهزاده در هنگام تاجگذاری باب نامدار خود در ۱۷۳۵/۱۱۴۸ اندکی بیش از هفده سال داسنه است . و اما داستان وفات زوجه اول نادر و ازدواج مجدد او با دختر دیگر باباعلی بیک ، گوهرشاد بیکم ،

شاید نمایانگر راهی باشد که نادر برای دوام سلطهٔ مکتسب، بدان دست یازیده است،
 میرزامهدی این واقعه را پس از پنج سال^{۱۳۴} "ذکر می کند ولی دقیقاً" روشن نکرده است که ماخذ،
 مدت زمان ولادت رضاقلی است و یا ازدواج اولیهٔ نادر. به قرائن می شود درک کرد که مراد^{۱۳۵}
 پس از تولد رضاقلی باشد که مصادف با سال ۱۱۳۶ می شود، چون عبدالکریم نیز همین
 توضیح را دارد که "بعد از فوت باباعلی بیک مذکور، والدهٔ رضاقلی میرزا نیز حیات مستعار
 را بدرود نموده، به پدر پیوست. نادرقلی بیک برای قیام وراثت و اخذ ریاست، صبیحه
 ثانی باباعلی بیک را به حبالة نکاح در آورده، نصرالله میرزا را که به دامادی خاندان
 صاحب قرانی یعنی امیر تیمور گورکانی سرفراز گشته، از بطن او بوجود آمد." در بارهٔ مرگ^{۱۳۶}
 باباعلی بیک روایت های مختلفی است و از جمله مطلبی است که محمد کاظم ناقل آن است
 بدین معنی که پس از طغیان افغانان غلزائی در قندهار، ابدالی ها هم که از حیث عده بر آنها
 فزونی داشتند، در صدد عصیان بر آمدند و عبدالله خان سدوزائی به اتفاق پسرش اسدالله
 از زندان گریختند و به فرماندهی ایل خود دست به شورش موفقیت آمیزی زدند (۱۷۱۶/۱۱۲۹).^{۱۳۷}
 پس از روی آوردن به فراه و تسخیر آن، رو به جانب هرات نهادند و جعفرخان بیگلربیگی
 شهر از منصورخان مغان که حاکم مشهد بود، تقاضای امداد کرد، بر اثر این درخواست،
 حاکم مشهد، از فرمانروایان بلاد خراسان و من جمله باباعلی بیک طلب کرد که با سپاهی
 ابواب جمع خود به اعانت بیگلربیگی هرات اقدام کنند. باباعلی، در این موقع نادر را به
 عنوان نایب خود در ابیورد برگزید و شخصه با پانصد نفر از سربازان رکابی رهسپار مشهد
 و از آنجا عازم هرات شد. این سربازان که کلیتاً "تحت فرمان منصورخان حکمران مشهد
 بودند و عددشان به هزار نفر می رسید، در منزل شکیان، بین راه هرات و مشهد، دچار
 حمله و شبیخون ابدالیان شدند و با وجود شجاعت هائی که از خود نمودند در هم شکسته
 شدند. باباعلی بیک که چرخچی سپاه بود، به ضرب گلوله از پای درآمد و همراهیان او
 به زحمت توانستند که "جسد آنها از معرکه بیرون آورده، بارقاظر تیز رفتار و روانه ارض

۱۳۸
 اقدس " کنند " . " به محتوای وقفنامه‌های که نادر در سال ۱۱۴۴ در مشهد از خود باقی
 نهاده و املاک و مستغلاتی را وقف آستان مقدس امام هشتم و باباعلی بیک و والدین خود
 نموده است ، می‌توان متوجه بود که رابطه شاهنشاه بعدی ایران با پدرزن خود به تمامه
 حسنه بوده و حتی نوعی احساس سپاس و تعلق - خواه به دلیل مقام اولیاء حکمرانی او
 در ابیورد و حتی که از جهت ولینعمتی بر نادر داشته و خواه بواسطه شوی مادر و یامادر
 اندر وی بودن و یا خواه به جهت پدر بزرگ سه فرزندش محسوب داشتن - قابل ملاحظه
 به باباعلی نشان داده ، که نام او را مقدم بر اسامی والدین خود ذکر کرده است .
 ۱۳۹

به هر طریق ، طبیعی می‌نماید که حکمران کوچک ابیورد و خانواده وی را نخستین
 نردبان ترقی نادر بشمار آوریم و او که پس از به هم زدن این پیوندها ، جایی در قلب مردم
 خودی پیدا کرده است ، به مرور پله‌های دیگر ترقی را زیر پا نهاده و نه تنها اسباب شگفتی
 مردم ایل و روستای خود که ایران و جهان گردیده است .

درباب اسامی فرزندان نادر ، باید افزود که پسر اوسط او در آغاز مرتضی قلی نام
 داشته و چنانکه در همین کتاب مشاهده می‌شود ، نادر پس از فتح قندهار ، نصرالله خطابش
 کرده است . ظاهراً "تقریرات مؤلف موجه به نظر می‌رسد که می‌گوید : " چون مرتضی قلی میرزا
 ۱۴۰
 پسر اوسط ، اکثر اوقات علیل بود ، نام را تغییر داده ، به نصرالله میرزا موسوم ساختند ."
 ۱۴۱

پیوستن نادر به تهماسب

در فاصله درگذشت باباعلی بیک حکمران سابق ابیورد تا اقتداریابی نادر و
 استحکام‌پذیری موقع او ، و سرانجام پیوستنش به تهماسب صفوی ، حوادثی گذشته است
 که هرچند از دید وقایع نگاران معاصر او ، و از جمله مؤلف کتاب کنونی ، حائز اعتنای
 بسیاری نبوده ، ولی به حقیقت کیفیت استقرار سردار نامدار ایران را بر آریکه قدرت ،
 در بر گرفته است . محمدکاظم که از کشته شدن باباعلی بیک در مبارزه با ابدالی‌ها خبر

داده است ، می نویسد که مردم ابیورد ، پس از مرگ وی ، برادرش قربانعلی بیک را به

۱۴۴

نیابت برگزیده و سررشته^{۱۴۴} انتظام امور منطقه را به کف او گذاشته اند ، اما در حقیقت

" امیر صاحبقران (نادر) ، متصدی جمیع امورات آن دیار گردیده ، بدون صوابدید آن

۱۴۵

نامدار ، امری را خود سرتمشیت نمی دادند . " تا به آن جا که چون جمعی به رسم دادخواهی

از دست طایفه ترکمان تکه که در نسا و درون یورت و غیره مقام داشتند ، به قربانعلی

موصوف رجوع کردند ، با وجود مبالغه در الحاح ، جوابی از کسی نشنیدند و سرانجام به

توصیه همین قربانعلی ، دانستند که جز نادر ، کسی نیست که به حرف آنان گوش دهد و یا

۱۴۶

مسو^{۱۴۶} لشان را برآورد .

با این که منابع دیگر - در حدود آگاهی نگارنده - هیچکدام ذکری از برادر با باعلی

نکرده اند ، ولی این هم روشن است که با وجود داعیه طلب قدرتمندی چون نادر که بوسیله^{۱۴۷}

خویشی و مصاهرت ، قربتی به دستگاه حکومتی محلی هم پیدا کرده بود ، کمتر کسی می توانست

صاحب نفوذ منطقه باقی بماند و یا همانگونه که گذشت ، بی صوابدید نادر ، کاری از پیش

برد . مورخ مروی می نویسد که پس از اندک مدتی ، قربانعلی بیک بیمار شده و در گذشته

۱۴۷

است و نادر و دیگر سرکردگان محلی ، از حضور سلطان حسین ، درخواست تعیین واعزام

۱۴۸

حاکمی جدید کرده اند . شاه نیز حسنعلی خان نامی از " غلامان خاصه شریفه " را به حکومت

ابیورد برگزیده و راهی مقصد کرده است ، اما چون دوسه سالی در حکومت آن دیار به سربرد

که در این وقت اختلال اوضاع و برهم خوردگی سلسله^{۱۴۸} علیه شاه سلطان حسین مسموع گردید ،

جماعت ابیوردی و غیرذلک در خدمت نادر دوران کمال اخلاص و ارادت به منصف^{۱۴۸} ظهور

رسانیدند ، حسنعلی خان ، چون در خود اعتباری ندید ، ناچار با اتباع خود از خدمت

۱۴۸

امیر صاحبقران مرخص و عازم مازندران شد . "

بر این مطالب ، می شود افزود که اگر هرآینه قربانعلی نامی نیز در عرصه^{۱۴۸} تاریخ

ابیورد ، بوده ، بدون شک با وجود نادر ، کاری از پیش نمی برده است و با توجه به اقدامات

بعدی فاتح نامدار در برخورد با ارباب قدرتی چون فتحعلی خان قاجار و خود تهماسب و فرزند خردسال وی عباس ، و نیز آنچه معمول زمان بوده ، اگرهم قربانعلی به اجل طبیعی در نمی گذشته ، محتملا " به کام مرگی زودرس می رفته است ، چون محرز است که نادر تصمیم خویش را برای مبارزه با دشواری ها - از هر قبیل - گرفته بوده ، و تجربیات عمر پرزحمت نیز درس های لازم را به دوستدار و خواستار به حق قدرت ، تعلیم داده است . در منابع دیگر سخنی از تعیین حکمران جدید برای ابیورد به میان نیامده و پر انتظار می رود که اگر چنین خبری می بوده - آن هم برای کسی که سه سال در مسند حکمرانی نشسته - بنحوی نام و نشانی باقی می مانده است . در باب نام حسینعلی خان و غلام خاصه بودنش ، به حقیقت ، رد پای مشخصی وجود دارد و با تردید کمتری می توان گفت که این شخص همان حسینعلی خان - معیر الممالک مشهور است که در آغازهای سال ۱۱۳۹ و به هنگامی که تهماسب در دامغان بوده و جستجوی معین و مددکار از هر کجا می کرده ، وی را به خدمت نادر اعزام داشته است .
۱۴۹

مسئله این است که نادر شاید تا پایان زندگی با باغلی بیک ، به نحوی خود را مشمول توجهات و مرهون التفاتات وی می دیده و در مهام امور منطقه با او سارک می حسد است ، اما از پایان کار او به بعد (از ۱۱۳۶ تا ۱۱۳۹) چنان به نظر می رسد که کوتی صراط دشوار ترقی را یافته است . این درک صحیح از خطر کردن و دست به کارهای خطر کردن ، قوت و جرأتی به مرد شهرتجوی داده است که مساعد وی در همه احوال بوده و از هیچ کوششی روی گردانش نکرده است . طبیعی می نماید که به مرور صیب دلاوری او همه حارس شده و به خصوص در نواحی مختلف استان پهناور حراسان ، حائی ممتاز برای وی مدارک دیند باشد . این به عرصه رسیدن ، دست به دست احوال منقلب کسور ، بغلب افعانان دینداری بر اصفهان و انقلابانی که در هر گوشه ملک ، پیش آمده بود ، رمینه استقلال عمل و خودسری رادر ذهن وقاد نادر مهیا کرده و استعداد بسط قدرت و افروزی ریب او را بیساز هروفت ، شکوفا ساخته بود . در تفرس این معنی است که منسی مخصوص می نویسد : " چون دیدند

که ساقی چرخ مینای از ساغرماه و مهر خونابه غم به جام اهل ایران ریخته ، حریف تنگ
 ظرف زمانه از بدمستی ، کاسه بر سر ضعیفان شکسته و راهزن فتنه جوی دهر ، دست تطاول
 گشوده ، راه آسایش بر روی دور و نزدیک بسته است ، این معنی را حوصله غیرت آن حضرت
 بر نتافته ، به الهام خداوند بی نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت
 همت ارجمند ، طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات سکنه^{۱۵۱} بیورد و دره عجز و کلات را به حوزه
 خدمت خود در آورده ، کلات را که حصن حصین و حصار متین خدا آفرین بود ، با قلعه
 دستجرد و ابیورد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد و مسکن و ماء وای دولتخواهان اخلاص
 پرورد بود ، برای افراختن بیرق حکمرانی اختیار و به یاری جناب آفریدگار آغاز کردند .^{۱۵۱}

نادر زیرکانه مستقر اساسی خویش را در کلات قرار داد ، چون به درستی حصن
^{۱۵۲}
 حصینی بوده و به خوبی می توانسته است که پایگاه مطمئنی برای وی باشد و برای دست اندازی های
 بعدیش به جوانب و اطراف و مصون ماندن از تعرضات اعداء جایگاه مناسبی باشد . بدین نحو ،
 حریم قدرت میراثخوار ابیوردی مرزهای تازه ای پذیرفت و همگام با زدوخوردهای دائمی
 تاحوالی مرو از یک سو و صفحات مشهد و طوس از جهت دیگر امتداد یافت . البته که خراسان
 آن روز ، سرزمین بی سرکشی نبود که تنها جولانگاه نادر و یاران از راه رسیده وی باشد و
 درست این است که بگوئیم در هر گوشه آن گردنفرزانی بودند که به اقتضای تجاوزات دائمی
 اوزبکان و ترکمانان و یا مبارزات پی گیر با جنگاوران محلی ابدالی و کردو غیره ، همه در
 حالتی از آمادگی رزمی به سر می پردهند . اگر از این نقطه نظر هم موضوع را مورد توجه قرار
 دهیم که در کشور ایران غالباً " رسم بوده که در هنگام جابه جاشدن شاهان تغییراتی به
 وجود آید و سرجنبانان محلی و یا غارتگران بی اعتبار و منتهز فرصت به فکر راهزنی و قتل
 و غارت همسایگان متنعم و مرفه خود بیفتند . به خصوص که اگر تغییر شخص به تغییر سلسله ها
 هم می انجامیده - آنگاه می توان انتظار حوادث نامطلوب کوچک و بزرگی را داشت که سرهای
^{۱۵۳}
 سودازده برپا می کرده اند !

پس از متلاشی شدن هسته مرکزی قدرت صفویان ، طبیعی می نمود که نیروهای اقماری پا بگیرند و به نسبت قوتی که می یافتند ، نیروهای پراکنده دورو بر را به جانب خود جذب کنند . با این که در این حالت بسیار دشوار است که مرزهای مشخصی میان بلندپروازی های شخصی و اهداف عالی ملی و انسانی ترسیم کنیم ، باز تردید نیست که می توان این گونه جنبش ها را به عنوان سازوکارهای (مکانیزم) دفاعی یک اجتماع و مردم نیرومند آن تلقی کرد که از خرد شدن و تلف گشتن می هراسند و در تلاش برای زنده ماندن و بر سرپا ایستادن ، احيانا " جایی نیز در تاریخ برای خود باز می کنند . موفقیت نهائی هر یک از این قدرت - طلبان ، البته وابسته به مقاصدی است که تعقیب کرده اند و ابزاری که برای نیل به مقصود از آنها بهره برده اند .

نادر که از همکاری دور و نزدیک خود با منازعان محلی و از جمله ملک محمود طرفی
 ۱۵۴
 بر نبسته بود ، دست کم این حکمت را آموخته بود که ناچار است قوای خود را در ترازوی افتخارات شهرت طلب بلند نامتری بریزد و از طریق یک کاسه شدن با عوامل صاحب نفوذ ریشه دار
 ۱۵۵
 مملکت ، در دستگاه های بالای اجتماع رخنه کند . جاذبه قدرت قدیم و شوکت قویم سلسله صفوی نیز نامجوی افشار را بر آن می داشت که تهماسب سرگردان را تکیه گاه مطمئنی برای احرای مقاصد خویش ببیند و با اعزام میرزاعلی اکبر (ملاباشی دوران سلطنت نادر) به خدمت
 ۱۵۶
 تهماسب ، منشور حکومت قانونی خود بر ابیورد را از او بگیرد . این امر حقیقا " برای نادر اهمیت داشت ، چون برای نخستین بار بود که مرد خود ساختند ، پناهی زی خویش می یافت و از حمایت اسمی و ظاهری کسی برخوردار می شد که دست کم از مرده ریک سهرت و اعتبار چندین سده تاجداری خاندان خود در ایران ، بهره میگرفت . برای تهماسب سر که در بند در دنبال حامیان و هواداران جدید می گشت - با توجه به عدم اعتمادی که به صداقت فتحعلی خان پیدا کرده بود - این یک فرصت تازه و توفیق مغتنم بود که طرفدار بلند آوازه و نیرومندی دست و پا کند . چون نادر هم ، در خلال جنگ های محلی با ملک محمود و دیگران و نیز

مساعدت به رضاقلی خان غلام و محمد خان ترکمن ، اعتباری به هم رسانیده و جمعیتی به دور و بر گرد آورده بود .

محتماً " در همین هنگام است که تهماسب برای تفحص بیشتر در احوال نادر ، نماینده خود حسنعلی خان معیرالممالک را به خدمت وی فرستاد و این مرد ، که بعدها و تا پایان کار نادر ، همیشه ندیم جلوت و امین خلوت او بود ، بر حکومت فرزند کوهسار صحنه نهاد و از وی دعوت کرد که برای تقرب به درگاه شاهی و قلع و قمع سرکشان داخلی و خارجی مملکت به استمداد تهماسب بشتابد .
۱۵۷

با وصول پیام تهماسب ، نادر که دائماً " در صدد رهایی از شر حریف قوی خود در مشهد بود ، رهسپار خبوشان شد و در معیت دوتا پنج هزار سوار کارآمد و مستعدی که تربیت کرده بود ، ملازمت شاه را پذیرفت . این نیروها که در اختیار سردار خراسانی بود در اجتماع با قوای تهماسب ، فی الحقیقه هسته اصلی ارتش پیروزمندی را تشکیل داد که پس از این تاریخ ، کرارا " در جنگها و ستیزهای محلی و مملکتی شرکت کرده و اگر نه درهمه آنها که در اکثر نزدیکه اتفاقشان پیروز بوده است ، اتفاقاً نادر با تهماسب باید در حوالی
۱۵۸
اوایل محرم سال ۱۱۳۹ / سپتامبر ۱۷۲۶ بوده باشد ، چون در بیست و دوم محرم همین سال است که نیروهای مجتمع که البته تحت فرماندهی فتحعلی خان قاجار بوده اند ، از قوچان عزم مشهد می کنند و به سروقت کسی می روند که در آن تاریخ ، ضعیف ترین دشمنان حکومت صفوی به حساب می آمد .

اینکه مؤلف کتاب حاضر ، داستان پیوستن نادر به جمعیت شاهی را پس از تصرف شهر مشهد ذکر می کند ، اشتباه است ، چون برخی مؤلفان معاصر ، مانند حزین هم ، دوست می داشته اند که همه فتوحات را در آغاز به اراده تهماسب و فعالیت او منتسب کنند و حق این است که بگوئیم اگر شخصیت نادر چنان تجلایی نیافته بود که متفوق بر اصل سلطنت گردد ، این گونه افتخارات به همان وجود شاهی متعلق می شد . باری ، با این که میان

شاه و نایب السلطنه قاجاری او ، نقارهائی وجود داشت ، با آمدن نادر ، به صورت محسوسی کفه قدرت به جانب تهماسب متمایل شده بود . نهایت این که هر سه آنها می دانستند که دشمنان خطرناکی در پیش دارند و علی العجاله جایی برای درنگ باقی نیست . پس اردوی پادشاهی ، تدبیر ملک محمود را پیشنهاد خاطر ساخت و راهی مشهد شد .

ملک که خود را به اندازه کافی نیرومند می دانست ، به استعداد تمام از شهر بیرون آمد و در نزدیکی های خواجهر بیع ، رزمی سخت دلیرانه نمود ولی شکست خورد و ناگزیر به استحکامات مشهد و قوای معتنابهی که در آن گرد آورده بود ، پناه برد . محاصره شهر آغاز شد و با شدت مدافعه سربازان محمود ، تا دو ماه نیز به درازا کشید ، تا آنجا که " معلوم دور و نزدیک شد که به هیچ وجه بهبود کار او را مالی محمود نیست " و " نزدیکان او (محمود) رفته رفته دامن یک جهتی از او در چیدند . " یکی از این کسان پیر محمد بیک نامی بود که سپهسالار ملک محسوب می شد ، در نهران ، معاون خود علی خان را به خدمت نادر فرستاد و پس از کسب اطمینان درباره آینده خود ، در شب شانزدهم ربیع الثانی سال ۱۱۳۹ دروازه میرعلی آمویه را که تحت حفاظتش بود ، به روی سپاهیان شاهی گشود .

ملک محمود تلاش بی ثمری برای عقب راندن حریف کرد و پس از دو روز مجاهده ، ناگزیر شد " تخت را به پوست تخت تبدیل و از خرگاه و دارای سلطنت به خیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نموده ، در یکی از حجرات آستانه مقدسه به رسم خمول " بنشیند " . " در تکمله کلام باید افزود که زهد دروغین ملک محمود ، مدتی دراز به طول نینجامید و چون در همین ایام ، بین تهماسب و نادر اختلافاتی بروز کرده بود - و حقیقت را که وزیران شاه پاکر فتن هر صاحب قدرتی را مخالف موقع و مقام خود می شناختند - وی برای جلوگیری از گسترش نفوذ فوق العاده سپهسالار خود ، به فکر افتاد که ملک محمود را نیز به بازی گیرد .

اما ملک ، نادر را از مقاصد تهماسب آگاه ساخت و این مقدمه موجب پیدایش الفت میان آنها شد .

در همین بین شورشی در مروبه وقوع پیوست و بین فولادبیک حاکم بالاقتدارشهر و جماعت تاتار ساکن آن به زعامت کاظم بیک ، جدالی پردامنه برخاست که منجر به غلبه جماعت تاتار گردید . محمدکاظم که خود شاهد ماجرا بوده ، از بی سیرتی تاتاران حکایتی دارد که پشت زن ها را داغ می کرده اند و فامیل وی برای جلوگیری از انجام این عمل زشت با مادر وی ، رشوه ها به او باش داده اند . ^{۱۶۸} باری ملک محمود که معتکف بود ، در صد دامن زدن به آشوب برآمد و " در جزو هر روزه ، نوشتجات به ایشان قلمی ، و آن طایفه را تحریک به فساد می نمود . " ^{۱۶۹}

نادر که به حقیقت مترصد فرصت و متفحص بهانه برای دفع شر وجود وی بود ، این خیانت را دستاویز ساخت و محمدخان چوله را برای کشتن وی برگماشت و اوهم " به قصاص خون محمدبیک مین باشی چوله که از کشتگان بیداد محمود بود ، باملک اسحق به یاسا رسانیده . و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک محمود بود به نیشا بور نزد بیرا معلی خان - بیات فرستاد . او نیز مومی الیه را در عوض خون فتحعلی خان برادر خود عرضه انتقام گردانید . " ^{۱۷۰}

بدین ترتیب ، نادریکی دیگر از مخالفان قدیمی خود را از میان برداشت و به تقریر صحیحتر ، با حاکم سابق تون همان کرد که اگر او نیز می توانست ، از انجامش دریغ نمی ورزید . ^{۱۷۱}

از میان بردن غنائم جنگ مورچه خورت

این واقعه را عموم مورخان ثقه معاصر نادر نوشته اند و خلاصه آن این که سردار بزرگ خراسانی ، صریحا " تاءکید کرده بود که در پیکار عظیم با اشرف و حامیان داخلی و خارجی وی ، قاطعا " به قلع و قمع آنان پردازند و " احدی به اخذ مال و غنیمت نپرداخته ، از قتل و غارت نیاسایند . " ^{۱۷۲} " احتملا " اساس فکر نادر راهم این امر تشکیل می داده که " مبادا غازان طمع کار از افزونی مال گرانبار و از فکر جنگ بازمانده ، به ذخیره اندوزی

که سرمایه آفات و دشمن جان بنی نوع انسان است ، گرفتار گردند . " و دیگر این که در نبردی چنان سهمگین که عدو ، خواه و ناخواه از همه امکانات خود سود می برد و به کوششی تعیین کننده دست می زده است ، تا آنجا که ممکن بوده ، توجه رزم آوران به نابودی خصم متمرکز باشد . این را نباید فراموش کرد که هنوز سرو کار نادر با مردمی نبوده است که رشادت خود را در برابر عصیانگران قندهاری ، به تمامه کسب کرده باشند ، و مآلاً در خلال نبردهای اولیه که هنوز کارآئی کافی نداشته اند ، پیوسته دلواپس این معنی بوده است که مبادا دشمن بایی مستحفظ گذاشتن اثاثه و اسباب خویش ، نوعی دام برای آنها پهن کرده باشد .

۱۷۴

بی تردید مسئلهای که برای نادر ، از همه معتبرتر و مهمتر بوده ، حفظ انضباط نظامی سربازان بوده است که عمده طریق نیل به پیروزیهای بعدی وی و آنها را تشکیل می داده است و او که در خلال همه دوران پرتلاش و مبارزه زندگی خویش - و به حقیقت تا پایان کار - نشان داده که نمی توانسته است حتی در برابر کسب پیروزی افراد تحت امر ، از رفتار خودسرانه آنها چشم بپوشد ، در اینجا نیز به شدت عمل کرده و به افنای همه غنائم امر داده است . محمد کاظم که واقعه را به تفصیلی شنیدنی ذکر کرده ، می نویسد که " چون اموال و اسباب آن جماعت از زر و جواهر و زرینه طلاآلات واقمشه و نفایس قیمتی که در آن روز بر بالای هم انبوه شده بود ، غازیان را قوت طامعه غالب آمده ، از مدعی آن حضرت غافل افتاده ، به کسب غنائم و اخذ مال مشغول شدند ، هر چند نسوختن سپاه در ممانعت ایشان لازمه جدو جهد را مرعی نمودند ، فایده منرب نشده ، در احد عمل خود دلیر بودند . امیر نامدار با موازی هشت هزار سوار در بالای خامه ، ربکی کدسمت شمالی مورچه خار بود ، متوجه آن سپاه و به نظاره جمع نمودن اموال و غنائم مسعول بود که به یکبار آتش غضب قیامت لهب در جوش و خروش آمده ، جمعی را تعیین نمود که ممرها را گرفته ، هرکس از غازیان که مال غنیمت می آورد ، فرمانبران از آن گرفته ، بر بالای

۱۶۱

یکدیگر در میان صحرا انبار می نمودند و چون غازیان با فتح نمایان معاودت نمودند سرکردگان سپاه را طلبیده ، اکثری را سیاست و بعضی را زجر و تنبیه زیاد نموده ، از نظر کیمیا اثر اخراج فرمود و جارچیان بلند آواز را مقرر فرمود که هرکس دینار و حبه از مال افغان بعد از ده سال از نزد آن ظاهر شود ، مستحق منحنط قهرمانی خواهد گردید . چون غازیان چنان دیدند که اکثر از سرکردگان را مقتول و برخی را گوش و بینی بریده و بعضی را اخراج نمود از بیم و خوف جان ، آنچه کسب نموده بودند ، آورده ، تسلیم نمودند . در آن روز غم اندوز ماتم و غم بر غازیان رخ داد و از بسیاری اموال و اسباب جماعت افغان از خزانه و فراشخانه و چادر و سایبان قیچی خانه و غیره که در دشت مورچه خاچون کوه دماوند ظاهر گردیده بود ، چون معلوم شد که دیگر دینار و حبه در نزد کسی باقی نماند و خواه از نقد و خواه از جنس آتش غضب به افروختن آنها شعله کشیده ، مقرر فرمود که مجموع اموال و اسباب را آتش زدند .^{۱۷۷}

نادر ، با این که به خوبی درجه نیاز لشکریان و خود را به آن همه خواست می دانست ، با این همه با تدبیر زیرکانه و به جای خود ، از آزمندی آنان جلوگیری کرد نه تنها درین مورد که در مراتب دیگری نیز کرارا " به آنان یاد آور شد که انتظام سپاه برهنه چیز مرجح است ، به اضافه که می دانست اگر دست و بال ارتشیان به گردآوری مال باز باشد به مجرد استغناء ، از خوب جنگیدن - و اگر نه اساسا " از جنگیدن - باز می مانند و دگر بار مستحق همان فلاکت هائی می شوند که تجربه تلخ افغان غلزه ، بدانها آموخته بود .

بازگشت محمدخان بلوچ از سفارت عثمانی

توضیح مؤلف در باب مراجعت محمدخان بلوچ از سفارت عثمانی در این تاریخ پیوستن او به دربار شاه تهماسب به هیچوجه درست نیست . این مرد که به هنگام لشکرکشی محمود به صوب اصفهان در بین راه با وی موافقت کرده و محتملا " به امارت فوج هم رکن

خود ، در اردوی افغانان باقی مانده بود ، در دوران حکومت اشرف ، به عنوان نماینده
و سفیر او برای مذاکره با ترکها ، به استانبول عزیمت نمود .

۱۷۹

اعزام این سفیر از طرف اشرف ، در واقع به منزله کوششی بود که او جهت شناسائی
دولت خود به کار می آورد و چون ترکها را هم در حوالی همدان شکست داده و به نوعی
مصالحه با احمدپاشا و دیگر سرداران عثمانی مستقر در خاک ایران ، نزدیک شده بود ،
وقتی که محمدرشید فرستاده ترک به درگاه اشرف ، به کشور خود باز می گشت ، محمدخان
هم که در آن تاریخ به حکومت شیراز منصوب بود به عنوان سفیر مخصوص به قسطنطنیه عزیمت
کرد تا قرارداد صلحی را که میان دو طرف متخاصم منعقد شده بود ، به صحنه باب عالی
برساند . از آنجا که با فرستاده ترک در اصفهان ، به خشونت رفتار شده بود و به گمان
این که وی جاسوسی از طرف عثمانی ها برای برای تشخیص میزان قوت و استعداد افغانان
و کیفیت نفوذ آنها در جامعه شیعی مذهب ایران است ، به او و ملازمانش اجازه داده نشده
بود تا به داخل شهر اصفهان رفته ، موافق دلخواه در آن به تفرج پردازند .

۱۸۰

بدین واسطه ها ، دولت عثمانی نیز مصمم شده بود که به منظور مقابله با
برای فرستاده اشرف مزاحمت هایی به عمل آورد ولی از جهتی هم می خواست که اعتماد
و شوکت خویش را به نماینده دولتی که خواستار سازش و همزیستی با آن بود ، بنمایاند .
این بود که مقرر داشت تشریفات مفصل انجام بکند و در مسیر سفر ، همدان را از
سفیدکاری و تعمیر کنند . گویا محمدخان با ظاهر نا براسیده و رولیده و همراهی کند .

۱۸۱

بدی وضع صوری دست کمی از او نداشته اند ، رفتاری حسن و بی اعطاف و احتیاط
به اقتضای موقع محافظه کارانه خود - داشته است که حیدان طرف بوجه آن که های الحاح
قرار نمی گیرد ، بخصوص که عرف معمول باب عالی را نیز رعایت نکرده و ارجحیت اعتماد الدو را
اشرف ، نامه ای برای وزیر اعظم عثمانی نداشته است .

۱۸۲

باری که محمدخان تنها به این دلخوش می شود که اطمینان های سفاهی ارکان

عالی را بشنود و به ولینعمت خود در اصفهان اعلام بدارد . و اما در مراجعت وی از این سفر است که دولت مستعجل اشرفی واژگون شده و دست وی هم از دامن حکومت افغانان گسیخته شده بود ، پس ناچار " تحفه و هدیه و نامه قیصر را خدمت نواب نایب السلطنه ^{۱۸۳} سپرد و به ایالت کوه کیلویه بر قرار گردید . " این واقعه باید مقارن ایام استخلاص اصفهان ^{۱۸۴} و ورود نادر به آن اتفاق افتاده باشد (بیست و چهارم ربیع الثانی سال ۱۱۴۲) و این که مؤلف این کتاب ، در شمل صادرات سنوات ۱۱۴۵ - ۱۱۴۴ ذکر کرده است ، دال بر اشتباه است . محمدخان ، زین پس در صراط المستقیم ارادت نادری پابرجای نماند و به نحوی که در شرح زندگانی او مسطور است ، به کرات دیده از عنایت ولینعمت جدید خویش نیز بر تافت و چهره وقایع جنگ های تهماسب با ترکان ، و چهره محاربات نادر با سرداران عثمانی در بغداد ، کافر نعمتی خود را نشان داد ، سرانجام هم علیه نادر بغی اختیار کرد و در فارس و خوزستان جمعی عظیم به گرد خویش خواند و اسباب زحمات کلی شد . تا آنجا ^{۱۸۶} که نادر ناگزیر شد که پس از شکست قاطعی که به عثمانی ها وارد ساخته و بغداد را در محاصره ای سخت قرار داده بود ، برای پایان دادن به غائله خان بلوچ عزم خوزستان و فارس کند و از ثمرات مجاهدات طولانی خود و دلاوران ایرانی در زوال قدرت مزاحم خصم ، چشم بپوشد . محمدخان در محاربه در بند شولستان شکست خورد و بعد از آن که به لار و گرمسیر و از آنجا به جزیره کیش گریخت ، به وسیله شیخ علاق هولهای دستگیر و به اصفهان اعزام گردید . میرزا مهدی می نویسد که " چون مکرر حضرت ظل الهی از تقصیرات او چشم پوشیده و منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند ، در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد می کردند ، چون او را به نیابت کوه کیلویه تعیین و روانه می ساختند ، در عالی قاپو گناهان او را یک یک به او شمرده ، فرمودند : اگر این مرتبه مصدر خیانت و شوربختی شوی ، چشم های تو نمک گیر این اوجاق خواهد گشت او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده ، مرخصی شد . در این وقت که این فساد ظاهر از او به ظهور رسید ، بعد از ورود به اصفهان ،

به اشاره همایون در همان جاکه این وعده و وعید به عمل آمده بود ، چشم های آن تیره بخت را عبره^{۱۸۷} للناظرین از حدقه در آورده و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود ، جزای عین را به چشم خود معاینه دیده ، به فاصله^{۱۸۷} دوسه روز با کوری قدم به راه عدم گذاشت .

محاربه نادر با توپال عثمان پاشا

نادرپس از برکناری تهماسب از سلطنت (ربیع الاول ۱۱۴۵ / اوت ۱۷۳۲) ، فرزند هشت ماهه^{۱۸۸} وی عباس را به سلطنت برداشت و خود مقام نیابت سلطنت را احراز کرد . اگرچه به این ترتیب زمام امور ایران کاملاً^{۱۸۸} به دست وی افتاد ولی با این همه ، نظر به آتش طغیانی که در سرزمین بختیاری روشن شده بود ، نتوانست که بی درنگ جنگ را بر ضد عثمانی شروع کند . تا این تاریخ ترکها نشان داده بودند که در میدان مبارزه با نیروهای منظم و سازمان یافته^{۱۸۸} ارتش ایران ، توان پایداری بسیار ندارند و حتی اگر خطبهای تهماسب راهم در فرماندهی به حساب بیاوریم ، باز رشادتها و فداکاریهای سربازانی را که تحت امر او و سردارانش می جنگیدند و شتاب آمیز تا به ایروان نیز پیش رفتند ، نمی توان نادیده گرفت . به اضافه که مردم مناطق اشغالی ایران ، مردانه و به تعبیری تا آخرین نفس در برابر مهاجمان ترک پایداری می کردند و داستان مبارزه های دلیرانه^{۱۸۹} مردم همدان و تبریز و برخی نقاط دیگر صفحات غربی مملکت که به اشغال سپاه عثمانی در آمدند ، حقیقتاً^{۱۸۹} شگفتی آفرین و تحسین انگیز است .

نایب السلطنه در مواجهه با کوه نشینان دلیر بختیاری که متعصبانه می جنگیدند ، سرسختی بسیار نشان داد و پس از منقاد کردن آخرین بازماندگان مقاومتی ، از طریق لرستان به سوی کرمانشاه روی نهاد . و ترکانی که در این شهر بودند ، پس از مقاومت محصری ناچار به عقب نشینی و ترک آن شدند (جمادی الآخر ۱۱۴۵) . در همین جا بود که همه^{۱۹۰} ارتشیانی که نادر بسیج کرده بود ، به سوی پیوستند و به جانب مرزهای عثمانی به راه افتادند .

نادر چون می دانست که احمدپاشا گذرهای مرزی را در " درنه " و " مندله " و بدره " مستحکم ساخته و قوای نیرومندی در نقاط حساس گماشته است ، در صدد برآمد که از جانب ماهی دشت و پل ذهاب مواضع ترکان را مورد تعرض قرار دهد . پس به لطفعلی بیک کوسه - احمدلو ماء موریت داد که از راه قره چولان بین النهرین علیا را به مخاطره اندازد و خود به طرف کرکوک و قره تپه پیش راند . پادگان شهر وان مقاومتی شدید نشان داد و پس از تحمل ده تا دوازده هزار کشته به درون حصارهای خود پناه برد .

سپهسالار ایران هدف مستقیم خود را بغداد قرار داده بود و می دانست که با وارد آوردن ضربه قطعی بر ارتش محافظ این شهر ، دولت عثمانی را در شرایطی قرار خواهد داد که از مناطق متصرفی خود در ایران بگذرد و به صلح رضا دهد . ولی تلاش او برای بیرون کشاندن احمدپاشا از بغداد بی نتیجه ماند و حکمران شهر که مردی مدبر و سیاست بود و در حسن اداره ، ملکداری و نظم و نسق سوق الجیشی بر اقران امتیاز داشت ، با تدارک^{۱۹۱} معقولی که برای محافظت آن دیده بود ، به ایستادگی و مقاومت در درون دیوارها پرداخت .

ارتش ایران به مرور حلقه محاصره را تنگتر کرد و پس از شکستی که در کرانه باختری دجله به نیروهای متفق پیاده نظام و سواره نظام عثمانی وارد آورد ، قوای مدافع را با وجود بهره مندی از توپخانه ، به درون شهر راند و امیدآنان را برای هر نوع مبارزه رویاروی سلب کرد . بدین نحو محاصره بغداد کامل شد و رزمندگان ایرانی توانستند شهرهای سامره ، کربلا ، حله و نجف را نیز تصرف کنند . هر چند نیروئی که نادر برای محاصره بصره فرستاده بود ، بواسطه بدعهدی اعراب ، کاری از پیش نبرد ولی درماندگی مردم بغداد به صورت^{۱۹۲} روزافزونی جلوه یافت و وقتی چهارماه از بسته بودن درهای نجات گذشت ، احمدپاشا که مردم خود را در شرایطی سخت مشابه با اصفهان محصور در زیر فشار افغانان می دید ، راضی به مصالحه و تسلیم آن شد ، اما دوازده روز پس از این قرار ، وقتی آگاهی یافت که توپال عثمان پاشا با سپاه عظیمی به کمک وی می آید ، تشویق به مقاومت شد (پایان محرم ۱۱۴۶) .

پاشای مزبور که سابقاً " صدراعظم عثمانی بود ، به فرماندهی هشتاد تا صد هزار

۱۹۳

سرباز در نزدیکی سامره اردو زد ، نادر دوازده هزار نفر از افراد ارتش خود را به محاصره بغداد باقی نهاد و با بقیه السیف که میان هیجده تا پنجاه هزار نفر ذکر کرده اند ، به مقابله سرعسکر رفت . نبرد در حوالی سامره اتفاق افتاد و حملات مکرر و دلیرانه هر دو طرف ، عرصه مهیبی به وجود آورد . نادر که خود نبرد را اداره می کرد در بحبوحه جنگ مورد

اصابت تیر قرار گرفت و از اسب به زمین افتاد ، لیکن بلافاصله باتن خون آلود بر اسب

۱۹۴

دیگری سوار شد و به فرماندهی ادامه داد .

بدبختانه باد که از سمت شمال می وزید ، گرد و خاک غلیظی بلند کرد ، چنانکه

دیدگان ایرانیان از تشخیص هدف بازماند و در عین حال آفتاب تابستانی و استقرار قوای ایران در منطقه ای دور از آب دجله ، مزید بر علت شد ، چنانکه منشی نادر می نویسد :

" در آن معرکه جمعی از دلیران از بی آبی دل دریا کرده ، خود را به آن دریای آتش زده ،

جرعه نوش باده فناگشتند و برخی دیگر از بی تابی با دهان خشک و لبان تفته به لب دجله

۱۹۵

روان گشته ، دست از آب زندگی شستند . "

اکثری از سربازان ایرانی را تصور آن شده بود که نادر در جنگ کشته شده است ،

از این روی رعب شدیدی در دلشان حاصل آمده بود که به فرار جمعی آنها منتهی گردید

و نسقچیان لشکر هم نتوانستند که به ضبط قرار آنان موفق آیند . هر چه بود که نبرد بمن حوشی

برای فرمانده و سپاه ایران نداشت و چنین بر آورد می شود که فریب سی هزار تن از قوای نادر

۱۹۶

کشته شدند و سه هزار نفر از آنان به اسارت درآمدند . از ترکان نیز حدود بیست هزار نفر به

هلاکت رسیدند و توپال عثمان نتوانست به پیروزی کاملی برسد ، چون نادر از خطر مرگ

رهائی یافته بود و بی گمان از تعقیب هدف های خویش چشم نمی پوشید .

بسیاری از ارباب فکرت علل شکست نادر را چنین بر شمرده اند :

۱ - نخست این که از هنر فرماندهی خود چنانکه باید استفاده نکرد ، چون بدون

۱۶۷

شبهه هرگاه در خطوط مستحکم خویش در خارج بغداد به انتظار توپال عثمان می نشست ، کمتر احتمال می رفت که توپال عثمان بتواند در موقعیت مناسبتری قرار بگیرد و ارتش ایران را تحت فشار قرار دهد .

۲ - در صورتی که نادر برای حمله به نیروهای عثمانی زودتر از بغداد خارج می شد ، به مراتب بهتر بود ، چون بنا به استشهاد میرزا مهدی ، نایب السلطنه ایران تمامی شب پیش از روز جنگ را در راه پیمائی بوده و بامداد روز ششم صفر ۱۱۴۶ به حربگاه وارد شده است .^{۱۹۷} طبیعی است که فرصت کافی برای بررسی صحنه پیکار نداشته و بلافاصله جنگ را آغاز کرده است .^{۱۹۸}

۳ - عدم شناسائی میدان مبارزه و استقرار در ناحیتی دور از آب عامل اساسی برای ضعف بنیه سپاه ایران و غلبه عطش بر اهل لشکر بود " چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه در جانب دشت اتفاق افتاده " بود " آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود ، از یک طرف لشکر شدید الصوله از سورت گرما از یک جانب سپاه قلب سوز عطش به حدی نایره کین اشتعال داد که حوت در تابه فلک بریان و عین الثور بر تشنگی شیران دغا گریان می شد ."^{۱۹۹}

۴ - گویا باد مخالفی هم در اثنای نبرد وزیدن گرفته و توده های شن را به جانب سپاه ایران حمل کرده است . جهت وزش باد از شمال به جنوب بوده و گرد و خاک غلیظ آن دیدگان ارتشیان ایران را از تشخیص هدف باز داشته است .^{۲۰۰}

۵ - چنین بر می آید که نادر در گیرودار نبرد ، و بعد از آن که پیاده نظام ارتش او ، عثمانیان را ناگزیر به عقب نشینی کرد و چندین توپ آنان را به غنیمت گرفت ، دستخوش نوعی توهم و غرور یا شتاب گردیده و برای یکسره کردن کار ترکان ، دستور حمله عمومی را صادر نموده است . این بی احتیاطی و یا ذوق زدگی نادر از رسیدن به فتحی سریع ، موجب شده است که او خود را نیز به معرکه بیفکند و چنانکه گفته شد ، از بد حادثه ، مرکوب

او نیز دوبار به سر درآید . این امر که طبعاً " موجب برهم خوردن نظام فرماندهی شده و عده‌ای را بی‌دقت کافی در هر سو به جولان واداشته است ، هم یکی از عوامل اساسی ناکامیابی ایرانیان محسوب می‌شود . توضیحات میرزاهمدی که در رکاب نادر بوده ، شنیدنی است که بیرون رفتن نظم جنگ را از دست سپهسالار ایران ، علتی مهم می‌شمرد .

۶- در اثنای کارزار نیروی کمکی تازه‌ای هم از طرف پاشای موصل وارد شده است که بالطبع در بالابردن روحیه ترکان تاءثیر گذاشته و فشار بر ارتش ایران را افزایش داده است . به هر طریق ، سپاهیان ایرانی توپخانه و تجهیزات جنگی خود را بالتمام از دست دادند و پس از تعاقب سرسختانه نیروهای عثمانی ، به سوی بهروز عقب نشستند .

اگرچه روش نادر به هنگام محاصره بغداد و چگونگی نبرد مزبور با توپال عثمان ، انتقاد پذیر است ولی رفتار وی پس از شکست در خور همه گونه تقدیر است . میرزاهمدی می‌نویسد که نادر در گفتگو و مشاوره با بازماندگان لشکر گفته است که : " این شکست امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر ، سراز رسته تقدیر نتوان بیجید و از حکم قضا نتوان رنجید . " به اضافه که جمعی از سرداران سپاه نیز ، به اقتضای وهنی که بر قوای فرمانروای کشور وارد آمده بود ، از زیر سلطه او خود را بیرون کشیده و قصد مراجعت به اوطان خود را کرده بودند که نادر ، سیاستی محکم درباره آنان به کار می‌آورد و با گفتار و اطوار تحسین آمیز خویش به جلب شہامت از دست رفته و متزلزل اهل اردو می‌بردازد .

نادر از آنجابه صوب همدان عطف عنان فرمود و طی نامه‌ها و فرامین متعددی که به اکناف کشور فرستاد ، از حکام بلاد خواست که به گرد آوردن انواع و اقسام اسلحه و مهمات بپردازند و یا هر مایه از سپاه و استعداد که فراهم می‌تواند شد ، به همدان بفرستند . اینطور به نظر می‌رسد که با وجود این شکست مردم مناطق غربی و جنوبی کشور ، بیشتر از پیش متوجه دودمان صفوی شده‌اند و یادست کم اعتماد مطلق خود را نسبت به سردار خراسانی متزلزل می‌دیده‌اند ، چون نایب السلطنه تکیه گاه اساسی خود را هنوز شرق مملکت می‌داند و از تهما سبغلی خان جلابر

که در حوالی قائن و فراه و سیستان و تون با عنوان سرداری قندهار بوده و نیز پیر محمد خان
 بیگلربیگی هرات و " جوانان غیرتمند خراسان که تربیت یافته رکاب کار آزموده خدمت
 خدیو ثریا جناب ^{۲۰۷} محسوب می شده اند ، طلب کرده است که به سرعت عازم همدان شوند .
 نایب السلطنه ایران که به حقیقت حکمفرمای کل کشور بود ، جزئیات سازمان دهی
 دوباره ارتش را به شخص بر عهده گرفت و با نیروی تدبیر و تصمیم و عزم آهنین ، توانست
 که در عرض دو ماه ، نیروهای مجهز و منظم دیگری آماده پیکار کند . تردید نیست که
 قابلیت های انسانی و رهبری هر فرد درگاه شکست بهتر آشکارا می شود و همان که نادر توانسته
 است اعتماد قوای شکست خورده و دیگر افراد متکی به خود را بدان سرعت به خود جلب کند ،
 نماینده توان عظیم زعامت و پیشوائی این مرد است ، میرزامهدی می نویسد که از محل
 صد هزار تومان وجهی که برای کوچانیدن افشارها و الوارفیلی و اکراد اردلان در خزانه مانده
 و تا آن تاریخ بلا استفاده بود و نیز صد هزار تومان دیگری که در دسترس وی قرار داشت ،
 مبالغی در خور ، میان سربازان تقسیم کرده و هر کدام را به اضعاف آنچه که از دست داده
 بودند ، دستگیر شده است . نادر آن چنان در این زمینه جدی بود که " عمال و مباشرین امور
 دیوانی را به حضور طلب فرموده ، مقرر داشت که تشخیص نمایند که احدی از غازیان مانده
 که تنخواه به ایشان نرسیده باشد ؟ عرض نموده بودند که جمعی از اعراب شوشتر و حویزه
 که پانصد نفر می شوند ، ده هزار تومان طلب آن جماعت باقی مانده ، و دیناری در خزانه
 عامره نمانده ! از استماع این خبر رنگ نواب صاحبقران متغیر شد که در این وقت چند نفر
 چاپاران از دارالسلطنه اصفهان ، از نزد تهما سب خان وکیل الدوله وارد و به عرض رسانیدند
 که به قدر سی هزار تومان غیره و مداخل مستمری وصول نموده ، روانه درگاه عالم پناه نمود . "
 نادر با پندگیری از تجربه تلخ ، این بار به صورتی مہمد و مجهز ، در صدد انتقام
 برآمد ، چون به درستی می دانست که اگر عرصه را ببازد ، زندگی و همه شهرت خود را
 از دست داده است و حالی که کشور از وجود دشمنان قوی خالی مانده ، بیش از هر زمان

دیگر مستعد پذیرش پادشاهی از دودمان صفویه است . به اضافه که نه تنها تا این تاریخ روسها مزاحمت خود را از سراسر استانهای شمالی ایران بالتعمام رفع نکرده بودند که عثمانی خود مناطقی از ایران را در سراسر خط مرزی غربی کشور در اشغال داشت و پاشایان متعدد آن دولت نیز آرام آرام به جانب کرمانشاه پیش می آمدند . باری ، در بیست و دوم ربیع الثانی ۱۱۴۶ / دوم اکتبر ۱۷۳۲ ، نایب السلطنه با ارتش جدید خود از همدان عازم کرمانشاهان گردید و در همان جا بود که خبرگیران اطلاع رسانیدند که فولادپاشا والی ادرنه و ممش پاشا و محمد پاشا و چند نفر دیگر از سرداران معتبر عثمانی با بیست هزار نفر از سربازان خود در کنار آب دیاله ، هشت فرسنگی ذهاب ، و در مکانی که به جم شاه اشتهار داشت ، مستقر شده اند . این سپاه که نگران از حمله احتمالی ارتش ایران به سوی کرکوک بود ، مورد حمله غافلگیرانه نادر قرار گرفت و هر چند که تاکتیک نادری با موفقیت کامل قرین نبود ولی خصم را ناگزیر به عقب نشینی به جانب کرکوک ساخت .

۲۱۲

با این که در این هنگام خبر طغیان محمدخان بلوچ را به نادر دادند ، و از طرفی وحشت تبریزیان از شکست سردار بزرگ و تخلیه شهر را علی رغم اصرار لطفعلی خان کوسه - احمد لوهاکم شهر دایره اقامت در محل ، با بدعهدی مردم مراغه به اطلاع نادر رسانیده بودند ، با این همه نادر تصمیم گرفت که کار توپال عثمان را یکسره کند و با تسخیر بغداد ، ترکان را به زانو درآورد . عزم جزم نادر ، همراه با قشون کار آمد و تجهیزات او و به سامان سپاه او - که بر قوای سابقش برتری داشت - در برابر نیروهای صدمه دیده و در عین حال به موفقیت اطمینان یافته توپال ، نتیجه کارزار را هم از پیش مشخص می داشت . گواهی که در فاصله تلاقی نهائی دو سپاه ، جنگهای کوچک متعددی بین دسته های مخلف نیروهای طرفین رخ داده است ولی نبرد قاطع را باید در آق تپه در بند ، هفت فرسنگی قلعه سورداش دانست که از روز پنجشنبه اول ماه جمادی الثانی آغاز شده است . نادر عصر روز مذکور ، با قوای خود از جاده غیر متعارفی " که مظنه عبور از آن طرف نمی رفت ، مرکب ایلغار

را تیزتک ساخته "تپه‌را که مسلط بر گردنه بود ، تحت تسلط در آورد و پس از آن که عده‌ای

را مأمور قطع راه عقب نشینی دشمن کرد ، فرمان حمله داد . بامداد روز دوم جمادی الثانی ،

ارتش ایران حمله را بر قوای ممش پاشا آغاز کرد و شلیک آتش طرفین مدت دو ساعت به شدت

تمام ادامه یافت . در این اثنا ، توپال که سنگرهای مستحکم خود را در کرکوک ترک گفته

و برای مشارکت در افتخارات و غنائم فتحی که نصیب ترکان می شد ، خود را به معرکه

جنگ کشانیده بود ، به مدد ممش پاشا رسید . با این که نیروهای ایرانی مشاهده انبوهی

خصم را می کردند و با آمدن نیروهای عظیم کمکی سرعسکر ، علی القاعده بایمید در وضع

محافظه کارانه‌ای قرار بگیرند ، ولی برای محو خاطره شکست پیشین خود ، به حمله ناشکیبا

و متهورانه‌ای دست زدند و داخل مرکز خطوط دشمن شدند . محمد کاظم بر این معنی تکیه

دارد که نادر آمدن سپاه دیگری از ترکان به سرداری تیمور پاشا را بی اهمیت شمرده و برای

برقراری روحیه نظامیان ، دستور داده است که آورنده خبر از افشای آن خودداری کند .

ولی بیشتر به نظر می آید که نیروهای تحت امر پاشای مزبور ، در یکی از جناحین به جنگ

اشتغال داشته و در اساس ، همراه قوای اصلی توپال بوده است ، چون همین مؤلف اضافه

می کند که اگر اردتش ایران ، با این قوا وارد نبرد شده‌اند و " صفرومی را درهم شکسته ،

داخل سنگر آن گردیدند ."

به هر حال ، محرز است که دلاوری و جانبازی ارتشیان ایران کار خود را کرده و

نیروهای ترک را دچار هزیمت ساخته است . از بد حادثه ، توپال هم که خود بر تخت روان

نشسته بوده ، پائین می آید و بر مرکبی سوار می شود که بگریزد . ولی دلاوران ایرانی وی را

در میان می گیرند و یکتن از آنان به نام اللهیار گرایلی نخست با نیزه مجروحش می کند

و پس آنگاه سراو را از تنش جدا می کند و به خدمت نادر می آورد . سپس سالار ایران که ابتدا

اللهیار بیک را مورد مؤاخذه قرار داده بود ، بعد از التفات به درگذشت دشمن بزرگ خود ،

شادمان می شود و گذشته از یک صد تومان وجه نقد که به وی می پردازد ، مقرر می دارد که

" مزرعه و رود آبی که در نواحی گرایلی است ، به سیورغال مومی الیه وا گذاشته ، زیاده بر این عطایای ملوکانه به آن فرموده ، اقطاع علیحده عنایت فرمود و مومی الیه را مطلق العنان ساخت که رفته در ولایت خود آسوده به دعا گوئی ازدیاد دولت و جاه و جلال قیام نماید . " ^{۲۲۵}

آنگاه نایب السلطنه مقرر فرمود که سر سرعسکر را به جسدوی ملحق ساختند و به صحبت عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که گرفتار آمده بود ، به بغداد فرستادند تا به خاک سپرده شود . از سپاه عثمانی جمع کثیری کشته و دستگیر شدند . میرزا مهدی عدد تلفات ترکان را ده هزار نفر و جمعیت اسرا را سه هزار نفر قلمداد می کند ولی محمد کاظم ^{۲۲۶}

" موازی چهل هزار کس " بر می شمرد که قطعا " مبالغه آمیز است . این فتح نمایان ، اعتبار نظامی نادر و لشکریان او را باز گردانید و دگر باره راه بغداد را به سوی ارتش پیروزمند ایران گشود . نادر باباخان چاپشلوبیگربیگی لرستان را که در رکاب وی بود ، با عده ای مامور گذشتن از دجله کرد و این جمع در حوالی سامره ، بر قایق نشسته و پس از عبور از رود مزبور ، شهرهای حله و نجف و کربلا را به حیطه ضبط در آوردند و راه ورود آذوقه را بر روی بغدادیان بستند . خود نادر که قصد تصرف تبریز داشت ، در میان راه (بانه) اطلاع یافت که تیمور پاشا سردار ترک ، پس از خبر یافتن از شکست عثمانیان در آق دربند ، تبریز را تخلیه کرده و در نتیجه قوای ایران شهر را به تصرف در آورده اند . پس نادر دیگر به سوی جنوب پیشراند تا به دیگر قوای ایرانی که بغداد را محاصره کرده بودند ، ملحق گردد . برای سردار توانای ایران مسلم بود که بغداد تاب پایداری و توان محاصره طولانی راندارد و به زودی سقوط خواهد کرد لکن در بین راه خبر شدت یافتن طغیان محمد خان بلوچ ^{۲۲۸}

را شنید که طبعا " ملال انگیزی نمود و به همین سبب ناگزیر شد که پس از محاصره ، بی نسخه ای ، شهر را ترک گوید و به سروقت عصیانگران داخلی شتابد . ^{۲۲۹}

واقعه شوشتر و حویزه

پیشتر اشارت رفت که نادر به هنگام وقوع فاجعه شکست و بازگشت از بغداد ، امرا

وسرکردگان متعدد اردو و هریک را به مستقر حکومتی خود فرستاد و از آنان خواست که در خلال دو ماه ، تدارک کافی دیده ، به همه حیث با جمعیت و استعداد شایسته به همدان بازگردند تا در کربت ثانی به مقابله توپال عثمان شتابند . وقتی که محمدخان بلوچ به کوه کیلویه رسید ، به جمع آوری سپاه و سلاح پرداخت ولی به هنگام بازگشت ، در جایدر لرستان بغی اختیار کرد و به جای پیوستن به ارتش نادری که مهیای مبارزه با ترکان بود ، به مخالفان داخلی و به قول میرزامهدی " فتنه جویان فارس و شوش و بلوچ و هزاره " که " از کعبه مقصود (دربار نادری) روی گردان " بودند " ^{۲۳۵} روی آورد و زمینه آشوب بزرگی را درچید . نادر که ابتدا گمان نمی برد این گردن کشی از حدود خود سری ها و زیاده روی های محلی تجاوز کند ، اهمیتی به مطلب نداد و حق را که وظیفه اساسی او در آن موقع ، همان بود که اعتبار نظامی و حیثیتی خود و مملکت را دوباره به دست آورد و از سر ایزر شدن دوباره ترکان به ایران و جنجال های بعدی ناشی از چنین سانحه ای جلوگیری . اما جاسوسان او که در سرتاسر کشور متفرق بودند و آگاهی های سریع و اطمینان بخش از رویداد های مملکتی به عرض می رسانیدند . به مرور از وخامت وضع آگاهی داشتند . کار فتنه بالا گرفته بود و سران محلی که به دفع آن گماشته می شدند ، از عهده بر نمی آمدند ، تا آنجا که نادر خود را ناگزیر دید که برای سرکوبی شورشیان - که دیگر قوتی پذیرفته و داعیه های بزرگ اعلام داشته بودند - به شخصه دست به کار شود و با چشم پوشی از حاصل جانفشانی های مدید سربازان مجاهدش ، به سوی خوزستان و فارس روی بیاورد .

باری ، بدبختی اساسی و آنچه که در حکم فاجعه ای می توان نام برد ، برای مردم بی پناه شهرهای حویزه و شوشتر حاصل آمد که در آتش بیداد حکام خیره سر خود سوختند و به تبع غدیری که آنها ورزیده و قهری که از نادر برانگیخته بودند ، به بدترین و فجیع ترین طرق ، دچار بی حرمتی و هتک ناموس و شرف شدند . داستان عبرت انگیز و تلخ و بس دردناک مواجهه نادر را با مردم این دو شهر مورخان متعددی حکایت کرده اند و برخی نیز چون

سید عبداللہ شوشتری خود در حین حدوث سوانح حاضر بوده و علانیہ بہ شامت اتفاقات توجہ
 ۲۳۱
 کردہ اند . بہ ہر صورت ، رفتار و شیوہ عمل نادر طوری غضب آلودہ و سہمگین و دور از
 خرد بودہ است کہ با ہیچگونہ منطق معتدل نیز نمی توان بہ توجیہش پرداخت و ہرچہ هست
 کہ لکہای بردامان عتّرت فاتح و ناجی نامدار ایران ، حتی در اوج خوبی و شہرت مطلوب
 و سلامت نفس او محسوب می شود . این نکتہ را ہم باید در نظر داشت کہ خان بلوچ وقتی
 دست خدیعت از آستین بیرون آورد کہ کشور بیش از ہمہ بہ آرامش و وحدت نیاز داشت و
 نایب السلطنہ برای سرکوبی دشمن خطرناک چند صد سالہ ایران ، ناگزیر بود کہ تمامی
 نیروہای خود را در یک راستا متمرکز کند . شہرت کار و پیشرفت وضع محمدخان نیز بیشتر
 از این سبب بود کہ مردم با اقدامات انجام دادہ نادر ، دودمان شیخ صفی را در حال زوال
 می دیدند و با اعتناء بہ رشتہهای علقہای کہ طی دو بیست و پنج سال بین تودہ و رہبران
 سیاسی - مذہبی آنها برقرار شدہ بود ، ہرگونہ ندای تعلق بہ این دودمان را شنوا و پذیرا بودند ،
 بہ اضافہ کہ ماجراجوئی های شخصی و استفادہ طلبی های طغیان پیشہای جون محمدخان ،
 می توانست کہ دسیسہا بیافریند و پای مردم بی پشت و پناہ را نیز بہ معرکہ ہائی بکشاند کہ
 ۲۳۲
 نفعی در آن ہا متحملشان نبود .

بہ ہر طریق ، نادر کہ از اعزام سرداران و گماشتگان خود طرفی بر نیستہ بود ، خود
 از طریق دزفول بہ حویزہ شتافت و ہم در آنجا بود کہ بہ شنیعترین قیایح ممکن دست برد .
 محمد کاظم می نویسد کہ چون اہالی از ورود نایب السلطنہ آگاہ شدند ، اکبری از خوف
 سراسیمہ وار خود را از قلعہ بہ زیرافکندند و در صحاری متفرق شدند . جمعی نیز کہ می دانستند
 نادر بی گذشت و سختگیر است ، دل بہ دریا زدند و از جان گذشنہ ، تصمیم بہ مقاومت
 ۲۳۳
 گرفتند . عدہای ہم البتہ بودند کہ ہواخواہ دولت نادری بودند و بہ محمدخان و اعوان
 وی روی خوش نشان ندادہ بودند ، در این موقع کہ " طنطنہ " کوس رعداہنگ موکب نصر
 قرین در آن دیار بلند آوازگی یافت ، از زوایای اختفا بیرون آمدہ دروب طلعہ را در ہم

شکسته ، به اولیای دولت قاهره دادند . چون آن جماعت شعار شاه سیونی و دولتخواهی خود را به ظهور آوردند ، منظور اشفاق از حد افزون گردیدند و برخی از رؤء سا و سرخیلان که در عمارات و بناهایی متحصن شده بودند " را " گرفته ، به قتل آوردند و سه شبانه روز نسا و اطفال عوام الناس را به غازیان بخشیده ، عرض و ناموس بر مردم نعانده ، بی سیرتی که از حیز خیال بیرون است ، به حال آن مسلمانان راه یافت ، و بعد از خونریزش نایره قهر قهرمانی اندک تسکین یافته ، سایهٔ مرحمت و الطاف بر سر بقیه اهالی ولایت تافته ، ایشان را به عفو مقرون ساخته ، به بخشش فرمان داد که مرفه الحال به دعاگویی دولت لایزال اشتغال دارند .^{۲۳۴}

وقتی که گوشمال آن چنانی مردم حویزه به پایان می رسد ، نادر برای تمشیت امور شوشتر عازم این شهر می شود ، طبیعی باید دانست که آوازهٔ سیاست های نادری ، به همه جا رسیده و شوشتریان را از خرد و بزرگ تا آنجا سراسیمه ساخته است که " رؤء سا و صناید اعراب "^{۲۳۵} آن به مجرد آگاهی از " پرتورایت خورشید آیت " ناگزیر " به سایهٔ علم ظفر توام استقلال جستند ، همگی شمشیر به گردن انداخته ، از راه انفعال وارد درگاه فلک مثال " گردند . ولی نادر که می خواست در آغازهای کار و حکومت مطلقه و بی چون و چرای خود درس عبرتی به خرد و بزرگ و تاجیک و ترک دهد اصلاً " ملتفت ایشان نشده ، به قهر و غلبهٔ تمام و عظمت و جبروت مالاکلام داخل " شهر " گردید و چند نفر از اعظام آن بلده را که مظنهٔ نفاق و خلاف می برد ، از میان برداشت و حکم به اسرو نهب و غارت " شوشتر " صادر شده ، اضافه بر آنچه از بی عصمتی و هتک ناموس و بی مروتی و دست اندازی و بی اندامی که نسبت به اهالی حویزه رخ داده بود ، در آن بلده نیز بالمضاعف به عمل آمده ، به هیچوجه از غازیان خودداری و کوتاهی در اقدام " به " مناهی به وجود نیامد .^{۲۳۶}

و البته از حشمت نادری و سخاوت طبع و رعیت نوازی او باید سپاسگزار بود که از کشتن مردم دریغ ورزیده است و " بعد از سه روز که اطفای حرارت به عمل آمده بود " و "

جمعی از مردم شوشتر که از هواخواهان آن دولت بوده ، خدشه از ایشان سرزنزده بود ، قدم بر بساط عرض نهاده ، استخلاص اسرا را درخواست نمودند ، ملتمس آن جماعت در حق آن بیچارگان " را " به اجابت مقرون شده ، اسرا " را بخشیده است .^{۲۳۹}

نظیر همین تفصیل را مرعشی نیز که ذکر او رفت و در محل واقعه ، حاضر بوده است ، بیان می دارد و می گوید که نادر ، روز بعد از ورود خود " جمعی کثیر از سادات واعیان را به حضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود . چند نفری را که سی تقصیری ایشان در آن مقدمه بر او معلوم شد ، رعایت نمود و مستحفظ به خانه های ایشان فرستاد و بقیه را با ابوالفتح خان محبوس و به خلیل بیک چند اول بسپرد و قشون را به نهب و اسر ولایت مرخص نمود . نهایت در منع از قتل مبالغه بسیار کرد . در ساعت طوفان بلایی برپا شد که طوفان نوح آن به گرد آن نرسید ؛ و مخدرات حجب عصمت را کار به رسوائی کشید ، حرایر ایکار ، در کوجه و بازار ، چون اسرای یهود و نصاری ، به بیع و شری ، دست به دست افتاد " ند " و خروش این مصیبت ، آوازه فتنه چنگیز را بر طاق نسیان نهاد ؛ و این واقعه ها یله در بوم -
الاربع سادس شهر شعبان " ۱۱۴۶ " بود .^{۲۴۱}

معلوم است که قصد نادر ، کشتن اهالی نبوده است و به تصریح مورخان معاصر او ، می توان فهمید که جز این کار ، هر عملی را در حق عصیان زدگان محازمی شعرده است . چون بعد از خروج از شوشتر نیز جمعی از اسرا را در محل رامهرمز مرخص ساخته و کوا اس که کسانی چون ابوالفتح خان (حاکم یاغی) و خواجه حسین بن حاجی فاسم بن حواجه میرزا علی -
قیانچی از هواداران او را کشته ، ولی مابقی محبوسان را در اصفهان آزاد ساخته است .^{۲۴۲}
بعدها که نادر سلطنت را از آن خود ساخت و بویژه پس از کور کردن رسافلی میرزا (۱۱۵۶) و شدت بیماری های وی ، دست به فجایع دیگری زد که بر نام بلند و آرادین حسن سانه ها فکند ولی تا آن تاریخ ، در درون مرزهای کشور ، اعمالی که همای این فصاحت ها باشد ، از وی صدور نیافته بود .

شرایط نادر برای قبول سلطنت

مطالعه در احوال روستازاده^۱ ابیوردی معلوم میدارد که او هم از آغاز پاگذاری به عرصه سیاست و مبارزه ، می دانسته است که چه می خواهد و چه می باید بکند تا به منویات خویش تحقق بخشد ؛ در این خصوص ، می توان گفت که نادر هم مانند همه بزرگانی که معلمشان حوادث سخت و مشوقشان ، استعدادهای عظیم خدا داد است ، به مرور راه خود را صافتر می کرده و برای دستیابی به آمال بزرگ ، از هر وسیله ای سود می جسته است . شاید نیز بتوان گفت که مردان سرنوشت ساز و دگرگون سازنده ای چون او ، هم در اساس به منزله آلتی در دست آفریدگار بیش نیستند که ناگزیر باید برای قبول مسئولیت ها و ایجاد تغییراتی آماده شوند و البته این دیگر به فهم درست و ذهن روشن و جودت معرفتی خود آنان وابسته است که از ودایع ایزدی چگونه بهره بردارند و از زلات و سیئات ناشی از خودبینی و عجب جلو گیرند .

باری ، مطالعه در احوال فاتح نامدار ایرانی نشان می دهد که او ، دانسته و حساب شده ، همه پله های متعدد نردبان ترقی را پیموده و با امعان نظر و بررسی کافی ، خود را به آریکه قدرت رسانیده است . همه تلاش های او ، از روزگار پای نهی در صحنه منازعات محلی و مملکتی و برون مرزی نیز با دقت بسیار ، انتخاب و پی گیری گردیده و تنها از این بابت به منصف رسیده است که هرچه سریعتر و قاطعتر ، چوپان زاده دستجردی را به تخت سلطنت نزدیک کند و دیهیم پادشاهی را بر تارک بلند و شایسته اقبال وی گذارد .

مطالعه احوال او نشان میدهد که در هر مورد ، قدم های مناسب برداشته و حقا که در جهت نیل به هدف ، تدابیر شایسته به کار آورده است ، نهایت ، مدعیان متعدد و استحکام مبانی سلطنت سلسله ریشه دار صفوی ، دشواری های فراوانی در پیش راه او قرار می داده است که با وجود در دست داشتن زمام امور تقریباً " جزئی و کلی ، باز ناگزیر بوده

است که با تانی قدم بردارد و از زمان پیوستن به تهماسب (صفر ۱۱۳۹ / سپتامبر ۱۷۲۶)،
قریب به ده سالی صبر کند که جالس سریر شهیاران ایران شود (بیست و چهارم شوال -
۲۴۴
۱۱۴۸ / هشتم مارش ۱۷۳۶) .

و اما وقتی رسید که دیگر کشور از وجود مزاحمان و آشوبگران پرداخته شده بود و
پلنگان نیزخوی پلنگی را رها کرده بودند ، دولت بالنسبه نیرومند و دائما " زحمت آفرین
عثمانی نیز در نبرد تاریخی مراد تپه (جمادی الاول ۱۱۴۸) ضرب شصت دلاوران ایرانی
را چشیده و سراسر آذربایجان و قفقازیه را به طوع و کره تخلیه کرده بود . استرداد شهرهای
باکو و دربند و منضعات آنها از روسیان نیز تحقق پذیرفته و فی الحقیقه جز قندهار که
هنوز در دست حسین غلزائی بود ، گوشه‌ای از مرزهای ایران آغاز کار سلطان حسین نبود
که از فرمان حکومت مرکزی ، سرپیچد . این بود که مالک حقیقی تاج و تخت ، عزم بر آن حزم
داشت که نیت اساسی خود را عملی کند و مختصر فاصله‌ای راهم که به صورت لفظی با
مقام پادشاهی داشت از میان بردارد .

واقع امر این است که او نه تنها در روزگار خود که در میان بسیاری از اسلاف و
واخلاف نیز ، شایسته‌ترین کسی بود که می‌توانست به حق بر این مسند تکیه زند ، چه
نه تنها از درون پائین‌ترین قشرهای اجتماعی و طبیعتا " سالمترین مردم ملت خود برخاسته
بود ، بلکه در تلخترین و دردناکترین شرایط نیز برای نجات وطن خویش قیام کرده بود
و به استعانت رای بلند و طبع خردمند ، مستعدترین افراد برای زمامداری محسوب می‌شد .
تا اینجا توانسته بود که نقش تاریخی خویش را بعنوان فرزند صمیم و خدمتگزار قوم
به درستی و کفایت اجرا کند و غرور ملی خلق‌های ایرانی را بدانان بازگرداند . اینک
این مردم بودند که می‌باید رای صائب و نظر ثاقب خویش را - حتی به صورت شریفانی
و تعارفی ولی اصولی و محترمانه - برای تثبیت حق تاریخی خدمتگزاران او اعلام دارند و
با تعیین تکلیف مقام عالی سلطنت ، سپاس حقیقی خویش را به عنوان ملنی فدرشناس

به او ابلاغ کنند .

در مطالعه زندگی این مرد فوق العاده ، نکاتی وجود دارد که به همه حیث سزاوار استقصاء و التفات است ، و در اینجا باید به خصوص از هوشمندی و رزانت رای و اعتنای او به توده ملت سخن گفت که چگونه با وجود داشتن همه گونه اقتدار و مسلم بودن همه نوع اختیار بر او ، بازرای جماعات مختلف ایرانی را طلب می کند و تا آنجا که میسر بوده و ممکن ، باب مشاوره و ابراز عقیده را بر روی نمایندگان حقیقی ملت خود ، مفتوح می گرداند . در حیات اجتماعی مردم ایران ، به درستی که تا آن روز واقعای به تمامه استثنائی بوده است که قدرتمند سلطه گری در منتهای توانائی و اوج حشمت و مقدرت خود را متمایل به توده ها ببیند و با اعلام خواست حقیقی و نیت صافی آنها در تعیین زمامدار ، باری به منشاء واقعی سازمان حکومتی و اساساً " حقوق صحیح انتخاب و استقرار حاکم ، واقفشان سازد .^{۲۴۵} حقا " که اگر نادر هیچ خدمت دیگری به ملت خود نکرده بود ، به همین واسطه تنها ، می توانست بزرگترین و بی نظیرترین پادشاهان کشور کهن سال ایران^{۲۴۶} قرار گیرد .

نایب السلطنه ایران ، هم زمان با تمهید مقدمات برای انتخاب بهترین شخص برای اداره کشور ، برگزاری مراسم نوروزی سال ۱۱۴۸ را نیز بهانه قرار داد که جمیع نمایندگان اعیان ، رؤسای ایلات ، روحانیون برجسته ، بزرگان و حکام ولایات و صاحبان مشاغل معتبر عمومی را به دشت مغان دعوت کند تا برای تعاطی افکار در باب امور مهم مملکتی ، با آنان به سخن بنشینند . نیز بفرمود تا عمارات عدیده بر پا دارند و خیمه های متعدد نصب کنند و آنچه اسباب رفاه و آسایش جمعی کثیر تواند بود از اقصای کشور گرد آورند . جمعیت منتخب و یا به تعبیری حضور یافتگان در دشت را متفاوت ذکر کرده و گاه تا رقم صد هزار نفر نیز نوشته اند که اگر عدد سپاهیان حاضر در اردو را نیز به مدعویین بیفزائیم ، اغراق آمیز جلوه نمی کند (عالم آرا ، ۲ ، ص ۲۵ و جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ -

ص ۱۵۵) نادر در بامداد نوروز، به احضار رجال قوم فرمان داد و خطاب به ایشان اظهار داشت که: من آنچه حق کوشش بود، به جا آوردم و مملکت را از تجاوز روسو عثمانی نجات بخشیدم و متجاسران افغان رانیز به جای خود نشانیدم، اکنون نیاز به استراحت دارم و از شما می‌خواهم که تهماسب یا فرزندش عباس را که هردو زنده‌اند، و یا هرکس دیگر را که مایلند، به سلطنت انتخاب کنید.

ظاهراً "محارم مطمئن نادر"، چون تهماسب‌قلی خان جلایر و میرزا زکی و ملا علی اکبر در میان مردم راه افتاده و آنان را برای قبول اطاعت نادر و التجاء به وی برای پذیرش مسئولیت‌های سلطنت، راهنمایی و تشویق می‌کردند. مسئله این بوده است که اذهان مجتزمان را به ارج خدماتی که سردار بزرگ خراسانی برای ملت و مملکت به عمل آورده، آشنا کنند و مایه رضایت باطنی آنان را - که سرجنبانان و پرمایگان حقیقی بوده‌اند - برای انتقال سلطنت از دودمان صفی به چوپانی بی‌اصل و نصب آلی‌الیق و اولی بر معاصران، به دست آورند. این تبلیغات دست به دست قدرت‌نمایی و زهرچشم‌گیری نادر از مخالفان، به صورتی انجام می‌شد که در حقیقت، اگر معدودی نیز در میان جمع می‌بودند که رای خود را درری ترک نکرده بودند، به انجام وظایف محتوم خویش آگاهی می‌یافتند. عبدالکریم می‌نویسد که نادر خود به شخصه از اظهار صریح و علنی بقل امر سلطنت‌آبادی داشت "لیکن در باطن به استحکام بنیاد این مهم به انواع و اقسام حبله و مکر می‌کوشید." "مجمعی هم که ظاهراً از برای استعفا و ترک سرداری و سپهسالاری و باطناً به واسطه احد سلطنت و تاجداری ترتیب داده بود به دستوری با دوشاخه و غل و زنجیر بسیاری که فراهم ساخته بودند، این نمایش را داشت که "منجر بر تهدید و تحذیر رو، سا بود که اگر احیاناً در قبول ریاست و سلطنت من (نادر) عذری داشته باشند، از مشاهده این اسباب سبب و فضیحت بر زبان نخواهند آورد و حرکات و اشارات دیگر نیز علی‌الغالب "بلاست نادر، بر این بود که موقع کشور و مردم را به همگان حالی کند و از طرفی خود نیز به حقیقت

احساسات و تمایلات توده‌ها آگاهی یابد و در برابر آنچه که نیازهای منطقی عصر و حال را به وجود می‌آورد از نوعی سازش و یگانگی آمر و ماء مور برخوردار بماند . این هم که میرزامهدی نوشته است که موضوع عدم قبول سلطنت از جانب نادر و اضرار خلق برای پذیراندن آن تا یک‌ماه به طول انجامیده است ، ^{۲۵۲} دلیل آن است که نادر می‌خواست به تمامه از هوشیاری و استعداد حاضران کمک بگیرد و از طریق رشد به قاعده فکری آنان ، راهی برای از میان برداشتن مشکلات به هم پیچیده اجتماعات آن روز بیابد . چه ، سلسله ریشه‌یافته صفوی به خاطر تقویت ارکان حکومتی خود ، سیاست را با مذهب در هم آمیخته و به یاری روحانیون و مراجع قدرتی که دست یاری به آنها داده بودند ، زمام هدایت فکری مردم ساده دل را در دست گرفته و به نحوی تاسف‌آور از احساسات و عواطف عالیه آنها سود جسته بودند .

گرفتاری‌های بی‌شماری که از رهگذر نفوذ خرافات و اشاعه اراجیف و نفوذ عناصر ناصالح روحانی نما ایجاد شده بود ، مصدر بسیار بدبختی‌ها برای مردم ایران شده و چه از باب امور داخلی مملکت و ایجاد ارتباطات صحیح انسانی بین عناصر متشکله آن و چه از جهت مصالح و روابط خارجی کشور و تاءمین نوعی آرامش و اطمینان در مناسبات با ملل و مردم همجوار ، دشواری‌های فراوان ایجاد کرده بود . ذهن دورنگر نادر ، اینبار نیاز داشت تدابیر قاطع و صریحی بیندیشد و با عوامل ادبائر و اختلاف ، از ریشه روبرو شود . مشاوران درست‌اندیش او هم همین نظر را داشتند و نهایت مناسب می‌نمود که در مجمع حقیقی اهل‌بینش و دانش ، چنین مهمی به صورت پیشنهاد شخص صاحب قدرت ، حتی به تعبیر آمرانه و فرمایشی آن ، مورد مذاقه و امعان نظر قرار گیرد .

^{۲۵۳} با توجه به همه آن‌ها که در تاریخ شایسته بررسی است ، این " به حساب گرفتن مردم " باید برای نادر ، افتخار بزرگی محسوب شود و قابل درک است که در برابر موقع و حال مرد مقتدر و آگاه ، مخالفت‌های موجهی نیز صورت نپذیرفته و اراده او بدان‌گونه

که مصلحت بوده ، مورد تاء یید قاطبه حضار قرار گرفته است . محمد کاظم می نویسد که چون پس از تشکیل جلسات متعدد اکل و شرب - به ویژه صرف مشروبات الکلی که زائل کننده ملاحظات صوری است - احدی در مقام مستی " حرف پوچی و خواهش نسبت به سلسله صفویه اظهار نماید ، میسر نشد و همه کس دم از اخلاص و ارادت نواب اشرف صاحبقران می زدند ، نهایت در آن اوقات میرزا ابوالحسن ملاباشی ، در چادر خود گفته بود که :

هرکس قصد سلسله صفویه نماید ، نتاج آن در عرصه عالم نخواهد ماند ، حاسوسان این خبر را به سمع همایون رسانیدند که یوم دیگر طناب به حلقش انداخته ، در حضور اقدس خفه نمودند و دیگر احدی را یارای آن نبود که در آن باب سخنی اظهار نماید .^{۲۵۷}

وقتی که تدارک این همه مقدمات دیده شد و نادر ، راه را از هر حیث برای گام نهادن خود هموار کرد ، در صد دبر آمد که از اراده توده ها و تعلقی که به طوع و کره به او یافته بودند ، به چهره های اصولی و مستند و منطقی بهره بردارد و شرایطی را برای قبول مسئولیت سنگین پادشاهی پیشنهاد کند که رفاه عام و سعادت دائمی خلق با دوام نفوذ و سلطه دوده وی در آن باشد .

نخست آنکه در برابر نفوذ پردامنه ودویست و پنجاه سال یا گرفته فرزندان سیخ - صفی ، از همان راه خود آنها وارد شد و شاه اسمعیل را که میدع و محرک ترتیبات جدید مذهبی اکثریت اهل ایران بود ، به باد انتقاد گرفت . وی را متهم کرد که " بنا بر صلاح دولت خود ، مذهب تسنن را متروک و تشیع را شایع و مسلوک داشته ، و به علاوه آن ، سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه مفاسد است ، در السنه و افواه عوام و اویاش دایر و جاری کرده ، و شرو شرارت به خجماق دو برهم زنی برانگیخته و خاک ایران را به خون فتنه و فساد آمیخته است " و به طور مسلم " مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد ."^{۲۵۹}

بدین سان نادر ، زیرکانه تلاش کرد که با همان سلاخی به حنک اسلاف صفوی خود

رود که پایه گذار این سلسله در دست گرفته بود و به حقیقت ، با این که حکومت او به کلی غیر مذهبی و بر مبنای احترام به همه ادیان الهی مستقر بود ، از آنجا که زمام عقلی توده ها را در کف ارباب دانش مذهبی می دید ، کوشش ورزید که تا منبع اساسی قدرت صفویان را در میان مردم ، از بین ببرد و به جای آن ، تنسیقات مذهبی پیشینیان کشور و ملت را برقرار سازد .^{۲۶۰}

باز در همین مرحله است که می بینیم نادر برای نخستین بار از "مذهب اسلاف کرام و آروغ عظام نواب همایون" خود سخن می گوید و به تعبیری ، در صدد است که توده را به صراط المستقیم "الناس علی دین ملوکهم" بکشاند ، چون این حقیقت را دریافته بوده است که صفویه نیز در آغاز همین گونه رفتار داشتند و اگر جز به مدد زور و شمشیر بود ، به سهولت قادر به تعبیر مذهب مردم نمی شدند . باری ، که محتمل است او ، در صدد

این نیز بوده باشد که به خلق الله نیز هشدار دهد و به درستی متوجهشان گرداند که چنین مخاطبشان ساخته که "از زمان رحلت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین ص چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده" اند " که هند و روم و ترکستان همگی بر خلافت ایشان قائلند و در ایران نیز سابقاً " همین مذهب رایج و متداول بود " تا آنجا که " خاقان گیتی ستان شاه اسماعیل صفوی . . . در مبادی حال " به تغییر آن مذهب دست زده است ."^{۲۶۲}

این نوع تداعی آفرینی در ذهن مردم ، البته تا ثیرات آنی و فوری نمی توانسته است داشته باشد ، چون به مقین امر مذهب و اعتقاداتی که با شیران درون می شود ، نه از آن گونه است که به سهولت جابه اندیشه های تازه ای بسپارد و نادر که خود به عمق احساسات و علائق مردم کشورش به مبانی فکری شیعی متوجه بود ، تنها در صدد آن برمی آید که از احشاء و زوائد آن بکاهد و اصول حقیقی و راستین مذهب را برقرار نگهدارد . باز این میرزا مهدی است که از قول نادر می نویسد که " چون امام همام جعفر ابن امام محمد باقر ع ، امام به حق ناطق است " شایسته است که مردم " در فروعات ، مقلد طریقه و اجتهاد

گرچه که با توجه به خلیات و تاءملات و منویات نادری ، و نیز در نظر داشتن مطنه‌های فکری مردم روزگار او ، می‌توان باور داشت که اقدامات اصلاحی ویا بهتر است گفته شود پیشنهادات مذهبی او ، بیش‌وکم از دیدگاه سلطه‌و اعمال قدرت سرحشمه می‌گرفته و با ملاحظه اهدافی که بعدها تعقیب کرده ، جنبه‌های فردی و دودمان دوستی و حاه‌پرستی آن بر دیگر جهاتش اولویت داشته است ، ولی بازهم از یک دیدگاه وسیع دیگر که منتهی به تاریخ و سرنوشت و صلاح‌ملت‌های ساکن آسیای غربی است ، آن هم در مدخل عصری که به دوران همبستگی‌های ملل جهان نزدیک می‌شده ، قابل گفتگو است که به عنوان سنگ پایه بنای وحدت اسلام مورد توجه قرار گیرد .

دیگر از خواست‌های نادر این بود که ایرانیان طرفداری از سلسله صفویه را به کناری نهند و هیچیک از اولاد و احفاد شیخ‌صفی را در هیچ‌حال ، پناه ندهند . او به خوبی می‌دانست که دوران مدید سلطنت صفویان ، تواءم با ارتباطات چندجانبه اولی‌الامری آنها ، پیوندهای عمیقی میان توده و پادشاهان ایجاد کرده بود و بنابراین ، می‌توانست دست‌کم متوقع باشد که کسی به حمایت از شاهزادگان و یا متظاهران به نسبت با آن خاندان ، شمشیر نکشد .

و سده‌دیگر این که پادشاهی در دودمان نادر موروثی بماند و آنها که در دشت معان حاضر آمده بودند ، به نیابت از سوی ملت ایران ، وفاداری صادقانه و دائمی خود را به شاه جدید و خانواده‌اش ابراز بدارند . محمد کاظم می‌نویسد که نادر ، در همین موقع امام حجتی نیز باهم وطنان خود به عمل آورده و از طریق تهما سقلی خان حلایر ، حسن علی - خان معیارباشی و احمدخان ، واسطه‌های سخن خود به روئ‌سا و امرای حاضر گفته است که :
 " اگر خواهش پادشاهی ما دارید ، من به اندک بقصیری شما را به قتل خواهم آورد و از سر شما کله‌منارها خواهم ساخت و زن و فرزندان شما را به اسیری خواهم انداخت . " ولی هر قدر

که " تهماسب خان از این مقوله سخنان تقریر نمود ، مردم عرض نمودند که : ما جان و مال خود را فدای شاهراه دین و دولت نموده ایم . به هرچه راءى الهام آرای اقدس اقتضا نماید ، بنده و فرمانبرداریم . "

۲۶۸

درباب شرایط مذهبی نادر ، به وسیلهٔ اعضای شورای مغان ، سندی تهیه و امضاء شد که به هر طریق ایرانیان اعمال مربوط به مذهب شیعه را که شاه اسمعیل برقرار داشته بود ، ترک کنند و با پیروی از تعالیم امام جعفر صادق ، آئین جدید را - که از سب و رفض نسبت به خلفای ثلاث عاری بود - به عنوان رکن پنجم اسلام بپذیرند . آنگاه متن پیشنهاداتی که می باید به ترکها تسلیم شود ، تهیه و به این شرح اعلام گردید :

۱ - چون مردم ایران از عقاید سابق دست کشیده و مذهب جعفری را پذیرفته اند ، انتظار می رود که علماء مذهبی عثمانی اذعان به صحت آن کرده ، خامس ارکان اسلامیش شمارند .

۲ - چون ارکان اربعهٔ مسجد الحرام به ائمهٔ مذاهب اربعه تعلق دارد ، این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک باشد و ایرانیان به طریق خود نماز بگذارند .

۳ - همه ساله از طرف ایران امیرحاج تعیین شود که به دستور امیران حاج مصر و شام ، زائران ایرانی را به مکه رساند و کارگزاران عثمانی صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم بدانند .

۴ - اسرای طرفین آزاد شوند و خرید و فروش بر آنها روا نشود .

۵ - نمایندگان هر یک از دولت های ایران و عثمانی در پایتخت های طرفین باشند که امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل دهند .

به این ترتیب معلوم می شود که نادر هنوز پاس خاطر رعایای شیعی مذهب خود را به سختی نگاه می داشته و تنهادر صدد تمهید ترتیباتی بوده است که اختلافات و خصومت های چندسالهٔ با ترکان را از میان بردارد و اعتقادات اکثریت مردم ایران را نیز برای آنها قابل قبول گرداند . متأسفانه باید گفت که او با وجود توفیق در میدان های جنگ ، هیچگاه

در زمینه امور داخلی کشور خود موفق نیامد و تازنده بود نتوانست که قلوب ایرانیان را به طرف خویش جلب کند و نگاه دارد . از طرفی هم در رابطه با ترک‌های لجوج و متعصب و کاهش اختلافات تاریخی با آنها ، به کامیابی دست نیافت و منازعات مکرر و خونین دو دولت تا سال آخر عمر شهریار افشار ادامه یافت .

نکته دیگر این است که اتکاء نادر بیش و پیش از همه ، متوجه قوه و قدرت بود و او که به نیروی شمشیر ، توانسته بود تا آن تاریخ - و بعدها - مشکلات را حل کند ، به زحمت می‌توانست که خود را از وسوسه نیرو و اعمال فشار بر کنار نگهدارد . اقدام او در برگزاری شورای تاریخی دشت مغان ، بدون شک از برجسته‌ترین کارهایی است که کرده و شاید هم در عین قدرت طلبی و زورگوئی و تحمیل‌کنندگی نظرات ، مؤید نوعی بلندنظری و سعه صدر و اختیار بخشی وی باشد . با این حال ، گرفتاری‌های مداومی که پس از سلطنت برای او به وجود آمد - و تا پایان زندگانش نیز ادامه داشت - دست به دست بیماری‌های روز افزون جسمی و جانی مردمنزوی ، کورکردن فرزند ارشدش رضاقلی ، به پا خاستن آشوب‌ها و اغتشاش‌های پردامنه متعدد در اکناف مملکت ، و جنگ‌های لاینقطعی که زندگی مرد تنهارا همیشه به روی زین و کشتن و بستن محدود و محصور می‌نمود ، باعث آمد که نابغه برجسته ایرانی نتواند مانند بنیادگذار صفوی ، بذری را که کاشته بود ، به‌مر رساند . این که سهل است ، چون می‌بینیم که بالعکس ، تخم اختلاف و دشمنی تازه‌ای را میان آحاد ملت خود و خود می‌کارد که روز به روز ثمرات تلخ و غم‌انگیز و فاجعه‌بار آن ، بیشتر رشد می‌کند .

این که شاه نادر نتوانست در قبول نظرات خود به وسیله ملتش شاهد نوفیق شود ، در اساس بر درستی و اعتبار افکار وی لطمه چندانی وارد نمی‌کند ، چه ، شکست او در اسب زمینه ، جملگی به اصالت فکری وی مربوط نمی‌شود ، بلکه در رابطه با مسائل دیگری است که چنانکه مذکور افتاد ، برخی از حوزه قدرت و نفاذ فرامین وی به دور بود . شک نیست که نامدار افشار ناگزیر بود که با دست‌تنها ، در جبهه‌های متعدد داخلی و خارجی بجنگد

و چون خود را تنها سنگر دفاع از آرمان‌ها و عقایدش می‌دانست ، هر روز بیشتر از توده‌های رنجبر و دردمند مطیع ناچاری او امرش کنار می‌گیرد ، تا آنجا که در پایان کار ، دیگر کسی هواداری و اقدامات احیانا " موجهی نیز نماند ، بل که زوال حکومت او و دودمانش راهم فوزی عظیم بداند !

شورش علیمرادخان بختیاری

از جمله شورش‌هایی که در آغاز پادشاهی نادر ، در صفحات مرکزی و غربی ایران ، به پا خاست و بیش‌و کم قوتی گرفت ، یکی همین طغیان علی‌مرادخان و یاب‌گفته^{۲۷۲} میرزامهدی ، "علیمرادی نام جیبوند" است که طبق تحقیق لکهارت و اطلاعاتی که این شخص از طریق سردار ظفر بختیاری به دست آورده ، از طایفه^{۲۷۳} چهارلنگ بوده است ، ایلات بختیاری که از عشایر قدیم ایرانی برجای مانده‌اند ، در طی هزارها سال زندگی پر زحمت در دامنه‌های شرقی و جنوبی زاگرس ، با مشکلات بسیار قرین بوده‌اند و با این که پیوستگی طبیعی آنها به محیط کوهستانی و کم درآمد خود ، نوعی زندگی طاقت‌فرسا و دردناک را بر آنها تحمیل کرده ، با اینهمه در طی قرن‌های طولانی ، نوعی استقلال و آزادی را برای خود محفوظ داشته‌اند . زین‌العابدین شیروانی در توصیف حسب و حال مردم این صفحات ، در ذیل کلمه "بختیاری می‌نویسد که" نام طایفه‌ای است که از طوایف لر ، از علم خالی و از جهل پر ، و ایشان دو طایفه‌اند ، هفت لنگ و چهارلنگ ، و هریک از آن طایفه را قبایل بسیار و عشایر بی‌شمار است که گویا قریب سی هزار خانوارند و همواره طریق بیلامی و قشلامی سپارند . مسکن ایشان جبال سخت و جنگل‌های پردرخت و چمن‌های خوب و مراتع مرغوب و آب‌های خوشگوار و هوای سازگار دارد ، و طایفه بختیاری عموماً " به جنگ و جدال راغب و به راهزنی و به قطاع‌الطریق طالب . اما اشخاص نیک محضر و ستوده سیر در میان ایشان نیز بسیار است و به صفت شجاعت و سخاوت و مروت موصوف ، و در مراتب غریب‌نوازی و مهمانداری

باری ، شهرت جنگجویی بختیاریان ، به تبع آزادگی طبیعی فرزندان بی پیرایه کوهسار ، همواره وجود داشته و به خصوص در ارتش‌های ایرانی ماء مور مبارزه در مناطق مرتفع - هم چنانکه در دوره نادری نیز کرارا " اتفاق افتاده - نقش اساسی بر عهده آنها قرار می گرفته است .^{۲۷۵} محیط زیست آنها هم طوری است که پای هر فاتحی بدان نمی رسد و اگر هم سپاهی بتواند از قلل شامخ متعدد آن به سلامت عبور کند و دستجاتی از طوایف رزمنده و متحرک را در زیر ربه طاعت ظاهری خود کشاند ، از آنجا که امکانات زندگی کافی نمی تواند به دست بیاورد ، ناچار به ترک منطقه می گردد و خواه و ناخواه سرزمین بختیاری را به خود بختیاریان وامی گذارد . این مسئله همیشه سبب می شده است که منطقه بختیاری و به ویژه قلل مرتفع آن که فقط برای جماعاتی از خود کوه نشینان شناسا بوده ، ماء منی برای گردن کشان تلقی شود و آن عده از کسانی که سر تسلیم در مقابل قدرتمندان حکومت‌های مرکزی فرود نمی آورده اند ، خود را در پناه جبال عظیم از تعرض ارباب زور و جور مصون ببینند .

۲۷۶

شورش علی مرادی بختیاری نیز که به توضیح محمد کاظم " جوانی بود فرزانه و مردی بود مردانه " و در آغازهای کار خود نیز همکاری با نادر و جانفشانی در سپاه او را پذیرفته بود ، همین گونه شکل گرفته بود و قطعاً " از بخت بد این حادثه جوی ناکام بود که دشمن بی گذشت و تخلف ناپذیر و بی آرامی چون نادر ، در مقابل او قرار گرفته بود . مؤلف مزبور می نویسد که در هنگام ورود نادر به بختیاری (در اوائل سال ۱۱۴۵ و پس از خلع تهماسب که شورش در این منطقه به وقوع پیوسته بود) ، جمعی از رزم آوران و نامیان این خطه را به سلک ملازمان خود درمی آورد که از جمله یکی همین علیمراد بوده است که " خاقان صاحبفران ، مومی الیه را در سلک دهباشیان پساوول حضور برقرار گردانید . "

۲۷۹

۲۷۸

همین مسئله گویا موجب ایجاد کدورتی در دل جوان نامور شده است که حرا نادر برخی از همشهریان او چون علی نجف بیک را به منصب مین باشیگری انتخاب کرده و وی را

۲۸۰

در مرتبه نازلی قرار داده است . با این حال مرد برومند ، در جمع سپاهیان ارتش نیرومند نادری ، جانی زی خویش به دست آورده و وقتی که نادر به پاکسازی آذربایجان و قفقازیه از وجود عناصر بیگانه اشتغال داشت ، با دلاوری‌ها و فداکاری‌های خویش ، منزلتی قهرمانانه کسب کرده بود . مورخ مروی که حوادث زندگی علیمراد را با نوعی اهتمام

پی‌گیری کرده است ، می‌نویسد که دلاوری بختیاری ، در معرکه نبرد تاریخی نادر با عبدالله -

پاشا چغال اوغلی سردار عثمانی " کوشش و جدال زیاد کرده است ، خود را به خزانه

عبدالله پاشا رسانیده ، موازی یکاستر ، که زر سرخ بار داشته ، به دست آن افتاده بود ،

و یوزباشی علیمراد بر آن وقوف یافته ، در تخویف و تهدید آن درآمد و علیمراد نیز ابا

نموده ، یوزباشی مذکور ، تازیانه چند به علیمراد زده ، آغاز فحش و دشنام نمود و آن

مرد مردانه را عرق غیرت به جوش آمده ، به خدمت علی نجف بیگ یوزباشی خود شکایت

نمود ، مومی‌الیه چیزی به بهای گفتگوی آن نداده ، بنا را به تغافل گذاشت . "

طبیعی است که مرد غیرتمند از این پیشامد سوء متاءذی شده و منتهز فرصتی برای

رفع اهانت نشسته است . سخن محمد کاظم پسندیده به نظر می‌آید که می‌گوید " قبل از

این نیز به جهال هنگامه طلب ، گفتگو در میانه می‌آورد که اگر شما با من متفق شده ، از

رکاب والا فرار کرده ، به کوه بختیاری رفته ، در اندک فرصتی جمعیت فراهم آورده ،

دارالسلطنه اصفهان را به تصرف آورده ، با نادر دوران مجادله کرده ، تخت آنرا به تخته

تابوت مبدل خواهم ساخت . " این گونه سخنان در نظر مردمی که امور را تنها از دریچه

دیدکوتاه خود می‌دیدند و یا به زور بازوی مردانگی خویش ، بیش از حد متکی بودند ، طبعاً "

انعکاس‌های تشویق‌آمیزی پیدا می‌کرد ، تا آنجا که قریب " سیصد چهارصد نفر آن " گروه "

بر آن قرار داده بودند که : در هنگام که تو حرکت نمائی ، ما نیز در خدمت تو عازمیم !

و به همین خیالات فاسده ، آن ابتر سفاقت پیشه در حینی که دسته به دسته غازیان در بیلاقات

به چرانیدن دواب و چهارپای خود مشغول بودند ، آن جمع جهال رجال را برداشته ، به

در ورود به بختیاری است که جماعات دیگر بختیاری ، به گروه عاصی ملحق می شوند

۲۸۸

و جمعیت انبوهی را که به بیست هزار نفر بالغ می شده اند ، فراهم می آورند . میرزا مهدی نیز

با این تقریرات همراه است که می گوید جمع کثیری از آنها که نادر به سال ۱۱۴۵ به محال

جام در خراسان ، کوچ داده بود ، گریخته و به مساکن قدیم خود بازگشتند و " از ملازمان

رکابی ایشان - آنها که در خدمت نادر بودند - نیز جمعی به مرور ایام به ایشان پیوسته ،

۲۸۹

علیمراد نامی بود ، قائد راه روسیاهی و پیش آهنگ طریق گمراهی ایشان گردید . "

از آنجا که علیمراد مردی جنگجو و دلاور بود و طبیعت این گونه صفات در نزد مردم

بختیاری نیز به غایت ممدوح تلقی می شد ، در اندک مدتی به رغبت یا زور ، مردم بسیاری

به دور او گرد آمدند و " چون باد غرور و نخوت و فور جمعیت در آن اثر کرد ، هوای پادشاهی

در سر آن افتاده ، جمیع سران و ریش سفیدان طایفه چهارلنگ و هفت لنگ را بر سر خود

جمع ساخته ، و طایفه الوار را نیز از نواحی خرم آباد به خود متفق ساخته ، روزی در امر

خطیر سلطنت با ایشان مشورت نمود که : اگر من اراده پادشاهی نمایم و سکه و خطبه خود

۲۹۰

را به اسم خود نمایم ، جمیع سرداران و سرکردگان عراق و فارس و قلمرو " علیشکر " و

همدان چون اخلاص کیش اجاق صفویه می باشند ، بر سر من جمع می گردند و من می گویم که

۲۹۱

بعد از منهدم ساختن دولت نادرشاهی قدم در مملکت خراسان گذاشته ، شاه بهماسب را کد

در آن ولایت در حبس است ، از بند نجات داده ، پادشاهی را در فیضه احبصار آن کدارم .

۲۹۲

و پادشاهی اسمی است بزرگ ، و مردم به زودی بر سر من جمع خواهند شد . هرگاه لطف

خدا شامل حال من شد ، شاه بهماسب در عراق و خراسان اکتفا نماید ، من به همدان و

۲۹۳

فارس و کرمان قناعت می نمایم . "

این سخنان که با تحسین پیرامونیان علیمراد مواحه شده بود ، او را بر سی انگرید

که نهمت های بزرگ به سر گهرد و گذشته از تدارک اسباب سلطنت و اسباب ملازمان و انسان

خلوت ، و جلوت ، بدین نحو نیز سکه زند :

۲۹۴ سکه برزر می‌زنم تا صاحبش پیدا شود
می‌کنم دیوانگی تا بر سرم غوغا شود

و بر روی دیگر سکه ضرب شده بود که :

۲۹۵ علی‌مراد مرا داد و بختیاری کرد
۲۹۶ به زیر سکه من نقره کامرانی کرد

گرچه بر اقدامات علی‌مراد جز نوعی طغیان و خیالپردازی‌های عاصیانه ، آن‌هم در

برابر جهانگشای مقتدر و صاحب تدبیری چون نادر که می‌رفت همه مملکت را به زیر اراده

و نظم آهنینی بکشاند ، نامی نمی‌توان نهاد و اقدامات او نیز به حقیقت از حدود تجاوزات

مکرر به نواحی آبادی‌های مجاور بختیاری و غارت کاروان‌های خصوصی و عمومی بیرون نبوده

است ، ولی هرچه بود که ذهن خراسانی بزرگ را سخت به خود متوجه ساخته بود تا آنجا

که در گرم‌گرم مبارزه‌های پردامنه علیه ترک‌ها ، چندین بار سردارانی را برای دفع مزاحمت‌های

او گسیل داشته بود . نخستین گروهی که بدین مهم اعزام شدند کار چندانی از پیش نبرده

و بازگشته بودند ، تا این که ثانی‌الحال ، نادر ، باباخان چاپوشلو را با جمعی از خوانین

و حکام به تنبیه متمردان روانه می‌گرداند . چنین بر می‌آید که با وجود غلبه باباخان ،

به دلیل مآمن کوهستانی و گریزگاه‌های پنهانی که یاغیان را بوده ، کاری از پیش نرفته و

ریشه آشوب خشکیده است . این است که به تقریر میرزا مهدی " بعد از آن که باباخان

حسب الامر مطاع ماء مورد ربار سپهر ارتفاع گردید ، علی‌مرادی باز فرصت جسته ، سلک جمعیت

ترتیب داده ، در سمت کوهستان دست به دزدی و افساد برگشاد ، بعد از آن به دستور

" نادر " سلطان علی بیک ابیوردی و نجفقلی بیک شرباشران ، با فوجی به اتفاق حاکم شوشتر

و نایب کوه کیلویه به امر اقدس عازم گوشمال ایشان گشته ، در پای کوه مشهور به سالم نزول

و چون به سرحد وضوح پیوست که علی‌مرادی قلعه کوه راکه سربر سپهر می‌زد ، سقناق خویش

ساخته ، در آنجا به تحصن پرداخته ، قشون کوه کیلویه و شوشتر در پای کوه توقف و

سلطان علی بک و نجفقلی بک به پای بیباکی آهنگ فرار کرده ، بعد از آن که سنگلاخ صعب را

به قدم سختی پیموده به نیمه راه کوه رسیدند ، آن طایفه جمعی از قله کوه و جمعی از کمرکوه ، ایشان را در میان گرفته ، به انداختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته ، هر سرکرده ای را با جمعی از عساکر و غازیان مقتول ساخته ، و بقیه سپاه که در پای کوه سالم مانده بود ، روانه ولایت خود شدند .^{۳۰۰}

در چنین موارد ، و به ویژه شکست نیروهای اعزامی حکومت مرکزی ، کار فتنه بالا می گیرد و همان که در افواه داستان مغلوبیت سرداران دولتی جاری می شود ، گزافه های خودپسندانه تا سرحد حماسه های قهرمانانه زودگذر ساری می گردد . شاید هم پس از این فاجعه است که جمعیت علیمراد افزونی فوق العاده می گیرد و به بیست هزار نفر بالغ می شود .^{۳۰۱}

کمک مادی قابل توجهی نیز که در اختیار خان طاغی قرار داده می شود از رهگذر دستبرد به دوهزار تومان مالیات فارس بوده است که در حوالی اصفهان به دست کسان او می افتد .^{۳۰۲}

نادر هنوز مجال آن را نیافته بود که به این امر کوچک داخلی بپردازد ولی انعکاس عدم موفقیت سپاه اعزامی وی ، توأم با داعیه های سلطنت طلبانه علیمرادی ، بزرگ بود و می دانست که پس از خاتمه کار ترکان باید که در قلع و قمع غائله اهتمام ورزد . پس در خلال اقامت خود در قزوین ، طرح کاملی برای محاصره علیمراد و هواداران او ریح (اوائل جمادی الثانی ۱۱۴۹) و خان جان را از سمت اصفهان و حسنعلی خان حاکم همدان را از جانب شمال و شمال غربی کوهستانهای مشرف بر بخیاری ، در راس سپاهیان کارآمدی مأمور محاصره آنان کرد . برای تکمیل کار ، دسه هایی از جزایر چیان و رزم آوران ساسی لرستان فیلی و شوشتر و کوه کیلویه را هم از جهات غربی و جنوب ارتفاعات بحساری و آدار به پیشروی ساخت تا علیمراد و ابواب جمع او را کاملاً " در سنگنا فرار دهد و راه فرار بر آنها^{۳۰۴} را به تمام معنی سد کند .

خود نادر هم در راس گروهی زبده از نامداران ، فروس را ترک کفد و از راه جاپلاق و خوانسار عازم مناطق کوهستانی بخیاری گردید . علیمراد که طبعاً " توان مبارز^{۳۰۵}

۳۰۶

با چنین قوائی را در خود نمی‌دید ، به مدافعه ناگزیر شد ، چه " هرچند اراده نمود که با جمعیت خود به مجادله پیش‌آمده ، کوشش نماید و " لی " جماعت بختیاری از ترس و خوف عساکر ظفر شعار متفرق شده ، در جبال و صحاری حیران‌وسرگردان شدند ."

۳۰۷

پیداست که عزم جزم نادر برای سرکوبی متجاسران از یکسو ، و ضعف و قلت جمعیت و استعداد علیمراد و هواخواهان او از دیگر جهت ، عوامل موثر شکست بختیاریان شده و کار را به جایی رسانیده است که اینان ناگزیر به قتل رفیع کوهستانها و مراکز ناشناخته خود پناه آورده‌اند . نادر مدت دو ماه به تجسس گروه‌های مختلف گردن‌کش پرداخت و با ایراد تلفات سنگین به قوای متفرق مقاوم ، بازمانده را به تسلیم وادار کرد . اما هنوز علیمراد به شخصه تمکین نکرده بود و پادشاه می‌دانست که اگر وی را به حال خود بگذارد ، پس از رفتن او ، به کمترین تلاش ، استعداد دیگری فراهم خواهد آورد . پس به حوالی شوشتر درآمد با صدور فرمان‌هایی از کلیه اهالی بختیاری خواست که برای یافتن علیمراد و آخرین بازماندگان او ، به تلاش برخیزند .

۳۰۸

دردژ شاهی که قرب هفده کیلومتری دزفول واقع است ، سنگر مستحکمی به دستور نادر ساخته شد و به امر او ، سپاهیان ایران دسته‌دسته به اطراف کوه‌ها متفرق شدند تا مگر نشانی از علیمراد بیابند . میرزا مهدی می‌گوید که نادر خود درنگ را جایز نمی‌دانست - و این مطلب قطعا " به دلیل نبودن وسیله " کافی معاش و صعوبت محیط زیست برای سربازان نیز بوده است - و از آنجا به دارد ربه روی آورده و پس از گذاشتن ساخلوی کافی در این منطقه ، به گذرگاه تلاب توجه کرده است . از ناحیت اخیر هم " فوجی را با قشون الوار ، مامور به جبال سمت زندیه و جمیوند تا حدود لرستان ساخته ، باز سالم و غانم صرف عنان به جانب کوه سالم فرمودند . " اینطور معلوم است که نادر می‌خواسته به تمام معنی کلمه از بختیاریان زهرچشم بگیرد ، چون از فحوای سخنان مورخان مورد استناد ما نیز پیداست که هرکس ر که گمان طرفداری او از جمعیت یاغی می‌رفته ، دستگیر می‌کرده‌اند .

۳۱۱

با این که مستقر قطعی نادر در هنگام دستگیری علیمراد مشخص نیست ، ولی می توان

از توضیحات میرزا مهدی استنباط کرد که پس از عبور از جانب کوه سالم ، به قلعه بناور رسیده و از آنجا نیز گذشته دگر باره به شوشتر نزدیک شده است . باری ، بختیاری ناموفق که در بیغوله کوهی از ارتفاعات گورکش لرستان مخفی بوده ، دیگر توان پایداری در خود نمی دیده است و این صحنه دردناک از زندگی وی را محمد کاظم به صورت عبرت انگیزی تصویر نموده است که می نویسد دسته هائی از سپاهیان خان جان مزبور و کاظم خان قراداغلو قورپسا و لباشی به حوالی کوه رسیده و پیرزنی را در حال بردن آب مشاهده کرده اند . و اما چون این زن از بیان حقایق خودداری می کرده ، و به هیچ تمهیدی حاضر به ابراز حقیقت نمی شده است ، مدتی او را بی خواب نگه داشته اند و " هرگاه خواب بر آن غلبه می کرد ، سیخ های آهنین به آن می زدند . چون یکشنبه روز به این و طیره آن را سیاست نمودند ، ناچار به عجز آمده ، گفت علی مراد در این جبال با عیال و اطفال خود می باشد . "

۳۱۳

وقتی علیمراد از آمدن سربازان آگاه شد ، همه زنان و دخترانش را به هلاک رسانید

۳۱۶

تا به دست آنان نیفتند ، و چون خواست که " مادر خود را نیز بکشد ، مادرش آن را به سیر خود قسم داده ، گفت : من مشت پیره زنم و دوست و دشمن را به من رجوع نیست ، مرا نگاه دار ، شاید شفاعت تو کنم ! محبت مادر و فرزندی مانع آمده ، از سرفعل مادرش درگذشت . " پس از آن تا سه شبانه روز با بازمانده اعوان خویش به جنگ ادامه داد و چون گرسنگی و بی غذایی بر ایشان غلبه یافت " ناچار شمشیر خود را بر کناره افکنده ، وارد حضور خوانین گردید . " آنان هم وی را به خدمت نادر که " در حدود شوشتر بود فرسادی . "

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

نادر گویا خواسته است به نحوی این مرد را مجازات کند که عبرت للباطرس نماید ! چون " حکم فرمودند که گوش و بینی و دست و پاهای آن را قطع کرده ، دیده جهان بس آن را از حدقه برآوردند و سینه و سایر اعضای آن را بریده ، بعد از این رجز و سیاست ، به مادرش گفت : فرزندات را به تو بخشیدم ! و علیمراد با وجود آن حالت ، آهی نروده ، آب می خواست

۳۱۸

ودرمیان خاک و خون غوطه می زد و به شانه و زانو تردد می کرد و می گفت : دریغ که جمعی جوانان
و نامداران به جهت پاس حرمت من قتل و اسیر نادر شیرگیر خواهند شد " و از روزگار شکایت بسیار
کرده ، طرف عصر جان به جان آفرین تسلیم نمود .^{۳۲۰}

آن جمع دیگر از بختیاریان هم که هنوز در زوایای کوهها ، متواری بودند ، به
خواهش و وسای بختیاری که در رکاب شهریار ایران خدمت می کردند ، مورد عفو قرار گرفتند
و نادر پس از آن که دگر باره عده ای را به جلای وطن و اقامت در حوالی جام ناگزیر ساخت
گروهی از زبده دلاوران این خطه^{۳۲۱} مرد خیز راهم در ارتش پیروز مند خود پذیرفت ، که
در خلال نبردهای بعدی او و سرداران او در قندهار و غورو غرجستان و داغستان ، شجاعت های
بسیار از خود نشان دادند .

پس از آنکه نادر بدین طریق ، از حل و فصل کار علیمراد فراغت یافت ، به اصفهان
روی آورد و در تاریخ نهم جمادی الثانی سال ۱۱۴۹ / ۱۵ اکتبر ۱۷۳۶ وارد این شهر که
هنوز هم پایتخت تلقی می شد گردید .^{۳۲۲}

تسخیر پشاور = در راه هند

پس از استقرار نادر براریکه^{۳۲۳} سلطنت و قلع و قمع آشوب های داخلی ، محیط مساعدی
برای تنبیه قندهاریان سرکش و لجوج - که هم آنها مایه و موجب اصلی انقلابات اخیر کشور
بودند - فراهم آمد و وقتی پس از یک محاصره^{۳۲۴} پانزده ماهه (شوال ۱۱۴۹ - ذی الحجه ۱۱۵۰)
شهر کهن به تصرف آمد ، می توان گفت که آخرین نقطه^{۳۲۳} مقاومت در برابر تجدید عظمت
ایران و رسانیدن آن به مرزهای طبیعی فلات ، از میان برخاست .

هم در ایام محاربه و محاصره^{۳۲۴} قندهار بود که شاه نادر ، سفیر تازه ای به دهلی
فرستاد و از پادشاه هند ، محمد شاه گورکانی ، تقاضا کرد که بنا بر اتحاد مابین دو کشور ،
منتوقع است که به حکام مناطق سرحدی فرمان دهد تا از ورود فراریان افغان به کشور خود

جلوگیری کند ولی متاسفانه باز جوابی نیامد و چون شهریار ایران ، می خواست که تکلیف مرزهای تاریخی کشور خود را مشخص نماید و امنیت سزاوار در داخلهٔ سرحدات شاهنشاهی برقرار دارد ، مصمم شد که به شخصه اقدام کند و از تزلزل و تردیدی که در وضع سرحدات آشوب زده ، مشاهده می گردید ، خلاصی یابد . پس در بهار سال ۱۱۵۱/۲۱ مه ۱۷۲۸ از نادرآباد به طرف غزنین حرکت کرد و به اندک فاصله ای ، سپاهیان ایران ، شروع به عبور از مرز نمودند .

در این موقع ، خاندان سلطنتی هندوستان مانند سلسلهٔ پادشاهی صفویان در ایران رو به انحطاط نهاده بود و محمدشاه از احفاد گورکانیان ، که از سال ۱۱۳۲ / ۱۷۱۹ بر آن کشور وسیع حکومت می کرد ، مردی به غایت عاجز و زبون و بی اراده بود . از بدبختی های این شاه ، کشور هند ، با دشوارترین روزگاران تاریخ خود مواجه بود ، از یک طرف جماعت مرهته به تاخت و تاز در اکناف مملکت پرداخته و به استیصال توده های درمانده و بی دست و پای هندی می پرداختند و از طرف دیگر ، حکام و والیان نالایق ، به خرابی کارها و ادبار احوال رعیت کمک می کردند . به اضافه که پای دولت های استعمارگر اروپائی و به ویژه انگلیسی و فرانسوی هم در آن سرزمین باز شده و تا به زمان مملکتداری این شاه برسد ، نصف کلکند و نواحی اطراف گنگ به تکمیل رسیده بود .

۳۲۵

طبیعی است که ظهور ناگهانی مرد نیرومندی چون نادر و حضور او در راس ارسی قوی و مقتدر در مرزهای هند ، بردشواری های دربار دهلی اضافه میکرد و محمدساد بانوان را که به علن شاهد تجزیهٔ کشورش بود و دسائس کوبه بینانهٔ رجال سبک معر در بار خود را با تاءثر می نگریست ، بیش از پیش ماء یوس و ناراحت می ساخت .

معاذیر نادر برای گوشمال هندیان ، هرچه که بود ، بی شک از اس حقیقت سناست می گرفت که اوضاع داخلی آن کشور ، آشفته و برای قدرت نمائی مرد سلطه گر و صاحب سوکسی مهیا بود . بدون شک ، هرکس می توانست این نکته را درک کند که ضعف و درماندگی از بسرت بهانه جویان جلوگیری نمی تواند بکند و جبر تاریخ و تقدیر نخلف باید بر حکومت های فاسد

و پوشالی را تغییر دهد .

نادر در صفر ۱۱۵۱ غزنین و در ربیع الاول کابل و در جمادی الثانی همان سال جلال آباد را مسخر کرد . نصرالله میرزا که به تاخت و تاز بامیان و غور بند ماء مور شده بود ، در جلال آباد به خدمت پدر باز آمد و رضاقلی میرزا هم که برای تاء دیب مفسدین شمال شرقی کشور ، تا حدود بخارا پیش رانده بود ، در بهار سفلی ، پنج فرسنگی جلال آباد ، به اردوی شهریاری پیوست . نادر نیابت سلطنت ایران و اختیار عزل و نصب بیگربگی ها را در خلال غیبت خود ، به او تفویض فرمود و روانه کشورش ساخت تا در مشهد مستقر شود و جز به آذربایجان که در اختیار ابراهیم خان بود ، به امور دیگر نقاط پردازد .

۳۲۶

پس از آن به شاه اطلاع رسید که ناصرخان حاکم پیشاور و کابل با بیست هزار سپاه تنگه خیبر را پاسداری می کند و قصد ممانعت از پیشروی سپاه ایران را دارد . نادر که می خواست ضرب شصت چشمگیری به هندیان نشان دهد ، به مدد افراد بومی اطلاعاتی از کیفیت راهها و به خصوص صعبتترین آنها به دست آورد و پس از آن که عمده قوای خویش را تحت امر پسرش نصرالله میرزا در قصبه رکاب باقی نهاد ، خود به سرکردگی سی هزار سوار رو به دشمن آورد . راهی که نادر انتخاب کرده بود ، سه چوبه نام داشت که از کوه بلندی می گذشت و اصلاً " طرف گمان نیروهای هندی نبود . شاه تمامی شب را در معیت دلاوران خود راه پیمود و " صبح روز دیگر که دو ساعت از روز گذشته بود ، سی فرسخ راه طی کردند و از بی راهه به سروقت آن جماعت رسیدند . " ناصرخان که به تمام معنی غافلگیر شده بود ، به تهیه جنگ برخاست و صفوف لشکر بیاراست ، اما پیشتازان قوای ایران ، بی اعتنا به خستگی مفرط خود ، بی درنگ حمله بر نیروهای متفق هند و افغان را آغاز کرد و " طرفه العین سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته ، جمع کثیر عرضه شمشیرتیز گردانیدند . " ناصرخان و جمعی از سران نیروی دشمن دستگیر شدند و غنیمت بسیار به چنگ جنگندگان

۳۳۱

ایرانی افتاد . (رمضان ۱۱۵۱)

نادر دستور داد که از تعقیب شکست خوردگان در میدان جنگ چشم پوشیده شود ولی گویا این فرمان به موقع ، به گوش سربازان پیروز مندرسیده بود که محمد کاظم می نویسد :

" اما چه فایده که عساکر نصرت مآثر تا در دروب قلعه پیشاور از کشته پشتهها ترتیب داده ،
 ۳۳۲
 از هزاران ، یکنفرزنده به درنرفته که همگی قتل و اسیر دست عساکر نصرت مآثر گردیدند . "

با این همه فرمان نادری دایر به آزادی اسیران و خوشرفتاری با آنان صادر شده همگی را مرخصو ماء مورآن گردانیدند که " به پیشاور رفته ، سکنه و متوطنین آن دیار را خاطر جمعی و دل آسایی داده ، مطمئن خاطر گردانیده ، معاودت به اردوی کیوان پوی نمایند و دانسته باشند که این همه محبت و شفقت که درباره شمایان به عمل می آوریم ، به جهت آن است که لاف وفاداری و پاس نمک خواری برادر اعیانی ما محمد پادشاه را نگاه داشته ، در مجادله و مدافعه کوتاهی به عمل نیاورده ، لوازم سعی و اجتهاد خود را بیش از پیش به منصفه ظهور رسانیده ، جان و مال خود را دریغ نفرمودند . "

۳۳۳

باری پیشرفت به طرف پیشاور ، سه روز پس از نبرد خیبر آغاز گردید و در این مدت عمده قوا باینه و اسلحه و توپ توانست خود را به نادر برساند . اهالی پیشاور هم که از خبر شکست فاحش ناصر خان آگاه شده بودند ، مقاومت را جایز ندانسته ، تسلیم گردیدند .

۳۳۴

نبرد کرنال یا شاه جنگ ایرانیان در هند

پس از تسخیر لاهور و تفویض حکومت شهر به حاکم سابق آن رگربا حان ، ارسا ایران برای انجام نبردی قطعی که در طی آن باید سرنوشت طرفین معلوم شود ، به حاکم دهلی روی نهاد و چون آگاهی رسید که محمد شاه و عمده قوای هندی ، در دشت کرنال ، در یکصد و بیست و پنج کیلومتری شمال دهلی ، مستقر شده اند خود را مسعد حدال صاحب . بعد از سربازان سپاه ایران را پس از وضع ضایعات میان راه و عقبی آن عده که برای حفظ فلاح و نگهداری خط بازگشت اردو ماء مور شده بودند ، به هسناد الی نوده هزار نفر بالغ دانسه اند ، در حالی که ارتش کورگانی را در حدود سیصد هزار نفر جنگجو و دوهزار و سیصد عراده

به این ترتیب نادر با دشمنی مواجه بود که از حیث عده و اسلحه و وسائل ، حائز

۳۳۷

تفوق خردکننده‌ای بود ولی آن چنان که از نامه نادر به فرزندش رضاقلی میرزا ، بر می آید ، امر تصمیم گیرنده همان رشادت و شہامت سربازان بود که در جبهه ایرانیان ، به تمامه مشهود بود و وقوع حوادث آتی نیز مدلل ساخت که از همه حربہ‌ها موثرتر بوده است .

شیوہ‌ای که گروهی از نویسندگان نظامی در توضیح عرصہ‌های این نبرد تاریخی

پیش گرفته‌اند ، با آنچه که از دیدگاه توصیفی مورخان ، برای ما مانده ، تفاوت‌هایی دارد .

به این معنی که شارحان دسته اول ، غالباً " نبرد را در دو مرحله توضیح داده‌اند و ابتدای

برخورد سپاهیان ایران و هند را در یکروز ، مصروف به نوعی جنگ نمایشی میان سوارہ

نظام‌های ایران و هند دانسته‌اند که در طی آن چندتن از صاحبمنصبان ہندی چون

شیرجنگ‌خان و مرادخان و مظفرخان ، اسیر و زخمی و یا کشته شده‌اند و مرحلہ دوم نبرد

را در روز بعد ، (۱۵ ذیقعدہ) شمرده‌اند که تعرض شدید نیروهای هند آغاز شده و به

۳۳۸

شکست همان‌ها نیز خاتمہ یافته است . و اما اہل قلم و مورخان شروع جنگ را از تعرض

سپاہیان ایران بر بارو بنہ سعادت خان نیشابوری فرمانفرمای اودہ ولکناہور ، کشانیدہ شدن

۳۳۹

او و بہ تبع ، خان دوران و بقیہ ارتش ہندی بہ معرکہ پیکار محسوب داشته‌اند .

امری کہ محرز است این است کہ سعادت خان شب قبل از آغاز جنگ ، بہ اردوی

محمد شاہ پیوستہ و با وجود کوششی کہ قراولان اردوی ایران برای جلوگیری از الحاق سپاہ

۳۴۰

او بہ ارتش ہندی بہ عمل آورده‌اند ، بہ نیروهای اصلی ملحق شدہ است . و اما چون

بارو بنہ اوبہ وسیلہ پیشتان ارتش نادری بہ تاراج رفتہ بود ، " چون از مردم ایران بود ،

۳۴۱

حوصلہ غیرتش این معنی را برنتافتہ ، از راه غرور آمادہ جنگ گشتہ " این واقعہ قطعاً

در روز پس از استقرار نیروهای نامبرده است ، چون نبرد اصلی ، علیرغم شتابی کہ

سعادت خان برای درہم کوبیدن سپاہ ایران ، از خود می‌نمودہ ، تا ظہر روز بعد آغاز نشدہ

است . امر مسلم این است که سعادت خان در نبرد پیشقدم شده و دیگر امرای لشکر هم به
 ۳۴۲
 تبع وی وارد میدان شده‌اند . لکهارت هم حقیقتی را می‌رساند وقتی که از قول یکی از
 مورخان حاضر در کرنال می‌نویسد که خان دوران و افراد سپاهی او چنین می‌پنداشتند که
 این مبارزه نیز در ردیف مجادلات روزمره‌ای است که دائما " میان آنها و شورشیان کوچه‌ها
 ۳۴۳
 و بازارهای دهلی روی می‌دهد . و البته که به زودی از اشتباه به‌درآمدند ، چون با سپاهیان
 منظم و تعلیم دیده‌ای روبه‌رو شدند که دقیقه‌ای از فرمان پیشوای جنگی خود غفلت نمی‌ورزیدند ،
 به اضافه که در خلال نبردهای مکرر ، تا آن تاریخ ، به سختی آزموده و کارآمد شده بودند .

پس از آن که برهان‌الملک و خان دوران درگیر و دارمهلکه اعتادند ، خواه و ناخواه
 آنها هم که تاء ملی در کار داشتند ، ناگزیر به مداخله شدند و به گفته میرزا مهدی " این
 معنی متحرک عرق حمیت محمد شاه گشته ، او نیز با نظام‌الملک که صاحب صوبه ممالک دکن
 و از عظمای آن دولت بود ، و قمرالدین خان وزیر ممالک و باقی خوانین و صوبه‌داران از
 از حد فزون و فیلان مست و به آتش دستی توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده ، از بیم
 فرسخی که میدان جنگ بود تا به قورخان خود پشت به پشت داده ، تسویه صفوف نموده ، بدعرض
 ۳۴۴
 سپاهی لشکر پرداختند و هم طول سپاه آن گروه نیم فرسخ به نظر می‌آمد ."
 ۳۴۵
 ساعت یک بعد از ظهر و یا به تعبیر مورخ رسمی نادری " از ابتدای ظهر " بود که
 ۳۴۶
 نبرد سهمگین آغاز گردید . نادر ابتدا با قوای زبده‌ای به سپاهیان خان دوران حمله کرد
 و پس از دو ساعت جنگ شدید که در طی آن زنبورک‌ها از سمت جبهه و توپخانه بیزار جناحین
 بر نیروهای تحت امر خان دوران آتش می‌گشودند ، این هوا از پای درآمد و به کلی از حظ
 محاربه خارج گردید . خان دوران به شخصه مجروح شد و پسرش همراه با جمعی از سرکردگان
 از پای درآمد . سپاهیان سعادت خان هم که به رشادت سردار منکی بودند ، در برابر حملات
 ۳۴۷
 بی‌پروا ولی حساب شده ارتشیان ایران ، تاب مقاومت نیاوردند و درهم شکستند .
 خود سعادت خان هم که از بالای هودج به افکندن نیز مشغول بود ، به صرب نیزه

شهبازبیک قراچورلو، از پای درآمد و دست و پای بسته، به خدمت پادشاه ایران آورده شد.

باشکست این دوسردار بزرگ، و تهاونی که نظام الملک در جنگ نشان داده بود،

۳۴۹

می توان گفت که تکلیف عرصه رزم مشخص شده بود، نایره جدال که تا دیرگاه عصر،

افروخته می نمود، فروکش کرد و محمدشاه و بازماندگان امرا به سنگرهای خود پناه آوردند.

نادر با این که در میدان جنگ، پیروزی کامل به دست آورده بود از حمله فوری و مستقیم

به استحکامات قوای هندی خود داری کرد و ترجیح داد که برای از پادراوردن آنها، به

۳۵۰

وسایل دیگری متشبت گردد. این بود که فرمان داد که دورادور سپاه محمدشاه را که به

خندق و توپخانه و استحکامات آراسته بود، محاصره کردند و چون راه آذوقه را نیز بر آنها

بسته بود و ابواب آمد و شد هر روز تنگتر می گردید، امید بر آن بست که به زودی سپاه به

رعب افتاده هندی را وادار به تسلیم و تمکین کند. این تدابیر صحیح، البته به موقع

کار خود را کرد و شهریار ایران را که در پناه دلاوری و آگاهی و قابلیت کافی فرماندهی و

تفوق بی چون و چرای شخصی بر سرداران خصم، در عرصه رزم پیروز نگاه داشته بود، در

میدان حزم نیز کامیاب گردانید. نیروهای هندی، از مفرهائی که ایرانیان آگاهانه به

رویشان می گشودند، می گریختند و " بسیاری از امیران، خیمه و خرگاه را بر جا گذاشته،

جان را بدر بردن از آن مهلکه کمال ننگ و نام و تمام دولت و ثروت بر شمردند، چنانکه

به آوارگی، هریکی به یک طرف افتاد و او باش و بازاری به رنگی مضطرب احوال خوف و رجا

گردیدند که هر فردی حکم سیماب روی آتش داشت و رنگ استقامت نه بر رخسار امیران و

۳۵۱

نه بر عارض غریبان مشاهده می شد!

گذشته بر اینها، اختلافات و منازعات و حسادت های سران ارتش هند با یکدیگر نیز موجب

تضعیف روحیه حاضران در سنگرها بود و آن گونه که بر می آید رقابت های پنهانی میان

نظام الملک و سعادت خان نیز، نکته ها بر پادشاه روشن رای ایران آشکارا می کرد. این مقدمات،

همه در جمع مؤید پایان یافتن کار هندیان بود، چه، وقتی هم که نادر به صوابدید

برهان الملک ، به احضار نظام الملک فرمان داد و پس آنگاه محمدشاه را به خدمت پذیرفت
 زمام امور چنان از کف زعمای لشکر و مردم هند به در رفته بود که محمدشفیع تهرانی مورخ
 معاصر هندی می نویسد محمدشاه به شخصه دستور تاراج غله حاضر در معسکر را داده است ۱
 ۳۵۲
 می توان استنباط کرد که شاه گورکانی کار را تمام شده تلقی می کرده و چون به استیلای سپاه
 ایران وقوف کافی یافته ، با این رفتار بی حساب ، خواسته است که آذوقه گردآوری شده
 را از دسترس آنان دور نگهدارد ۱ حالی که اثرات این امر ، در بادی نخست ، دامنگیر
 هندیان شده و در بامداد دگر روز "به صد تلاش یک کف دست غله به دست هیچ احدی نیامد . . .
 تا آن که مردم از لشکر شاهنشاه رفته ، به هر قیمتی که کلاه پوشان (ایرانیان) می فروختند ،
 ۳۵۳
 هندیان خریده ، سد رمق می نمودند ."

محمدشاه که چاره را ناچار می دید ، مراسله ای را که نادر از لاهور برای وی فرستاده
 و در خلال آن ، به روابط دودمانی و اتحاد قدیم میان تیموریان و افشارها اشارت کرده
 بود " وثیقه نفع و وسیله اعتذار ساخته ، روز سیم خلع سلطنت از خود کرده ، افسر
 ۳۵۴
 سروری را از سر برگرفته با خوانین و امراء به استظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام گردید ."
 ۳۵۵

متعاقب تصمیماتی که در طی این ملاقات و دیدار بعدی دو پادشاه (در بیست و ستم
 ذی القعدة سال ۱۱۵۱ ه . ق .) اتخاذ گردید ، نادر بزرگواری و عزت طبع و بی نظری خود را
 در باب ملک و تاج محمدشاه به وی اعلام داشت و طرف مغلوب را مطمئن گردانید که کماکان
 بر اریکه سلطنت مستقر تواند بود . عبدالکریم می گوید که بین دو پادشاه چنین مقرر شد
 که سربازان هندی مرخص شوند و به هندوستان یا هر جا که خواهند ، بروند ، ابواجمع
 سلطان گورکانی فقط از دوهزار نفر می توانست تشکیل بشود که به عنوان میهمان در کنار
 ۳۵۶
 اردوی نادری بسر ببرند . نظر هم این بود که پس از سه روز "به اتفاق یکدیگر به ساه جهان آباد
 تشریف ببرند" و " بعد از آن که دو ماه مهمان هند باشند ، والی ایران به مفر سلطنت خویش
 ۳۵۷
 معاودت نموده ، پادشاهی هندوستان را کماکان به جناب محمدشاه مسلم و مفوض دارد ."
 ۳۵۸

هجوم ایلبارس اوزبک

درایامی که نادر ، اندیشهء تسخیر قندهار را به سرداشت ، فرزند خود رضاقلی را به صاحب‌اختیاری خراسان بزرگ برگماشت و چون از طرف حکام‌اند خود و بلخ ، نافرمانی‌هایی به ظهور رسیده بود ، او را مامور کرد که در معیت تهماسب جلایر ، به تمکین سرکشان ناراضی پردازد . رضاقلی که به تبع طبیعت شجاع و بی‌پروای خویش ، حدود نفاذ فرامین پدر را وسعت بخشیده و تا نزدیک بخارا نیز پیش رفته بود ، به دستور سریع شاه - که خود در راه تسخیر هند بود - ناگزیر به بلخ بازگشت و از آنجا متعاقب امریهء دیگر وی ، از طریق قندوز و کابل ، در بهار سفلی به پدر پیوست .

در خلال سال پرفعالیتی که رضاقلی و تهماسب در صفحات شمال شرقی کشور داشتند ، نادر علی‌قلی خان پسر ابراهیم خان را به حکومت مشهد برقرار فرموده بود و " چون آن نامدار " هنوز " در صغر سن " و " هفده ساله " بود " و گرم و سرد دنیا را ندیده و نچشیده و همیشه اوقات عمر خود را صرف عیش و نشاط می‌گردانید " ، طبعاً " از احوال ملکداری غافل می‌ماند . این مسئله دست به دست اعزام قوای خراسانی به صحنه‌های جنگی نادر و رضاقلی میرزا ، زمینه را برای آشفتنگی اوضاع فراهم می‌گردانید و طبعاً " به مردم فرصت طلب اوزبکی که برای خبرگیری از احوال منطقه و مردم ، وارد خراسان می‌شدند ، اجازه ترک‌تاز و بلند - پروازی می‌داد .

ایلبارس فرزند نورعلی که خود را از فرزندان تولی پسر چنگیز می‌دانست و در این اوقات ، بعد از فوت شیرغازی خان فرمانفرمای خوارزم ، خود را والی آن دیار ساخته بود ، برای آگاهی بهتر از وضع ، محمد امین مهتر ناظر خود را در کسوت تجار به مشهد اعزام داشت و وقتی اخبار بدست آمده را مناسب حال خویش یافت ، در صدد برآمد که از تمامی طوایف مستقر در " پنج‌قلعهء خوارزم و بلوکات و توابعات و ایلات و احشامات و قزاق و آراال و تکه و یموت و سارق و ایرساری و سایر طایفهء اوزبک و ترکمن " یاری طلبد و با جمعیتی

جاسوسانی که از خیوه می آمدند ، علی قلی را از مقاصد ایلبارس آگاه می داشتند
 و او که در بدو امر ، از پذیرفتن شایعات خودداری می کرد ، به زودی از خطراتی که خراسان
 را تهدید می نمود ، وقوف یافت و مراتب را به اطلاع نادر رسانید . این وقایع مصادف با
 زمانی بود که شاه ، فرزند خود را به خدمت طلبیده و در صدد تفویض مقام نیابت سلطنت
 ۳۶۴
 به وی برآمده بود .

باری ، از آنجاکه ذهن نادر سخت متوجه اوضاع وخیم خراسان بود ، پس از ابلاغ
 دستورهای اساسی ایرانمداری ، فرزند را مرخص کرد و رضاقلی با سرعت هرچه تمامتر به
 به طرف هرات پیش راند ، در آنجا شش هزار سوار که ماء مور بلخ بودند ، به وی ملحق گردیدند
 و طی نامه ای از خال خود کلبعلی خان کوسه احمدلو که بیگلربیگی مرو بود ، خواست که با
 سه هزار نفر سربازان خود وارد سرخس شود و خود همزمان با تجمع نیروها وارد آن شهر شد .
 ۳۶۶
 از علیقلی خان پسر عم خود هم طلب کرد که سربازان مستقر در مشهد را گردآوری کند و به
 سرکردگی قادرقلی بیک و قلیچ خان بیک که به دستور نادر ماء مور ارشاد علیقلی بودند ، روانه
 سرخس گرداند و باز گروهی از خبرگیران را به سوی رود تجن فرستاد تا تحقیق کنند که از
 حمله ایلبارس خبری هست یا نه . در همین حال جلوداران سپاه او پیشرفت عمده قوای
 اوزبک را اعلام داشتند و به خصوص از کثرت خصم که به حوالی ساروقمس رسیده بود ،
 ۳۶۷
 آگاهش ساختند .
 ۳۶۸

رضاقلی که قلت نیروهای خود را مشاهده می کرد ، پس از مشورت با سرداران سپاه ،
 چنان صلاح دید که به ابپورد رود تا هم از آذوقه و علوفه کافی برای اهل اردو و احشام
 آنها ، بهره مند شود و هم بواسطه داشتن موقعی مستحکم ، با رسیدن نیروهای کمکی از
 ولایات مختلف ایران ، توان پایداری داشته باشد .
 ۳۶۹

محمد کاظم که خود در همین هنگام از خدمت ابراهیم خان برادر نادر ، از آذربایجان

مرخص شده و به مرو می رفته است ، می نویسد که رضاقلی میرزا ، سپاه اعزامی مشهد و محمد -
 مؤمن خان قوللر آقاسی مروی را که در معیت جمع بوده ، در قصبه چهلچله فاریاب به
 خدمت پذیرفته و از آنجا به ابیورد وارد شده است ، با این همه تمهیدات ، تصور نمی رفت
 ۳۷۰
 که در صورت حمله ایلبارس ، از خرابی های ناشی از ترک تاز اوزبکان بتوان جلوگیری به عمل
 آورد ولی از خوشبختی های رضاقلی و قاطبه مردم خراسان این بود که میان سرداران سپاه
 اوزبک اختلافاتی پیش آمد و دست به دست حمله تقتمش خان قزاق به خوارزم ، باعث شد
 که جمعیت عظیم غارتگر ناچار از بازگشت شود .

مورخ مروی می نویسد که در اساس ، ایلبارس مصمم بوده که سپاه خود را به سه قسمت
 کند ، گروهی را به سبزوار و نیشابور و عده ای را نیز به صوب سرخس و زورآباد و جام و
 لنگر و با خرز اعزام دارد و خود با عمده نیروها به مشهد هجوم برد ولی بین بیک دوردی
 و جمعی از سرکردگان قراقلباق و آرال که به ترتیب ماء مور " زورآباد و جام و لنگر " و
 " سبزوار و نیشابور " بودند ، بر سر تغییر محل ماء موریت اختلاف پیش آمد و هنوز ایلبارس
 به زحمت آنان را ساکت نگه داشته بود که اخبار هجوم تقتمش مذکور با یکصد و بیست هزار نفر
 سواره و پیاده به خوارزم بر ملا گردید . اهل اردو پیش از این که با ایلبارس به مشورت
 بنشینند ، هر یک جماعت خود را برداشته و از گوشه ای بدر رفتند و خان خوارزم را ناگزیر
 ساختند که فکر حمله به خراسان را از سر بیرون کند .
 ۳۷۱

آنگاه رضاقلی میرزا به نادر گزارش داد که خطر حمله بر خراسان مرتفع گردیده است
 ۳۷۲
 و خود نیز از ابیورد به طرف مشهد روی آورد . ایلبارس نیز در بازگشت به خوارزم ،
 همچنان بر اریکه اقتدار تکیه داشت تا وقتی که نادر ، از هند به ایران مراجعت کرد و در
 لشکرکشی به ماوراءالنهر ، ابتدا خان بخارا را تحت امر در آورد و سپس به چهارجوی و
 و هزاراسب و خیوه تاخت و نیروهای مقاوم ایلبارس را درهمه جا شکست داد . خان خوارزم
 که به دست سربازان نادر گرفتار شده بود ، به جرم تعدیات طولانی خود به خراسان و

بویژه کشتن رسولان شهریار ایران به هلاکت رسید و حکومت سرزمین خوارزم به طاهرخان نامی
از نوادگان ولی محمد چنگیزی واگذار شد .
۳۷۳

اعزام معماران و نجاران هند به ایران

پادشاه ایران در خلال لشکرکشی خود به سرزمین پهناور شبه قاره ، به یقین متوجه
وسعت تمدن و پیشرفت های عظیم همه جانبه ساکنان آن خطه شده است که در صدد برآمده ،
برای غنای فرهنگی کشور خود ، برخی از اهل حرف را برگزیند و راهی ایران گرداند . این
است که در طی مدت اقامت در دهلی با علاقه خاصی به گردآوری هنرمندان پرداخت و
به طوری که معلوم است ، جمعیتی از هردسته فراهم آورد و به ایران گسیل داشت . مورخی
هندی که کتابی در احوال محمد شاه گورکانی به رشته تحریر درآورده ، می نویسد که نادر
" معماران و نجاران و خاتم بندگان و درودگران و نقاشان و غیره سکنه شهر که در کسب
خودها (کذا) یکتا بودند ، از هر صنف انتخاب کرده و چیده ، و خرج حسب الطلب به
هریک داده ، همراه خزانه پیشتر روانه ساخت و تاء کید نمود که در ولایت رسیده ، به دستور
قلعه و آبادی شاه جهان آباد ، شهر آباد و قلعه احداث نمایند ."
۳۷۵

در همین زمینه سعید نفیسی می نویسد که نادر صدها خواجه سرا ، سیزده تن نویسنده ،
دویست تن آهنگر ، سیصد تن بنا ، یکصد تن سنگتراش و دویست و بیست نفر درودگر راهی ایران
کرده است تا در قندهار و دیگر نقاط مورد نیاز مملکت ، به خدمت گماشته شود ولی بسیاری
از اینان در راه لاهور گریخته و هرگز پایشان به این مملکت نرسید . اما آنها که آمدند ، بد
همراه صاحب هنران ایرانی ، در نقاط مختلف به کار گماشته شدند و حقا " که آثاری بر ار
خود به جای گذاشتند .

بارزترین نشانه های خدمتی درودگران و کسی سازان هندی ، بهمند سسار هرار
کشتی بر روی رود آموی بوده است که البته با کمک نجاران ایرانی ساخته شده و " مسمل
بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت ساخته و مخصوص رکوب مقدس به نقاسی و طراحی
۳۷۷

عبدالکریم که خود در این هنگام ، در رکاب شاه بوده و از نزدیک شاهد فعالیت‌های هم‌وطنان هندی خویش شده ، ضمن ستایش از دوراندیشی نادر ، می‌گوید که شهریار ایران در همان روزگار اقامت در شاه‌جهان‌آباد ، تدبیر تسخیر توران را داشته و حکم فرموده است که " یک‌هزار نفر نجار و درو دگراز مردم شاه‌جهان‌آباد و لاهورو پشاور و کابل و قندهار را روانه بلخ نمایند که تا وقت رسیدن لشکر ظفر اثر ، یک‌هزار منزل کشتی لائق جسرو حمل غلات تیار کرده ، بگذارند .^{۳۷۹} و هم‌او منظور نادر را از این پیش‌بینی آن‌ها می‌داند که چون ابوالفیض‌خان حاکم بخارا ، کشتی‌های جیحون را آتش‌زده و غرق کرده بود تا تسخیر سرزمین تحت فرمانش به سادگی انجام نپذیرد ، این کشتی‌ها چون جبری وسیله عبور سربازان ایران از آب شود و دیگر این که برای تسخیر خوارزم و عبور از چهار جوتا خوارزم " دوازده منزل است و به غیر از جنگل و نیستان ، نام معموره و آبادی نیست ، لهذا چنین مقرر کردند که غلات بر کشتی‌ها بار نموده ، همه‌جا برابر لشکر می‌آورده باشند ."^{۳۸۰}

از اینها که بگذریم ، گویا نادر در صد این بوده است که از وجود معماران صاحب‌وقوف هندی ، استفاده‌های بیشتری برگیرد و در یکی از نقاط ایران و محتملاً " در صفحات خراسان ، برای خود پایتختی درست کند . این شهر نمونه که به تعبیر مینورسکی می‌باید مشابه دهلی (شاه‌جهان‌آباد) بوده باشد ، از طرفی نیز منعکس‌کننده سطوت و شوکت پادشاهی سلطان توانائی چون نادر می‌توانسته بماند . باز احتمال آن هست که نادر^{۳۸۱} در تراشیدن سنگ‌های کوهستان کلات و صاف کردن دیواره‌های آن ، از زحمات این جمع مستعد استفاده کرده باشد . با این‌همه در هیچیک از آثار به‌جامانده از عصر نادری ، نشانه مخصوصی از حاصل تلاش‌های هنروران و اهل حرف هندی باقی نمانده است و همان که عمر^{۳۸۲} نادر در بازگشت از شبه‌قاره ، همه در اشتغالات نظامی گذشته و با ناکامی‌های اجتماعی آمیخته بوده ، دلیلی است که به خلق آثار پایدار همت بر نبسته باشد .

عبدالباقی خان زنگنه

این مرد از رجال مشهوری است که در عهد نادر به مناصب عمده رسیده و در جزو محارم معدود سلطان نکته سنج و دقیق و محتاط افشاری جایی برای خود دست و پا کرده است . با این که پایه این سطور بر اختصار است ، ولی به طور قطع می توان گفت که خان زنگنه از معتبران اجتماعی ایران اواخر عصر صفوی نیز بوده و پیش از درخشش کوکب اقبال نادری نیز صاحب شوکت و حشمت تلقی می شده است .

و اما نخستین باری که در عهد پادشاهی نادر از وی نامی به میان می آید ، مربوط به وقایع سال ۱۱۴۸/۱۷۳۵ است که نادر بعد از به کار بردن تدابیر کافی در قلع و قمع اعدای داخلی و خارجی ، در صدد جلوس بر وساده سلطنت برآمده و در دشت مغان خیمه و خرگاه ساخته است . چون در همین ایام از جانب دولت عثمانی سفیری به نام علی پاشا وارد ایران شده و به اتفاق عبدالباقی خان - که طبعاً " مهماندار او تلقی می شده - در کنجه اقامت داشته است ، این دو به بارگاه نادری بار می یابند و " شرف جبهه سائی آستان سپهر بیان " ^{۳۸۳} را دریافت می کنند .

در پایان همین مراسم است که نادر با استقرار بر اریکه پادشاهی ایران ، حاکم موصل (علی پاشا) را " مشمول عواطف خاقانی می گرداند و با اعلام رخصت انصراف وی ^{۳۸۶} " عبدالباقی خان زنگنه را که از امرای معتبر بود ، به سفارت تعیین ^۲ می کند . اس بحسب سفیری است که نادر در دوران استقلال خویش در پادشاهی تعیین کرده و آن هم برای کشور بزرگ پرتوقعی چون عثمانی نامزد فرموده است . اهمیت امر را از آنجا سر می توان دریافت که در واقع نادر مهمترین و پیچیده ترین مشکلات ملی و بین المللی آن روز ایران را می حواسد است به وسیله همین سفیر و همراهان کارآمد و مطلع او چونان میرزا ابوالناسم کاسی صدر الصدور و شیخ الاسلام ایران و ملا علی اکبر ملا باشی مملکت حل کند . پس هیئت مسحس مرور را تحت زعامت و ارشاد شخص برجسته ای چون عبدالباقی خان فرار می دهد و " با نامه هماون

و یک زنجیر فیل با هدایای نفیسه ، روانهٔ دربار فلک مدار عثمانی و خبر جلوس میمنت
مأ نوس همایون را با صورت ماجرا به اعلیحضرت پادشاه سکندر جاهروم اعلام و انجام امر
مصالحه را متعلق به شروط خمسہ مذکورہ فرمودند .^{۳۸۵}^{۳۸۶}

نادر پس از این وقایع ، خود راھی قزوین و سپس بختیاری و اصفهان می شود و
بعد از فرونشاندن طغیان بختیاری ، به جانب قندهار روی می آورد .
در همین زمان محاصرهٔ قندهار است که هیئت اعزامی ایران ، به همراه مصطفی پاشای اصلی
موصل و عبداللہ افندی و خلیل افندی نمایندگان دولت عثمانی وارد اصفهان می شوند و
چون نادر صلاح نمی دانسته که تا پایان کار قندهار ، آنان را به حضور پذیرد ، پس مدتی
در آن شهر مقیم می مانند .

ژان اوتر ، بازرگان فرانسوی که در این موقع در اصفهان بوده و به تعبیر خود ،
برای به دست آوردن امتیازهای تجاری و رونق کسب و کار فرانسویان ، از هر فرصتی استفاده
می کرده است ، می نویسد که "در دنبالهٔ اوامر صادره از شرکت هند شرقی فرانسه ، برای
برقراری دوبارهٔ دادوستد فرانسویان ، چندین بار با عبدالباقی خان تماس گرفته و پرسیدم
که آیا پادشاه جدید ایران حاضر است پیشنهادات ما را در این زمینه مورد توجه قرار دهد
و یا نه ؟ و او گفت که گمان دارد نادر هم مانند اسلاف خویش به گسترش روابط بازرگانی
کشورش با اروپائیان علاقمند است ."^{۳۸۷}

با این که اوتر صریحا " اشاره ای در مورد وضع و موقع عبدالباقی ندارد گمان نمی رود
که جز از تقرب او به نادر و اعتبار شخصیتی و انسانی که در پیشگاه آن پادشاه داشته است ،
دلیل دیگری برای این نوع تشبثات وجود داشته باشد . به هر صورت ، هم او است که به
دنبال کلام می افزاید : " خان زنگنه از من خواست که پیش از عزیمت
به حضور شاه در قندهار ، گزارشی تنظیم و به او تقدیم کنم تا به موقع در دسترس نادر
بگذارد . من این کار را کردم و زمانی طولانی هم به انتظار پاسخ مساعد دربار ایران نشستم

ولی متاسفانه خبری نشد . این بود که در صدد برآمدم به وسیله حاتم بیک ، حاکم آن روز اصفهان نامه‌ای برای عبدالباقی خان بنویسم و از وفای به عهدی که سپرده بود ، مسبوقش کنم ولی خواه به این دلیل که نادرشاه همه هم خود را متوجه امور نظامی و جنگی می دانست و خواه به واسطه برخورد ناموافقی که در قندهار با عبدالباقی به عمل آورده بود ، به مستدعیات من اعتناء نفرمود و به امور تجاری ملتفت نشد ."

راستی هم این است که در این تاریخ ، نادر را اندیشه‌های بزرگتری در سر بوده است که با تاء ملات سوداگرانه امثال اوتر ، دمسازی و هماهنگی نمی توانسته است داشته باشد و اما در شائن و احترام عبدالباقی خان هم در خلال سفر جنگی شهریار ایران به هند ، فتوری به چشم نمی خورد ؛ چه مورخان معاصر ، اتفاق دارند که وقتی محمدشاه کورکانی ، شکست را مسلم دید و برای انجام مذاکرات قطعی صلح به دربار شاهنشاه ایران روی آورد ، هم به دستور فاتح ، در نزدیک خیام سلطنتی برای وی سراپرده برپا می کنند و به نکریم و تعظیم مهمان بزرگ ارتش فیروزمند می پردازند . مؤلف هندی ، غلامعلی خان بن - روشن الدوله که از بزرگان دیار خود است ، می نویسد که "نادرشاه حرمت خاندان والاشان پادشاه هندوستان ، مرعی داشته ، سراپرده حرم محترم به عزوشان ، در حوالی معسکر فرار داده ، عبدالباقی خان زنگنه را که از امراء عظام بود ، با جمعی از سران و سپهکشان و عهده داران ، ماء مور خدمت فرموده ، فرمان داد که لوازم مهمانداری و شرایط خدمتگاری مودی سارید و دقیقه‌ای از دقایق آداب شناسی فرونگذارند ." (سلخ دی الفعهده ۱۱۵۱) .

تا اینجا آنچه که هست نماینده عظم و اعتبار خان رنگنه است و سان دهدند منصب جلیلی که در دستگاه نادری کسب کرده بوده ، و همانگونه که مؤلف کتاب حاضر می نویسد در بازگشت از هند است که خان بیمار و بسری می گردد و حون ساه نادر کمال علاقه و التفات را به او داشته ، طبیعتاً موفع بوده است که رمر و راری سز در کار بوده باشد . با این همه ، بعد از درگذشت خان ، فرزند وی مصطفی خان ، کماکان به عنوان حاکم

کرمانشاهان ، برقرار بوده و دلیلی در دست نیست که از منصب خود برکنار شده است ، نهایت این که چون زمام امور و تحولات مملکتی عمدتاً به کف رجال نظامی بوده ، نام و نشان مشخصی نیز از مردان سیاست و تدبیر به جای نمانده است .

ازدواج نصرالله میرزا

در همه ادوار حیات اجتماعی ایرانیان ، اعم از دوران های باستانی و بعد از اسلام ، زنان عامل مؤثری در معادلات سیاسی بوده اند . این مداخلات که کلیتاً " به دور راه مستقیم و غیر مستقیم انجام می پذیرفته ، نشان دهنده نقش زنان در بازی های سیاسی هر روزگار بوده و کیفیت اثربخشی بانوان را در حوادث دوران معلوم می داشته است . آنچه از شیوه غیر مستقیم تأثیر زنان در امر سیاست می توان گفت عبارت بوده است از شرکت در شبکه ازدواج قدرت های گوناگون ، که در این زمینه نقش آنان در رابطه با کانون های قدرت و آشتی و مدارا و پاکینه و عصیان کشی و جنگ ها مشخص می شود و آنچه که طریقه مستقیم اثربخشی است ، بهی شبهه قرار گرفتن نسوان در رأس هرم قدرت و مداخلات صریح در مهام مملکتی می تواند باشد .

باری ، پس از آن که نادر ضرب شصت مردانه ای به هندیان نمود و به جبران غفلتی که در مرز داری کشور پهناور خود نموده بودند ، گوشمالی سختی به زعماء و رهبران آن کشور داد ، در صدد برآمد که بر معمول روزگار ، با ایجاد پیوند زناشوئی میان دو خاندان سلطنتی افشار و گورکانی ، رابطه های استوارتر برقرار گرداند . به همین ملاحظه ، خواستار وصلت یکی از شاهزاده خانم های دربار هند ، با نصرالله میرزا ، مهین فرزندی که در التزام رکاب داشت ، گردید .

به این منظور ، مذاکراتی در خفاجریان پیدا کرد و چون محمدشاه ، خود دختری نداشت ، نادر ، دختر " سلطان یزدان بخش ابن سلطان داور بخش ابن سلطان مراد بخش ابن شاه جهان پادشاه رعیت پرور " را " که نجیب الطرفین بود " به فرزند منسوب کرد و چند

نفرانندیمان خاص خود چون حسنعلی خان معیارباشی و میرزازکی و مصطفی خان بیگدلوی ناظر و تهماسب خان وکیل الدوله را در معیت صمصام الدوله وزیر اعظم و قمرالدین خان ، به حضور محمدشاه فرستاد .
۳۹۷

مراسم عروسی در تاریخ بیست و هفتم ذی الحجه ۱۱۵۱ با شکوه و جلال بی نظیری برپا گردید و " کنار رود جمون ، محاذی ایوان دیوان خاص ، هر شب به چراغان مطلع صد هزار بدر و تا یک هفته ایام و لیالی عشرت را رشک نوروز و غیرت شب قدر ساختند ، هر روز فیلان کوه پیکر و گاوان فیل منظر و شیران ازدها مهابت و ببران صاحب صلابت رابه جنگ می انداختند ."
۳۹۸

نادر برای دستگیری از فقرای هند به قدر پنجاه هزار تومان نقدینه بین آنها تقسیم کرد و بدین نحو ، پس از آن همه دشواری که بر ملت هند گذشته بود ، در صد التیام جروح برخی از مسکینان برآمد .
۳۹۹

از همین همسر نصرالله میرزا ، بعدها (حوالی سال ۱۱۵۶ / ۱۷۴۳) پسری به دنیا آمد که به گفته عبدالکریم " مسمی به جد مادرش یعنی تیمور میرزا گردیده " و آنحه که از محمد کاظم برمی آید ، به هنگام دستگیری اولاد و احفاد نادر به دست علی قلی خان (عادلشاه) و کشته شدن قاطبه آنها - سوی شاهرخ - چهار ساله بوده است .
۴۰۱

آشوب در پایتخت هند

از وقایع الم انگیزی که دو روز پس از ورود ارتش پیروزمند ایرانی در ساهجهان آباد اتفاق افتاد ، شورش است که به دست ناراضیان اشغال هند در تحریک عوام الناس به کسار سربازان بیگانه ، حادث شد . این فاجعه که به واسطه سیکسری بعضی از اوباس و محرکان پشت پرده ، ابعاد گسترده ای پیدا کرد و موجب بسیار تعب و ناله گردید ، اگر حناحه با درایت و روشن بینی و اقدامات عاجل و به موقع پادشاه ایران ، همگام نمی شد ، مورت تلخکامی های بیشتری می گردید و به طور قطع ، کشتارهای هولناکتری از هر دو گروه ایرانی و

هندی را در پی می گرفت . با این همه ، نفس سانحه با شومی ها و شامت های خاص خود ، موجب گشت که از سپاه ایران ، خاطره نامبارکی در ذهن هندیان باقی بماند و کردار و رفتار نادری ، وبه ویژه سختکشی و شدت عمل او ، در شمار امثال سائره مردم شبه قاره درآید .

۴۰۲

به هر طریق ، در بامداد روز شنبه دهم ذی الحجه ، دو عید نوروز واضحی با یکدیگر برخورد کرده بود و چون نادر شاه ، به نحوی سلطه و قدرت مکتسب را معلوم هندیان می داشت ، مقرر فرموده بود که در کلیه مساجد شهر ، خطبه به نام او خوانده شود . شاید همین امر برای آن جمع از مردم هند که در جریان حقیقی حادثات نبودند ، به سختی دردناک می نمود و زمینه نوعی از عکس العمل خشن را در برابر نیروهای فاتح که همه جا در سطح شهر پراکنده شده بودند ، فراهم می ساخت . طبیعی است که احساسات مردم عادی از مشاهده برباد رفتن قدرت و تشکیلات چند صدساله سلاطین گورکانی ، جریحه دار شده باشد و آن عده کسانی که داعیه دار حفظ نوامیس مملکتی و مدافعه شئون در برابر قوای بیگانه بودند ، خود را برای نمایش مردانگی و پاس کشورداری ، در فشار دیده باشند . گسترش دور از انتظار و بی رویه و انتقامجویانه شورش نیز بعدها نشان داد که هر چند آغازکنندگان بلوا ، عده معدودی بوده باشند ، ولی ناخشنودان از اوضاع ، گروه کثیری هستند و از هیچ کوششی در جهت تخفیف عظم و صولت خصم روی بر نمی گردانند .

نادر ، این روز را به بازدید محمدشاه - که در نخستین یوم اقامت در دهلی به دیدارش شتافته بود - اختصاص داده بود و چون سلطان گورکانی همه نوع تدبیر پذیرائی از چنان میهمان عالی قدرت به عمل آورده و مجلس را طولانی ساخته بود ، در حین بازگشت شاهنشاه از این محفل رنگین بود که جمعی از کوتاه اندیشان شایع کردند که : نادر شاه کشته شده است ! روایات گوناگون بود و همانقدر که اندیشه مرگ قادر قهاری چون نادر بر سر زبانها افتاده بود ، هرکس به فراست خود ، چیزی تقریر می کرد و پانکتهای بر شنیده ها می افزود ! عده ای شهرت دادند که کنیزکان ترکی و چینی محمدشاه ، نادر را در قلعه

ارک کشته اند . کسی می گفت که " شاه هند طفلک چه زده ، و کسی می گفت که : عظیم اللہ خان

پیش قبض زده ، و کسی گفته که : نادرشاه از بام افتاده و مرد ! ^{۴۰۴} و باز شخصی از اجلاف

دهلی صدا از پائین قلعه بلند نمود که : " نادرشاه در قلعه کشته شد ! " ^{۴۰۵}

محمد شفیع که خود از نزدیک در جریان حوادث بوده است ، می نویسد که در مهمانی

مزبور " از آنجا که در آن روز از طعام های هندوستان اکثری به لذت تمام و نفاست کلی تیار

شده بود ، شاهنشاه به کمال رغبت و عین خواهش ، میل به خوردن آن فرمود و به نسبت

هر روز در آن روز ، زیاده میل فرمود و آخر روز معاودت به دولتخانه خویش نمود ، لیکن

از دو ساعت روز باقی مانده ، این حرف و حکایت فساد ایجاد فتنه بنیاد از زبان ها پنهانی

راه به گوش بردن آغاز کرد . بعضی از زن طبعان قایل این قول که در طعام دعوت زهردر

کارش کردند ! و بعضی از طبیب سیرتان مستدعی این ماء جرا که به علت حیضه روبه عالم

عقبی آورد ! و دیگری از خیال اندیشان مدعی این معنی که علوی خان حکیم معجونی به

خوردن شاهنشاه داد که خوردن و مردن تواءمان واقع شد ! و دیگری از جرات آزمایان به

دعوی این قول که بعد از اکل طعام ، هنگامی که اراده به آمدن از مقام اقامت سلطان روس

اختر محمد شاه می نمود ، خواجه سرائی از سرجان خود گذشته ، به خنجر آبدار کار ساهساده

را به اتمام رسانید ! به این دلایل کار به تا هنگام شام ، به سرگوشی اس حدیثات بوج

واهی گفته می شد . ^{۴۰۶}

این گونه اراجیف ، چنان به سرعت در میان مردم مسعد اعساش بحس سدکه

به فاصله کمی همه جا رافرا گرفت و هیزم های مہیای احتراق کیسه و دسمی نوددهای ہندی

را بیکبار مشتعل ساخت ، هرچه بود که جامعہ می خواست فہر خود را ار سکست و بحفیری

کہ در کرنال نصیبش شدہ بود ، بہ نحوی نشان دہدو ہمہ عوامل و اساسی را کہ بہ دامن ردن

آشوب کمک کردند ، در حقیقت می توان بہانہ کار تلفی کرد . ^{۴۰۷} محرز اس کہ زعمای ہندی

نیز آگاہ و ناآگاہ ، برای اطفای ناپیرہ آشوب ، کوششی از خود نشان ندادند و بہ دلیل

سهل انگاری و یا میل باطنی خود اجازه دادند که هیاهو اوج گیرد و آنچه که نباید ، واقع بشود . می توان استنباط کرد که مسئولان اساسی و قدر اول مملکت ، به هیچ حال نخواسته اند که از دامن زدن امواج اغتشاشات جلوگیری کنند و بانوعی بی توجهی در قبال مصالح توده و واگذاری مردم به خود آنها ، باعث شده اند که ماء جراجویان و هنگامه آرایان صدای خود را بلند کنند و هرگونه که اقتضای مواقع بی سروسامانی و هرچو مرج است " از بدپردازی و شومی مردم قتل عام در دارالخلافة برپا شود ."^{۴۰۸}

در این که شخص محمدشاه و یارجال و سرداران عمده او ، در تحریک توده به بلوادیست داشته باشند ، جای تردید وجود دارد ، چه ، در حقیقت زمینهای این عصیان خود جوش در همه جا فراهم بوده و نیازی به هیچگونه تشویق وجود نداشته است ، میرزامهدی نیز بر این سراسر است که از طرف شاه هند و بزرگان دربار او ، اشارتی در کار نبوده ، ولی این که به هیچ روی کوششی برای انصراف خلق نیز به عمل نیامده ، البته نقش و اهمیت مسئولیت آنان را کوچک نکرده است ؛^{۴۰۹} محتمل است که در چنان لحظات بحرانی و پرفشار زمام امور از دست اهل عقل بیرون بوده و سرعت اتفاقات به صورتی بوده ، که هیچکس توان تدبیر و تاءمل در خود نمی دیده است ؛

نهایت این که کارفتنه بالا گرفت و " قلاش پر خاشجو بر سر فیلخانه نادر رفتی ، فیلبان باشی را کشته ، فیلبان را متصرف شدند و قریب هفتصد کس قزلباش به معرض تیغ هلاک آمد . " و این مقدمات ، خود موجب تحریک عده دیگری گردید که محتملا " در کمین چنین حوادثی بودند . محمد کاظم نیز مدعی است که توطئه ای در میان بوده و پیشاپیش " جمعی از هندویان و اروندکار بنکاب خوار که در اصل جهان آباد به پهلوانی و دلاوری موصوف بودند ، شب در عالم بنگ و جوش به قدر سیصد چهارصد نفر از آن طایفه ، متفق اللفظ گردیدند که شبی خون بر سر اردوی کیوان پوی صاحبقرانی زده ، احدی را زنده نگذارند و در آن شهر در محلات و کوچه و بازار جهان آباد (دهلی) افتاده ، اعلی و ادنی آن دیار را مخبرند

حساب گردانیدند که در نیمهٔ فرداشب ، همین‌که صدای بوق هندی بلندگردید ، از
 یمین‌ویسار حمله بر سپاه‌اشرار کرده ، در مکان خواب ایشان را قتل و اسیر خواهیم گردانید .
 به همین‌ارادهٔ باطله ، آن طایفهٔ جهال به قدر دویست سیصد هزار نفر از این مقدمه آگاه
 کرده و شب‌موعده ، از یمین و یسارو محلات و کوچه‌وبازار با چوب و چماق اولاً " به خانه‌هایی
 که از عساکر منصوره برخی آشنائی به هم‌رسانیده ، و به عنوان ضیافت آمده بودند ، ریخته
 و آن گروه مهمان را به قتل رسانیدند . " ^{۴۱۱}

وقتی که شایعهٔ مرگ و یا هلاکت نادر شاه قوت گرفت ، سلحشوران ایرانی که
 متفقاً " متکی بر قابلیت فرمانده زبردست و بی‌رقیب خود بودند ، چنان توان بر سر پاماندن
 و اندیشیدن را از دست دادند که می‌شود گفت دست‌وپای بسته به دام قیام‌کنندگان افتادند . ^{۴۱۲}
 برخی هم‌که از کم‌وکیف ماجرابی‌خبر بودند و فهم‌سخن‌هندیان نمی‌کردند ، دچار شیخون
 اجامرو اوباش شدند و پیش‌از خبرگیری ، به راه بی‌خبری رفتند ؛ در این هنگام شب‌فرا ^{۴۱۳}
 رسید و البته خود وسیله‌ای می‌بود که از شدت غائله هائل کاسته شود ، اما آنها که دامن‌زن
 نائره طغیان و کشتار بودند ، آرام ننشستند و همه‌جا به سرفق ایرانیان ناآگاه و بی‌سناد
 می‌رفتند که یک‌و دو در هر گوشه متفرق مانده بودند . برخی از بررگان هندی هم‌که ^{۴۱۴}
 به درخواست خود ، ایرانیانی را برای پاسداری از اموال و افراد خانواده ، به حاضرد
 بودند ، آنها را کشتند و بدین‌نحو بروسعت‌دائرهٔ بدکاری و سرارب افرویدند .

با این‌که تعداد مقتولان ایرانی فاجعه را به درسی نمی‌توان برآورد کرد ، اما
 تردیدی نیست که ارقام تلفات ، در مظان قیاس با کسکان میدان جنگ کرمان بوده‌است
 و مورخان مختلف این عده را بین سه تا هفت هزار نفر یاد داده‌اند . ^{۲۱۵}

واقعیات نشان می‌دهد که نادر و یاران او به هیچ‌وجه آمادهٔ سندن حسن‌احبار
 غم‌انگیزی نبودند و وقتی هم‌که " اواسط شب اهل کار نادر ساه برسان و لرزان اس‌قصه
 را به خدمت نادر شاه معروض داشتند ، مقبول‌طبع سلطان شده ، به عصبه جواب داد که

مردم اردو بازاری ما از شرارت نفس خود این قسم تهمت جرائم به هندیان می کنند تا جمعی
را به کشتن داده ، اموال ایشان را غارت نمایند . و آنگاه که آگاهی های دردناک به تواتر
پیوست ، بر او معلوم شد که شدت فاجعه تا چه حد است و پای مداخلات اغتشاش آفرینان
تا به کجا رسیده است .
۴۱۶
۴۱۷

پس به یساولان امر داد که تحقیقی دقیق از اوضاع به عمل آورند و به وی گزارش
کنند . در این هنگام شدت آشوب بدانجا رسیده بود که جمعیت فتنه جو دور و بر مقر اقامت
نادری را احاطه کرده باشند ، چه معروف است که یساول اولی ، به مجرد این که پا از قلعه
برون گذاشت ، به هلاکت رسید و یساول دومی نیز به دنبال آن ، به همان سرنوشت دچار
شد . این پیشآمدها ذهن نادر را بیش از پیش به وسعت دامنه آشوب متوجه ساخت و آن
وقت هزارتن از سپاهیان خویش را مأمور سرکوبی شورشیان گردانید . لیکن آنان بر اثر قلت
عده و ظلمت شب نتوانستند چنانکه باید آرامش رادر شهر برقرار سازند . جمعی از نسقچیان
و کشیکچیان راهم مقرر فرمود که به میان سربازان بروند و تاءکید کنند که کسی از محل
سنگری که در آن قرار دارد ، پا بیرون نگذارد . در صورتی هم که خصم را زور آور دیدند ،
تنها به مدافعه بکوشند و به هر طریق تا با مداد ، از دست زدن به هر اقدام دیگری خودداری کنند .
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱

نادر ، خود به بالای شاه برج قلعه رفت و برای این که سلامت و حضور خود را به
نحوی اعلان نزدیک و دور کند " مقرر فرمود که مشعل بسیار روشن گردانیدند که از شعاع
مشاعل و مهتابی آن ، آن شب چون روز نورانی گردید . " به این ترتیب بر اهل ایران ،
مسلم شد که نادر زنده است و بر جمیع امور مسلط مانده . آنها هم که در معرض هجوم
رجال قرار داشتند ، پای ثبات فشردند و با افکندن تیر و سردادن صدای توپ های کوچک
(جزایر) ، به رمانیدن شرارت آفرینان پرداختند . نادر امید داشت که این هنگامه ، با
برآمدن روز از میان برخیزد و آنها که تاریکی شب رادستاویزی برای دست درازی های خود
قرار داده بودند ، به خطای خود واقف شوند و با مشاهده تمکن و قوت قوای ایران ، از

هرزگی کناره جویند . ولی وقتی هم که آفتاب برآمد هنوز آشوب در اشتداد بود و جسارت پیشگان از تعدی استغفاری نشان نمی دادند ، سهل است که جری تر هم شده بودند و متانت و بردباری ارتشیان ایران را دلیل بارز ضعف آنها تلقی می کردند .

۴۲۳

دوساعت از روز گذشته ، نادر با دسته نیرومندی از سپاهیان خود از قلعه برون آمد و " از میدان چاندی چوک گذشته ، عازم مسجد روشن الدوله که متصل کوتوالی جیوتره و مقابل برپولبه است و گنبد طلائی باشکوهی دارد گردید . " نادر هنوز مصمم بود که طغیان را به نحو خداپسندانه و رضایتبخشی به پایان رساند و مطمئن بود که اگر او باش بدمعاش از سلامت و قوت او و مردان سپاهیش آگاهی یابند به جای خود باز می گردند و آنها که مرتکب خطایائی شده اند ، به محض آگاهی از زلت پوشی وی ، راه صواب را برمیگزینند . بر این نهج دستور داد که چهار نسقچی به میان جمعیت بروند و " نویدبخشایش این گناه به مردم بلوا رسانند و آنها را بر گردانیده ، راهی به صوب خانه های آنها گردانند . "

۴۲۵

عکس العمل شورشیان شدید بود و حکایت از شدت عصیان می کرد " تسخیران نادم و ماء یوس از قبول احکام شاهنشاهی برگردیده ، سرسختی و نافرمانی مردم سهر را معروض جناب والا گردانیدند . باز حکم به تکرار پیام مذکور صادر کردید ، چنانچه در این مرتبه به همان سلوک نخستین کارفرمای درازدستی گردیدید . در مرید ، نائب ار حمر دوبار بیشتر بی حفاظی و بی حیائی را کار فرمودند . فضا را در همان ساعت مهره بیکی به دیوار پهلوی شاهنشاه رسید و دیگر هماندم سگی به پای فلک فرسای ساهسناه رسید

۴۲۶

از این زمان به بعد ، بر نادر مسلم شد که تا کار به خشونت نیبحامد ، مانند پانان نمی بدرد و چون از طرفی هم متوجه بود که همه اهل پایتخت را نیز نمی توان در گناه مرتکب حنبی

از آنها شریک دانست و به مجازات رسانید ، تحقیق پیرامون مناطقی را که هباهوارا باها

۴۲۷

برخاسته بود ، آغاز کرد . پس دستور داد که هر جا یک نفر ایرانی به صل رسیده ، کسی را زنده نگذارند و مکافات سوء عمل مهمانکشان را باز پس دهند . اجرای امر را هم بر عهده

۵۲۸

یار علی سلطان توپچی باشی ارتش ایران و سعدالدین خان میرآتش هندوستان گذاشت که با جزائر چیان و سه هزار نفر دیگر از سربازان به انجام وظیفه سهمگین خود پردازند . از اینجا می توان دانست که اساساً " تعداد نظامیانی که برای قلع و قمع آشوب به کار گرفته شدند ، زیاد نبوده است و با این که در منابع ، ذکری از جمعیت جزایرچی نشده است ، اما به اشکال می توان تصور کرد که اینها هم از سه هزار نفر بیشتر بوده اند . این که محمد کاظم نوشته است تعداد یکصد هزار نفر از ایرانیان ما مور قتل عام شدند ، ناموجه است ، چون همه جمعیت ارتش ایران به هشتاد هزار نفر نمی رسید و طبیعی است که نادر ، دوران دیشانه زمام امور را در دست داشته و به هیچ حال قصد ویرانی همه شهر و کشتار ساکنان آن را نداشته است . حوادث بعدی نیز ثابت می کند که زمان و مکان فاجعه ، سخت محدود بوده و غرض شاهنشاه ایران جز برقراری نظم و حفظ و حمایت سربازان خود نبوده است .

باری ، مقارن ساعت نه بامداد بود که سپاهیان مزبور به اجرای حکم دست زدند ، " شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد . فی الفور درو دیوار عمارات رفیعہ نقش عالیها سافلها گرفت و مساکن اصحاب شان صفت خانه زنبور پذیرفت . " نادر خود با تاء سف بسیار شاهد بود که راه دیگری برای فرو نشانیدن شعله های سرکش خشم جهال باقی نمانده است و بدترین تصمیماتش را در تیره ترین اوقات اقامت خود در هند ، می باید در مرحله اجراء ببیند . این کشتار از دهلی دروازه تاکهاری با ولی و از حوالی محل اقامت نادر در قلعه ارک تا مسجد منچوری وسعت داشت و خوشبختانه می توان با محمد علی انصاری هم صدا شد که " اکثر محلات دارالخلافة به پاس خاطر بعضی از امرا که توجه شاه به حال ایشان بود ، از قتل و غارت محفوظ ماند . "

شک نیست که در چنین موارد ، خشک و تر همه با هم می سوزد و بی حسابی بسیار رخ می دهد ، چنانکه مورخ هندی می نویسد : قتل به افراط کرده شد و اموال به یغما و عیال به اسیری بردند . " پس از آن که خیابانها از وجود طاغیان پاک شد ، سلحشوران ایرانی به

خانه‌ها و دکان‌ها هجوم بردند و آنچه قیمتی بود به تاراج دادند . بازار صرافان و جواهریان و راسته بازار را کاملاً " چپاول کردند و ساختمان‌های بیشماری را منهدم و یا طعمه حریق ساختند .
۴۳۶

در حدود ساعت سه بعد از ظهر ، به شفاعت محمد شاه و وساطت قمرالدین خان و نظام‌الملک آتش غضب نادر فرو نشست . فرمان امان داده شد و " حکم فرستاد به جارچی باشی که جارها بکنند به مردمان لشکریان ، که الحال شاهنشاه تقصیرات اهل هند معاف کرد و قتل عام موقوف نمود . باید کسی به کسی زیادتى ننماید . به موجب استماع این آواز ، جارچی‌ها دست برداشته ، شمشیرها را در غلاف کرده ، به مردمان هند امان دادند ، و اگر کیسه در یا زرسرخ یا از جواهر که به دست داشتند ، برتافتند و اگر طلا و نقره و پیرایه مرصع به پای ایشان می‌آمد ، هرگز خم شده نمی‌گرفتند و اگر پرچهرگان ماهوش و گر خوبان آفتاب‌چهر بی‌پردگی به نظر می‌آمدند ، اصلاً " به طرف آنها نگاه نمی‌کردند ."
۴۳۸

از آنجا که هنوز خانه‌های بسیاری بود که در آتش می‌سوخت ، دستور اطفای حریق صادر شد و آن جمع از مردم که به اسارت نیروهای ایران درآمده بودند ، به امر شاهنشاه به اولیای خود تسلیم شدند . نکته قابل اعتنا نفاذ فرامین نادری است که چون به وسیله حاجی فولادخان کوتوال شهر و جمعی از نسقچیان ، اعلام امر شد ، بلافاصله به مرحله اجرا درآمد و احدی را یارای آن نماند که لحظه‌ای در تمکن به حکم تغلل روا دارد . عبدالکریم هم می‌نویسد که " سپاه قزلباش نظر بر کمال ضبط و نسق و خوف والی خود به محض استماع ندای امان ، دست از قتل و غارت و تاراج کشیده ، و این امر از عجائب و غرائب عالم است که سپاه خونخوار جباری که بر مردم مالدار عالیبار ، مسلط شده باشند ، به یک ندای امتناع معتنع گردند و دست از قتل و غارت بردارند ."
۴۳۹

مورخان دیگر هندی هم یادآور مطلب شده‌اند که دستور نادری حناں سریع به موقع اجرا گذاشته شده که اسباب حیرت هندیان گشته است .
۴۴۰

۴۴۱
در خلال تحقیقاتی که به عمل آمد ، دانسته شد که منشاء اساسی فننه سیدسازخان

و شاهنوازخان بوده‌اند و چون اینان و پیروانشان بعد از حمله به اصطبل فیلان ، در خارج شهر موضع گرفته بودند ، نادر جمعی از نیروها را به فرماندهی عظیم‌الله‌خان و فولادخان به گرفتن آنها مأمور کرد . مقر دو فرمانده هندی مورد حمله قرار گرفت و " آن طایفه را با چهارصد نفر گرفته ، به دربار حاضر گردانیدند ، همگی عرضه تیغ بی دریغ شاه گشتند . "

دربارهٔ عدهٔ کشته‌شدگان رقم‌های متفاوت و گاه اغراق آمیزی ذکر شده است ، چنانکه برخی تلفات سانحه را تا هشت هزارتن و جمعی نیز تا چند صد هزار نفر نوشته‌اند .
لکهارت به نقل از سرکار می‌نویسد که نظر به محدود بودن محل قتل عام و مدت کوتاه آن ، عده‌ای که از دم تیغ گذشتند ، نباید از بیست هزارتن تجاوز کنند ولی عدهٔ زیاد دیگر ، مخصوصاً " زنانی را که خودکشی کردند ، باید بر این عده افزود . میرزا مهدی‌خان نیز تعداد کشتگان را از خرد و بزرگ سی هزار نفر برمی‌شمارد .

در این باب که آیا جز سیاست محکمی که شاه نادر برای دفع و رفع غائله درپیش گرفت ، تدبیر دیگری نیز می‌توانسته به کار آید ، سخن بسیار است ، ولی با اعتناء به اقوال هندیان معاصر واقعه - که در این سطور کوشش بر آن بوده تا از نظراتشان استفاده شود - می‌توان بردباری و سعهٔ صدور توجهات خاص نادر را قابل تاءمل دانست ، و این که ، به‌جد کوشیده است تا تنها برای تنبه اهل طغیان ، آنهم در هنگام ضرورت ، شمشیر از نیام برون آرد . عبدالکریم که در موارد متعدد ، ابا نداشته است که از قبایح اعمال نادر سخن بگوید ، در این زمینه می‌نویسد که : " اگر چه غرض والی ایران اصلاً نبود که چنین قتلی به عمل آید ، لیکن چون این جماعت بادی فساد شدند ، به غیر تنبیه اطفای نائرهٔ فتنه صورت امکان نداشت ، و در چنین حالات تفریق در میان مفسد و بی‌گناه متعذر ، چه که ممتنع است :

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را
اگر متفتنان شهر مرتکب این حرکت لغو نمی‌شدند ، تاخت و تاراج به عمل نمی‌آمد

و این همه رعب نادرشاه بر مردم هند غالب نمی شد ، چنانچه پیش از این قتل عام ، اهل شهر خصوصا "مردم بازار لشکریان قزلباش را که اکثری صحرائی و دهقانی بودند ، تمسخر و استهزاء می نمودند و نیز این قدر نقود و اجناس و جواهرآلات به دست آنها نمی افتاد ، زیرا که در متخیله ایشان نبود که این قدر نقد و جنس در عالم می باشد. . . " ^{۴۴۷}

این عبارات مشابه با نظراتی است که محمدشفیع ابراز داشته و در آن پس از توجیه نظری که نادر را در ورود به هند ، شخصی آرام و معتدل و بیکبار متفاوت با آن کس که در ایران بوده ، قلمداد می کند ، می نویسد : " و قتل عام شهر دارالخلافة متعلق به ذات آن شهریار نبود ، بلاشک و به صد دلیل روشن که چون آفتاب عالمتاب در پیشگاه نگاه جهانیان شعشه افروز فروغ افزائی است که در این مقدمه جهان خراب ساز ، مطلق شاهنشاه را در آن دخلی نبود ، بلکه او باش بدمعاش سراپا پرخاش و رجاله کم بغل بی خانمان مصدر بلوای عام گردیده ، دوسه هزار کلاه پوش نادری را از هر کوجه که سر بر آوردند و به هر بازار و کوئی که پا گذاشت ، بی سروپا گردیده ، رهنورد وادی فنا گردانیدند و مطلق بر الحاج و عجز و زاری او نظر نفرموده ، بی دردانه و بی ترحمانه اقدام به قتل او می نمودند . " ^{۴۴۹}

این راهم می توان افزود که برخی از مورخان هندی هم برای واقعه ، اهمیت چندانی قائل نبوده اند و تنهادر شمل حوادث سال ، ذکری به این نهج داشته اند که فرما " نادرشاه " در سال چهارم جلوس خود به دارالخلافة شاه جهان آباد رسیده ، مرتکب قتل عام گردید ، چنانکه از تاریخ غم عام هویدا است . " ^{۴۵۱}

پس از استقرار آرامش ، نادر شاه به کوتوال شهر ناه کند کرد که برای حلوگری از هر نوع آلودگی و بیماری ، اجساد را جمع آوری کنند و سوزانند ، حاجی فولادخان سر چنین کرد و با استفاده از هیزمی که از خانه های منهدم برآمده بود ، آسی عظیم بر آبروح و با کمک سربازان ، اجساد را از هر فرقه و مذهبی که بودند - جهت حلوگری از بعض آبها - سوزانید و چند هزار جسد دیگر را نیز به رودخانه ریخت .

تاء ديب خدايارخان عباسی حاکم سند

پس از آن که کار تاجبخشی نادر در هند به پایان رسید ، شاهنشاه ایران راه مراجعت در پیش گرفت و چون پیشاپیش انتظار نافرمانی حکام سند را داشت ، برای محمدتقی خان بیگلربیگی فارس دستور فرستاد که با قوای کمکی خود از طریق دریابه ^{۴۵۳} سند بیاید . فرمانروای ایران در راء س ارتش نیرومند خود از رودخانه سند عبور کرد و پس از پشت سر نهادن پیشاور ، از طریق گذرگاه خیبر و جلال آباد به سوی کابل روی آورد . در ورود به این شهر بود که متوجه شد میان نورمحمدخدايار خان فرماندار نیرومند سند ، ^{۴۵۴} فرمان وی را نادیده گرفته و از حضور در کابل خودداری ورزیده است .

میرزاهدی می نویسد که خدايارخان ، حتی در اوقاتی که نادر به مخاطره قندهار اشتغال داشته ، روی ارادت به بارگاهوی نشان می داده است و از اینجا شاید بتوان نوعی مواضعه او را با حکومت ایران ، حتی پیش از عزیمت نادر به هند ملاحظه کرد ، گواین که دلیلی بر تشویق نادر به تسخیر شبه قاره نمی توانست است قرار گیرد . و از طرفی به تعبیر هانوی ، این راهم می دانیم که نادر با اطلاعات کاملی که از اوضاع هندوستان به دست آورده بود ، برای عملی ساختن نقشه تسخیر آن کشور به خیانتکاران داخلی ، ^{۴۵۶} نیازی نداشته است . حوادث جنگ هم نشان داد که پادشاه ایران بیش و پیش از هر چیز به قابلیت فرماندهی خود و استعداد عظیم جنگی سپاهش متکی بوده است .

به هر طریق خدايارخان به تصور این که نادر بر اثر بعد مسافت و خستگی سربازان خویش به رنج تاء ديب وی تن در نخواهد داد ، فرمان نادر را ندیده گرفت و از رفتن به کابل و ادای مراسم خدمت سرباز زد . غافل از این که یکی از مشخصات مهم خوی نادر اصرار عجیب وی در نگاهداری نفوذ و قدرت خویش و کيفر دادن به طاغیان بود . در حقیقت اگر چه بحبوحه زمستان بود و سرمای سخت ، هرگونه عملیات نظامی را دشوار و شاید هم غیر ممکن می نمود ، مع هذا نادر در تاریخ هشتم ماه رمضان ۱۱۵۲ برای سرکوبی فرماندار متجاسر

حرکت کرد و برای این که فیلان مانع سرعت حرکت وی نگردند ، آنها را از راه قندهار و هرات به طرف مشهدگسیل داشت . شاهنشاه ایران که اقتدار عظیم خود را بر همه چیز و کس

۴۵۸

ثابت نگاه داشته بود ، بعد از آن که از راه بنکش و دیزجات به سوی سند فرود آمد ، ناصرخان

صوبه دار پیشاور را مرخص کرد و به تقریر میرزا مهدی " وکیل و وزیر برای ضبط مداخل و مالیات

۴۵۹

صوبه ناصرخان و گرفتن ملازم و ملاحظه سان قشون او معین فرمود ، خود ناصر را نیز که

برای ادای مراسم احترام و خدمتگزاری تا این تاریخ در رکاب نگاه داشته بود ، مرخص کرد

و پس از عبور از مناطق سخت کوهستانی و جنگلی خرم دره و زاهدآباد ، خود را به

۴۶۰

دیزه اسمعیل خان رسانید . با این که عملاً " برف نباریده و طبعاً " برخی مصاعب منتظر

۴۶۱

پیش نیامده بود ولی بواسطه طغیان رودخانه در دره بنگشات (خرم رود) ، اموال و احشام

۴۶۲

ایرانیان صدمات بسیار دید . قوای ایران ناگزیر شد که بیست و دو بار از رودخانه بگذرد و

برای این منظور نادر مقرر داشته بود که شش کشتی را " بنا بر ملاحظه حزم از مفاصل شکافته ،

۴۶۳

حمل فیلان کوه توان کرده ، همراه آورده بودند که در حین ضرورت به یکدیگر اتصال دهند . "

در اوایل شوال بود که ارتش ایران به مناطق گرمسیری وارد شد و سربازان از استنشاق

هوای زندگی بخش غرق در مسرت گردیدند . عبدالکریم می گوید که " سرور و انبساط این

روز دل افروز دو العیدین ، یکی به واسطه اتمام ایام صیام سعادت انجام و ثانی به اسباب احزاب

۴۶۴

حیات و نجات از آن آفت مصدر ممات زیاده از آن بود که کسی به قید تحریر آرد . "

و از این جا معلوم می شود که نادر و سپاهیان او ، چه دوره پرتشویش و مهلکی را گذرانده اند .

اما هنوز مشکلات فراوانی در میان بود و گذشته از ریزش باران شدید و طغیان رودخانه ،

زمینداران نیز سر تمکین در پیش نداشتند و نادر بادر پیش گرفتن روشی خوش همدراسا صل

۴۶۵

و همه جا را مسخر گردانید .

باری شاه در پنجم شوال قسمت اعظم نیروی خود را سوار کشتی کرد و از راه آب

به دیزه غازی خان روی آورده در تاریخ پانزدهم شوال به آنجا رسید . غازی خان سرانجام

پیش‌آورد و مجدداً " به زمینداری دیره خود منصوب شد . شهریار ایران دیگر بار پیامی به خدایارخان فرستاد و او را از شامت سرکشی‌های خویش آگاه ساخت ، لیکن مرد طاغی حاضر به تمکین او امر نادری نشد و به سمت گجرات و بندرسورت گریخت . نادر دیگر ناگزیر بود که به هر طریق او را بدست آورد و سزای نافرمانی‌هایش را بدهد . پس به تعقیب وی پرداخت و چون هنوز راه‌ها جنگلی بود و به تصادف آتشی در میان نیستان افتاده بود ، بسیاری از احشام و دواب تلف شدند . کمبود آذوقه نیز برای اهل اردو متاعبی پیش‌آورد و چون به دستور خدایارخان ، قسمتی از غله را در زمین‌های دوردست دفن کرده بودند ، قراولان و متجسسان مخصوص سپاه ایران ، آنها را به استشمام و بوئیدن زمین پیدا کرده و برآورده و برطبق قسمت نامه اهل دفتر به تمام لشکر قسمت نمودند . "

۴۶۸

نادر پس از آن که تنمه مردم بازمانده در قراء و قصبات را به زیر سلطه درآورد ، بار دیگر به طرف جنوب پیش‌راند و در تاریخ چهارم ذی‌الحجه به لارکانه رسید . در اینجا بود که نادر فهمید خدایار به سمت گجرات و سورت گریخته و دائم به این امید است که شاه به واسطه بعد منزل از تعقیب وی چشم بپوشد ، پس عمده سپاه را به فرماندهی نصرالله میرزا در همان شهر باقی نهاد و خود با جمعی از زبده جنگیان و دلاوران به سوی شهدادپور عزیمت کرد (بیست و یکم ذی‌القعدة ۱۱۵۲) .

در ورود به شهدادپور "عریضه و پیشکش از جانب خدایارخان به درگاه جهان پناه آمده ، به وضوح پیوست که ریش درون او اصلاح پذیر نیست " با این که از لارکانه تا شهدادپور ، برای نادر و سپاه او مشکلات بیشماری وجود داشت و به گفته محمد کاظم ، به واسطه نبودن آب و آذوقه ، ارتشیان ایران ناگزیر هر کدام یک اسب بدرقه با سه چهارمشک آب برداشته بودند ، با این همه قوای ایرانی هر چهار پنج منزل را یکی می‌کرد و طی هفت شبانه روز به سرعت تمام راه می‌پیمود . فاصله مکان آخری تا دژ پناهگاه خدایار ، دو روز راه سخت بود که چون در میان بیابان ریگستان که در اطراف و جوانب آن نه آب دارد و نه آبادانی " ، خان

فراری متوقع نبود که نادر به سرعت بتواند خود را به او برساند. از این رو اثاثه و اموال خود را بر کشتی‌ها نهاد بود که هرگاه رسیدن نادر را مسلم دانست ، خود نیز با زنان و فرزندان و جمله محارم ، با آنچه که گردآورده بود ، از طریق دریا بگریزد ،

نادر که اضطرار حریف را دریافته و به اعتبار تعجیل آگاه شده بود ، بی آنکه به دلاوران خسته خود مجال آسایش دهد ، در همان روز ورود به شهدادپور (بیست و هشتم ذی القعدة) جمعی از میان آنان برگزید و خود در راس خستگی ناپذیران منتخب به جانب عمرکوت رهسپار شد . راه دو روزه مقصد که سی فرسنگ از بیابان و مناطق خشک می‌گذشته ، دشوارترین مراحل تلاش مردان جنگی ارتش ایران را شامل بوده و چنین بنظر می‌رسد که این گروه سربازان مصمم و آهنین اراده ، به راستی خستگی و کوفتگی و احیانا " گرسنگی - و تشنگی را فراموش کرده بودند ، چه تنها پس از سی ساعت راه پیمائی تقریبی در آغازهای روز بیست و نهم ذی‌قعدة به عمرکوت رسیده‌اند .

خدایارخان که به محض دریافت خبر هجوم سپاهیان ایران سراسیمه شده بود ، در صدد فرار برآمد و چون دانست که مستقر او به تمامه در محاصره نیروهای نادر درآمده است ، چاره‌ای جز تمکین ندید و پس از مشاوره با نزدیکان خود ، در صدد تسلیم برآمد . شرایط او از باب امان جان و عدم تعرض به ناموس مورد قبول نادر قرار گرفت و پادشاه ایران هم که نظر بر قلت آب و آذوقه و علوفه دواب داشت ، پسندید در دانست که بیسهاداب وی را به دیده گیرد . شاهنشاه مستحفظانی برای خدایارگماست ، لیکن مقرر داشت که تمامی نقد و جنس که در قلعه عمرکوت و بر کشتی‌ها بود ، به ضبط و تصرف درآید . عبدالکریم که خود در رکاب نادر بوده است ، برای تحویل گنجینه و دفائن خان‌سند ، روایت‌حالی دارد که " چون محرر این افسانه لاینفع در وقت محاسبه اموال و اجناس حان معرفی‌الیه ، از جانب نواب ناظر نیا بتا " حاضر بود و اکثری اشیای سلاطین صفویه که ارباب‌فلم ، کهنه ، ایران می‌شناختند ، در اثاث‌البیت او مشاهده نموده شد ، بعد از اسفسار به تحقیق پیوست

کہ افغانہ قندھار در وقتی کہ متصرف خانمان والی ایران (شاہ سلطان حسین) شدہ بودند ،
این تحایف کمیاب را بہ اطراف و جوانب فرستادہ ، می فروختند . " ^{۴۷۸}

از نظر گاہ اعتبار و شخصیت و احترامی کہ خدایار خان زوی خویش فراہم ساختہ بود ،
می توان افزود کہ مرشدی صالح و مرادی متقی محسوب می شدہ است و بہ تقریر محمد کاظم
" جمیع اہل ہند و سند ، آب دست او را تبرکا " بہ دیار می بردند و در ہر صباحی کہ در
عمارات خود منزل می کرد ، کمتر از یکصد ہزار نفر بدان کرنش نمی کردند . " عبدالکریم ہم ^{۴۷۹}
در شرح احوال او بہ این نکات اشارت دارد کہ " مردی بود سیاہ فام و مبروص ، و سکان سند ،
کہ بیشتر بلوچند ، نظربہ صلاح و تقوی ، او را پیرو مرشد خود می دانستند و از قدیم الایام
زمینداری آن نواحی و درین ولانیز از جانب قہرمان ہندوستان بہ حکومت سند بہ او
مفوض بود . " ^{۴۸۰}

^{۴۸۱}
نادر ، خدایار را تالارکانہ بہ ہمراہ خود برد و چون پس از این لشکر کشی پرتعب ،
اہل اردو را نیازمند بہ استراحت می دید ، تا تاریخ نهم محرم سال ۱۱۵۳ در این شہر ماند
و چون فتح ہند و الحاق مناطق متصرفی از آن کشور را در جہت باز آوردن فلات ایران بہ
زیر لوای شاہنشاهی آن کامل می دید ، جشن نوروزی را نیز با شکوہ بسیار برگزار کرد (آدینہ
بیست و یکم ذی الحجہ ۱۱۵۲) . شاید ہم مقارن این ایام بود کہ خدایار را نیز از حبس ^{۴۸۲}
بیرون آورد و دگر بارہ منظور نظر اشفاق و عنایت قرار داد . ^{۴۸۳}

باری ، در نهم ماہ محرم کہ نادر قصد عزیمت از لارکانہ بہ قندھار را داشت ، خدایار
را از نوبہ حکومت تہتہ و قسمتی از سند گماشت و او را بہ خطاب شاہ قلی خان ، سرفراز
گردانید و چون قلمرو سابق او را سہ قسمت ساختہ بود ، بخشی از خاک سند را کہ بہ
بلوچستان منتهی می شد بہ محبت خان حاکم بلوچستان سپرد و بخش شکارپور را بہ ہمراہ
مناطق سند علیا بہ خوانین داود پوترہ تفویض کرد ، بدین ترتیب از حدود نفوذ و اقتدار ^{۴۸۴}
حکمران سابق تمامی سند ، بہ تمامہ کاست و با ہمراہ بردن دو فرزند او در معیت خود ،

تسخیر بخارا

نادراین اندیشه را از دیرباز به خاطر سپرده بود که مرزهای مطمئن کشور ایران را بدان باز رساند و با توجه به نفوذ مداومی که عناصر بیگانه ترک و مغول و تاتار در بخش‌های شمال خاوری فلات به دست آورده بودند ، تکلیف گروه‌های فزاینده مهاجمی را که در ایران بزرگ ، جاباز کرده بودند ، معین کند . پیشتر هم در شرح احوال ایلبارس اوزبک تذکر داده شده ^{۴۸۶} مورخان معاصر نادر که به خصوص با نزدیکی به محارم نادری ، از کم و کیف نقشه‌ها و خیالات جنگی و تدابیر ملکی او آگاه بودند ، مکرریاد آور شده اند که شهریار ایران دیار ، می خواسته است که انتقام شکست‌های دردناک فاجعه مغول را از احفاد آنها بگیرد و تنگ‌هایی را که از رهگذر بی‌کفایتی و ضعف و انحطاط سلسله‌های معاصر با چنگیز و تیمور ، بر مردم ایران وارد شده بود ، جبران کند . ^{۴۸۷}

در همین دفتر ، مشاهده افتاد که وقتی نادر عازم هند بود و رضاعلی میرزا به فتوحاتی در سمت بلخ و بخارا نائل آمده بود ، به جهت تشویشی که شاه برای حفظ زندگی شاهزاده جوان ، آنهم در غیاب خود داشت ، به وی امر رحمت داد و به ابوالفیض حاکم ماوراءالنهر نیز مراسلتی فرستاد که او را به حکومت بخارا و نواحی زیر فرمان می‌سازد و مایل است که قدرت در خاندان چنگیزی برقرار بماند .

در مراجعت نادر از هند ، وقتی که در هرات سفرائی را که از کابل به حدس ابوالفیض فرستاده بود ، به خدمت طلبید ، متوجه شد که حاکم بخارا داعیه سرحسابی دارد و از تمکین به قدرت قاهره نادری سرباز زده است ، یکی از همراهیان سفر ایران هم به نادر می‌گوید که ابوالفیض مانع اساسی ایجاد علفه و ارتباط را مذهب سعی نادر خوانده ، و این مسئله را وسیله‌ای برای عدم توافق خود با او شمرده است ، و وقتی نادر جواب ^{۴۸۸} ^{۴۹۰} علی بیکرا که گفته بود که اینک " حضرت صاحبقران نیز به مذهب و آئین شما راه می‌رود " ^{۴۹۱}

می شنود، آن چنان به غضب درمی آید که دستور می دهد فی الفور ریش سفیر سابق را بتراشند ،
۴۹۲
جامه زن در برش کنند و در میانه اردو بگردانند .

به هر طریق ذهن دورانندیش و متوجه نادر ، پیشاپیش تدارک کافی دیده بود که
ارتش نیرومندی را از رودخانه جیحون بگذرانند و با در اختیار داشتن خواربار و علیق کافی ،
به حریم فرمانروائی خان بخارا پای گذارد ، ابوالفیض که می دانست مبارزه با فرمانده نیرومندی
چون نادر بی نتیجه است و از طرفی پیشتر هم ضرب شصت دلاوران ایرانی را در نبردهای
رضاقلی و تهماسب جلایر با خود چشیده بود ، محمدرحیم خان بی حکیم آتالیق را با حکام
حصار و قرشی و سرکردگان معتبر دیگر به خدمت شاه ایران فرستاد و پیشنهاد کرد که نادر به
عنوان مهمان مدتی را در منطقه قراکول اقامت گزیند ، آنگاه در میان سران دو اقلیم ملاقاتی
حاصل شود و سپاه ایران بدون عزیمت به بخارا ، بازگشت کند ، محمد کاظم می نویسد که
" خاقان گیتی ستان از چرب و نرمی و خوش گویی حکیم آتالیق محظوظ گشته ، گفت که ؛ عین
صلاح است هرگاه پادشاه افراسیاب جاه ، در این مکان هم وارد درگاه خلافت مدار مروت
نشان گردد ، کمال شفقت و مرحمت را بدان معمول داشته ، حسب الخواش آن معمول و
۴۹۳
مرتب خواهیم داشت ، "

پیدا است که نادر می خواسته است که طبق روال همیشگی سیاسی خویش ، کارها را
به نحو قاطع فیصل دهد و با نشان دادن موقع و اعتبار واقعی ابوالفیض ، طاعت پذیری و
تمکین او را بر ملا گرداند . وقتی که حکیم آتالیق با پیام شاه به نزد ابوالفیض بازگشت ،
فرمانروای بخارا چاره کار را منحصر به قبول اطاعت دید و مصمم شد که با تدارک ارمغان
کافی به خدمت نادر شتابد . ولی در همین اوقات ، گروهی از نواحی میان کال وارد شدند
و او را به کمکی که از مناطق سیحون و ولایات خندوتاشکند و قوقان و اندجان و نمکان و مرغیلان
در نواحی کاشغر ، می رسید ، امیدوار ساختند . جماعات مساعد و معاون که به تقریر محمد کاظم ،
۴۹۴
ترکیبی از طوایف یوز ، مین ، نایمان ، قنقرات ، کنهکس ، غیات ، بیات ، ارمند ، جغتای ،

قزاق و غیره بودند ، به دعوت خان بخارا گردهم آمده و بهانه کار را نیز خونخواهی آدینه‌قلی داد خواه قرار داده بودند که در سال ۱۱۵۰ به دست رضاقلی میرزا کشته شده بود .
۴۹۵

ابوالفیض بامشاهده^{۴۹۵} وضع ، علیرغم تدبیر و دولتخواهی حکیم آتالیق ، تصمیم به مقاومت گرفت و با متفقین خود دو منزل از بخارا خارج شد و منتظر قوای ایران نشست . در این بین ، نادر که انتظار تسلیم خان بخارا را می‌کشید ، تهماسب جلایر را ماء مور فرمود که به حوالی شهر رود و " به جنگ " و " گریز و قزاقی ، بیشتر از لازمه^{۴۹۶} قراولی و کمتر از وظیفه^{۴۹۶} هراولی دستبرد نموده ، سکان آن حوالی را مشوش سازد . قراولان سپاه نادر ، پس از آن که در حوالی شهر اسلام ، با پیش‌رزمان سپاه اوزبک برخورد خصمانه‌ای به هم رسانیدند گزارش جنگی خود را به شاه دادند معلوم داشتند که ابوالفیض و یاوران او ، خود را برای نبردی جدی آماده کرده‌اند .

سه روز پس از بازگشت حکیم آتالیق ، نبرد شدید آغاز شد و قوای اوزبک حمله^{۴۹۷} بردامنه‌ای را آغاز کرد ، لکن به محض این که توپ‌ها و زنبورک‌های ایران شروع به شلیک کرد ، وحشت و آشفتگی زیادی در صفوف دشمن ایجاد گردید و " چون سپاه اوزبک هرگز توپ و خمپاره ندیده و نشنیده بودند ، انتظام سلک جمعیت ایشان چون ساره^{۴۹۷} بنات‌النش متفرق گشته ، اما فی الفور با مردان از اطراف و جوانب مانند عقد پروین مجتمع گشته ، حملات متواتر از ایشان به وقوع می‌انجامید که حسب فرمان خاقان گیبی سان مقرر گردید که عاریان بدو سوار و نامداران رستم شعار روی به معرکه کارزار نهاده ، بایره^{۴۹۸} حدال عرصه^{۴۹۸} فال را در اشتعال درآوردند . " تا این همه اوزبک‌ها محدد^{۴۹۹} ممرکر سدید و سادرت بدحیل کردند ولی نادر به حنان هجوم مقابل سیدی دست رد که فرمانده نوای ایلو گرفتار وحشت شد و با سپاهیان نجبامر خود رو به فرار نهاد . ابوالفیض جان برکد^{۴۹۹} قوب مقابله را از خود مسلوب و سپاه ترکمانند و اوزبکبه را که در اس مدت ، از اقصای ممالک ترکسان فراهم آورده بود ، در حنف حبره دسی سوکت ساهنساھی معلوب یافت ، حرانفاد حاره

ندیده، با حکیم بی آتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقباء و اشراف و قضاة و امراء و اعیان خود با جمعیت تمام از باب اطاعت درآمده، روی امید به دربار سپهر احتشام آورد.^{۵۰۰}

باری که برای حاکم بخارا چاره‌ای جز تسلیم محض باقی نمانده بود و او با تحف شایسته که از جمله یکی شمشیر و یکی چهار آئینه^{۵۰۱} امیر تیمور و دیگر مغر و زرہ چنگیز بود، به جانب اردوی شهریار ایران حرکت کرد. نادر نیز که می خواست عزت و اعتبار خود و ذلت

و اضطرار طرف را به تمامه نشان دهد، مجلس شاهانه‌ای آراست و " در اظهار جاه و جلال به صغیر و کبیرتاء کید فرمود به رضاقلی میرزا و علیقلی خان برادرزاده^{۵۰۲} او که در رکاب بودند،

اجازه نشستن داد و به سرکردگان بزرگ خود چون مصطفی خان، تهماسب خان جلایر، محمد حسین خان قاجار، محمد تقی خان شیرازی، لطفعلی خان افشار و امام ویردی خان قرخلو امر کرد که لباس فاخر بپوشند و به دستور قدیم ایستاده شوند.^{۵۰۳}

حاصل سخن این که می خواست حاکم بخارا را در زیر فشارهای ناشی از جبروت و سطوت بی رقیب خود خرد کند و توان سرکشی و زبان درازی بعدی را از او بگیرد، به همین واسطه است که عبدالکریم کشمیری، می گوید و وقتی که " جناب والی توران، حیران و

و پریشان، از کرده پشیمان و از ناکرده درامان، در مکانی که امرای دیگر از اسبان پیاده می شدند، از اسب فرود آمده، به اتفاق تهماسب خان جلایر متوجه خیمه سلطان گردید و رضاقلی میرزا پسر بزرگ سلطان و علیقلی خان برادرزاده اش که اجازت نشستن یافته بودند،

لوازم تعظیم به جا آورده بودند، و نادر شاه فقط به جواب سلام اکتفا کرده، از جای خود حرکت نکرد.^{۵۰۵} و بعد هم او افزوده است که: " اما بدکرد^{۵۰۶} شاه نادر به ترتیبی که با پادشاه هند رفتار

کرده بود، ابوالفیض را به عنوان " محبوس محترم در نزد خود نگاه داشت و بعد از دو ساعت که به وی اذن خروج داد، مقرر داشت که به خیمه‌ای که در کنار لشکر برای او، برپا نموده بودند، رود و میرزا محمد ابراهیم اصفهانی وزیر و مشرف کار خانجات و بیوتات، به مهماننداری وی ماء مور بماند.^{۵۰۷}

دو روز پس از این باریابی (چهارشنبه بیست و دوم جمادی الثانی ۱۱۵۳) نادر به

بخارا وارد شد و دستور داد که به نام او خطبه خوانده شود و سکه ضرب گردد . شاه و مردم بخارا هم موظف شدند که خوراک روزانه قوای ایران را تأمین کنند . " درعوض سربازان ایرانی از چپاول و تعدی به مردم منع گردیدند و بنا به دستور نادر ، عدهای نسقچی ماء مور مراقبت کامل در اجرای این امر و نیز حفظ نظم و امنیت شهر شدند . در ۵۰۸ همین روزگار ، گروههایی از افراد ارتش ایران ماء مور شدند که به تنبیه ایلات سرکش اطراف بخارا پردازند و قرشی و شهر حصار و شهر سبز و دیگر نقاط حوزه خانی مزبور را به تصرف در آورند . لطفعلی خان کوسه احمدلو نیز در راءس سپاهی به جانب سمرقند روانه گشت تا طائفه یوز را که در آن حدود ساکن بودند و بنا به اعلام حکیم آتالیق " عنان سرکشی و مخالفت برتافته ، همیشه اوقات با پادشاه افراسیاب جاه یا غی و طاغی بوده ، اختلال کلی به ولایات محروسه می رسانند ، گوشمالی دهند . " ۵۰۹

سردار مزبور ، همچنین دستور داشت که پس از رفع فتنه ایلات یوز ، سکه فرامیر تیمور گورگانی را که یک پارچه یشم بود با یک زوج در هفت حوش که در مسجد جامع سمرقند نصب کرده بودند ، برداشته ، به مشهد بیاورد . ۵۱۰

در پانزدهم رجب ۱۱۵۳ / ۱۶ اکتبر ۱۷۴۰ جشن شاهانه ای آراسته شد و برودوش ابوالفیض را " به خلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز " داد و جواهر بسیار بدو نثار کرد . نادر ۵۱۱ به روشنی می خواست نشان دهد که از تسخیر بخارا ، تنها به تنبیه منمردان خسوداست و قصد اندوختن مال و ثروتی نیز ندارد ، به اضافه که تمامی مناطق جنوبی رود آمودریا را نیز طبق قراردادی از بخارا جدا کرد و محض تشویق و دلگرمی ابوالفیض ، او را به حطاب ۵۱۲ شاهی مفتخر ساخت . برای تحکیم روابط دوستانه نیز وصلت هایی به عمل آمد و طبق خواهش نادر شاه ، یکی از دختران ابوالفیض به حیاله ، نکاح علیقلی خان که ملازم عم خود بود ، درآمد و دختر دیگر در سلک پردگیان نادر قرار گرفت . به این ترتیب ، بر مراتب مودت ۵۱۳ طرفین افزوده شد و ابوالفیض بیش از پیش به توجهات و مراحم نادری مستظهر گردید .

با همه این احوال ، شاهنشاه ایران دوران پیشی عمیق خود را از باب حفظ حدود و ثغور ایران و تضعیف دشمنانی که از چند قرن پیش ، به داخله فلات راه یافته بودند ، از دست نداد و مقرر داشت که قرب چهل هزارتن از سربازان اوزبک که در رکاب ابوالفیض خدمت می کردند ، به همراه سرداران خود ، به ارتش شاهنشاهی بپیوندند . به فرمانروای زیر دست خود - شاه ابوالفیض - نیز اطمینان داد که هرگاه ضرورت اقتضا کند ، می تواند برای سرکوبی آشوب طلبان و غارتگران محلی ، از نیروهای ایرانی استفاده کند و همان که نیاز خود را به دفع فتنه ای به اطلاع اولیای دولت شاهنشاهی برساند ، بی درنگ قوای کافی برای اطفاء دائره آشوب اعزام خواهد شد .

پس از آن که امور بخارا بدین نحو فیصل پذیرفت ، شاه و سپاه او در شانزدهم رجب ۱۱۵۳ از آن شهر خارج شدند و به جانب خوارزم عزیمت کردند .

کورکردن رضاقلی میرزا

از روزی که در جنگل های مازندران به نادر تیراندازی شد ، سوءظن شاه به فرزند ارشدش رضاقلی میرزا ، که از وقت عزیمت او به هند (سوم شعبان ۱۱۵۱/۱۷ نوامبر ۱۷۳۸) تا تاریخ دیدار پدر در قره تپه بادغیس هرات (اول ربیع الثانی ۱۱۵۳/۱۹ سپتامبر ۱۷۴۰) به عنوان نایب السلطنه در ایران حکومت می کرد ، فزونی پذیرفت ، پادشاه ایران ، پیش از وقوع این سانحه نیز دلایلی زی خود گرد آورده بود که سوء نیت فرزند را مدلل می داشت و دست کم مرد مستبد و خودرانی چون او را که به هیچ وجه حوصله قبول و تحمل فرمانروا و صاحب اختیار دیگری در ایران رانداشت - نسبت به اقدامات ولیعهد - که خود از باب جباریت و خویشن بینی دست کمی از پدر نمی دید - مشکوک می نمود .

راستی هم این است که رضاقلی ، خواه به دلیل جوانی و ناپختگی در امور سیاست و مملکتداری و خواه به اغوای کسانی که دورو بر او را داشتند ، اقداماتی انجام داده بود که از چشم تیزبین و دقیق مرد متوجه و پروسواسی چون نادر نمی توانست دور بماند .

نایب السلطنه در مدت غیبت پدر از ایران به ضرب سکه به نام خود دست زده بود و دیگر این که بدون کسب اجازه از پدر که آن هنگام در هند بود، تهماسب صفوی و فرزندان او را در سبزوار به قتل رسانیده بود. عبدالکریم می گوید که در شب بروز شایعه مرگ نادر در هند، عده ای از دهلی بیرون رفتند و این خبر را در همه جا منتشر ساختند تا آن که به ایران رسید و رضاقلی " از استماع این خبر اندیشناک شد که مبادا مردم ایران که از افراط ظلم و تعدی من به جان آمده اند، به شاه تهماسب گرویده، مرا از میان بردارند؛ بنابراین مردم به سبزوار فرستاد که شاه بی گناه راعه پسرش عباس میرزا شهید کردند، چون به غیر از اجازت سلطان مرتکب این امر شنیع شده بود، لهذا به این بلا مبتلا گردید. "

۵۱۹

سه دیگر از سیئات اعمال او را تغییر و تبدیل فرمانروایان و والیان منتخب نادر شمرده اند که وقتی به مدت ده ماه از احوال پدر در هند آگاهی نیافته است، به تحریک خام طمعانی که نایب السلطنه جوان را مستعد هر نوع اقدام بی رویه می دیده اند، دست به انتصاب ماء موران تازه ای زده و " برای ضبط امورات پادشاهی " افراد مورد توجه نادر را کنار گذاشته است. "

۵۲۱

نکاتی از این قبیل نیز که: " میرزا عبداللطیف پدر خود میرزا الع بیک راه چهب حب جاه به قتل آورده و بسیاری پادشاهان و فرماندهان فرزندان خود را به نسل رسانده اند که مبادا دخل در پادشاهی نمایند " که به وسیله " جمعی فساد بیسند به عرص عاکفان سده " سنیه والا (رضاقلی) رسانیده می شده، البیدازکوس بیزسوحا سوسان نادری کند در همه جا بوده اند، دور نمی مانده و طبعاً " مایه انصهار و حسنکی خاطر ساد آکنده ار کمان های بد را فراهم می آورده است. مورخان اس را هم نقل کرده اند که وقتی ساد به هرات بارکسند و پیشاپیش برای نایب السلطنه پیغام داده بود که او را در آن سهر ملاقات کند، رضاقلی عمداً مدتی را به نعل گذرانیده و به بهانه اس که گرفتار امور مملکتی است، در رفس اهمال ورزیده بود. هنوز مشخص نیست که آیا به راسی امور کسوری وی را از اطاعت دستور

پدر بازداشته و یا این که با نوعی تعلل ، قدرت و اعتبار شخصی خود را می خواسته است که به باب نیرومندش نشان دهد ، هنگامی هم که سرانجام تصمیم به ترک تهران و ملاقات پدر گرفت ، به اندازه کافی نفوذ و قدرت یافته بود که نگهبانان مخصوص خویش را نیز همراه بردارد و مانند پادشاهی با طمطراق و جلال مسافرت کند باری که چون به موقع نیز حرکت نکرده بود ، ملاقات در هرات صورت نگرفت و بلکه در قراتپه بادغیس روی داد .
۵۲۴

محمد کاظم که از هرات همراه نادر بود و جریان وقایع را عیناً " مشاهده و یادداشت کرده است می نویسد که رضاقلی شش هزار نفر سوار ملازم و شش هزار نفر جزایرچی با خود داشته که آنها را در دوسوی گذرگاه نادر صف آرا ساخته است تا در هنگام ورود شاهنشاه به ادای احترام پردازند و وقتی نادر به نزدیکی آن جمع رسیده ، از فیل سواری خود پائین آمده و برای مشاهده بهتر گارد مخصوص ولیعهد ، سوار بر اسب شده است ، بعد از ملاقات پدر و فرزند ، می افزاید ، که " مسود این اوراق حاضر و بهر اء العین مشاهده می کرد که دارای زمان به کناره صفها آمده ، خیره خیره بدان سپاه زرین کلاه مشاهده کرده ، تحسین و آفرین می فرمود ، اما در دل به جهت اغوای جمعی فساد پیشه که سخنان غرض آمیز که نسبت به حضرت گیتی ستان ، نواب رضاقلی میرزا می فرموده و دعوای پادشاهی و دفع آن حضرت در دل داشته ، تقریر کرده بودند ، خاقان دوران را از ملاحظه آن سپاه ، صدق این گفتار در دل قرار یافت ."
۵۲۵

نادر بی درنگ دستور داد که آن جماعت متفرق شوند و به فاصله نیم ساعت ، جواز سی یا چهل نفر نگهبانان مخصوص رضاقلی ، کسی به گردش نماند ، رضاقلی که سخت آزرده خاطر شده بود " هر دم به جهت تفرقه آن سپاه اشک حسرت از دیده ندامت می ریخت ، جمعی از ندیمان خاص به نصایح دلپذیر آن را دل آسائی دادند و حضرت گیتی ستان ، در محل غروب آفتاب فرزند خود را احضار کرده ، استفسار احوالات آن را کرده ، دل آسائی و دلجوئی بسیار کرده و فرمود که به جهت گرفتن سپاه شنیدم رنجیده خاطر گردیده ای ؟ چون مردم

ایران طاقت دیدن دو دستگاہ را نداشتند ، سر رشته را یکی کردیم و این دولت و این لشکر و این حشمت ، همه از آن تست ، نحوی سلوک و معاش اختیارکن که احدی راه تسلط بر تو نداشته ، بدگوئی نتواند نمود و درخصوص قتل بندگان رضوان مکان شاه تهما سب صفوی ابرام زیاد فرمودند و در ظاهر با امرا و اعیان می گفت که ؛ به جهت قتل شاه تهما سب از رضاقلی رنجیده خاطر گردیده ام و بدین سبب از ایالت ایران او را عزل گردانیدم .^{۵۲۷}

اینها همه مسائلی بود که البته می توانست به نحوی طبیعت شکاک و بهانه جوی نادر را به خود مشغول نگهدارد و پیشتر هم گفتیم که وقتی موضوع انتخاب دختر و یا خواهر ابوالفیض خان برای رضاقلی مطرح بود ، جواب درشت او شاه را ناراضیتر ساخت و شاید هم نوعی از تمرد در برابر فرمان های بی چون و چرای فاتح خراسانی به حساب آمد ، البته نادر کسی نبود که به اندک تقصیری ، تصمیمات سخت و بی بازگشت اتخاذ کند و آن هم نسبت به قره العین و امید اصلی زندگی خود ، بی اعتنا و بدبین بماند ، اما سانحه تیراندازی به او هم ، نه در زمره شایعات و باطیل بود ، و سوء نیت دست اندرکاران برای فنای وجود شاه جای تردید باقی نمی گذاشت .

طبیعی است که پس از این اتفاق ، نیروهای امنیتی متجسس شاه ، در همه جا کمین خلافاکاران کنند و هر کس را به بهانه ای جلب و استنطاق نمایند ، عبدالکریم می نویسد که در روز سوم حادثه ، دونفر افغان را دستگیر کردند و به خدمت نادر آوردند ولی وی با ملاحظه وضع و حال آنان دستور آذایشان را صادر کرد و به هر کدام نیز معادل ده تومان بادویست روپیه انعام داد . به آوردن و گیرنده آنها نیز عتاب کرد که ؛ "عبث مردم بی تقصیر را سهم ساختن است ، چه فائده است ؟ زیرا که من حریفان خود را به واجبی می ساسم ، و بدهمین دستور چندین کس را به این امر شنع منسوب ساختند ، لیکن سلطان مسلمان را به عطای خلعت مسرور می فرمود ."^{۵۳۱}

چنین به نظر می رسد که از همان آغاز امر ، رضاقلی کانون توجهات سوء و گمان های

هراس انگیز پدر قرار گرفته باشد ، چه در پایان راه شمال به تهران است که نادر فرزند را
۵۳۲
" به عزم بیلا میش از رکاب اقدس مرخص و ماء موره توقف در تهران می گرداند ، از چگونگی
۵۳۳
امرو مقرر گردیدن " مالیات تهران به اخراجات سرکار شهزاده " دانسته می شود که نادر پسر
مہتر خود را از نظر افکنده و به نوعی بی اختیاری و حبس نظریا انزواجوئی و ادار ساخته است .

شاه پس از این پیش آمد تلخ ، عازم سرکوبی سرکشان لزگی در داغستان شد که قرب
سه سال پیش برادرش ابراهیم خان را کشته و بی حسابی های فراوان مرتکب شده بودند ولی از
سوء حادثه ، نیروهای فاتح او که در همه جا دشمنان را منکوب و مخدول می گردانیدند ، در
مواجهه با کوه نشینانی که در پناها گاه های جنگلی و صعب العبور ، از همه موجودیت و زندگانی
ساده خود دفاع می کردند ، توفیقی نیافتند و با این که نادر توانست سرانجام برخی از
قلاع آنها و از جمله قرشی را تسخیر کند ، باز از لحاظ افراد و مهمات ، تلفات بسیاری
بر قوای وی وارد آمد . شدت سرما و ریزش برف و نبودن آذوقه ، توأم با آشنائی جنگجویان
از خود گذشته لزگی که امید فلاحی برای زندگی به قهر گرفتار آمده خود نمی دیدند ، مشکلات
بسیاری برای ارتش نیرومند و کثیر العدد نادر فراهم آورد و از راه تحمیل شکست های دردناک
که با همه کوچکی خود ، اثرات بزرگی در روح فاتح مقتدر آسیا باقی می گذاشتند - بر حیثیت
و مقام او لطمات سختی باقی نهادند .

۵۳۴
۵۳۵
وضع مزاجی نادر هم به واسطه عزیمت علوی خان حکیم باشی به بی اعتدالی و
وخامت گرائید و طغیان های شدید غضبی که گهگاه براو مستولی می شد - و برای مدتی به
ندرت حادث می گشت - دگر باره به نحوه های حادث تر و پیاپی تری ظاهر می گردید .

نادر که در اواخر پائیز سال ۱۷۴۲/۱۱۵۴ از حدود آوار عقب نشسته و از طریق
۵۳۶
ترخوبه ایران خراب بازگشته بود ، دستور داد که رضاقلی میرزا را از تهران به محل اقامت
۵۳۷
اوبیاورند . تا این تاریخ به دلیل دستگیری نیکقدم نامی از غلامان سابق دلاور خان تایمنی
و تحقیقات انجام شده به وسیله خود نادر ، بر شاه مسلم شده بود که سوء قصد به تحریک

و تشویق شاهزاده انجام گرفته است ، رضاقلی در محضر پدر به سختی از خود دفاع کرد و در مقام انکار از اتهام وحشتناکی که به او نسبت داده بودند اظهار داشت که : " هرچه گفته‌اند ، خلاف به خاک پای مبارک عرض کرده‌اند . و هرگاه اراده سلطنت و فرمانروائی در خاطر من قرار یافته بود ، در محلی که رایات جاه و جلال در نواحی هندوستان نزول داشتند ، بایست این اراده از قوه به فعل آمده ، اظهار مخالفت نمایم و با وجود آن که لله الحمد والمنة ، به اقبال نادری الحال تمامی ممالک محروسه از آن من است و مراچه باعث گشته که در قتل پدرکوشم ؟ ^{۵۳۹} " شاه که پیشاپیش پسر را محاکمه و محکوم کرده بود ، به این سخنان واقعی ننهاده و دستور داد که او را در زنجیر نگهدارند ، روز دیگر ، بارایزنان خود میرزازکی ، حسنعلی خان معیارباشی و نظرعلی خان ناظر به تفکر و مشورت پرداخت و از این که رضاقلی به جهت حب جاه و دنیا ، نقشه قتل او را طرح کرده و نیکقدم را به ^{۵۴۰} این عمل ترغیب نموده است ، سخن گفت .

به تقریر محمد کاظم ، نادر در صدد بوده است که به قتل فرزند امر کند ولی " ناصحان امنای دولت دوران عدت ، خاموشی اختیار نموده ، جواب ندادند ، ^{۵۴۱} شاید هم رفتار نادر طوری بوده که کسی را یارای مخالفت با تحکمت و دستورهای وی نبوده است و باز سوئی بتوان اظهار داشت که آن چنان کینه اعمال مستبدانه وی را در دل می داشته‌اند که هرگونه عمل شنیع شاه با افراد خانواده خود را ، وسیله‌ای برای انتقام جوئی پنهانی می دانسته‌اند . محمد کاظم می‌افزاید که : " دارای دوران ساعتی به استراحت اسفغال داشته ، بعد از تاءمل و تفکرزیادی مقرر داشت که چشم‌های آن شاهزاده ، والا کهر را از حد دسرو ^{۵۴۲} آورده ، به حضور حاضر ساختند . "

تا اینجا نادر به گونه‌ای عمل کرده بود که فراخور خود کامهای معرور و بی احساس است و با این که به روایت اکثر مورخان شاهزاده دلایلی بر بی گناهی خود ارائه داده بود ولی هیچکدام مسموع او نشده و در تصمیم متخذهش تغییری ایجاد نکرده بود ، لیکن به ^{۵۴۳}

مجرد مشاهده چشمان فرزند " آه سرد از دل پردرد کشیده ، به گریه درآمد . "

شدت ندامت نادر به حدی بوده که می توان گفت پس از این عمل فجیع ، به سختی به خود آمده و تاء ثری جانسوز و سهمگین بوجود وی مستولی شده است ، گوئی که فقط آن هنگام بوده است که به عمق شیعتی که مرتکب شده بود ، آگاهی یافته و به عواقب نکوهیده و تلخ و کریه فزاینده که به بار آمده بود ، واقف شده است ، محمد کاظم می نویسد

که چون خبر وحشت اثر به اهل حرم رسید ، فغان آنان به آسمان برآمد و نادر خود ناچار

۵۴۵

شد که برای دلآسائی آنان قدم به سراپرده بگذارد ، شدت تاء ثروی به حدی بود که تا دو روز

از اندرون پایه بیرون گذاشت و پس از آن هم که بر تخت جلوس کرد ، بسیاری از سرکردگان

و بزرگانی را که در وقت اجرای حکم در کنارش بودند ، احضار نمود و به بهانه این که

۵۴۶

هیچکدام از آنان تقاضا نکرده بودند به جای رضاقلی میرزا سیاست شوند ، شکنجه و هلاک کرد .

پس از ایامی چند بود که نادر برای دیدار فرزند به نزد او رفت و " سر آن شاهزاده ،

والا گهر را در سینه خود گذاشته و از رخساره آن گل بوسه می چید و به های های تمام گریه

می کرد و از گریه و بی طاقتی شاه شاهان جهان ، چهار دور و کنار به گریه درآمدند و بعد از

گریه ، هر چند در مقام سوءال و جواب درآمد ، نواب کامیاب تغافل کرده ، جواب نگفت ،

خاقان دوران بس که ملتمس سخن شد ، بندگان جهان بانی در جواب عرض نمود که ؛ اگر

چشم مرا کندی و از حدقه بیرون آوردی ، اما غافل مباش که چشم خود را کنده و روزگار خود را

۵۴۷

تباه ساخته ای " ، " به هر صورت اگر در زندگی هر فردی از ابنای آدمی ، نقطه و یانقاط

عطفی بتوان جستجو کرد که مسیر حیات وی را متغیر کرده و روحیاتی دگرگونه به وی داده

باشد ، این واقعه مهیب و دردناک نیز در اطوار و احوال شهریار افشار ، اثراتی بی حد تلخ

و ملال انگیزه جا گذاشته و دست به دست نابسامانی های داخلی و اختلالات دیگر ، پنج سال

آخر عمر او را تباه و سیاه گردانیده است .

آن گونه که قرائن امر نشان می دهد ، رضاقلی بی گناه بوده و رفتار کودکانه وی

که ناشی از غرور " فرزند مهتر نادر بودن " است بر بدگمانی های شاه سختدل نسبت به او افزوده است ، مورخ رسمی نادر هم می نویسد که شاه به اغوای بدگوهران فریب خورد و به این عمل شنیع اقدام کرد ، وهم او به درستی اشاره می کند که پس از این فاجعه شوم " تغییر ^{۵۴۸} در احوالش راه یافته . . . بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته ، ورق حسن سلوک را برچیده " است " . ^{۵۴۹}

به راستی هم که نادر ، از پس این اتفاق ، قرار و آرامش خود را از دست داد و از اندوه ستمی که بر فرزند روا داشته بود ، چنان منقلب و متلاطم شد که روز به روز احوالش پریشانتر و بی اعتدالتر شد . احوال شاهزاده نگون بخت نیز چنان است که محمد کاظم تقریر می کند . بدین معنی که نادر او را ماء ذون می دارد که با جمعی از غلامان خاص به ^{۵۵۰} مشهد برود و باقی ایام را در آنجا بگذراند .

بقیه اوقات زندگانی او در واقع دربی خبری و فراموشی می گذرد تا آن که آفتاب اقبال دولت نادری از افق پهناور عمر و هستی مردم ایران فروغ برمی گیرد و به محاق ادبار و اختلال فرو می رود . علیقلی خان عادلشاه ، برادرزاده نادر ، که گمان می کرد استقرار او براریکه سلطنت بی از میان رفتن دودمان عم ، امکان پذیر نیست ، در نخستین روزهای حکومت ، سهراب خان غلام را که در شمار رایزنان و سرهنگان عمده دستگاه او بود ، به سروقت کلات فرستاد . محصوران قلعه که رضاعلی و برادران و فرزندان او نیز جز آنها بودند ، به مدت شانزده روز در برابر سهراب گرجی و همراهیان او مقاومت کردند ولی به واسطه سهوی که پیش آمده و یکی از اهل قلعه ، نردبانی را که برای بردن آب بردیوار ^{۵۵۱} می گذاشت بر نداشته بود ، بختیاریان مهاجم توانستند به درون حصار رحید کنند .

اولاد و احفاد نادری پس از مقاومت بی نتیجه ای ، تسلیم شدند و علیقلی که برای استقرار در امر پادشاهی تعجیل داشت ، مقرر کرد که رضاعلی را با پانزده نفر از اعیان نادر در همان کلات به قتل رسانیدند و دو پسر دیگر شاه سابق ، نصرالله مرزا و امامعلی مرزا را

علیقلی آن چنان برای قطع نسل دودمان نادری مصمم بود که دستور داد حتی آن عده از زنان حرم نادر را هم که حامله بودند و احتمال به دنیا آوردن پسر داشتند ، از پا درآوردند و در این میان تنها به شاهرخ فرزند چهارده ساله رضاقلی ابقا کرد که از دوسو اصل و نسب ممتازی داشت . به این دلیل که هرگاه مردم ایران " پادشاهی او را قبول نکرده ، از اولاد خاقان کشورستان " کسی " را خواسته باشند ، برای سروری در دست داشته باشد ."

۵۵۳

۵۵۴

رضاقلی میرزادر حین مرگ بیست و نه سال داشت ، محمد کاظم پسران وی را که به جز شاهرخ عموما " کشته شدند ، بدین نحو برمی شمارد : شاهرخ چهارده ساله ، فتحعلی میرزا دوازده ساله ، واحدقلی میرزا یازده ساله ، همایون خان شش ساله ، بیستون خان سه ساله و محمود خان سه ساله .

۵۵۵

۵۵۶

محمد تقی خان شیرازی

این مرد که از برکشیدگان عصر نادری است ، در عین حال نمونه ای از رجال برسرکار زمان خود نیز محسوب می شود که با جزر و مد سیاست های روزگار ، موقعیت او نیز دگرگونی می پذیرفته و به ملاحظه دوام بالنسبه طولانی در یکی از حساسترین و بزرگترین استان های مملکت ، باحوادث بسیار قرین بوده است ، کسانی که درباره وی سخن گفته اند و به ویژه آنها که هم شهری او نیز محسوب می شده اند ، بیشتر در مقام عیبجوئی از اصل و نسب و تباروی برآمده اند و ضعف شخصیتی و سازشکاری و فساد اخلاقی وی را به حساب تدنی پایه ای و مایدایش دانسته اند . حق هم این است که بگوئیم رفتار و کردار او نشانه های امیدبخشی از اخلاق و سیرت خواجگی به دست نداده و بالعکس که در برخی از موارد ، سخت سست و نکوهیده جلوه کرده است . این مسئله در روابط داخلی او به همان اندازه چشمگیر است که در مراودات خارجی وی انعکاس یافته و بر روی هم انحطاط فکری و زبونی و عجز و درماندگی

روحی و معنوی وی را آشکارا گردانیده است .

باری ، محمدتقی خان شیرازی فرزند حاجی محمدعلی مستوفی شیرازی است که به

گفته فسائی " پدربرپدر به منصب میرآبی آب های قصرقمیشه و نهرا عظم شیراز برقرار بودند

و در او خرد دولت صفویه ، از میرآبی گذشته ، به استیفای دیوانی سرافراز گردید . ^{۵۵۷} در آغازهای

استیلای افغانان بر این خطه بود که زبردست خان شیراز را مسخر داشت و پس از کشتاری که

از اهل شهر به عمل آورد و خرابی های بی حسابی که بر خود شهر وارد ساخت - که به خصوص ویرانی

خانه های اعیان را سبب شد - این میرزا محمدعلی را هم که از وابستگان و پیوستگان آل صفی

^{۵۵۸}

به حساب می آمد ، کشت و اموالش را نیز به یغما برد .

معلوم است که با این سابقه دردناک از استیلای عناصر متغلب ، همان که پای

سردار و سپاهیان فاتح خراسانی او به شیراز باز شده است ، میرزا محمدتقی کدار غائله

جان به دربرده بود ، به خدمت ناجی مملکت شتافته و منصب پدری خود را در دستکاد او

^{۵۵۹}

بازیافته است . این که خود تقی خان هم زین پیش صاحب مقام و مسندی در دستکاد اداری

کشور بوده ، مشخص نیست و ظن قوی همان است که در معیت والد به کار می برداخذ و

علی الرسم در دیوان استیفاء ایالتی ، منصبی برعهده داشته است . در اثنائی که نادر

به پاکسازی ایران از وجود عناصر بیگانه ترک و روس اشتغال داشت ، کاد سورهانی در

گوشه و کنار کشور پهناور ایران به وقوع می پیوست که طبیعتاً "موانعی در سرراه حقوق بیمنتهای

بزرگ او محسوب می شد و موجب انصراف خاطر وی - حتی برای زمانی کوتاه - از تعقیب

اهداف مهمترش بود ، حالی که نادر بد آرامش در درون مرزهای تصفیه شده از عناصر

ویرانگر بیشتر احتیاج داشت و ناچار بود که در برابر این نوع اقدامات عصیانگرانه ناسدب

رفتار کند . محمدخان بلوچ هم که به دستور نادر ما، مور گردآوری ساهمان تارس و کودکیلوید

^{۵۶۰}

شده بود ، بقی اختیار کرده و سردار با افتداری را ناگزیر ساحید بود که محاصره دوم بغداد

را ترک کند و به داخله کشور روی نهد ، پس از دفع غائله، او بود که نادر مدت دو ماه و نیم

در شیراز رحل اقامت افکند و در همین حال ، میرزا محمد تقی خان را که مستوفی ایالت بود
۵۶۱
به منصب نیابت حکومت فارس برقرار داشت (اوائل بهار ۱۱۴۷/۱۷۳۴) .

نادراز این نوع انتصابات در ابتدای قدرتمداری خود داشته است که در بار نخست
از متنفذان محلی ، کسی را برای حکومت بر همان ناحیه انتخاب کند و دیگر این که همه
توجه خود را منحصر به اهل شمشیر نگرداند و اهل قلم را نیز به حساب بیاورد . ولی بعدها
بر اثر فشارهای وارد بر او و طغیان های مکرری که به دست عمال منتخب محلی انجام گرفت ،
ترجیح داد که هر دو شیوه مزبور را کنار بگذارد و جنگجویان مورد اعتماد خود را که از
هر کجا آمده بودند ، در رأس مشاغل حساس کشوری بگمارد .

به هر طریق ، از این زمان به بعد است که تقرب میرزا تقی خان در بارگاه نادری
افزایش می پذیرد و پایه پای قدرت یابی و استحکام ارکان حکومتی مخدوم ، در حدود و ثغور
تشکیلاتی خادم نیز توسعه قابل اعتنائی به چشم می آید . تقی خان هم که به اقتضای سالیان
طولانی مشاهدات و دست اندر کاری های خود راه و رسم ترقیات را آموخته بود ، قطعا از
انجام هیچگونه خدمتی که خوشایند از باب زورمند او باشد ، دریغ نمی ورزید تا آنجا که در
وقت تاجگذاری نادر که به قول محمد افراسیاب بن فضیل خان ؛ " سرداران را طلبیده در
جوله مغان " گذا " حاضر ساخت ، تقی خان شیرازی از شیراز هزار بار برنج و خرما و دو صد شتر
شراب شیراز به طریق تحایف آورده " از " نظر گذرانید " و به این ترتیب راه ارتقاء سریعتر
۵۶۲
خود را هموار ساخت !

در پایان این مراسم پرشکوه است که می بینیم نایب الحکومه فارس با عنوان
۵۶۳
بیگلربیگی آن استان پهناور شناسا می گردد و چون اعتماد شاه نادر را از هر حیث به خود
جلب کرده بود ، هم به دستور او ماء مور استخلاص بحرین می شود . میرزا مهدی می نویسد
که این فرمان در وقت عزیمت میرزا تقی مزبور از دشت مغان به جهت وی صادر شده است و
۵۶۴
نادر خود " به لفظ مبارک تاء کیدات بلیغ " فرموده است تا شیخ جبار هولہ را که از چندی پیش

برآن جزیره تسلط یافته بود ، تحت حکم در بیاورد . محمدتقی خان هم بعد از ورود به شیراز ، فوجی از جنگجویان مستقر در فارس را برای تسخیر قلعه بحرین مأمور نمود .
۵۶۵

این نیرو تحت فرمان لطیف خان امیرالبحر ایرانی که در بوشهر اقامت داشت ، قرار گرفت . خان مزبور که از اوضاع داخلی بحرین آگاهی کافی داشت و به خصوص می دانست که شیخ جبار به زیارت مکه رفته است ، لشکرکشی به طرف جزیره را آغاز کرد و چون کشتی های مجهز متعدد در اختیارش نبود ، ناخدای کشتی نرتمبرلاندر را وادار کرد که آن کشتی را به بهای پنجهزار تومان به دولت ایران بفروشد . این هم معلوم است که قوای شیخ جبار مدنی سعی در مقاومت داشتند و لکن در برابر حملات مکرر نیروهای لطیف خان از پای درآمدند و امیرالبحر ایران پس از تصرف قلعه ، که آن را به نام نادر نامید ، در بازگشت به بوشهر ، کلیدهایش را برای میرزاتقی خان فرستاد . بیگربیگی هم کلیدها را " به درگاه معلی ارسال داشت و در ازای این معنی به خلاع خاص عز احتصاص یافته ، ولایت بحرین صمد" باقی ولایات او گردید .
۵۶۸

شاید هم به حقیقت ، پس از این لشکرکشی موفقیت آمیز بوده باشد که نادر طرح نقشه های طولانی تر و بزرگتری را در سرافکنده و گذشته از تصرف عمان و اسفزار سلطه سروه های دریائی ایران بر خلیج فارس ، تدارک ناوگان عظیمی را که بتواند حافظ منافع سیاسی و اقتصادی کشورش در اقیانوس هند بوده باشد ، دیده است . به هر واسطه ، نفی جان با اسحا کار خود را خوب انجام داده بود و چون در غیاب نادر - که به هندوستان عریض کرده بود موظف به فرمانبرداری از نایب السلطنه ایران ، رضاقلی ، شده بود ، کوسس داس که رسالت او را نیز به ای نحو کار جلب کند . مع الوصف ، چه به واسطه سوده خودخواهان دای که نایب السلطنه در کار حکومت در پیش گرفته بود و چه به دلیل ظلم و حوری که بیگربیگی فارس و بنادر نسبت به زیردستان خود اعمال می کرد ، پس این دو ، بفارهایی به خود آمد .
۵۶۹

وقتی دیگر هم نفی خان به واسطه نصیبقانی که جهت عمال ترک هند سرفی انگلیسی

در بندرعباس فراهم آورده و موضوع به وسیله کارگزاران شرکت در بمبئی به اطلاع نادر رسیده بود ، مورد سرزنش نادر و رضاقلی میرزا قرار گرفت (پائیز ۱۱۵۱ / ۱۷۳۸) و چون بیگلربیک ، فرزند خود را برای ادای توضیحات از اصفهان به خدمت نایب السلطنه فرستاد ، رضاقلی میرزا به تحریک مخالفان تقی خان ، پسر او را خلع سلاح کرد و منتهای بدرفتاری را نسبت به وی نمود . این حادثه برنقار فی مابین افزود و بدون شبهه از دلایلی بود که نظر

۵۷۰

نادر را نسبت به بیگلربیگی فارس برگرداند ، چه می بینیم که در بازگشت نادر از هند ،

۵۷۱

پادشاه ایران عدم اجرای درست دستور خود از باب اعزام قوای کمکی از راه دریا به سند

۵۷۲

و کشتن لطیف خان امیرالبحر ایران را بهانه می کند و به وی دستور می دهد که در نادرآباد

به ارتش شاهنشاهی که مظفر و منصور از هند بازگشته بود ، بپیوندد . میرزا تقی به محض

۵۷۳

ورود به نادرآباد ، سخت مورد نکوهش قرار گرفت و از مقام خویش منصرف گردید .

با تمامی این پیشآمدها ، نادر اعتماد خود را نسبت به او حفظ کرد و با تفویض

منصب مستوفی گری فارس اعتبار و احترام او را برقرار نگاه داشت . این معنی با این که در

متون معتبر عصر به جز عالم آرای نادری دیده نمی شود ، باز محل تاءمل را باقی می گذارد ، چه

که به تصریح عبدالکریم ، تقی خان از جمله کسان بسیار محترمی بوده است که به دستور نادر ،

۵۷۴

در روز باریابی ابوالفیض خان اوزبک " لباس فاخره پوشیده " و " به دستور قدیم ایستاده "

بوده است و مورخ مروی نیز تصریح می کند که پس از تسخیر بخارا و درحینی که شاه قصد عزیمت

به خوارزم را داشته ، پس از عبور از جیحون وی را که " در رکاب سعادت فرجام بود و

مستوفی گری فارس تعلق به او داشت ، چون در سخاوت قرینه حاتم طائی و در دانش مانند

علامه دوانی بود ، به حضور طلب داشته ، به عواطف خسروانه مستمال و امیدوار گردانیده ،

به رتبه ارجمند مستوفی الممالکی سرعزتش به اعلی علیین رسانید و حل و عقد و قبض و بسط

ممالک ایران و هندوستان و ترکستان و غیره بلاد محروسه را و درگاه کعبه اشتباه خود را به

۵۷۵

راءی رزانت آرای وی منوط و مربوط " داشته است .

در همان حال ، شاه به مستوفی کل ایران دستور می دهد که به اتفاق ملا علی اکبر -
 ملا باشی به مشهد بروند و پیش از ورود وی به آن شهر " سر رشته جات امورات بلاد و امصار عالم
 را مضبوط و تدارک عساکر فیض مآثر که در رکاب سعادت فرجام می باشند ، حسب الواقع از
 همه اشیاء دیده که بعد از تسخیر خوارزم ، اراده مملکت داغستان در نظر فیض منظر
 ۵۷۶
 خاقانی می باشد " .

دقیقا " معلوم نیست که پادشاه در چه تاریخی دگر باره منصب قدیم بیگلربیگی گری
 ۵۷۷
 را به تقی خان تفویض کرده است ، حدس قوی این است که پس از ورود نادر به مشهد (پایان
 ماه شوال ۱۱۵۳ / ژانویه ۱۷۴۱) و اقامت دو ماهه اش در شهری که می توانست باری به عنوان
 پایتخت وی محسوب شود ، میرزا را مورد عنایت مخصوص قرار داده و ، در آغاز لشکرکشی به
 داغستان با اختیارات قویم راهی مقصد قدیمش ساخته است ، به اضافه که می دانیم در تمامی
 ۵۷۸
 مدتی هم که تقی خان در رکاب نادر بود ، در واقع ، نوعی تعلیق در مورد این شخص سوگلی
 ۵۷۹
 نادر که " حکایت محمود و ایاز " را در خاطرها مجسم می کرده ، برقرار بوده است .

تردید نمی توان کرد که تقی خان در ورود به فارس ، همان اعمال سابق را از سر گرفته
 ۵۷۹
 باشد و در دستگاهی که قدرت بر آن فرمانروائی می نمود و " پنج شقه علم و دوازده جاووش "
 بدو کرامت کرده بود ، با شدت و طمطراق مالا کلام ، حکومت می کرد . این امر نه تنها در
 ۵۸۰
 مورد شخص وقت شناس و " بخت شناسی " چون حکمران فارس به تمامه حقیقت داشت که در
 باب اکثری از فرمانروایان محلی آن روزگار نیز مصداق کاملی داشت و حضرات هر کدام ، در حد
 خود سلطانی بودند و بارگاهی داشتند و از آنجا که منبع و ماء خذ کسب قدرت خود را سر
 ملت نمی شمردند از هیچگونه ستمی بر خلق دریغ نمی ورزیدند .

هم و غم عمده اینبار تقی خان را نیز باید تعهد اجرای فرمان های نادری برای تصرف
 مسقط و عمان دانست ، با این که اعراب ساکن منطقه - خواه به دستیاری و استعانت اروپائیان
 ۵۸۱
 مستقر در خلیج و خواه به اتکاء خود - با آمال و اهداف نادر ، مبارزه می کردند و نلفاسی

کثیر بر نیروهای دریائی ایران وارد می‌آوردند ، با این‌همه ، شاه از تعقیب نیات خویش دست بر نمی‌داشت و نه تنها از تابستان ۱۱۵۳ مقرر داشته بود که در بوشهر به ساختن کشتی‌های جنگی پردازند ، که با خرید کشتی‌های متعدد از هند و نیز پرداخت قیمت‌های گزاف به کشتی‌های فروشی انگلیس و هلند در خلیج فارس در صد بود که ناوگان نیرومندی برای کشور خود تدارک بیند . در این میان بیگلربیگی فارس که حکمران سواحل و جزایر نیز بود و به کنه عقاید و نظرات شاه‌آشنائی کافی داشت ، نقش مهمی بر عهده گرفته بود . در ورود مجدد او به بندر عباس ایران دارای ناوگان قابل اعتنائی متشکل از پانزده کشتی بود که به کمک سیف بن سلطان امام مخلوع مسقط روی آورد و توانست که سلطان بن مرشد پسر عم عصیانگر او را باشکست‌های متعدد در و به روسازد ، در این سلسله نبردها کلبعلی خان برادرزن نادر که سردارگر مسیر بود ، در رأس نیروهای جنگی ایران قرار داشت و هر چند که به واسطه مقاومت اعراب و اختلافاتی که میان تقی خان و کلبعلی خان در آخر بروز کرد ، کارها به سختی پیش می‌رفت و متصرفات ایران در کرانه جنوبی خلیج به استثنای جلفار و قسمتی از نواحی مجاور آن از دست رفت ، با این حال قدرت عاوانگان شاهنشگاهی را ثابت کرد و دگر باره استعداد ایرانیان را برای جانشینی اسلاف نامدار خویش به اثبات رسانید .

در اوائل پائیز سال ۱۱۵۵ بود که نادر دستور تعطیل عملیات کشتی‌سازی را داد و چون هر لحظه انتظار می‌رفت که جنگ میان ایران و عثمانی درگیرد ، به بخشی از نیروهای دریائی خویش امر کرد که برای محاصره بحری بصره آماده شود .

تقی خان هم که تصرف مسقط را به اراده و عزم خود منحصر می‌دید و از طرفی ناخشنودی نادر و سوءظن او را نسبت به خویش متوجه شده بود ، پس از احضار از عمان علم طغیان برافراشت و بر آن شد که با اعتناء به نفوذ زیادی که در خلیج فارس به دست آورده بود و با بهره‌گیری از پشتیبانی نیروی دریائی ، در مقابل ولینعمت مقتدر ایستادگی کند . رستم خان که در این هنگام امیرالبحر ایران بود ، از همکاری با تقی خان ابا ورزید

و باناوغان خود از دسترس تقی خان دور شد ، با این وجود بیگربیکی از تعقیب مطامح چشم نپوشید و در راس پانصدتن از طاغیان ، از بندر عباس به سوی شیراز پیش راند (۱۷۴۴/۱۱۵۷) .

محمد کاظم می نویسد که نادر در حوالی موصل بود و تدارک تسخیر شهر و قلعه آن رامی دید که اخبار ناخوشایند قیام تقی خان را شنید و در ابتدا " این سخن را حمل بر کذب فرمود چرا که کمال اعتقاد به تقی خان داشت که از مستوفی گری آن دیار به وزارت و ضابطی و به حکومت و فرمانروائی کل مملکت فارس برقرار و صاحب اختیار ساخته بود . " ^{۵۸۶} ولی مقارن این احوال فرستادگان محمد حسین خان افشار فرمانده نیروی ایران در عمان در رسیدند و از واقعیت طغیان حکمران مورد اعتماد نادر حقایقی گفتند ، به این معنی که تقی خان برای جمع آوری چهار صد هزار تومان مالیاتی که عمال نادری بر مردم فارس تحمیل کرده بودند ، با دشواری روبه روشده بود و چون سرکردگان ایلات و متنفذان منطقه ای بر او سوریده و ناگزیرش ساخته بودند که یکی از دوراه مردم و یا دولت و حکومت مرکزی را انسخاب کند " ناچار آن نیز به جهت وفور نعمت و حب جاه و جلال روزگار ترک حقوق آن آسان را کرده ، از راه مخالفت و عصیان در آمده ، جمعی از محصلان و یساولان بهشت آئین را به قتل در آورد . " ^{۵۸۸}

راستی این است که در این اوقات (سال ۱۱۵۷) احوال نادر روبه انحطاط و خست کداسد بود و ظلم و جور او می رفت که همه جا را خراب و ویران کرداند . تقی خان هم با این که خود از گروه سلطه گران جبار و بیداد پیشه بود ، می دانست که بحمل همه دسورهای نادری بر مردم بی پناه و درمانده و فقیر ، امکان پذیر نیست و خواه به سبب عرور فوق العاده و یا ترس از گشته شدن به دست عصیانگران و یا نوعی اسفلال طلبی ، با وجود این که نادر را می شناخت و به سختکشی او مؤمن بود ، دست به سورش زد .

محمد کاظم در جای دیگری از کتاب خود می نویسد که دلیل طغیان تقی خان آن بود که نادر بعد از مراجعت از داغستان عمال ولایت فارس را احصار کرده و به آنان دستور داده بود که مالیات هارا بالمضاعف دریافت کنند . محصلان نادری به ضرب کتک و سلاخی ، بوده ها

را وادار به پرداخت تحمیلات شاق می ساختند و شخص حکمفرمای فارس نیز ناگزیر بود که این پول‌ها را دریافت و به گنجینه ذخائر پادشاهی در کلات ارسال دارد . شدت ظلم به حدی رسید که برخی از مردم " عیال و اطفال خود را به طائفه فرنگی و سوداگران هندی می فروختند " و " چون مقدمه زجر و سیاست به سرحد افراط رسید ، جمعی از سرکردگان طائفه فیلی و فارسی متفق گشته ، به قدر بیست نفر محصلان دارای گیتی ستان را به قتل رسانیدند . چون طوائف دیگر آن حرکت دیده ، هرکس محصلان خود را به قتل آورده ، به جماعت مذکور ملحق می گشتند . " ^{۵۹۰} نهایت این که مردم طاغی به ده هزار نفر بالغ شده اند و محمد تقی هم برای نشان دادن موافقت خود با جمع ، چند نفری از محصلان را که نزدی بوده اند ، همه را به قتل رسانیده است . صاحب فارسنامه علت اساسی طغیان بیگلربیکرا ^{۵۹۱} ظلم و جور عمال خودوی بر مردم دانسته است که در دوران قدرت خان حاکم ، آنچه که می توانستند به عمل می آوردند و چون سه تن از آنها به نام میرزا محمد علی کوچک و میرزا صابر و آقا علی - نقی منشی " مبلغی را از خزانه عامره به اسم بیگلربیگی - که فی الحقیقه بیان واقع بود - تصرف نمودند و حسب الامر نادری ماء مور به حضور شده ، چاپاری برای بردن آنها وارد گردید ولی تقی خان آنها را پنهان داشته ، به بهانه سفر مکه معظمه موقوف داشت ، ظهور ^{۵۹۲} این گونه امور موجب غضب نادری گشته ، مجدداً " محصلان غلاظ آمده ، آنها را نداد . "

این نیز محرز است که تقی به عدم موافقت شاه با اعمال خود آگاهی یافته بود و همان که محمد حسین خان قرقلو فرستاده نادر ، برادر وی اسمعیل را - که در غیبت خان نایب‌الایا له تلقی می شد - دستگیر کرده و به اصفهان اعزام داشته بود ، موجبی برای تخمین آتیه خویش می شمرد ، ناچار در برابر اربابی که حدت و تلخی و گذشت ناپذیری او رامی دانست ، تصمیم گرفت که حیات خود را از آن نبرد ، وقتی نادر طغیان دست پرورده ^{۵۹۳} پیشین خویش را جدی یافت ، میرزا محمد علی صدر الممالک را به استمالت او فرستاد و قسم ^{۵۹۴} یاد کرد که در صورت دست کشیدن از شورش و تسلیم شدن ، اذیتی به او نرساند . ولی

خان گردن کش به التفات پادشاهی استظهار نیافت و به گفته میرزا محمد از حقوق نعمت کسی " که از برکت تربیت و عنایت " او " ^{۵۹۵} محسود کل امرای ایران و توران و هند و ترکستان بود ، از آنها قطع نظر کرده و چشم پوشیده ، به مخالفت چنان پادشاه سفاک بیباکی که سلاطین روم و ترکستان و هندوستان و فرنگ که از خوف شمشیر و خواب و آرام نداشتند ، ^{۵۹۶} اصرار ورزید . "

با این حال ، استعداد جنگی محمد حسین خان افشار برای مقابله با جمعیت فزاینده ای که هوادار تقی خان می نمود ، کفایت نداشت و نادر به الله وردی خان افشار که در مشهد بود ، نوشت که به اتفاق ساروخان قرخلو و محمود خان افشار بیگلربیگی هرات به سپاه اعزامی ملحق شوند . ارقام دیگری هم برای خراسانیان و آذربایجانیان فرستاد که در اصفهان محکم گردند و به امداد محمد حسین خان شتابند . بدین گونه ، سیل نیروهای کمکی از هر طرف به سوی وی جریان پیدا کرد و در اندک مدتی چهل هزار تن به گردش جمع شدند . ^{۵۹۸} ^{۵۹۹}

^{۶۰۰} به تقریر محمد کاظم ، محمد حسین خان به شخصه در باغ ساد سرار حصار بود و این الله وردی خان سردار بود که در رأس جنگجویان دولتی ، محمد تقی خان را به مبارزه می خواند و چون اقدامات مسالمت آمیز وی برای ترغیب خان به نمکس سر به حاتی نرسید ، تصمیم به اشغال شهر شیراز گرفت . شورشیان با نهایت رسادت از خود دفاع کردند و با آن که از لحاظ عده در مقابل قوای مهاجم کمتر بودند ، توانستند مدت چهار ماه و نیم با تداری کنند . در این اثنا ، حاجی محمد بیگ نامی که از حاکمان حکمران ناعی بود با محبوسان از سرکردگان سپاه الله وردی باب دوستی گشود و حاضر شد در سدهم حمادی الاول ۱۱۵۷ - ^{۶۰۱} ژوئن ۱۷۴۴ دروازه ای را که موظف به نگهبانی از آن بود ، تسلیم کند .

سپاه دولتی به حمله بسیار شدیدی دست زد و مدافعان سپهر را تا کر بر به تسلیم ساختند . جمعی از اهالی به صحن شاه چراغ و قلعه ، ارک ساد آوردند ولی بر آنها سزا نرفت و " عساکر منصور جمیع اهل شیراز را با مدت سه ساعه روز اسیر و باراج کردند و جماعت

افغان از قتل آن مسلمانان مضایقه نکردند اما جماعت قزلباش اموال را تاراج و اطفال را اسیر می کردند و جمع کثیری قتیل سرپنجه تقدیر به دست افاغنه گردیدند .^{۶۰۲}

پس از این خرابی ها طاعون نیز شیراز را فرا گرفت و چهارده هزارتن از اهالی را به هلاکت رسانید ، بدین نحو بدبختی مردمی که از روزگار هجوم تیمورگورکان به بعد ، با^{۶۰۳}

فاجعه ای چنین پر بعد برخوردار کرده بودند ، به نهایت رسید و اراذل و اوباش بی حسابی های فراوان مرتکب شدند . تقی خان و فرزند ارشدش محمدرضاخان کوشیدند که با استفاده از^{۶۰۴}

هرج و مرج شیراز فرار کنند و الله ویردی خان برای دستگیری او پانصد تومان جایزه تعیین کرد .

متجسسان به زودی خان مغلوب و آواره را با پسرش دستگیر کردند و با بقیه اعضای خانواده^{۶۰۵} او تحت الحفظ به اصفهان فرستادند .

به دستور نادر مقرر شده بود که هنگام ورود تقی خان و سایر اسیران به اصفهان ،

مردم از راه استهزاء به استقبال آنان بشتابند ، نخست زنان و فرزندان وی را از شهر بیرون

بردند و عورات را بدون مقنعه و چادر در انظار گردش دادند و آن گاه تقی و محمدرضا فرزندش

را وارونه بر حمار سوار کردند و ابلقی از دم روباه به سرشان زده ، در میان هیاهوی دهلی^{۶۰۶}

و سرنا در شهر گردش دادند .

در همان روز امریه دیگری از نادر وارد شده بود که بر طبق آن عضو مردی تقی خان

را از پیکرش جدا ساختند و بعد یکی از چشمانش را کردند ولی چشم دیگرش را برجای

گذاشتند که دست درازی به ناموس اهل حرم خود و بریدن سر برادر و فرزندان را ببیند^{۶۰۷}

و زجر بکشد . این که تقی خان از مرگ گریخت ، تنها به دلیل آن بود که نادر سوگند یاد

کرده بود که وی را نکشد ولی زنان حرمش را به سربازان بخشیده بود تا از هتک حرمت وی^{۶۰۸}

چیزی فروگذار نکرده باشد .

پس از این مقدمات ، او را به حضور پادشاه بردند . به گفته بازن ، نادر از او

دو سؤال کرد : یکی اینکه چرا عاصی شد ؟ و دوم این که برای تدارک و تجهیز آن همه

سپاه مال از کجا آورد؟ مرد بیچاره که دیگر امید از زندگی نداشت، گفت: "دلیل عصیان من فرمانی بود که برای گرفتاری من صادر شده بود، اما برای تهیهٔ مخارج سپاه از اعلیحضرت پیروی کردم، یعنی مالی که لازم داشتم از تاجران و مردم توانگر به زور برگرفتم." ^{۶۰۹}

نادر، پس از این محاورهٔ جالب به نحوی شگفتی انگیز از تقصیرات تقی خان گذشت و نه تنها مقرر فرمود که صبیحه و جمعی دیگر از اطفال او را از خرابات بیرون آورند و به وی باز گردانند که منصب مستوفی گری کابل و نواحی منتزع از هند را نیز بدو تفویض کرد. ^{۶۱۰} بدین سان بیگربیگی سابق فارس نشان داد که راه نزدیک بودن به دستگاه نادری را خوب می داند و با وجود آن همه اشتباهات و اجحافات به مردم، باز می تواند که مورد اعتماد شاه قرار بگیرد.

تقی چندی در "دفترخانه" همایون به خدمات مقررہ قیام داشت ^{۶۱۱} و این با کفدهٔ مؤلف ما که می نویسد "به شغل اشراف قیجاچیخانه اشتغال داشته" ^{۶۱۲} هماهنگی دارد. بساز آن عازم کابل که مستقر خدمتی او شناخته شده بود، شد تا "در جمع آوری مالیات دیوایی کمال سعی و اهتمام را مرعی داشته، ضابط مالیات دیوان باشد." ^{۶۱۴}

همین محمد کاظم است که در تکملهٔ کلام و من باب تاء بید اعتبار مقام خان می افرازد که "در این اوان، چون از کنارهٔ آب اتک تا حدود قندهار، ولایات بعیدهٔ بسیار مداخل و محارج از حد و حساب افزون بود، بدین جهت تقی خان را نامزد آن دیار گردانند که هر ساله مداخل مستمری آن را انفاذ خزانهٔ عامره نمایند. هم حسن سلوک دارای دوران و سفت و مرحمت آن، و هم آثار سخت و قهرو غضب آن گوشزد خاص و عام گردد." ^{۶۱۵} و باید اس بکند را بدحو متذکر بود که نادر برای نشان دادن همهٔ آنچه که در آن شرایط بدان احتیاج داشت، بد زحمت می توانست نمونه ای بهتر از حاکم پیشین فارس پیدا کند.

پس از این حوادث، تقی خان در کابل استقرار می بخشد و اس طور که بر می آید تا پایان عمر نادر، در همان صفحات به انجام وظائف محول می بردارد. از آنجا که نادر،

اساساً " نمی پسندیده است که یکنفر را دایر مدار امور کلی منطقه‌ای گرداند ، شاید بتوان گفت که تقی خان صرفنظر از منصب مستوفی‌گری مناطق مورد اشاره ، در امور حکومتی کابل نیز مدخلیت داشته است ، چه که به قرار مذکور ، برخی از مورخان و صاحب‌نظران ، او را حاکم آن ناحیه نیز شناخته‌اند .

در حوادث منتهی به پایان کار شهریار نگونبخت افشار و فرار سردار سدوزائی او ، احمدخان ، به قندهار می‌بینیم که داعیه‌دار جدید حکومت و سلطنت در ایران شرقی ، به اراده تسخیر کابل عازم آن دیار می‌شود و به تقریر عبدالکریم "برخزانه‌ای که نواب ناصرخان از کابل به اردوی شاه می‌برد ، دست یافته و بی‌جنگ و جدال بر کابل متصرف و مسلط شده و تقی خان اخته شیرازی را که از امرای نادرشاه و حاکم کابل بود ، با خود متفق نموده ^{۶۱۷} " است " بی‌شک از مرد در مانده‌ای که آن همه صدمه از رهگذر طغیان بر ولینعمت قدیم خویش ، دیده بود ، توقعی نمی‌شد داشت که پس از شنیدن اخبار مرگ او ، با گردن‌کش دیگری که سوداهای بزرگ در سر می‌پرورید ، به مبارزه برخیزد و شاید هم صلاح کار او در همین موافقت و سازشکاری بوده است !

^{۶۱۸} باری که تقی خان موصوف ، در دستگاه احمدشاهی نیز اعتباری به هم رسانیده و این‌طور که برمی‌آید ، در معیت وی و ایرانیانی که در خدمتش بودند ، در لشکرکشی‌های احمدشاه به هند نیز نقش عمده‌ای بر عهده داشته است . کما این که احمدشاه بعد از تصرف ^{۶۱۹} پیشاور ، اراده تسخیر لاهور را در سر می‌پرورد و به کمک همین تقی خان ، بر آن شهر دست ^{۶۲۰} می‌یابد (محرم ۱۱۶۱) . در جنگ سر هند که به فاصله کمی اتفاق افتاد ، تقی خان ^{۶۲۱} " با قشون‌های قزلباش و فوج‌های ایران " در یکی از دو جناح عمده جنگ که مقابل با سپاه ^{۶۲۲} تحت فرمان ولیعهد هند بود ، سمت فرماندهی داشت . ایستادگی قابل تحسین لشکریان هند به خصوص ایرانیانی که در رکاب اسمعیل خان سپهسالار بودند - و در این موقع به کمک سربازان در فشار قرار گرفته هندی آمده بودند - باعث دگرگونی اوضاع و سنگینی کفه به

نفع گورکانیان شد به طوری که " مشارالیه با پانصدشصدکس که همه یوزباشیان و منکباشیان
۶۲۳
آن طائفه بودند ، با خودش اسبان را گذاشته و پیاده شده و جزائرها به دست آمده و به
۶۲۴
مجرای ایشان رسیده ، متوجه کارزار شدند :

دلیران ایران زمین کینه خواه نهادند روی شجاعت به راه

" به محض رسیدن این فوج ، کمر افواج حریف زده ، بعضی را مقتول و برخی را مجروح و
تتمه را مغلوب ساخته ، پس پا نمودند ."
۶۲۵

هرچند احمد شاه ابدالی در این کورت شکست خورد و به افغانستان بازگشت ولی او
کرارا " حملات دیگری به هند به عمل آورد و خرابی های بسیار بر آن سرزمین بلازده وارد
ساخت . تقی خان هم به قرار معلوم همچنان در معیت او بود و در حملاتی که شاه درانی به
خراسان می کرد و به خصوص جهت تصرف مشهد ، تلاش های نافرجامی به عمل آورد ، واسطه
۶۲۶
ارتباطی بین او و شاهرخ نابینا نواده نادر می شد .

پایان کار تقی خان و این که سنوات آخر عمر را چگونه گذرانده است ، مشخص نیست ،
جز این که می دانیم او در کابل وفات کرده است و بر طبق وصیتی که اعلام داشته بود ،
۶۲۷
جسدش را به شیراز آوردند و در شهری که از آن برخاسته بود ، مدفون ساختند .

از باب شخصیت و خصوصیات خلقی و انسانی و یا روال اداری او نیز تاکنون سخنانی
به میان آمده است . همین قدر می توان گفت که حسب و نسب متواضع او ، البته وسایلی
به دست منتقدان داده است که اقدامات بی رویه و ظالمانه وی را به نداشتن رسته و ماده
۶۲۸

اصالتی فامیلی منتسب کنند . نمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس هم که به سرور از همکاران
هلندی خود در بندرعباس ، راه پیشرفت نیات خویش را در دادن رشوه بدرحال فاسد ، دیده
بودند ، کرارا " از مطامع خان حاکم سخن ها گفته اند و در واقع نحوه خدمتگاری وی را فاش
۶۲۹

ساخته اند . شرح اقدامات تقی خان ، برای صدور امتیازات تجاری دول مزبور ، مفصل است
و از حوصله این سطور بیرون ، همان اندازه که بتوان گفت او از پیشگامان عناصر معلوم الحالی

است که برای نفع شخصی خود ، به همه کار دست می زدند و مذاق شیرین دوستان را به خاطر
۶۳۰
مقداری آب شور ، تلخ نمی کردند .

علی رغم همه این گفته ها ، چنین می توان دانست که میراب زاده شیرازی ، خود
از صفا و کرم و طیبت طبیعی اهل فارس بی بهره نبوده است و همان که در چنان روزگار
وانفسائی توانسته بود که محبت و احترام قهار جابری چون نادر را به خود جلب کند و به
گفته هانوی ، چنان مرتبتی در بارگاه وی یابد که در طرف راست کلاه خود جقه بگذارد و
سوارفیل شود و در ردیف دوسه تن معدود از صاحب امتیازان معتمد عصر قرار گیرد ، دلیل
۶۳۱
براعتبار مقام و توازن شخصیتی وی بوده است . ادب اراو نیز همه به واسطه ضعف های انسانی
نبود و بلکه در تغییر حال پادشاه و ظلم های بیش از حد عمال مرکزی او بود که نگذاشت
تعادل ظریف حیات چنین کسانی برقرار بماند و مصاعب دردناک و طاقت فرسائی که بر همگان
گذشت ، پیش نیاید .

آخرین نبرد نادر با دولت عثمانی

مجاهدت صمیمانه پادشاه ایران برای برقراری صلحی عادلانه با زعمای باب عالی ،
به هیچ وجه نتوانست نظرات مساعد آنان را به خود جلب کند و علی رغم حسن نیتی که نادر
در تنظیم مفاد قرارداد مرضی الطرفین با احمد پاشا حاکم بغداد و نماینده دولت ترک ،
۶۳۲
به خرج داد ، باز مورد اعتراض سران قوم واقع شد (شوال ۱۱۵۶) .
دولت عثمانی که با آگاهی از فشارهای وارد بر مردم ایران و نارضائی های توده از
رفتار کارگزاران نادری ، در صدد برآمده بود که بر آشوب های این کشور دامن زند ، به عمال
خود در قارص فرمان داد که حتی المقدور از ادعاهای مدعیان سلطنت حمایت کنند و تا آنجا
۶۳۳
که میسرافتد در اختلال داخلی امور ایران بکوشند ، از طرفی هم نادر که شدت خطرات داخلی
را احساس کرده بود ، مایل نبود که از سرنو با ترکان درگیر شود و بیشتر می خواست که به
نحوی با آنان مامشات کند تا بر گرفتاری های درون مرزی فائق گردد و آنگاه با فرصت و

امکانات کافی به سروقت آنان شتابد ، این نیز جالب توجه است که هنگام اشتعال نائره شورش تقی خان در جنوب ، نادر شخصا " برای خاموش کردن آن رهسپار نشد ، بلکه در ۶۳۴ مجاورت مرز عثمانی باقی ماند . با این همه ، نمک پاشی های مکرر باب عالی بر جراحات های داخلی ایران ، به نادر آگاهی داد که مشکلات موجود جز از طریق زور فیصل نمی پذیرد و لابد که نبرد دیگری نزدیک باید باشد تا از طریق آن به لجاجت های متعصبانه ترکان ۶۳۵ پایان دهد .

نادر از همدان که در کنار آن اردو زده بود ، به سوی ابهر حرکت کرد و به قصد تنبیه پاشای قارص ، پیشرفت به طرف مرز عثمانی را آغاز کرد . در عرض راه به او آگاهی رسید که یکی از مدعیان سلطنت که خود را سام میرزا می خواند و مورد حمایت ترکان بود ، به وسیله تهمورث و آراکلی ، از بزرگزادگان گرجستان دستگیر شده اند . پادشاه ایران دستور داد که یکی از چشمان شاهزاده دروغین را برکنند و بدانحال وی را نزد پاشای قارص که مدعی صفی میرزائی را در کنار داشت ، بفرستند تا این هردو برادر یکدیگر را ببینند ۶۳۶

شاه هنوز در راه بود که شنید تهمورث و آراکلی به همراه علی خان حاکم بعلبس فتوحات تازه ای کرده و نیروهای ترک تحت فرماندهی یوسف پاشا را درهم سکسته اند . در این هنگام نادر به قارص رسید و شهر را به محاصره افکند اما رسیدن زمسان و سرمای سخت مجبورش ساخت که عقب نشینی کند و به طرف آریاحای و آخال کلاکی برگردد ، در عین حال مرکز ستاد و اردوگاه وی در بردع برقرار شد و برای این که از فرصت های موحود حداکثر بهره را بگیرد و گوشمالی به لزگیان سرکش دهد ، از چهار سو حمله بر مواضع کوهستانی آنها را شروع کرد . لزگی ها که سخت غافلگیر شدند ، قسمت اعظم اعیان و احسام خود را از دست دادند و راه دیگری جز تسلیم نیافتند . ۶۳۷

در اینجا بود که خستگی های شدید و فشارهای توان فرسای عصبی ، سر سر را از پای افکند و آن چنان عاجزش گردانید که به مدت سه ماه بسری شد و بر روی بجز روان از

شکی به طرف گوکچه که بیلاق ایروان بود حملش کردند (جمادی الثانی ۱۱۵۸) .

دولت عثمانی از این فرصت برای تجهیز نیروهای خود استفاده کرد و یگن محمد پاشا را با صد هزار سوار و چهل هزار پیاده ، برای محافظت سرحدات خود اعزام داشت . پاشای مزبور در تابستان سال ۱۱۵۸ / ۱۷۴۵ از راه ارزروم وارد قارص شد و باین که دستور داشت که روش تدافعی در پیش بگیرد ، با این حال خطر قحط و هم بروز شورش در میان سربازان ، ناگزیرش ساخت که قارص را ترک گوید و از مرز ایران عبور کند .

۶۳۹

در این موقع نادر مصمم به حمله بر قارص بود و از گوکچه به سوی این شهر نیرومند حرکت کرد . اما چون در خلال راه از تصمیم پاشای ترک مبنی بر حمله به کشور آگاه شد ، در نهم رجب ۱۱۵۸ / ۷ اوت ۱۷۴۵ به سوی مراد تپه جلو راند و درست در همان نقطه ای اردو زد که ده سال پیش ، در آنجا به قوای عبداللہ پاشای کوپرلی اوغلی شکست فاحشی وارد ساخته بود . شاه بر آن سر بود که بخت خود را از نو بیازماید و در نبردی که می دانست به شدت در حفظ وضع وی اثر خواهد بخشید ، درگیر شود .

۶۴۰

فردای آن روز ، مقارن ظهر ، ارتش عثمانی در چند فرسنگی قوای ایران متوقف گردید و بقیه روز را صرف تقویت اردوگاه خود نمود . روز سیزدهم رجب (چهارشنبه) جنگ سهمگین آغاز شد و " نائره بلا و آتش طعن و ضرب دامن چرخ معلا گرفت " هر دو طرف

۶۴۱

مبادرت به حملات شدیدی کردند و به تقریر محمد کاظم ، یکن پاشا " بنای جنگ را به طور

۶۴۲

فرنگ قرار داد . " و جوانب ارتش خود را با سنگر ایمن ساخت ، تدابیر جنگی او باعث شد

۶۴۳

که در آغاز موفقیت هائی کسب کند ولی نادر با چهل هزار نفر قوای ذخیره خود ضربت مهلکی

به دشمن وارد ساخت و از این زمان ورق برگشت و نیروهای یگن پاشا چنان آسیب دید که

۶۴۴

ناگزیر به اردوگاه خویش عقب نشست .

نادر برای اخراج عثمانیان از سنگرهای مستحکم خود اقدامی نکرد ، لیکن چون

چند روز بعد خبر یافت که نصر اللہ میرزا در نزدیکی موصل پیروزی درخشانی در جنگ با

عثمانیان به دست آورده است ، پیکر نزد یکن پاشا اعزام داشت تا او را از چگونگی آگاه کند . فرستاده نادر در ورود به اردوگاه متوجه اغتشاش وضع سپاهیان و سراسیمگی آنان شد و دریافت که بر اثر مرگ و یا کشته شدن پاشا ، اردو بی سردار مانده و دچار اختلال شده است .

پس از این حادثه روحیه نیروهای عثمانی چنان متزلزل گشت که بای نظم هر چه تمامتر فرار اختیار کردند و همه بنه و توپخانه خود را برجای گذاشتند . تلفات ترکها به بیست و هشت هزار تن رسید که دوازده هزار نفر از آنان به هلاکت رسیدند و سه تن پاشا و چندین افسر ارشد از جمله کشتگان بودند .^{۶۴۵}
^{۶۴۶}

اما ، نادر که به عمق بدبختیها و ناکامیهای خود در ایران پی برده بود ، با هوشتر از آن می نمود که از پیروزی مهم نظامی خویش بهره برداری کند . او خوب می دانست که زمان تیره بختیها فرا رسیده و سرنوشتی که عمده استبداد راء و خشونت و بی توجهیهای خودوی آفریده بود ، به سختی گریبانش را گرفته است پس " به شفاعت مروت ، جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند ، به اتفاق چاموش حسن آقا که از سرکردگان و عظمای گرفتاران بود ، روانه قارص " فرمود " در همان حال نمایندگانی با پیشنهادهای جدید صلح به عثمانی فرستاد و با صرف نظر کردن از تقاضاهای مذهبی پیشین ، خواستار الحاق وان و کردستان غربی و بغداد و کربلا و نجف و بصره به ایران گردید .^{۶۴۷}
^{۶۴۸}

یادداشت‌ها و زیرنویس‌ها

- ۱- این محقق فاضل علل زوال دولت صفوی را چنین بر شمرده است .
 - الف - از میان رفتن کامل هسته مرکزی عقاید مربوط به سلطنت متکی به مذهب .
 - ب - اختلاف فاحش عناصر قدیم و جدید در نظام ایران .
 - ج - تزلزل توازن میان "ممالک" و "خاصه" و توسعه خاصه که طبعا "مایه دلسردی و رمیدگی خاطر خدمتگزاران متصدی آن توسعه می شده است .
 - د - وجود "نیمه حکومتی" در حرم و شخص ملکه مادر و خواجه سرایان .
 - ه - فساد خاندان سلطنتی که نوباوگان در محیط حرم بی خبر از حوادث جهان خارج بسر می بردند . سازمان اداری حکومت صفوی ، ترجمه مسعود رجب نیا ، کتابفروشی زوار ، تهران ، ۱۳۳۴ ، ص ۳۷ - ۳۶
- ۲- لارنس لکهارت ، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران ، ترجمه عماد ، تهران ، ۱۳۴۳ ، ص ۴۹ - ۱۹ . مؤلف همان نظرات استاد فقیه خود را با توضیحات تفصیلی توجیه کرده است .^۴
- ۳- ولینسکی Volinsky سفیر دولت مسکوی که برای عقد معاهده تجاری از سوی پطر ، در همین روزگار به ایران آمده بود ، می نویسد :
"وی رعیت رعایای خویش است و کمتر ابلهی مثل وی را میتوان در میان مردم عادی نیز پیدا کرد ." سقوط اصفهان ، گزارش‌های پطرس دی سرکیس گیلاننترز ، ترجمه محمد مهریار اصفهان ، ۱۳۴۴ ، ص د .
- ۴- انقراض سلسله صفویه . پاورقی ۱ ، ص ۳۹
- ۵- مرعشی (امیر اوپس) ذکر می کند : مجمع التواریخ ، ص ۲ .
- ۶- تاریخ جلوس او چهاردهم ذی الحجه ۱۱۰۵/۶ اوت ۱۶۹۴ بوده است .
- ۷- جهانگشا ، انوار ، ص ۴
- ۸- مجمع التواریخ ، ص ۴ .

۹- جهانگشا ، انواز ص ۴

۱۰- نادرشاه ، ص ۱۱ .

۱۱- " خسرو میرزا چون گرجی بود و دایم مست و مدهوش افتاده بود ، هرچند وزراء و ندما ، عرض نمودند که در پای قلعه خالی از احتیاط نشستن از رویه سپاهیگری دور است از غایت نخوت و غروری که داشت ، گوش به سخن آنها ننموده ، گفت :
آن جماعت را چه یارا که با ما خلاف قاعده سلوک ورزند ! ؟ ... " . عالم آرا / ۱ / ص - ۴۲ - ۴۱ .

۱۲- سفرنامه ، جلد ۵ ، ص ۲۹۵ - ۲۹۴ به نقل از : انقراض صفویه ، ص ۳۷ ، لکهارت با اعتناء به انحطاط روز افزون بر پای دارندگان حکومت صفوی ، قطعه ای از هوراس را نقل می کند که مصداق کاملی با خصائل شاه و درباریان او داشته است :

" فاسدتر از دوران اجداد ما دوره پدرانمان بود
ما پسران ایشان به مراتب از آنان ناپاک تریم
ما نیز به زودی به نوبه خویش فرزندانمان بازهم
فاسدتر به جهان خواهیم آورد . "

همان کتاب ، ص ۳۹

۱۳- سایکس ، تاریخ ایران ، ترجمه فخرداعی گیلانی ، جلد ۲ ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۴۳ ، ص ۳۴۵ .

۱۴- مجمع التواریخ ، ص ۱۸ .

۱۵- جهانگشا ، ص ۷ .

۱۶- انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۲۹ - ۱۲۸ .

۱۷- جهانگشا ، ص ۱۲ .

۱۸- سایکس می نویسد که لطفعلی خان که در مسقط شکست خورده بود در این موقع برای بدست

آوردن شهرت ازدست رفته خویش ، در آتش اشتیاق می سوخت و حتی آنقدر صبر نکرد که نیروهای عمده اش برسد و فقط با یک عده از افراد نخبه و برگزیده خویش افغان ها را شکست داد و سواره نظام او مهاجمان قلع و جمع شده را تا قندهار تعقیب کردند . تاریخ ایران ، جلد ۲ ، ص ۳۴۹ ، ولی لکهارت با استناد به گفته های میزا مهدی (جهانگشا ، ص ۸) و محمد خلیل مرعشی (مجمع التواریخ ، ص ۵۵-۵۳) به حق این نکته را دریافته و توضیح داده است که لطفعلی خان در عقب نشینی محمود از کرمان ، سهمی به عهده نداشته و بعدها که مبعوض حکومت مرکزی واقع شده ، کوشیده است که تا با گزافگویی درباره خدمات خود ، از خویشان دفاع کند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۲۹-۱۳۰ .

۱۹- نادرشاه ، ص ۱۵-۱۳

۲۰- سایکس رقم این پیشنهاد را معادل سی هزار لیره می شود . تاریخ ایران / ۲ / ص ۳۵۰

۲۱- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۸ ، برای اطلاع از شرح روشنتر جنگ ر . ک .

گزارش های گیلانننز ص ۴۱-۴۰ .

۲۲- این رقم را گیلانننز نیز به نقل از ژوزف اپی سالمیان که منبع اصلی روایت او بوده

ذکر کرده است (گزارشها ، ص ۶۵) ولی لکهارت با توجه دقیق به آغاز محاصره (دوازدهم

مارس ۱۷۲۲ برابر با نهم رجب سال ۱۱۳۴ ه . ق . چهار روز پس از نبرد گلون آباد) -

لغایت بیست و سوم اکتبر ۱۷۲۲ / پانزدهم محرم ۱۱۳۵ آن را محدود به هفت ماه و نیم

می کند . همان کتاب ، زیر نویس شماره ۱ همان صفحه .

۲۳- در گزارشهای گیلانننز هم ، شاهد عینی ، نرخ اجناس را در ماه ژوئیه ۱۷۲۲ چنین

ذکر کرده است .

گندم هر منی هشت تومان ، برنج هر منی ده تومان ، روغن هر منی دوازده تومان ، -

تخم مرغ هر دانه دویست دینار . ص ۵۶-۵۵ .

۲۴- محمد هاشم آصف (رستم الحکماء) ، رستم التواریخ ، به اهتمام محمد مشیری ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۵۳ و جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۸ .

۲۵- سلطان حسین ویابه تعبیری که خود او دوستتر می داشت بدان نامیده شود "ملاحسین" در حقیقت از انسان های نادری است که در زمره شاهان جهان جا گرفته اند ، چه او - فاقد همه صفات شایسته ای بود که برای یک پادشاه ، آنهم در یک کشور شرقی قائل می شده اند و بر عکس واجد بدترین خصوصیات بود که وجود آنها حتی در یک فرد عادی نیز ، مایه استقرارش در پائین ترین مراتب اجتماعی می گردد . آصف در ذکر برخی از معیذات وی می نویسد که "روز و شب در اکل و مجامعت ، بسیار حریص و بی اختیار بوده و به جهت امتحان در یک روز و یک شب ، صد دختر باکره ماهرو را فرمود موافق شرع انور محمدی . . . از برای وی متعه نمودند و آن پناه ملک و ملت ، به خاصیت و قوت اکسیر اعظم ، در مدت بیست و چهار ساعت ازاله بکارت آن دوشیزگان دلکش طناز و - آن لعبتان شکر لب پر ناز نمود و بازمانند عزبان مست ، هل من مزید می فرمود . . . و در همه معالک ایران ، این داستان انتشار یافت و هرکس زنی در حسن و جمال بی نظیر داشت ، بارضا و رغبت تمام او را طلاق می گفت و از روی مصلحت و طلب منفعت او را به دربار معدلت بارخاقانی می آورد و او را از برای آن یگانه آفاق عقد می نمودند . . . " . رستم التواریخ ، ص ۸۲ ، که باید به راستی گفت که : الناس علی دین ملوکهم ، مصداق کاملی داشته است !

۲۶- عباس میرزا برادر شاه بوده است که در این ایام اقداماتی برای پادشاهی وی سده ولی همانند توطئه های ناکام تلقی گردیده است . این انتصاب باید در بادی امر به محمود میرزا فرزند ارشد شاه تعلق گرفته باشد که واجد همان خصوصیات دلاورانه عم خود بوده است . انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۶۹ ، میرزامهدی نیز او را محمد میرزا می نامد . جهانگشا ، ص ۱۳ ولی مرعشی محمود میرزا می نویسد : مجمع التواریخ ، ص ۵۷ .

۲۷- عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۳

۲۸- انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ ، آصف می نویسد که شاه ، نصر الله میرزا یکی از فرزندان خود را که رشید و شجاع بوده برای مبارزه با افغانان بسیج می کند و چون او به پیروزی های اندکی می رسد ، مورد بغض و عناد ملا باشی قرار می گیرد تا آنجا که در غیبت شاهزاده به ارکان دولت می گوید : " از روی مطاعیت و استقلال که ، این شاهزاده ، بسیار نادرست و ناپاک و بد قریحه است ، اگر تسلط یابد و زمام سلطنت به دستش در آید ، ما را تلف خواهد نمود ، این کمان دست کش ما نیست ، باید کمان دست کشی پیدا نمود ، البته مگذارید پیاز او ریشه نماید . " . رستم التواریخ ، ص ۱۵۱-۱۵۲

۲۹- جهانگشا ، ص ۱۴ . محمد کاظم ضمن ذکر از وجود صفی میرزا ، شاهزاده دومی

را بهرام میرزا نام می برد . عالم آرا ، ص ۵۳ - ۵۴

۳۰- اگر فرح آباد را که موقع مستحکمی داشت و به راحتی قادر به دفاع از خود بود بدون مقاومت رها نمی کردند ، احتمال دستیابی افغانان بر جلفا و اصفهان به مراتب کمتر می شد و شاید هم اینان هرگز جرات محاصره اصفهان را پیدا نمی کردند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۷۵ .

۳۱- وقتی هم که قرب سبید تن از جوانان زورمند ارمنی که ساز و برگ آنان کامل بود و تفنگ و طپانچه و شمشیر و سپر و قداره داشتند (تفنگ ها و طپانچه ها یشان ساخت انگلستان و هلند بود) برای مدافعه اصفهان مجهز شده بودند " قزلباشان ساز و سلاح این سبید نفر ارمنی را بگرفتند و آنها را مرخص کردند و گفتند : اینک ما را به شما نیازی نیست ، به خانه های خویش باز شوید و چون ما را به شما احتیاج افتد ، احضارتان خواهیم کرد ! " . گزارش های گیلاننترز ، ص ۳۶ - ۳۷ .

۳۲- این هردو با محمود افغان همدست بودند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۸۰

۳۳- همان کتاب ، ص ۱۸۰

۱۴
۳۴- قرعه این فال را به نام شاهزاده والا خصال تهما سب میرزا زدند . " جهانگشا ، ص
۳۵- در این هنگام نارضائی عمومی که بی شک سرنوشت صفی میرزا موجب تشدید آن شده
بود ، به آنجا منجر شد که مردم برای خلع شاه سلطان حسین به نفع عباس میرزا برادر
نیرومندش اقدام کنند ولی قوای شاه موفق به درهم شکستن تظاهرات و اعاده نظم شد .
انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۸۰

۳۶- نیروهای کمکی که از طرف علی مردان خان والی لرستان و دیگران (از جانب شمال
اصفهان) برای مساعدت به محصوران وارد می شدند ، بهیچوجه مورد اعتناء قرار نمی
گرفتند و درخواست والی لرستان برای تعویض والی خیانتکار خوزستان سمع قبول نیافت .
همان کتاب ، ص ۱۸۴ - ۱۸۳ .

۳۷- لکهارت به نقل از " دفتر ثبت وقایع روزانه " هلندی ها " شب بین ۷ و ۸ روتر ۱۷۲۲
برابر ۲۳ شعبان ۱۱۳۴ ذکر کرده در حالی که محمد محسن مسوفی نادر ساه (زبده -
التواریخ ، برگ ۲۱۰ الف) شب ۲۷ شعبان یاد کرده است . همان کتاب ، ص ۱۸۵ .
۳۸- جهانگشا ، ص ۱۴

۳۹- تاریخ نادر شاهی ، تعلیقات ، ص ۲۸۶ .

۴۰- " و چون آن زبده ملوک به اندرون خانه بهت آئین خود شریف می برد ، ریان
ماهروی مشکین موی ، لاله رخسار به قدر پنج هزار از خاتون و بانو و آنون و کیسو سفید
و کنیزک و خدمتکار به دورش فراهم و جمع می آمدند . " رسم التواریخ ، ص ۱۲۳ .

۴۱- جهانگشا ، ص ۱۵

۴۲- مجمع التواریخ ، ص ۵۹

۴۳- ژوزف ابی سالیمن که تنها اروپائی حاضر در این صحنه بوده است می نویسد که -
سلطان حسین جقه از سرپوش خویش جدا کرد و به وریر (اعماد الدوله) محمود داد و
از وی خواست آن را به محمود بدهد ولی محمود از کوسه جسم بدو چنان می بگریست که جقه

را قبول نخواهد کرد . بنابراین، وزیرآن را به شاه باز گردانید . وی آن را بگرفت و خود به جلو شتافت و بر سرپوش محمود نصب کرد و به او گفت : " فرزند ، به موجب گناهان من ، خداوند مرا بیش از این لایق سلطنت نمی داند . اینک حق تعالی سلطنت مرا به تو می دهد ، این است علامت و نشان پادشاهی که من بر سر تو گذاردم . سلطنت تو طولانی باد . " : گزارش های گیلانننز ، ص ۶۲ - ۶۱ .

۴۴- میرزا مهدی تاریخ واقعه را ماه صفر سال ۱۱۳۵ ذکر می کند . جهانگشا ، چاپ - ۱۲۹۶ ، ص ۹ .

۴۵- همان کتاب ، همان جا ، کافی است که سرنوشت مردم قزوین را بدنبال همین عبارات از زبان میرزا مهدی بشنویم که می نویسد : " اهالی قزوین چون پادشاه را دور و دشمن را پر زور دیدند ، بعد از معاهده واسیتمان افغانه را داخل شهر کردند . افغانه دست تعدی از آستین برآورده ، از کوتاه بینی به دست درازی پرداختند . این معنی را حوصله قزوینیان بر نتافته ، شمشیر حمیت آختند و هر کس به مهمان خود در آویخته ، جمعی از ایشان را به خاک هلاک انداختند . افغانه ای که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و به جانب اصفهان تکاور انگیز گشتند . "

معلوم است که اگر تهماسب لیاقت فرماندهی و ارشاد چنین مردمی را داشت ، هرگز به در بدری تن نمی داد !

۴۶- کتاب حاضر ، ص ۳ .

۴۷- محمد کاظم تعداد آنان را چهار پنج هزار نفر سوار نامدار قدر انداز می شمارد : عالم آرا ، ۱ ، ص ۶۳ .

۴۸- سایکس می نویسد که " از سیستان رانده شد " ولی دلیلی برای این امر به دست نمی دهد . تاریخ ایران ، جلد ۲ ، ص ۳۵۶ .

۴۹- جهانگشا ، ص ۱۰ .

- ۵۰- همان کتاب ، ص ۹
- ۵۱- همان کتاب ، همان جا .
- ۵۲- همان کتاب ، ص ۱۱ .
- ۵۳- همان کتاب ، ص ۳۱ .
- ۵۴- عالم آرا ، ص ۷۵ ، این حوادث به تصریح محمد کاظم در حوالی سال ۱۱۳۷ هـ.ق اتفاق افتاده است .
- ۵۵- همان کتاب ، ص ۶۹ - ۷۰ .
- ۵۶- به تقریر همین مؤلف ، رضا قلی خان دوبار تدارک جنگ دیده و در حقیقت از عدم تجربه و بی اطلاعی خود در فن نبرد ، بیشتر صدمه یافتہ است تا قوت حریف . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۴ .
- ۵۷- همان کتاب ، ص ۲۶ .
- ۵۸- همان کتاب ، همان جا .
- ۵۹- "اما محمود بعد از وقوع این شکست به اغوای افشاریہ کہ در سرکشی با او ہمدست و در سلسلہ اطاعتش پای بست بودند ، نزد ترکمانیہ نسا و درون و اکراد خبوشان کس فرستادہ ، فی ما بین آن جماعت سازش و ایشان را مطمئن بہ وعدہ نوازش کردہ ، بہمرافقت محمود ترغیب و بہمخالفت آن حضرت تحریک کردند . ایشان نیز عہد موافقت با ملک محمود بستہ ، بہ کشاکش و ساوس ، سررشتہ اخلاص را از آن حضرت گسستہ ، آن حضرت بہ مجرد استماع این خبر تنبیہ ترکمانیہ را پیشنهاد خاطر انور ساختہ . . ."
- ۶۰- همان کتاب ، ص ۲۶ - ۲۷ .
- ۶۱- همان کتاب ، ص ۲۷ .
- ۶۲- عالم آرا ، جلد ۱ ، ص ۱۰۲ - ۱۰۳ .
- ۶۳- نفسائی می نویسد کہ در ورود تہماسب بہ صفحات خراسان "امرای خراسانی کد ریبہ"

خود را از ملک محمود بالاتر می دانستند ، یک یک آمده ، به توسط نواب نایب السلطنه (فتحعلی خان قاجار) مورد عنایت شاهی می شدند و میرزا علی اکبر نام از جانب ندر-قلی بیگ ، که در ایام شوریدگی خراسان به زور بازوی خود نواحی ابیورد را تحت اقتدار داشت ، با عرایض ضراعت آمیز آمده ، به وسیله نواب نایب السلطنه قاجار شرفیاب حضور شاهی شد و بر حسب استدعای او فرمان حکومت ابیورد به نام ندر قلی بیگ مرقوم و میرزا علی اکبر (ملا باشی دوران سلطنت نادر) با نیل مقصود عود نمود . "

فارسی نامه ناصری ، تهران ، ص ۱۶۴ .

۳- انقراض سلسله صفویه ، ص ۲۳۶ .

۴- داستان فداکاری های مردم یزد و تسلیم نشدن آنها در برابر هجوم های مکرر افغانان قندهاری چه در سال ۱۱۳۴ و چه در ۱۱۳۷ علیرغم فشار شدید نیروهای دشمن سرسخت و مساعدت های جدی زرتشتیان ، که نقش ستون پنجم را در درون شهر برعهده داشتند ، حتی ایراد تلفات جدی بر سپاه های کمکی قندهاری که از این راه می گذشتند (دو هزار تن از این عده که به قصد تقویت نیروهای قندهاری عازم اصفهان بودند در اواخر سال ۱۱۳۷/۱۷۲۴ بالتمام از میان رفتند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۲۳۷) - شایسته امعان نظر فراوان است . لکهارت به نقل قول نماینده شرکت هند شرقی می - نویسد که محمود در مبارزه با مردم دلاور شهر " به نحوی خجلت بار شکست خورد . او خود را در راه آب پنهان ساخته ، به زحمت جانش را نجات داد . "

این نامه در مجله آسیائی ، جلد ۲ ، ژوئیه تا اکتبر ۱۸۸۶ تحت عنوان :

"فتوحات افغانه در ایران" طبع شده است . همان کتاب ، ص ۲۳۸ .

۶۵- میرزامهدی تعداد شاهزادگان مقتول را سی و یک نفر ذکر می کند که از ارقام دیگری که داده شده (حزین ، احوال ، ص ۱۳۹ ، سی و نه نفر ، محمد محسن ، زبدۃ التواریخ برگ ۲۱۹ ، هیجده نفر - شش برادر و دوازده پسر سلطان حسین - عامل شرکت هند

شرقی انگلیسی در اصفهان ، بیست و هفت نفر کروسینسکی ، ص ۲۹۱ ، صد و پنجم - تا صد و هشتاد نفر . انقراض سلسله صفویه ، پاورقی شماره ۲ ، ص ۲۴۰) به حقیقت نزدیک تر است . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۹ .

۶۶- کسی را که جرات نزدیک شدن به وی داشت به باد دشنام می گرفت و گوشت تن - خویش راهنگام طغیان الم بادندان می گزید و به تعبیر میرزا مهدی : " جنون قوی و فالج شدید به او طاری شده بود . " جهانگشا ، ص ۹ .

۶۷- همان کتاب ، همان جا ، لکهارت تاریخ ۲۲ آوریل ۱۷۲۵ را ذکر می کند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۲۴۲ و مرعشی بی این که تاریخ دقیقی برای حادثه ذکر کند می نویسد که " در این بین خبر رسید که محمود که پادشاه افغانه بود در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری بعد از قتل شاهزاده های صفوی ، جنونی بر او طاری و عارض شده ، بر دست ابن عم خود اشرف به قتل رسید . " مجمع التواریخ ، ص ۶۶ .

۶۸- لکهارت به نقل از کروسینسکی می نویسد که فرزند خرد سال محمود را هم به قتل رسانید یا کور کرد . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۱۸ .

۶۹- اشرف در بدایت کار خود نیز به سلطان حسین چنین پیشنهادی داده بود ولی مرد تیره روز با وجود همه اشتباهاتی که در دوران پادشاهی خود مرتکب شده بود ، در این مورد هوشیاری نشان داد و از قبول چنان درخواستی امتناع ورزید . انقراض سلسله صفویه ص ۳۱۶ - ۳۱۷

۷۰- همان کتاب ، ص ۳۱۹ - ۳۱۸ ، لکهارت این مطالب را به نقل از کروسینسکی و - کتاب وی تحت عنوان *histoire de la dernière révolution*

de perse, The Hague, 1728, pp. 305-310 آورده است .

۷۱- همان کتاب ، ص ۳۲۰ - ۳۱۹

۷۲- تاریخ ایران ، جلد ۲ ، ص ۳۷۱ - ۳۷۰

۷۳- در این تاریخ ، اشرف ، عبد العزیز نامی را که سابقاً " به اسنر بانی اشتغال داشت در راس هیئتی به عنوان سفارت به دربار عثمانی فرستاد و ضمن ارسال سه نامه که یکی از طرف خود وی برای سلطان ، دیگری از جانب اعتماد الدوله اشرف برای وزیر اعظم و سومی که به زبان عربی تحریر شده و به امضای نوزده نفر از علمای افغانی رسیده بود ، به عبد الله مفتی عثمانی و سایر فقهای بزرگ آن مملکت ، درخواست نمود که کلیه شهرهای متصرفی ترکها در ایران به وی باز گردد و نیز از مساعدت آنان برای یکسره ساختن کار ایرانیان شیعه برخوردار شود . دعاة وی نیز سخت در میان طبقات نظامی ترکها - دست به کار شده ، راجع به دخول ایشان به جنگ با همکیشان سنی خود و تطبیق آن با احکام شرع بنای پرسش نهادند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۲۷ - ۳۲۴ .

۷۴- جهانگشا ، ص ۲۰ .

۷۵- این قابلیتها را بعداً " در جنگ های تاریخی خود با نادر نیز نشان داد ، هرچند که از طالع نامیمون وی ، حریف جنگی بی مانندی نصیبش شده بود که از نوابغ مسلم نظامی تاریخ بشر محسوب می شود .

۷۶- تاریخ ایران ، ۲ ، ص ۳۷۱ .

۷۷- : " چون باج به همدیگر نمی دادند ، عاقبت هر دو - احمد پاشا و اشرف - بنارا به مصالحه گذاشتند مشروط بر آن که همدان تا سرحد بغداد در تصرف سلطان روم و از همدان الی اصفهان تعلق به منسوبان اشرف شاه داشته باشد . " . عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۷ در مورد مناطق تحت سلطه اشرف ، زین پیش سخن رانده شده است .

۷۸- جهانگشا ، ص ۲۰ .

۷۹- در باب خصوصیات اخلاقی و شیوههای مملکتداری - اگر بتوان بر آنچه که کرده است چنین نامی نهاد! شاه سلطان حسین سخن بسیار گفته شده است ، همینقدر میتوان افزود که او هم ، مانند پدر ، نسبت به امور مملکت ، سخت بی اعتنا بود و امور کشور را به دست خواجه

سرایان و درباریان زبون و سودجو سپرده بود. هرگاه هم پیشنهادی صرفاً " به رسم تشریفات برای جلب نظرش به وی تسلیم می گردید . جواب او مطلقاً " یخشی در " بود و به - همین واسطه به " یخشی در " ملقب شده بود ، چنانکه شاعری در این باره سروده بود :

آن تهی مغز از سفاقت پر شاه سلطان حسین بخشی در !

بهر طریق ، معلوم است که دستپر و رد حرم به هیچ روی به کار سیاست و ایرانبانی ، آن هم در بحبوحه چنان روزگار پر آشوبی نمی خورد و اگر هر آینه از تبعات موقع و مقامی که بی هیچگونه تلاش ، بدان دست یافته بود ، مصون می ماند ، شاید درخور سرانجام تیره ای که اشرف را هنمونش شد ، نمی بود . به تعبیری دیگر " اگر بنا باشد ملاحظه را تا این درجه مسئول بدانیم ، به ناچار آنان که وی را به فرمانروائی برگزیدند و هم - آنان که بیست و هشت سال به حکومت وی سر نهادند نیز مسئول می باشند و مسئولیت این هردو ، سخت عظیمتر است ! " . محمد مهریار ، مقدمه ، گزارشهای گیلاننتر ، ص ۵۰ .

۸۰- حجره کوچکی در مدرسه چهار باغ ، که از قرار شاه مخلوع شب قبل از قتلش را در آن بسربرده بود ، هنوز باقی است . این حجره در قسمت شمالی حیاط مدرسه مجاور انتهای ضلع غربی آن واقع است . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۳۲ .

۸۱- جهانگشا ، ص ۸۹ - ۸۸ .

۸۲- " اشرف به غایت ظالم و سفاک بود کم در هر ماهی در اصفهان قتل عام می فرمود و در هر مرتبه کمتر از دوسه هزار نفس به قتل نمی رسید و شب و روز مردم به دعای فنای آن - مشغول بودند . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۷ .

۸۳- جهانگشا ، ص ۹۶ ، اشرف در این واقعه بنا به قول فریزر ، سی هزار نفر در اختیار داشت ، به نقل از : انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۷۶ .

۸۴- جهانگشا ، ص ۹۶ .

۸۵- با این که میرزا مهدی محل وقوع حرب را در کنار آب مهماندوست (جهانگشا ، ص

ذکر کرده ولی محمد کاظم که اخبار جنگ را گویا از منابع دست اولی - محتملا " سربازان

همشهری خود - گرفته است ، آنرا " بین ده ملا ومهماندوست " (عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۶۹)

ذکر کرده است که بر طبق تحقیقات سودمند شهریار عدل در : La bataille de

Mehmandust, Studia Iranica, tome 2-1973-Fascicule

2, PP. 235-241 دقیقاً " در همین ناحیه اتفاق افتاده است .

۸۶- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۷۰ .

۸۷- میرزا مهدی می نویسد که افغانان " از سه جانب جلوریز با تیغ های کشیده و سنان

های تیز به جانب قول ، تکاور انگیز و مشغول ستیز و آویز شدند . جمعی از جوانان ناصی

ایشان که همیشه در معرکه جلا دت پیشتاز و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند ،

پیشا پیش آن طایفه از پی یکدیگر روی به تیب حمله در گشته ... " . جهانگشا ، ص ۹۸

- ۹۷ .

۸۸- نادر با این که به کفایت فرماندهی خود ، نیک آگاهی داشت و اساساً " در خلال

همه جنگ هائی که کرده ، اعتماد و اطمینان فوق العاده به لیاقت خویش را به صراحت

آشکارا ساخته است ، با اینهمه چون هنوز آغاز پیکارهای طولانی و متعدد دوی برای پاک سازی

وطن بوده و بخصوص در مواجهه با خصم غالب ، نیاز به آموزش بیشتر سربازان را ضروری

می دیده ، در حین شکست و فرار اشرف و سپاه او نیز . اجازه تعاقب به قوای خود نداده

است . این معنی را میرزا مهدی خیلی خوب توضیح داده است که " هر چند کمیت تیزگام

شوق دلیران به قصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان می کرد ، چون هنوز تجربه آموز راه

و رسم جنگ نبودند . حضرت ظل الهی ایشان را عنان داری نموده ، فرمودند که :

هروقت ضمیر اقدس بر ارادت غیبی مقرون به صلاح داند ، به تعاقب ماذون خواهم ساخت . "

همان کتاب ، همان جا . گفتنی است که اگر پیشدستی اشرف را در جنگ به حساب نیاوریم

انتخاب خراسان ، برای نادر که به اوضاع محیط به همه حیث آشنا بوده و حتی در میدان جنگ نیز جای مناسبتر رازی ارتش خویش برگزیده ، عامل دیگری برای پیروزی محسوب می شده است .

۸۹- همان کتاب ، ص ۱۰۱ ، سردره خوار که در تاریخ ایران باستان آنرا " دربندخزر " یا " دروازه شرق و غرب آسیا " می نامیده اند ، دره تنگی است پر پیچ و خم که از شمال و جنوب ، به کوههای بلند پیوسته ، کف دره هرچه به شرق می رود ، شیب آن بیشتر است و در جنوب آن از راه کویر جاده بیابانی دیگری این دره را دور زده ، به دهنه غربی می رسد که تنها از این راه می توان به دهنه غربی راه یافت . " نورالله لاوردی ، زندگانی نادر شاه ، ص ۶۱ .

۹۰- لکهارت می نویسد که کارکنان شرکت های هند شرقی انگلیس و هلند را از بیم تبانی بانادر ، لخت و عریان به زندان افکندند و مدت هفده روز به همین حال نگاهشان داشتند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۸۰ .

۹۱- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۷۶ .

۹۲- همان کتاب ، ص ۱۸۰ .

۹۳- لکهارت به نقل از " گزارش آخرین وقایع ایران " : بایگانی وزارت خارجه فرانسه قسمت ایران ، جلد ۴ ، برگ های ۹۵ ب تا ۹۹ الف ، ارتش تهماسب به رعایت نادر پنج هزار نفر قلمداد می کند . انقراض سلسله صفویه ، پاورقی شماره ۲ ، ص ۳۸۲ .

۹۴- جهانگشا ، ص ۱۰۲ و نیز : انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۸۰ .

۹۵- " پیادگان دلاور ... در آن دریای آتش ، نهنگ آسا غوطه ورگسد ، کوهر ساهوار ظفر را به دست آوردند ، یعنی بدون محابا و درنگ یورش برده ، بوچخانه افعان را ب تیز دستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده ... " .

جهانگشا ، ص ۱۰۴ - ۱۰۳ .

۹۶- " اشرف شاه طاقت صدمهء غازیان را نیاورده ، به ناکام لگام انهزام انداخته ، راه فرار را پیمودن گرفت و توپخانه و قورخانه و چادر و سایبان و آلات و تجملات پادشاهی را گذاشته ، از آن ورطه جان بیرون برده ، راه اصفهان پیش گرفت . " . عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۸۳

۹۷- محمد کاظم می نویسد که " در طرفه العین هفت هشت هزار کس از آن فرقه اشار شعلهء شمشیر برق تاثیر " شدند . . همان کتاب ، همان جا .

۹۸- " سرو زنده بسیار از آن طایفه و رومیه به دست آمده ، و آنچه از رومیه گرفتار کمند اقتدار دلیران شیرشکار بودند ، خدیو کامکار تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته . . . " .
جهانگشا ، ص ۱۰۴-۱۰۳ .

۹۹- محمد کاظم (عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۸۵) و میرزا مهدی (جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۵۹) هر دو معتقدند که اشرف در ورود به اصفهان ، بدون توقف ، راهی شیراز شد ولی لکههاریت به اعتبار نامه های مورخ ۴ و یا ۱۵ دسامبر کاکل وگی کی که هر دو در آن تاریخ در اصفهان بودند ، می نویسد که این فرار ، سه روز بعد انجام گرفته است . دفتر ثبت وقایع گمبرون ، مورخ ۲۴ دسامبر ۱۷۲۹ و یا ۴ ژانویه ۱۷۳۰ ، انقراض سلسلهء صفویه ، ص ۳۸۱ .

۱۰۰- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۵۹ .

۱۰۱- مایهء اصلی کد ورت نادر از ضعف بی قیاس تهماسب در برابر اطرافیان ناشی می شد که کرارا " موجب دلسردی بردار بزرگ را فراهم کرده بود و او می کوشید که قبل از پایان کار افغانان و استقرار قاطع شاه بر سریر سلطنت ، بنحوی جای پای خود را محکم کند که دیگر توطئه گران درباری نتوانند شاه ضعیف العقل و آلت دست را علیه او و اقداماتی که در نظر داشت برای استخلاص ایران - وطبعاً " شهرت یابی و اقتدار خود انجام دهد بشورانند . همان کتاب ، همان جا .

۱۰۲- نادر از طرفی هم می خواست که شاه به تعهدات خود درباب واگذاری استان های

خراسان و کرمان و مازندران بجه رسم تیول بجه وی عمل کند ، حق گذاشتن جغه را در سمت راست سر به او واگذارد و اضافه بر اینها ، اختیار وضع مالیات برای تهیه مقرری سربازان و هزینه های جنگی را به او تفویض کند . درباریان شاه با این نظرات جاه طلبانه سردار خراسانی موافق نبودند ولی از طرفی کسی را لایق جانشینی او نمی دیدند از سوی دیگر سربازان هم به کس دیگری جز نادر تن نمی دادند . پس مشاوران تهماسب بدو اندرز دادند که : اصلح آن است که در حال حاضر با نادر بسازد و بعداً " که از وی رفع نیاز کرد ، او را به علت گستاخی از خود براند . : انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۸۳-۳۸۴ .

۱۰۳- : " اشرف شاه افغان ... با لشکر و حشر انبوه به محاربه آن خسرو دارا شکوه آمده و جماعت افغان را دلیر ساخته ، گفت : این دفعه به نحوی مجادله نمایند که احدی از قزلباش را زنده نگذارند ، در این خصوص همگی طایفه افغانه قسم یاد نمودند که تا یک تن زنده بماند رو از محاربه نگردانند . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۸۸ .

۱۰۴- توپ های کوچکی که بر پشت شتر حمل می کردند .

۱۰۵- " حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن گذاری به امداد میمنه شافته ... " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۶۱ .

۱۰۶- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۹۰-۱۸۸ .

۱۰۷- نادر شاه ، ص ۶۱ .

۱۰۸- میرزا محمد کلانتر فارس تعداد اسرای افغانی را ده هزار نفر بر می شمارد که البته از شائبه اغراق مبرا نیست . روزنامه ، ص ۶ ، محمد کاظم هم می نویسد که " عزیزان اسیر بسیار از آن طایفه گرفته بودند . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۹۱ .

۱۰۹- جهانگشا ، ص ۱۱۱ ، لکهارت می نویسد که باقی ماندگان خانواده ساهی ظاهرا " جملگی زن بودند . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۸۴-۳۸۵ ، با توجه به کساری که از ذکور دودمان صفویه شده بود ، گمانی جز این نمی رود .

۱۱- میرزا مهدی می نویسد کہ صیدال از خلاصی کوچ و ولد و منسوبان خود کہ درارک قزوین محصور بودند ، آگاهی یافته همانشب اشرف را بہ صرافت گریز آورده (و) از اهل حرم بہ بردن دونفر شاهزادہ (صفوی نژاد) اکتفا کردہ ، اسماعیل و ابراہیم ولدان محمود را با سہ نفر از اولاد بنی اعمام و سیزدہ نفر از اناث کہ زنان و دختران و ہم شیرہ های او و میر ویس و محمود بودند ، فرصت بردن نیافتہ ، در شیراز گذاشتہ بود . " . جہانگشا ، ص ۱۱۱ .

۱۱۱- جہانگشا ، ص ۱۱۲ .

۱۱۲- محمد کاظم می نویسد کہ شصت ہزار زن از آن طایفہ اسیر نمودہ ، بہ شیراز آوردند . " عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۹۱ .

۱۱۳- تاریخ ایران ، جلد ۲ ، ص ۳۷۵ .

۱۱۴- متن : " من "

۱۱۵- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۹۲ .

۱۱۶- همان کتاب ، همان جا .

۱۱۷- جہانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۶۸-۶۹ ، محمد خلیل می نویسد کہ : " عاقبت در حدود بلوچستان پسر عبد اللہ بلوچ او را گرفتہ ، با دو سہ کس از یارانہ مقتول نمودہ ، سراو را بہ پایہ سریر پادشاہی فرستاد و در اصفہان بہ نظر اقدس رسانیدند . " . مجمع التواریخ ، ص ۸۵ .

۱۱۸- انقراض سلسلہ صفویہ ، ص ۳۸۷ .

۱۱۹- تاریخ ایران ، ۲ ، ص ۳۷۷ .

۱۲۰- ابتدای حال نادر ، بہ قلم نگارندہ ، تاریخ نادر شاہی ، ص ۲۶۱-۲۷۰ .

۱۲۱- محمد کاظم با وجود ہمہ تعلقات صمیمانہ ای کہ بہ نادر و وابستگان او ابراز می

دارد ، ہرگز در صدد تدارک افتخارات خانوادگی چشمگیری برای افشار بزرگ برنیامدہ است

واز میان جمله اسباب مفاخرت، تنها بدان اکتفا می‌ورزد که بگوید " به روایت صحیح . . . درنواحی ابیورد و دره جزکه محل اقامت جماعت افشار بود . امامقلی بیک نامی از تیره قرخلو که سوای خود دو برادر دیگر داشت ، یکی بیکتاش و دیگری بابر ، و هر یک احوال و ثروت و سامان و مکنات معقول و از دواب و مواشی و اغنام به قدر هفتصد هشتصد راس گوسفند و ده پانزده راس مادیان داشتند و امامقلی بیک مردی عاقل نیکو اخلاقی بود . همیشه از ذکر الهی غافل نبود . . . و دایم اوقات در زمستان و تابستان پوستین پوشیدی و به دواب که داشت بسیار الفت و مهربانی می نمود . . . " . عالم آرا ، ۱ ، ص ۲۱-۲۲ .

۱۲۲- "میرزانا در قلی نام جوانی از سردارزادگان چریک افشار که والد نامدارش ایشیک آقاسی سلطان بلده ابیورد من اعمال خراسان از زمان قدیم بود . " . تاریخ نادرشاهی ص ۴ .

۱۲۳- William cockell این شخص نماینده شرکت هند شرقی - انگلیس در اصفهان بود . ر . ک . گزارش های وی در مجلدات چهار و پنج و شش آرسیو کتابخانه اداره هندوستان ، لندن .

۱۲۴- نقل از نادر شاه ، ص ۳۰ .

۱۲۵- متن : "او"

۱۲۶- عالم آرا ، ۱ ، ص ۲۸ .

۱۲۷- میرزا مهدی می نویسد که افشاریه عشیرتی نادر تابستان ها را در سرچشمه میاب کوپکان از محال ابیورد بیلا میشی می کرده اند و زمستان ها را در دستجرد و دره جزده قشلامیشی می گذرانده اند . جهانگشا ، ص ۲۷ - ۲۶ .

۱۲۸- مبارزه با عناصر ماجراجو و شرارت پیشه از یک جزئی از زندگی خراسانی ها به طور اعم و ایلات ساکن در خراسان ، به نحو اخص بوده است ، چون سلاطین صفویه درست به همین ملاحظه آنها را از مناطق مختلف مملکت کوچانده و در این خطه جای -

داده بودند .

۱۲۹- محمد کاظم کرارا "از فتحعلی خان ولطفعلی خان پسران بابا علی به عنوان برادران رضاعی و بطنی نادر نام می برد (جلد ۱ ، ص ۴۷۵) و صریحا " می نویسد که " والده" امیر دوران را به حبالہ ازدواج خود آورد که دو فرزند از آن تولید یافته یکی فتحعلی و دیگری لطفعلی موسوم شدند . " جلد ۱ ، ص ۳۳ ، اشاره میرزا مهدی به بابا علی هم که می گوید " از جامه خانه نسبت خویشی آن دودمان ، تشریف رسای مفاخرت در - بر خویش داشت . " (جهانگشا ، ص ۲۸)

متوجه همین معنی است . عبد الکریم کشمیری می نویسد که بابا علی " بعد از فوت امام قلی بیگ ، زن دوم او را که مادر اندر نادر قلی بیگ نادر شاه باشد به عقد خود در - آورده . . . " بیان واقع ، ص ۶ ، نگارنده قول محمد کاظم را که در رابطه نزدیک با - شخصیت ها و حوادث بوده است ، مرجح می شمرد .

۱۳۰- " آن حضرت طالب پیوند و راغب به خواستگاری صبیہ آن سعادت مند شده اکثری از حسد پیشگان افشارسالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته ، جمعی از رؤسای آن طایفه به این علت هم آغوش شاهد فنا و هم خوابه رنج و عنا شدند . " جهانگشا ، ص ۲۸ .

۱۳۱- همان کتاب ، ص ۲۹ .

۱۳۲- محمد کاظم باوجود قرب جوار ، در این مورد اطلاع دست اولی نداشته است ، - چنانکه در باب تولد رضا قلی نیز می نویسد که " نادر دوران از آن مواصلت مشعوف بود و از عنایات جناب الهی ، خداوند عالمیان ، رضا قلی میرزا را از آن جلیله مکرمه اش در وجود آورده ، آن مولود عاقبت محمود در سنه خمس و عشرين و مائه بعدالف واقع گردید . " عالم آرا ، ۱ ، ص ۳۳ .

۱۳۳- جهانگشا ، ص ۲۹ .

۱۳۴- همان کتاب ، همان جا .

۱۳۵- " بعد از پنج سال مستوره رخ به نقاب تراب کشیده ، صبیہ دیگر او را در سلک پردگیان حریم عفت انتظام دادند که نصرالله میرزا و امام قلی میرزا گوهر آن درج و اختر آن برجند . " . همان کتاب ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۰ ، در چاپ انوار آمده است که "گوهر آن درج و آن برجند . " : ص ۲۹ ، محمد کاظم که ذکری از این امر نمی کند ، در توضیح وقایع مربوط به تولد رضا قلی ، بلا فاصله می گوید که " و در سنه ۱۱۲۸ فرزند دیگر - تولد یافته ، مسمی به مرتضی قلی نمود . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۳۳ .

۱۳۶- بیان واقع ، ص ۶ .

۱۳۷- نادرشاه ، ص ۱۲ .

۱۳۸- عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۳ ، با این که روایت مزبور ، احتمال صدق دارد ولی تاریخ وقوع این حوادث (۱۱۲۹) با زمان مرگ بابا علی (۱۱۳۶) سازگاری ندارد . ادعای سرجان ملکم راجع به این که نادر پدر زنش را به قتل رسانید ، هم به هیچ روی باورکردنی نیست ، زیرا در این صورت وقوع اختلافات و جنگ در خانواده بابا علی و نادر مسلم بوده است ، حالی که می بینیم هر سه پسر بابا علی (کلبعلی ، فتحعلی ، و لطفعلی) با نهایت صمیمیت و مودت به نادر خدمت کردند و در دستگاه او ، به مقام های شامخ رسیدند . . نادر شاه ، ص ۳۲ .

۱۳۹- " . . . مساوی مبلغ دوپست و پنجاه تومان تبریزی (عایدات مستغلات را) وقف صحیح شرعی نمودند بر مصارف یک باب سقا خانه مبارکه جدید . . . و بر مصارف مفیره رفیعه مسطوره فوق (امام ثامن) و مقبره جناب فردوس ما ب مرحمت و غفران پناه آرامگاه بابا - علی بیک و بر مزار کثیر الفیض و الدین خود واقع در صحن مقدس مبارک در فرب پنجره فولادی . . . " : صورت و سواد وقفنامه کلیه املاک موقوفه آستان قدس رضوی که در سال ۱۲۷۳ در عهد ناصر - الدین شاه قاجار از روی طومارها و دفاتر دیوانی استخراج شده و به امر عضد الملک والی خراسان

تنظیم گردیده است ، به شماره ۲۹۸۷ نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، برگ

۴۴ - ۳۳ .

۱۴۰- " چون نادر قلی بیگ نسبت به پسران بابا علی بیگ مرقوم که لطف علی و فتح-

علی و کلب علی باشند ، به شجاعت و رشادت ممتاز بود ، مردمالوس که قریب به چهل

خانه بودند ، وی را طوعا " و رغبتا " به سرالوسی قبول داشته ، مطیع و منقاد وی شدند . "

بیان واقع ، ص ۶ .

۱۴۱- محمد کاظم یکبار که از ولادت این پسر نام می برد ، می نویسد که " در سفر قندهار

از علامات نصرت و بهروزی به نصر الله میرزا ملقب گردید . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۳۴-

۳۳ ، و وقتی دیگر ، پس از خاتمه نبرد کرنال می نویسد که " در آن روز فرخ فیروز فرزند

ارجمند خود را که موسوم به مرتضی قلی میرزا بود ، خطاب به نصر الله میرزا نمود . "

همان کتاب ، ۲ ، ص ۴۴۱ ، میرزا مهدی هم در جزو وقایع سال ۱۱۴۷ از این پسر ، به نام

" مرتضی قلی میرزا " نام می برد : جهانگشا ، ص ۱۸۱ .

۱۴۲- کتاب حاضر ، ص

۱۴۳- عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۳ .

۱۴۴- همان کتاب ، ص ۶۰ .

۱۴۵- همان کتاب ، ص ۶۱ .

۱۴۶- همان کتاب ، همان جلد .

۱۴۷- " چون چند یومی بر این منقضی شد ، آزار استسقای در وجود شریف قربانعلی-

بیک پدید آمده ، روز به روز ضعف و نفاخت در بشره آن ظاهر شده . . . روز به روز از-

استیلای حرارت سوء مزاج ماده اشتداد پذیرفته ، طبیعت از مقاومت عاجز آمده . چنانچه

بهامداد رویه مناسبه و تلطیف غذای موافق ، دفع آن مرض ممکن نبود ، لاعلاج درقلعه

ابیورد عالم فانی را بدرود کرده . . . جسدش به ارض اقدس نقل نمودند . " : ص ۶۲

۱۴۸- همان کتاب ، ص ۶۳ .

۱۴۹- " سرعان به اطراف خراسان روان که مردم را از وصول موکب شاهی خبر دهند تا- هریک با جمعیت خود روانه دربار سلطنت گردند . از آن جمله حسینعلی بیک (این - نام گاه به همین صورت در منابع آمده است ولی درست آن همان حسنعلی بیکه است) ولد جمشید خان غلام ارمنی که از جمله غلامان خاصه بود ، به منصب معیر الممالکی سر- افراز و به آوردن نادر قلی بیک افشار حاکم ابیورد مامورش ساختند . " . میرزا محمدرضا مستوفی تبریزی و عبد الکریم بن علی رضاء الشریف الحسینی اشتهاردی ، زینت التواریخ جلد ۲ ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ، برگ ۳۳۳ ب

۱۵۰- برای نمونه طغیان ملک محمود سیستانی و تسلط او بر مشهد را می توان به خاطر داشت . عالم آرا ، ۱ ، ص ۶۳-۶۴ .

۱۵۱- جهانگشا ، ص ۲۹-۳۰ .

۱۵۲- او بعدها از این انتخاب طبیعی خود ، استفاده های دیگری نیز برد و وقتی که خزانه هندوان را تهی کرد به انباشتن دفائن کلات پرداخت ، پایه پای اوج گیری مطامع آزمندانه و حریصانه اش دیوارهای بلندتری نیز برای خزائن خود ساخت . به اضافه که با سبسی فراخور شان شاهنشاهی خود در آن بنا نهاد و وقتی ظلم و جورش در سراسر کشور شدت گرفته بود ، این مامن متین را برای خود و افراد خانواده اش مناسب تشخیص داد .

۱۵۳- واضح است که جامعه با فرهنگ و سنتی وریشه داری چون ایرانی ، برای خود سبسی داشته و به حکم اخلاق و مذهب و پیوستگی های تاریخی و انسانی ، مفررانی در آن بکوس یافته بوده که حدود و ثغور نوامیس اجتماعی را محفوظ بدارد . طبیعتاً در حسن مواردی بسیار فداکاران و جوانمردان هم بودند که به حکم اخلاق و سرف ، به دفاع از موجودیت روستا و طایفه و قبیله خود می پرداخته اند . ملاحظه خدمانی که نادر برای آرامس منطقه و سرکوبی متجاوزان و متجاسران غارت پیشه از خود نموده است ، دلیلی فاطع

بر اهمیت شخصیت و تعقیب نقشه های بلند نظرانه وی در تامین آسایش ساکنان آن - صفحات است . ر . ک . جهانگشا ، ص ۳۰ - ۲۹ و عالم آرا ، ۱ ، ص ۶۸ - ۷۳ .

۱۵۴ - وقتی که کار ملک محمود سیستانی بالا گرفته و روءسای ایلات خراسان " از راه ضعف نفس و قوت و هم ، به طوق خدمت او گردن نهادند و در طاعت به رویش گشادند . "

(جهانگشا ، ص ۳۱) ، نادر نیز پیشرفت کار را با از دست دادن حامیان اولیه ، مشکل دید و در صد برآمد تا " دو روزی با ملک اظهار صداقت کرده ، وحشت اورا رفع و در خلوت و آشکار شو و جودش را دفع کند . " (همان کتاب ، ص ۳۲) ولی ملک نیز که به مقاصد سوء نادر پی برده بود ، مترصد فرصتی برای پایان کار وی بود . اما نادر پیشدستی زد و خواست که در اثنای جرید بازی و اسب تازی ، کار محمود را به پایان برساند ولی نتوانست و ناگزیر به فرار شد . : همان کتاب ، همان جا ،

۱۵۵ - ملک محمود برای کم کردن اعتبار نادر و به توصیه مخالفان محلی او . محمد امین بیک قورچی باشی سپاه منصور مروی را به عنوان حکمران ابیورد معین کرده و منصب ایشیک آقاسی گری و دیوان بیگی محل را نیز به نام نادر قلم زده بود ، و این محمد امین خان در ورود به مقصد هم یکبار نادر را " خوابانیده ، کتک نمود " (عالم آرا ، ۱ ، ص ۷۰) ولی با این که دست کم یک صفحه (بین ۷۰ و ۷۱) از توضیحات ذیقیمت محمد کاظم سقط شده است ، می توان از استمرار سخن و نهج کارها دانست که نادر در فرصت مقتضی ، - حکمران جدید را از میان برده و در کار خود ، صاحب اختیار شده است . عالم آرا ، ۱ ، ص ۷۱ - ۷۳ .

۱۵۶ - " میرزا علی اکبر نام از جانب ندرقلی بیگ که در ایام شوریدگی خراسان به زور بازوی خود نواحی ابیورد را تحت اقتدار داشت ، با عرایض ضراعت آمیز آمده به وسیله نواب نایب السلطنه قاجار (فتحعلی خان) شرفیاب حضور شاهی شد و بر حسب استدعای او فرمان حکومت ابیورد به نام ندرقلی بیگ مرقوم و میرزا علی اکبر با نیل مقصود عود

نمود . " : فارسنامه ناصری ، ص ۱۶۴ .

۱۵۷- انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۵۲ میرزا مهدی می نویسد که " حسنعلی بیک معیر الممالک از جانب شاهی با پیغامات متحدانه و مراسلات متوقعانه در موکب فیروزی کوکب به خدمت اقدس والا پیوسته . . . " : جهانگشا ، ص ۵۵ ، حزوین نیز که پس از تصرف مشهد به اردوی شاهی پیوسته ، می نویسد که " در ایام محاصره مشهد مقدس فوج فوج سپاهی و رعیت - اطراف خراسان به اردوی پادشاهی می آمدند ، ، ندرقلی بیک افشارا بیوردی نیز از آن جمله بود ، به اردو آمده ، رفته رفته مورد الطاف شد و به مساعدت طالع ، منصب جلیل القدر قورچی باشی گری یافت و به تهما سبقلی خان ملقب گشت . " : کلیات ، تاریخ احوال ، ص ۸۰ ، که البته باید افزود که از هردو جانب ، تهما سب و نادر ، کوشش هایی برای پیوستن به همدیگر به عمل آمده است .

۱۵۸- نادر شاه ، ص ۳۵ ، انقراض سلسله صفویه ص ۳۵۲ .

۱۵۹- لکه هارت هشت و یا نوزده سپتامبر می نویسد : انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۵۲ .

۱۶۰- تاریخ احوال ، ص ۷۹ .

۱۶۱- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۰۳ .

۱۶۲- جهانگشا ، ص ۶۰ .

۱۶۳- میرزا مهدی می نویسد که " سردار جمله الملک او (ملک) شده بود . " : همان کتاب ، همان جا ، و محمد کاظم مدعی است که " ملک محمود خدمت کوبوالی قلعه را بدان داده و دروازه نوقان را بدان سپرده بود . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۰۴ .

۱۶۴- جهانگشا ، ص ۶۰ ، درباره این سردار که بلافاصله بعد از خناسی کدند و لسمعتم خود کرده بود ، به حکومت جام منصوب گردید و بعدها در دستگاه نادری ریس بیکلر - بیگی گری هرات رانیز دریافت ، باید گفته شود که هم به دلیل سوء ظنی که از آغاز درد دل نادر برانگیخته بود ، در سفر قندهار وی به قتل رسید . ر . ک . عالم آرا ، ۱ ، -

۱۶۵- همان کتاب ، همان جا .

۱۶۶- محمد کاظم می نویسد که نادر پس از کشته شدن فتحعلی خان قاجار " به رتبه والای

قورچی گری سرافراز گردید . جمیع مهمات امور دیوانی را به رای و رویت خود فیصل می-

داد و کمال اقتدار یافت . " . عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۰۵ .

۱۶۷- نادر که از آغاز پیوستن به تهماسب کوشش داشت جای پای محکمی برای خود دست-

وپا کند ، با التفات به عجز شاه در حکمرانی و نفوذ اطرافیان در مزاج وی ، مصمم شد-

که نقاط اتکاء خود را در خراسان و بین خراسانی ها وسیع و مستحکم نگاه دارد . به همین

واسطه ها می کوشید که قلوب سربازان را به تعامه متوجه خویش گرداند . جیره آنها را-

به دست خود می پرداخت ، اسامی آنان را مانند ناپلئون و دیگر سرداران نامی تاریخ ،

به ذهن می سپرد و البته از حمایت جانبازان وفادار و فداکارش نیز بهره ها می برد .

به پشتیبانی همین ها بود که آرام آرام بساط مخالفت کلیه حاشیه نشینان شاهی و معارضان

دور و نزدیک را برچید ، مشهد را به صورت پایگاهی مطمئن برای حال و آینده خود گردانید

پسرش را که حاکم ابیورد بود - و در این تاریخ پیش از نه سال نداشت به شهر خواندوگونی

که به عنوان حاکم درارک استقرارش داد ، برادر زنش کلبعلی خان را ایشیک آقاسی تهماسب

نمود و تفنگچی آقاسی گری را به ضمیمه منصب حکومت سبزوار به شاهویردی بیک شیخوانلو

سپرد . اینها همه در چشم تهماسب و سود ازدگان درباری او مهیب تر از آن می نمود که

بود و لابد که آتش حقد و حسدشان را برمی افروخت . ر . ک . همان کتاب ، ص ۱۰۷ -

۱۰۵ و جهانگشا ، ص ۶۲ - ۶۰ .

۱۶۸- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۰۶ .

۱۶۹- جهانگشا ، ص ۷۱ .

۱۷۰- همان کتاب ، ص ۷۲ - ۷۱ .

۱۷۱- لکهارت تاریخ این واقعه را در ۲۷ فوریه و یا ۱۰ مارس ۱۷۲۶ میلادی ذکر می کند
انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۶۳ .

۱۷۲- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۸۳ .

۱۷۳- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۵۸ .

۱۷۴- درجریان جنگ گلون آباد ، سید عبد الله مشعش والی خوزستان که به تعبیر لکهارت در منتهی الیه جناح راست سپاه شاهی قرار داشت (انقراض سلسله صفویه ، ص ۱۵۹)- می توانست با کمک به موقع خود به رستم خان گرجی که در قلب راست لشکر قرار گرفته و برای انهزام خصم ، دلیرانه به جناح چپ افغانان حمله برده و آنها را با بی نظمی عقب نشانیده بود ، کار آنان را یکسره کند ولی به جای این اقدام ضروری وقاطع ، چادرهای دشمن را مورد هجوم قرار داد و به تصاحب اموال چشم دوخت . معروف است که وقتی- خبر غارت را به محمود که در آن وقت ، سخت به کار جنگ مشغول بود و خود در وضعی وخیم قرار داشت ، رسانیدند ، گفت : " بگذار آنان خزانه مرا غارت کنند و اموال مرا برگیرند . اکنون ما را باید که از سرجان به جنگ بپردازیم . اگر آنان پیروز آمدند ، اموال ما را خواهند گرفت ، دیر یا زود آن اهمیتی ندارد ، و اگر به خواست خدا فتح و ظفر ما را نصیب افتاد ، نه تنها اموال خویش را باز به چنگ خواهیم آورد ، بلکه همه خزانه آنان نیز از آن ما خواهد بود . " گزارش های گیلاننتر ، ص ۴۱ - ۴۲ .

۱۷۵- متن : " مرتب "

۱۷۶- به توضیح مینورسکی ، قیجاجی خانه که در تذکره الملوک آمده و در عصر صفویه مصطلح بوده ، نادرست است و اصل آن از قیچی است که در ترکی لغت مربوط به ابزار- بریدن قماش و منسوجات است و هم اکنون نیز در ایران به همس معنی به کار می آید .
دوقیجایخانه در دستگاه بیونات موجود بوده ، اولی که بدنام قیجایخانه حاصد نامیده می شد اختصاص داشت به تهیه ملبوس شاه و اهل حرم و خلعت های گرانبهای امرا که

تن پوش شاه بود وبعد بهامراء داده می شد ، و دومی قیچاجیخانه امرائی که خلعت های کم بهاتری تهیه می کرد و سه گونه محصول داشت که عبارت بودند از " بالاپوش " و " قبا " و " تاج " یا " نیمتاج " . انواع مختلف سرپوش ها یا کلاه های زمان صفویان . . سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک ، ص - ۱۲۶ - ۱۲۷ .

۱۷۷- عالم آرا ، ۱ ، ص ۱۸۵ - ۱۸۴ و جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۵۸ .
۱۷۸- فسائی می نویسد که به امارت فوجی از افغانان سرافراز شد . فارسنامه ناصر ص - ۱۷۲ ولی بیشتر گمان می رود که همان سرکردگی بلوچ های همراه خود را برعهده داشته است .

۱۷۹- جهانگشا ، ص ۲۱۲ .

۱۸۰- لکهارت ، عامل دیگر این اقدام را تلاش دولت اشرف برای مستور نگاه داشتن وضع غم انگیز مردم اصفهان می داند که عده کثیری از مردم آن برای این که مبادا از خانه و کاشانه خویش رانده شوند ، و به قتل رسند ، از گرسنگی در مغایر شهر جان می دادند . . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۳۸ - ۳۳۷ .

۱۸۱- لکهارت به نقل از فن هامر (جلد ۱۴ ، ص ۲۰۴) می نویسد که بدین مناسبت محمد خان را " خان سیواسی " یا خان سفید گر لقب دادند . . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۳۸ .

۱۸۲- همان کتاب ، ص ۳۳۹ - ۳۳۸ ، لکهارت به نقل از مکتوب مورخ ۱۵ و یا ۲۶ ژوئیه استانیان (بایگانی دولت انگلیس ، شماره ۹۷ ، جلد ۲۵) می نویسد که چون محمدخان راه تحبیب اولیای دولت عثمانی را نمی دانسته ، انتظار توفیقی نیز برای وی نمی رفته است .

۱۸۳- میرزا مهدی می نویسد که محمد خان وارد اصفهان شده و به خدمت نادر رسیده

است . . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۰ .

۱۸۴- فارسنامه ناصری ، ص ۱۷۳ .

۱۸۵- ر . ک . نگارنده ، طغیان محمد خان بلوچ ، تعلیقات . تاریخ نادر شاهی ، ص

۳۰۲-۳۰۹ .

۱۸۶- محمد علی خان انصاری ، مورخ ہندی می نویسد کہ محمد خان " پاس اطاعت خان معظم (نادر) در خاطر نداشت و قدم دروادی نافرمانی گذاشت و از مملکت فارس گماشتگان خان معظم را بی دخل ساخته ، عمال خود گماشت و علم اعانت بہ نام شاہ تہماسب افراشت . اگر چہ او خالی از شجاعت نبود لیکن در امور ریاست ، اندکی کار بہ سبکسری می فرمود . بہ ہرحال مردم ستم رسیدہ کہ رونق خاندان علیہ صفویہ می خواستند و - خود را بہ لباس اعتقاد آن می آراستند و لاف بندگی ایشان می زدند ، رفیق جان نثار و یار دمساز وی شدند و سپاہ شایستہ فراہم آمد . " . تاریخ مظفری ، نسخہ خطی کتابخانہ موزہ بریتانیا ، بہ شمارہ 466 OR. برگ ۳۳۳ .

۱۸۷- جهانگشا ، ص ۲۳۱ حزین می نویسد کہ محمد خان بعد از شکست شولستان در صدد برآمد کہ از رعایای شافی لار جمعیتی گرد آورد و چندان کہ در تشجیع آنان بہ ماررہ کوشید . اہالی ، اصرار وی را حمل بر مواضعہ و تدبیر نادر برای استیصال خود کردید و زیر بار نرفتند . ناگزیر با معدودی کہ داشت ، راہ فرار در پیش گرفت کہ ساند خود را بہ بلوچستان یا قندہار برساند کہ گرفتار و بہ نزد نادر گسیل شد . نادر پس از معائنات درشت دستور داد کہ چشم های وی را با خنجر برآورند و جون جان نکو سحت می داشت کہ " بہ اقبیح وجہی کشتہ خواهد شد ، در همان شب حربہ بہ دسب آوردہ ، خود را ہلاک کرد . " . تاریخ احوال ، ص ۱۲۲-۱۲۳ .

۱۸۸- محمد محسن ، زبدۃ التواریخ ، نسخہ خطی کتابخانہ موزہ بریتانیا ، لندن ، - بہ شمارہ 34.98 OR. برگ ۲۱۶ ب .

۱۸۹-حزین که به فاصله اندکی بعد از اشغال همدان ، خود به آن شهر رفته است ، می-
نویسد که " در آن وقت حاکمی و لشکری در آن شهر نبود . سکنه و عوام شهر به مدافعه
برخاستند و مدت محاصره به چهار ماه کشید و جمعی از رومیه را محصوران به تیر
و تفنگ بکشتند و چندان که احمد پاشای سردار ، ایشان را به اطاعت خواند ،
در نگرفت ، رومیه که از صد هزار افزون بودند و در قلعه گیری شهره جهان ،
در تسخیر کوشیدن گرفتند و یک طرف حصار را به آتش باروت فرو ریخته ، به شهر
در آمدند و قتل بنیاد کردند . مردم شهر نیز دست به اسلحه که داشتند ، برده ، از-
هر سو روی به ایشان نهادند و چون کار از دست رفت ، بر آن کوشش فائده مترتب نشده ،
همگی در مبارزت به قتل رسیدند . افراط قتل رومی در آن شهر و ایستادگی و مردانگی
مردم آنجا از مشهورات و نوادر روزگار است . تا سه روز این هنگامه در آن شهر برپا بود
و هیچکس از ایشان روی نگردانید تا همه کشته شدند مگر اندک مایه مردمی که امان یافته
به اطراف رفتند . " . تاریخ احوال ، ص ۶۸-۶۷ و بعد ، مالکم نظیر همین حماسه ها-
را برای مردم تبریز نوشته است که وقتی پاشای وان بابیستو چهار هزار ترک به گرفتن
شهر عازم بود ، چون دید مردمی که نه توپ دارند و نه شهرشان دیوار دارد ، آماده مبارزه اند
تعجب کرد و حکم کرد که لشکریان یکباره یورش ببرند .
اگر چه درین حمله ، یکی از محلات شهر نیز به تصرف ترکان درآمد ، اما تبریزیان
بهدار به هیچوجه هراس به خود راه ندادند ، سایر کوچه ها را سنگر بندی کردند . راه
بر دشمن سد شد و چهار هزار ترک که داخل شهر شده بودند به تیغ تیز ریز ریز شدند
که البته متعاقبا " خشم شدید پاشا را بر انگیخت و موجبات لطامت بسیاری را فراهم آورد .

تاریخ ایران ، جلد ۲ ، باب ۱۶ ، ص ۹ .

۱۹۰- نادر شاه ، ص ۹۴-۹۳ .

Nadir Shah, pp. 70 - 72. -۱۹۱

۱۹۲- عبد العلی شیخ اعراب بنی لحم که به نادر پیوسته بود ، به او قول داده بود که در حمله بر بصره به ارتش اعزامی ایران کمک کند ولی در حین محاصره بندر ، اعراب پیمان خود را شکستند و از طرف دیگر سپاهیان ایرانی نیز که مامور دفع تطفیان لار شده بودند ، از اطراف شهر متفرق شدند . نادر شاه ، ص ۹۷ .

۱۹۳- میرزامهدی صد هزار نفر می نویسد (جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۴) ولکه هارت بنا بر تحقیقات دقیق تر ، رقم هشتاد هزار نفر را اصح می پندارد . نادر شاه ، ص ۹۸ .

۱۹۴- " چند تن از سواران رومیه را به نوک سنان جانستان به خاک هلاک انداخته ، یک نفر را به نیزه زدند که مرد و مرکب هردو به صدمه ضرب آن حضرت به پیر غلطیده ، ابرش پریش (اسب نادر) سرکشی کرده بر مرکب دیوپیکر آن شخص خورده ، دوباره به سر آمده . . . " جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۶ ، به قرار مذکور دوبار اسب نادر به سر درآمده و جنیبت کشان ناگزیر مرکوب تازه ای به پیشش آورده اند و این امر البته مصدر گمان های اندوهزای بسیاری برای ارتشیان ایران بوده است که از احوال سردار خویش آگاهی کامل نیافته بودند .

۱۹۵- همان کتاب ، همان جا .

۱۹۶- نادر شاه ، ص ۱۰۱ - ۱۰۰ ، میرزا مهدی رقم اغراق آمیز دو هزار نفر را برای کستان ایرانی ذکر می کند که باید افزود در حین فرار نیروها از میدان نبرد نیز بر آنان بلعاب سنگینی وارد آمده است و از آن عده دوازده هزار نفری هم که نادر برای محاصره بغداد گماشته بود ، کمتر کسی توانست به سلامت رهد و به مامن عاقبت رسد . جهانگشا ، همان صفحه .

۱۹۷- " خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بحر امواج از خارج بغداد بدو رسم ایلغار حرکت کرده ، روز دیگر حوالی صبح به فسون پیش ملحق گشته . . . " جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۴ و ر . ک . عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۴۶ .

۱۹۸- نبرد مقارن ساعت هشت باامداد آغاز شده است و معلوم است که نادر با وجود خستگی و وقت کم ، فرصتی برای ارزیابی عرصه نداشته است . . نادر شاه ، ص ۹۹ .

۱۹۹- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۵ ، عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۵۰ .

۲۰۰- Nadir Shah , PP. 74-75 ، محمد کاظم ضمن قصیده ای در

وصف نبرد می سراید :

سپهدار ایران شده مضطرب	چو (متن : چه) دید بخت فیروز را منقلب
تو گوئی قضا دست آن بسته بود	و یا اختر از وی بر آشفته بود
سپه جملگی بود از قحط آب	چو ماهی به دریای خون پر زتاب
در آن دم یکی تفت بادی وزید	چنان کو دل از مسکن آن پرید
سپه جمله از تشنگی دردناک	فتاده به روی زمین فرش خاک "

عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۵۱ - ۴۵۰ ، و باید گفت که این بار اولی نبوده که نیروهای ایران از صدمه ریگ روان و باد مخالف به فغان آمده است ، چون در نبرد تعیین کننده قادسیه (۱۴ هـ / ۶۳۵ م) که بین ارتش های یزدگرد سوم پادشاه ساسانی و عمر خلیفه دوم اعراب در گرفت ، نیز همین مسئله یکی از عوامل شکست ایرانیان محسوب شده است ، - محل قادسیه در ۹۰ کیلومتری کوفه بوده و تا عذیب چهار میل فاصله داشته است (معین جلد ۶ ، ص ۱۴۲۴) و ر. ک . عباس اقبال آشتیانی ، تاریخ مفصل ایران ، تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۵۲ - ۵۰ .

۲۰۱- لکه هارت می نویسد که دوهزار تن از قوای کمکی عثمانی راه فرار در پیش گرفت و وضع دشمن بسیار خطرناک شد . . نادر شاه ، ص ۱۰۰ - ۹۹ .

۲۰۲- میرزا مهدی می نویسد که نادر کرارا " حملاتی نموده و به شخصه برخی از اعداء را - از پای در آورده است . بعد از تصرف قسمتی از توپخانه دشمن هم مبارزه را شدت بخشیده به این مقصود که " در همان روزگار ایشان را به فیصل رسانند رایات عقاب پیکر نیز که

قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشت ، به بلند پروازی سرکردگان جلادت گستر ، به هوای ظفر از پرچم زرین به صیدگاه خصم افکنی بال و پر گشوده ، بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده ، سواره و پیاده به یکدیگر آمیخته ، هرکس به تمنای خوداسب بی اعتنائی به سمتی برانگیخته . . . "

جہانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۵ .

۲۰۳- Nadir Shah, pp. 74-75

۲۰۴- عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۵۵-۴۵۲ .

۲۰۵- جہانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۶-۱۱۷ .

۲۰۶- محمد کاظم می گوید کہ باوجود تاکیدات بلیغ نادر کہ نظامیان " خود سرارادہ بہ جانبی ننمایند ، فایده نداد ، ہریک سرخود گرفتند و آتش غضب در کانون سینہ او- شعلہ ور گردیدہ ، باغازیان افشار و مروی و قراچورلو و قاجار و افغان ایلغار نمودہ ، در حدود دوبلا متعاقب غازیان فراری رسیدہ ، ترخان کرد کہ از اجلہ معتبر آن جماعت بود و گوش بہ قدغن صاحبقرانی ننمودہ بود با دستہ خود کہ بہ قدر دہ ہزار نفر می شد ، آمدہ ، در آن منزل نزول کرد . نواب صاحبقران آن را طلبیدہ ، مورد بازخواست نمودہ بہ قتلش فرمان دادہ ، درہمانجا در حضور اقدس بہ سیاست رسیدہ ، چند نفر دیگر از- مین ہاشیان را گوش و بینی نمودہ ، بہ نحوی خوف و رعب بر آن جماعت مستولی شد کہ ہریک سوراخ موشی را بہ جہت مخفی شدن بہ ہزار تومان خرید و فروخت می نمودند ! چون سایر غازیان چنان مشاہدہ نمودند ، ہمگی از گرد راہ آمدہ ، در زیر علم نادری نزول می نمودند . " : عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۵۶-۴۵۷ .

۲۰۷- جہانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۷ و بعد ، در زمینہ تمرد بخنیاریان و برخی از- صفحات آذربایجان چون مراغہ و تبریز .

۲۰۸- همان کتاب ، همان جا ، با این کہ وی اشارہ ای بہ محل کوچیدن این جماعات

نمی کند اما به فحوای اقداماتی که نادر بعدها به عمل آورد ، می توان متوجه بود که این گروه ها را مانند اسلاف حکومتی صفوی خود ، در صفحات شمالی خراسان - برای - مبارزه با ترکتاز تراکمه و اوزبک ها - ماوی می داده است .

۲۰۹- همان کتاب ، همان جا .

۲۱۰- عالم آرا ، ۱ ، ص ۴۶۲ - ۴۶۰ .

۲۱۱- گرچه که میرزا مهدی می نویسد نادر در اندیشه بوده که " بعد از فراغ از مهمات روم ، باز حضرت شاه تهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته . . . " (جهانگشا ، چاپ - ۱۲۹۶ ، ص ۱۱۸) ولی این مسئله به وسیله هیچ مورخ دیگری مورد تایید قرار نگرفته و بل عکس آن که " مامورین از راه دامغان در موکب شاه تهماسب وارد مازندران و - مخدرات سرا پرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آن وقت سکه و افسر به نام او بود ، از قزوین حرکت کرده ، روانه مازندران گشته (اند) " (همان کتاب ، ص ۱۱۹) بیشتر صادق است !

۲۱۲- همان کتاب ، ص ۱۱۹ .

۲۱۳- میرزا مهدی می نویسد که نادر بنه و توپخانه خود را عقب گذاشت و در راس " فوجی از یلان گزین و بهادران ظفر قرین ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه روز موطای خیول باد رفتار ساختند ، هرچند که مطمح نظر آن بود که روز را به شبیخون بر آن طایفه تیره سازند ، اما (بنا) بر عدت لشکر و تنگی معبر افواج کواکب و اختر از جاده مدارات فلکی زودتر گذشت " و خلاصه این که نادر متوجه کثرت جمعیت طرف مقابل خود شد و - به واسطه آگاهی یافتن آنها از حضور ایرانیان و آمادگی جنگی سریعشان ، طبعاً " نتیجه " مطلوب به دست نیامد . همان کتاب ، ص ۱۲۰ - ۱۱۹ .

۲۱۴- ر . ک . احوال محمد خان بلوچ در همین تعلیقات .

۲۱۵- همان کتاب ، ص ۱۲۱ - ۱۲۰ .

۲۱۶- همان کتاب ، ص ۱۲۳ - ۱۲۲

۲۱۷- نادر شاه ، ص ۱۰۵ - ۱۰۴

۲۱۸- " از اتفاقات نادره این که سر عسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا به خیال این کم-مبادا ممش پاشا به حضرت نادری غالب آمده ، گوی نیکنامی از میدان رباید ، دست اجل برق فایش زده ، به تقریب امداد ، متعاقب روانه گشته ... " جهانگشا ، چاپ - ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۴ - ۱۲۳ .

۲۱۹- "در آن روزها یل، شجعان قزلباش با وجود آن که در حدود بغداد ، صدمات حملات رومیه در محاربه توپال شکسته خورده بودند ، در این مجادله داد مردی و مردانگی داده اندیشه از بسیاری آن طایفه نکرده ، آثار جلادت و عصبیت خود را ظاهر ساختند . " عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۰۷ .

۲۲۰- همان کتاب ، ص ۵۰۸ .

۲۲۱- همان کتاب ، همان جا .

۲۲۲- محمد کاظم می گوید که سر عسکر عثمانی از غایت دلیری ، تخت روان را به کناری نهاده و برای اداره بهتر ارتش منهزم خویش ، تلاش می ورزیده است ، ولی غلامان خاص او به آگاهی رسانده اند که: "محل اقامت نیست ، زیرا که لشکر قزلباش متعاقب می-رسند !" عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۱۰ ولی میرزا مهدی روایت فرار او را یاد داست می-کند که به حقیقت نزدیکتر می نماید . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۴ .

۲۲۳- همان کتاب ، ص ۱۲۴ .

۲۲۴- دستور وی این بوده که برای دریافت جایزه ، تنها دماغ مقتولان را بریده و بردش ببرند . عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۱۱ .

۲۲۵- همان کتاب ، ص ۵۱۲ .

۲۲۶- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۴ .

۲۲۷- عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۱۳ ، لکھارت جمع اسرا و کشتگان را بیست هزار تن ذکر می کند . . نادر شاه ، ص ۱۰۶

۲۲۸- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۵-۱۲۴ .

۲۲۹- ر . ک . طغیان محمد خان بلوچ ، تعلیقات ، تاریخ نادرشاهی ، ص ۳۰۹-۳۰۲ ، نادر به موجب معاهده ای که در همین ایام با احمد پاشا به نمایندگی دولت عثمانی منعقد ساخت ، آن حکومت را متعهد شناخت که از تمامی اراضی ایران که طی دو سال آشوب داخلی اشغال کرده بود ، خارج شود ، اسرای طرفین مسترد گردند و نیز برای زوار ایرانی در قلمرو عثمانی تسهیلاتی فراهم شود . . انقراض سلسله صفویه ، ص ۳۳۸ .

۲۳۰- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۱-۱۲۰ .

۲۳۱- سید عبد الله بن نور الدین شوشتری ، تذکره شوشتر ، نسخه خطی کتابخانه-

ملی پاریس به شماره Supp. Pers. 1053 برگ ۵۶-۵۴ .

۲۳۲- گرچه که محمد خان خالی از شجاعت نبوده و مدعی زعامت اقوام بلوچ نیز بوده است (عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۲۷) ولی گویا که " اندکی کار به سبکسری می فرموده ... و مردم ستم رسیده که رونق خاندان علیه صفویه می خواستند و خود را به لباس اعتقاد آن می آراستند و لاف بندگی ایشان می زدند ، رفیق جان نثار و یار دمسای می شدند و سپاه شایسته فراهم آمد . " فارسنامه ناصری ، ص ۱۷۵ .

۲۳۳- " جمعی ابواب آشنائی به روی اولیای دولت بی زوال بسته ، مخالفوار به مجادله پرداختند . " . عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۲۹ .

۲۳۴- همان کتاب ، ص ۵۳۰-۵۲۹ ، مؤلف البته می افزاید که جماعتی نیز از خوف تعذیبات نادری اندیشناک بوده اند و در زوایا و بیغولهها خزیده ، وقتی هم که به دستور نادر جستجو برای یافتن آنها آغاز شده و همگی را دستگیر کرده و به پیشگاهش حاضر ساخته اند ، بعد از سوءال و جواب و برشمردن گناهان مرتکب آنان ، بر مذلتشان رقت

آورده است و " صحایف اعمال ناصواب آن جماعت را به امطار مراحم و اعطاف ملوکانه شسته ، چشم از حرکات ایشان پوشیده ، مرخص فرمود . " . همان جا ، جالب است که میرزا مهدی از این سوانح ابداء نامی نمی برد و تنها به این قناعت می ورزد که بگوید .
" نه روز در آن مکان (حویزه) به نظم مهمات پرداخته ، عطف عنان به جانب شوستر فرمودند . " . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۷ .

۲۳۵- عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۳۰ .

۲۳۶- همان کتاب ، همان جا .

۲۳۷- همان کتاب ، همان جا .

۲۳۸- متن : " خطشه " .

۲۳۹- همان کتاب ، ص ۵۳۱-۵۳۰ ، مرعشی می نویسد که اهالی شوستر قبل از ورود نادر اظهار همه گونه بندگی و اطاعت داشته اند ولی وقتی که نادر به شوستر وارد شد- شب در خانه یکی از محترمین بلد به نام معصوم آقا نزول کرد و چگونگی مقدمه شوسترا از عباسعلی بیک و میرزا مرتضی پیرزاده که بهمیزی مداخل مدتی در آنجا بود ، به تفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند . " بنا را بر شدت عمل گذاشت و کرد آنچه نباید بکند . تذکره شوستر ، برگ های ۵۵-۵۴ .

۲۴۰- متن : " چنده ول " .

۲۴۱- همان کتاب ، برگ های ۵۶-۵۵ ، میرزا مهدی ضمن تاکید بر اطاعت مردم شوستر فقط می نویسد که " فرمان قهرمان قهر به قتل ابو الفتح خان و تاراج شهر صادر گشته ، بعد از غارت شوستر و قتل آن خیره سر ، حاکمی از رؤسای خراسان به آن ولایت تعیین (فرمود) . " . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۲۷ ، حاکمی که از او نام برده می شود به تصریح محمد کاظم ، جعفر سلطان زعفرانلو (عالم آرا ، ۱ ، ص ۵۳۱) باید باشد ولی مرعشی که قطعا " روایت موثقتری دارد ، او را " نجف سلطان کرد قراچورلو " می نامد

که " در شوشتر به حکومت ماند . " تذکره ، برگ ۵۶ .

۲۴۲- تذکره ، برگ ۵۶ ، نیزر . ک . حزین ، تاریخ احوال ، ص ۱۱۴ .

۲۴۳- محمد کاظم بعد از بیان مقدماتی که نادر برای عزل تهماسب از پادشاهی در اصفهان فراهم کرده بود ، می نویسد که وقتی امراء لشکر و عظامای قوم را برای مشاهده احوال شاه فاسق و عیاش فرا خوانده ، به آواز بلند به آنان خطاب می کند که : " شما طایفه بی عاقبت ، بس که با بندگان اعلیٰ به لہو و لعب اشتغال نموده اید ، حال به عادت هر روزه از ما پسران ماه سیما و دختران خورشید لقای خراسانی مطالبه می نماید و چنین مذکور می شود که به استصواب شما امراء اراده خجالت ما را بر خود لازم نموده ! ! به نحوی بازخواست نمایم که عبرت عالمیان گردد . چون حکام و سرکردگان این سخن از صاحبقران زمان شنیدند ، همگی از خوف و غضب نادری به لرزه درآمده ، عرض نمودند که : ما نیز از کردار و افعال آن همیشه در عذاب بودیم ، و این ، مردی است بی خرد و پادشاهی است بی مدد ، و افعال و کردار آن ، حمل بر سودا و مالیخولیا دارد و ما - سرکردگان عراق از اول خواهش پادشاهی آن نداشتیم ، اما چون صاحبقران زمان اراده تاجبخشی در خاطر والا رسوخ داشت ، ناچار همگی گردن به طوق این مدعا دادیم و به پادشاهی آن رضا شدیم و تمامی غلام به اخلاص صاحبقرانیم . . .

چون از مضمون مودت مشحون کلام سرکردگان مطلع گردید ، فرمود که : هرگاه امر پادشاهی از آن متمشی نمی شود ، شما سرکردگان چنین مجهول بی خردی را در کار ندارید و قدم جرات پیش گذاشته ، تاج و جیقه پادشاهی را از آن گرفته ، تسلیم ما نمایند تا کسی را که لیاقت امر خطیر سلطنت و پادشاهی داشته باشد ، تعیین نمائیم . " . عالم آرا ، ۱ ، ص ۳۶۰ .

۲۴۴- محمد کاظم می گوید که وقتی امراء دربار تهماسب جیقه و نگین سلطنت را از وی دریافت داشتند و به خدمت نادر آوردند ، او که گویا در خاطر می گذرانید که بی رنجی

و تاملی بیش، دستاورد شایسته^۶ خویش را تصاحب فرماید ولی " چون نظر مهر اثر بدان افتاده ، تزلزل احوال عساکر نصرت مآل را ملاحظه نمود ، اندیشه کرد که مبادا عزل پادشاه بنده نواز باعث فتنه و فساد گردد ، همگی امرای ایران را احضار فرمود که . هرچند شاه تهماسب را امرای عزل نمودند و چون فرزندی بدون عباس میرزا که رضیعی است و بر سن هشت ماهه ، ندارد و امور مملکت بی وجود پادشاه عصر از پیش نمی رود ، لهذا در ساعت مسعود ، شاهزاده^۷ عالمیان پناه را بیرون آورده ، به رویه^۸ پادشاهان جلوس می فرمائیم . امرا عالی مکان گردن رضا به طوق فرمان صاحبقران نهاده ، سر- تسلیم خم نمودند . " : همان کتاب ، ص ۳۶۲ .

۲۴۵- در باب سوابق اندیشه به اساس امر حکومتی ، شاید بتوان از گفتگویی نام برد که بنا به تقریر هرودوت ، میان داریوش و شش هم قسم دیگر او ، به وقوع پیوسته و هر چند جنبه^۹ داستانی دارد ، باز فی الحقیقه نمایشی از توجه به اصول کار را در بر داشته است چه که این هفت تن ، بعد از گشتن گئومات مغ ، گردهم می آیند تا راجع به انتخاب شیوه^{۱۰} حکومت و مردان حکومت کننده به شور بنشینند و " بهترین راه اداره^{۱۱} کشور و ملت " را برگزینند . در اینجا بوده که هئوتانه به حکومت مردم رای می دهد (دموکراسی) و - مگابیز چیزی را "سخیفتر و خودسرتتر و پوچتر از تصمیم گیری رجاله (؟ !) نمی شمارد و تصمیم گیری عدهای برگزیده را برای سعادت جملگی مناسبترین قلمداد می کند (الیکارشی) و اما این داریوش است که بر همه^{۱۲} حاضران پیشی می گیرد و اراده^{۱۳} خود را برای انتخاب بهترین و شایسته ترین انسان " برکرسی می نشاند . حسن پیرنیا ، ایران باستان ، سازمان کتابهای جیبی ، تهران ۱۳۴۱ ، جلد ۲ ، چاپ ۲ ، ص ۵۲۸-۵۲۵ .

۲۴۶- محمد کاظم می نویسد که نادر " روزی با چند نفر از مقربان بساط عرب که مدخل امور دین و دولت بودند ، در خلوت گفتگویی در باب تعیین سلطنت و قایم مقام امور خلافت که اهم مهام است ، به میان آورد که : چون مدتی است پا در رکاب سعادت نهاده

و سرکشان و طاغیان ایران را به ضرب شمشیر به اطاعت در آورده ، حوزهٔ ممالک (یک کلمه ناخواناست) را از اهل عناد و افساد پرداخته ، همگی مطیع امر و نهی ما گردیده اند و رجال مملکت را پادشاه صاحب وجودی ضرور است ، و در ممالک ایران هر چند صاحب اختیار و فرمانروائی جز ما نمی باشد و احتمال دارد که سرکردگان و سرخیلان ، بلکه عموم اهالی ایران ، یکی از اولاد نامدار و احفاد بزرگوار سلاطین صفویه را به پادشاهی برداشته تعب و تصدیع چندین سالهٔ ما ضایع و برطرف گردانند . و ندیمان خاص عرض نمودند که : فدایت شویم ، حد که (که) چنین ارادهٔ باطلی در خاطر آن خطور نماید ؟ ! بم هر چه رای عالم آرا قرار گیرد . از آن قرار معمول و مرتب داریم . خاقان فرمود که : شما چند نفر به خواهش خود سخن می گوئید ، در این مملکت ، سرداران و امراء و اعیان و ریش سفیدان ایلات و احشامات بسیارند که حرف شما را قبول نخواهند کرد و گاه باشد که به پادشاهی تهماسب و عباس میرزا راضی باشند ! و هر کس بنا به خواهش خود ، غیبی (؟) تقریر می نمود . نهایت حسنعلی خان معیار باشی که مقرب ترین خواص و ندما بود ، در این مشورت ، سخنی از آن صادر نشد ، نواب اشرف فرمود که : جهت چیست که در این باب ، تکلم ننمودی ؟ آن مدبر دوران به عرض صاحبقران زمان رسانید که : امروز " پادشاهی و فرمانروائی از آن بندگان دوران است ، اما مقرون به صلاح دولت آن است که ارقام مطاع به جمیع ممالک ایران به عهدهٔ سرکردگان و سرخیلان صادر گردد که وارد درگاه معلی گردیده ، بعد از استرضای آن طوایف ، مجلهٔ پا به مهر درست نموده ، رضا نامه از همان جماعت گرفته ، بعد از آن جلوس نمایند ، باعث رضا جوئی الله و - خشنودی خلق الله می گردد ، و این سخن دارای زمان را بسیار خوش آمده ... " :

عالم آرا ، ۲ ، ص ۱۹ - ۱۸ .

۲۴۷ - جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۵۴ ، میرزا مهدی به دنبال این پیام ، شعری از

حافظ را نیز شاهد مثال می آورد که :

حاليا مصلحت وقت در آن می بینم که کشم رختبه میخانه و خوش بنشینم !

۲۴۸- میرزا مهدی که مورخی رسمی است از این مقوله سخن نمی گوید ولی مؤلف کتاب حاضر (احوال نادر شاه = اخبار نادر شاه) و محمد کاظم (عالم آرا ، ۲ ، - ص ۲۸) و معاصران دیگر تصریح کرده اند که نوعی تبلیغ و ذهن سازی و یا به تعبیر دیگری " شستشوی مغزی " انجام می شده است .

۲۴۹- کنایه از آخرین کلمات ابو مسلم سردار بزرگ خراسانی در بارگاه منصور خلیفه دوم عباسی که در پاسخ سرزنش صاحب برای " به پای خود به قتلگاه آمدن " گفته بود که :
ترکت الرای (بالری)! محمد شفیع تهرانی در توضیح سیاست های نادری ، دامستان شیر و گرگ و روباه و به صید افتادن آهوی جوانی را ذکر می کند که چگونه بر اثر جهالت گرگ از درک صحیح منویات شیر ، سروی برباد رفته است و روباه نکته سنج و موقع شناس ، با- تفویض تمامی جثه آهو به شیر ، از خطر می جهد و راه عافیت می پیماید ! . تاریخ نادر شاهی ، ص ۴۵ - ۴۴ .

این نکته محرز است که نادر در ابتدای تجمع صاحب نظران و اندیشمندان مملکت ، چند نفری را به هربهانه سیاست کرده و طعم تلخ نافرمانی را به اهل مجلس چشانیده است !

۲۵۰- بیان واقع ، ص ۱۹ .

۲۵۱- همان کتاب ، ص ۲۰ .

۲۵۲- " تا یک ماه گریبان این مطلب در کشاکش سرپنجه گفتگو می بود . " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۵۵ .

۲۵۳- Encyclopédie del' Islam; Minorsky; Nadir

chah, P. 867. ونیزر . ک . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۵۴-۱۵۵ .

۲۵۴- نادر به مدت یک ماه از اهل مجلس به اصرار می خواسته است که نیت حقیقی خود را بازگویند و حتی چندین نفر از متظاهران به حمایت از دودمان خود چونان بابا خان

چاپوشی و بدر خان و بابا کریم را نیز به سختی مورد عتاب و شکنجه قرار داده ، تا به کشف حقیقتی نائل آید ولی چون جملگی آنها " مردم سخندان اراده فهم مدبری " - بوده اند " موافق مزاج اشرف " عرض کرده اند که " طایفه افشار هشتاد هزار خانواریم ، کی راضی می شویم که پادشاهی بر دیگر قرارگیرد و نواب اقدس را نیز نخواهیم گذاشت که رفته عبادت اختیار نماید ، زیرا که عبادت بهتر از داد مظلوم از ظالم گرفتن نمی - باشد ، پادشاه و قبله ما تو خواهی بود . نواب اقدس را نا خوش آمده گفت :

مگر پادشاهی به زور می باشد ؟ ! بابا خان عرض نمود که : اگر به زور نمی بود ، شمشیر خلقت نمی شد ! و امروز دنیا به کام ماست ، کی می گذاریم که دیگری پادشاه شود ! " :

- عالم آرا ، ۲ ، ص ۳۱ - ۳۰

۲۵۵- متن : " نماند " .

۲۵۶- متن : " و دیگر را حدی را " .

۲۵۷- همان کتاب ، ص ۳۱ .

۲۵۸- نادر درست یکسال پیش از برقراری ترتیبات سلطنت ، وقتی که در اردبیل توقف داشته ، " به شرف زیارت مراقد عظام مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم مشرف و - فاتحه به روح روان (کذا) پادشاه مبرور مغفور لنگردریای شجاعت و هژ برمیدان سخاوت ، مروج دین اثنی عشر ، شاه اسمعیل ابن سلطان حیدر ، خواننده ، ندورات ووظایف جهت

۵۶۹

خدام والا احترام آن مزار فایض الانوار تعیین فرموده . . . " : همان کتاب ، ۱ ، ص

۲۵۹- جهانگشا ، ص ۲۱۱ - ۲۱۰ .

۲۶۰- ک . ، رضا شعبانی ، سیاست مذهبی نادر شاه افشار . ضمیمه شماره ۹ مجله

وحید ، شهریور ۱۳۴۹ ، ص ۹ .

۲۶۱- جهانگشا ، ص ۲۱۱ .

۲۶۲- شاه اسماعیل که به نیروی مریدان قزلباش خود ، در اندک مدت بر بخش های عمده

شروان و ارمنستان و آذربایجان استیلا یافته بود ، در ورود به تبریز بر تخت سلطنت نشست و مذهب شیعه رایگانه مذهب رسمی ایران شمرد . به دستور او بود که مقرر شد خطیبان شهادت خاص شیعه ، یعنی اشهد ان علیا " ولی الله ، وحی علی خیر العمل را در اذان و اقامه وارد کنند ، در صورتی که اکثر مردم ایران سنی و از اصول مذهب شیعه بی خبر بودند . اقدام اسماعیل بیشتر مردم و حتی برخی از علمای شیعه تبریزرانگران ساخت ، چنانکه یک شب پیش از تاجگذاری شاه ، نزد وی رفتند و گفتند : " قربانت شویم ، دو بیست سیصد هزار خلق که در تبریز است ، چهاردانگ آن همه سنی اند ، و از زمان حضرات تاحال ، این خطبه را کسی بر ملاء نخوانده ، و می ترسیم که مردم بگویند که : پادشاه شیعه نمی خواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند ، چه تدارک درین باب توان کرد ؟ ! پادشاه فرمودند که : مرا به این کار بازداشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم . به توفیق الله تعالی ، اگر رعیت حرفی بگویند ، شمشیر می کشم و یک کس را زنده نمی گذارم . " : " از تاریخ شاه اسماعیل ، نقل از تاریخ ادبیات ایران ، ادوارد براون ، ترجمه رشید یاسمی ، ص ۴۲ . نصرالله - سنی ، زندگانی شاه عباس اول ، چاپ کیهان ، تهران ، ۱۳۳۴ ، جلد ۱ ، چاپ ۲ ص ۱۶۶ - ۱۶۷ .

۲۶۳- جهانگشا ، ص ۲۱۲ .

۲۶۴- به اعتقاد ما ، شاه نادر اساساً شیعه به دنیا آمده و با فرهنگ مذهبی شیعی نیز رشد یافته است . این که وی بعد ها - و بنا به ضرورت های سیاسی - سه صدر و روسنی دید خود را نسبت به رعایای سنی مذهب خود و اساساً پیروان همه ادیان الهی دیگر ساکن در محدوده شاهنشاهی ایران نشان داده ، نماینده بینش انسانی و خردمندی قابل تحسین وی است . نگارنده این نکات را در مقاله " سیاست مذهبی نادر شاه " پیش گفته " مورد بررسی و تحلیل قرار داده است .

۲۶۵- جهانگشا ، ص ۲۱۲ .

۲۶۶- مجمع التواریخ ، ص ۱۳ - ۱۲ ، عباس اقبال می نویسد که چون نادر خیال داشت سلطنت ایران را در خاندان خود موروثی کند و مذهب تشیع را براندازد ، با صفویه که سلطنت ایران را به ارث حق خود می دانستند و به واسطه اقامه مراسم آئین تشیع و - جلوگیری از مستحیل شدن ایشان در جامعه اهل سنت و قبول امر سلاطین عثمانی حقی بزرگ به گردن ایرانیان داشتند ، دشمن بود (مجله یادگار ، سال ۲ ، شماره ۲ ، - ص ۳۳ - ۳۲) ولی حق این است که بگوئیم سیاست مذهبی صفویان ، در همه احوال بی غرض و آلودگی نبود و از رهگذر مبالغاتی که در آن به عمل آمد و روی کار آمدن قشرهای متعصب و استفاده جو و رواج خرافات و اوهام - به اسم دین - در میان مردم . و ایجاد جنگ‌های پر دامنه مذهبی با همسایگان سنی مذهب ایران ، موجب دشواری های بی - شماری نیز شد .

۲۶۷- عالم آرا ، ۲ ، ص ۳۱ - ۳۲ .

۲۶۸- همان کتاب ، همان جا .

۲۶۹- مینورسکی ، دایرة المعارف اسلام ، یاد شده ، ص ۸۶۷ ، نیز ر . ک . جیمز فریزر ، تاریخ نادر شاه ، ترجمه ابو القاسم ناصر الملک ، تهران ، ۱۳۲۱ ه . ق . ص ۱۷۷ - ۱۷۶ .

۲۷۰- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۵۷ .

۲۷۱- نادر برای اجرای تعهدات نمایندگان ملت در شورای مغان ، خواستار شدت عمل - هائی بود و چون اساساً " قلوب روحانیون دست پرورده " دولت صفوی را متوجه آن خاندان می دانست ، روی خوشی به ایشان نمی نمود . بعد از پایان مراسم تاجگذاری ، مدت سه ماه در قزوین توقف کرد و از آنجا متحد المالی به سراسر ایران فرستاد و از رعایای خود خواست که در اذان و اقامه سخنان مخالف اهل سنت بر زبان نیاورند و به سه خلیفه اول

احترام بگذارند . در همین موقع در آمد اوقاف را نیز از روحانیون گرفت و این طبقه را - که عواملی قوی در راه بردن افکار توده ها بودند ، با خود دشمن ساخت . به اضافه که باید متوجه می بود که مذهب شیعه علی رغم اقدامات اسمعیل اول ، در کشور ایران تازگی نداشت . مردم این سرزمین از آغاز قبول اسلام ، به سبب دشمنی هایی که از اعراب دیده بودند ، به خاندان علی ^ع ، به چشم ستایش و محبت و همدردی می نگریستند . عقیده شیعه هم که امامت را مخصوص فرزندان علی می دانستند ، با روال سنتی فکری ایرانیان که سلطنت را موروثی پادشاهان و از عطایای الهی به شمار می آوردند ، هماهنگی داشت . صرف نظر از این مقدمات ، شیعه گری هم از آغاز به صورت تاسیسی سیاسی - مذهبی در - ایران پا گرفته و به عنوان وسیله ای برای حفظ ملیت و فرهنگ ایرانی ، در برابر عناصر بیگانه شکل پذیرفته بود . مرور زمان و پیش آمد حوادث مختلف تلخ و شیرین هم عاملی به حساب می آمد که توده ها را به این مکتب فکری منبث از خصوصیات فرهنگ ملی جلب کند و در اعماق وجود آنان جای گزیند .

۲۷۲- جهانگشا ، ص ۲۱۹

۲۷۳- Nadir Shah, PP. 109-110 در یک تقسیم بندی اجمالی می توان گروه های مختلف بختیاری را به دو دسته هفت لنگ که مستقر در چهار محال و مناطق خاص وابسته به آن چون اردل هستند ، و چهار لنگ که عمده بیلاق خود را در نواحی فریدن می گذرانند ، باز شناخت .

۲۷۴- بیستان السیاحه ، تنظیم به سال ۱۲۴۷ ه . ق . چاپ تهران سال ؟ ، ص ۱۳۱ ، معلوم است که مؤلف این مطالب رایج قرن پس از حدوث وقایع مورد نظر ما نوشتاست .

۲۷۵- نگارنده که خود به مدت سه سال در خلال سنوات ۴۱ - ۱۳۳۸/۶۲-۱۹۵۹ در آن صفحات اقامت داشته و به اقتضای وظایف متعهد ، با مردم مختلف حشر و نشر به هم - رسانیده ، متوجه شده است که بسیاری از داستان های رزمی و حکایات حماسی هنوز در -

میان مردم شایع است و کلیتا " این نوع برداشت‌ها برای اهالی باقی است که در برابر همه مهاجمان خارجی ایران از اسکندر تا تازی و مغول و تاتار ، مقاومت سرسختانه داشته اند . ۲۷۶- میرزا مهدی می نویسد که نادر پس از خلع تهماسب از سلطنت و وقتی که قصد حمله به بغداد را داشته است ، برای سرکوبی جماعتی از بختیاریان که احمد خان ولد قاسم خان بختیاری حاکم منصوب او را کشته بودند ، به کوهستان های بختیاری " که در رفعت پهلوی به چرخ برین می زد " عزیمت می کند و بعد از بیست و یک روز (اوائل جمادی الثانی ۱۱۴۵) مجادله ، سرکشان را مطیع و ابو الفتح خان پسر دیگر قاسم خان را به حکومت برقرار می کند . : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۰۵-۱۰۶ :

۲۷۷- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۳ .

۲۷۸- فرمانده ده نفر از جنگیان .

۲۷۹- همان کتاب ، ص ۵۳-۵۴ .

۲۸۰- فرمانده گروه صد نفری سربازان .

۲۸۱- : " از این (معنی) کمال کدورت و عداوت بردل پر کینه آن جا گرفت که بم مرتبه حکومت و مین باشیگری سرافراز دید و با وجود آن که در میانه طایفه جلیله بختیاری چندان معروف و مشهور نبود ، نهایت در آئین جلادت و نامداری ، قرینه رستم و اسفندیار بود و از ضرب شمشیر آن ، جمیع سرکشان بختیاری (را) در اطاعت کاید علی صالح و سرکردگان نواحی در آورده بود . " : همان کتاب ، ص ۵۴ .

۲۸۲- و در چنین زمینه ها ، اساسا " حقی بزرگ به گردن تاریخ زندگی مردان دست دوم اجتماع و کلیتا " تاریخ اجتماعی دوره افشاری دارد .

۲۸۳- این سردار عبد الله پاشا کپرلوا غلونا نام دارد که از سرعسکران عهده دولت خود بود و نبرد بزرگی که در آن پیروزی نادر و سپاهیان وی بر عثمانیان ، قاطعا " مسلم گردید در اوائل محرم ۱۱۴۸ در قصبه اخی کندی ، در نزدیکی زنگی چای ، اتفاق افتاد .

- عبد الله پاشای سرعسکر و سارومصطفی پاشا داماد سلطان عثمانی و بسیاری از افسران برگزیده ترک در این نبرد به هلاکت رسیدند و زان پس ، تمامی مناطق اشغالی ، دولت افشار را مسلم شد . . نادر شاه ، ص ۱۲۵ - ۱۲۴ .
- ۲۸۴- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۴ .
- ۲۸۵- همان کتاب ، همان جا .
- ۲۸۶- " مثل مشهور است که طایفه لر و بختیاری قدری از عقل به دور می باشند ! " .
- همان کتاب ، ص ۵۵ .
- ۲۸۷- همان کتاب ، ص ۵۴ - ۵۵ .
- ۲۸۸- همان کتاب ، ص ۵۵ .
- ۲۸۹- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۱ ، مهاجرت های اجباری دستجمعی از جمله سیاست های ناموفق نادری بوده است که در تمامی مدت قدرتمداری خویش درباره ساکنان نقاط مختلف غربی و شمال غربی کشور به کار آورده و جماعات کثیری از بختیاریان ، لرها ، کردها ، لزگی ها و دیگران را به صفحات خاوری کشور کوچانیده است ، ولی تا آنجا که آگاهی های ما اجازه می دهد ، هیچیک دوام نیاورده و به خصوص پس از درگذشت شهریار افشار ، به روال سابق باز گشته است .
- ۲۹۰- به قرینه عباراتی که مؤلف معمولاً " یاد می کند ، نام "علیشکر" افزوده شد .
- ۲۹۱- متن : " ساختند " .
- ۲۹۲- متن : " خواهد شد " .
- ۲۹۳- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۵ م
- ۲۹۴- همان کتاب ، همان جا .
- ۲۹۵- شاید هم در اساس ، رعایت تجنیس همه جانبه ای در این مصراع شده است و بدین گونه می باید بوده باشد که : علی مراد مرا داد و بخت یاری کرد !

۲۹۶- همان کتاب ، ص ۵۶

۲۹۷- " و مناصبی که سلاطین روزگار را ضرور است ، از قبیل ایشیک آقاسی ، اعتماد - الدوله و قورچی باشی و قوللر آقاسی و سایر مناصب را به رؤسا و ریش سفیدان خود توجه داشته و همه روزه در گرفتن ملازم و چریک و تدارک و اسباب (کذا) و اسلحه غازیان خود مشغول بوده ... " . همان کتاب ، همان جا .

۲۹۸- محمد کاظم می نویسد که خان بختیار ایلخیان نادری را که در حدود همدان و - علیشکر در چرا بود ، ربوده و به ملازمان خود داده است ، به اضافه که " به هر کس که گمان مال می برد ، به ضرب شکنجه و چوب می گرفت . " . همان کتاب ، همان جا .

۲۹۹- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۱ .

۳۰۰- همان کتاب ، همان جا ، به حقیقت این شکل مدافعه ، در روزگار نبردهای کلاسیک طبیعی ترین و ارزنده ترین نوع مبارزه با دشمنان خارجی مردم کوه نشین ایران بوده است و از آریو برزن و علیمرادی تا شیخ شامل داغستانی ، همه به همین نحو ، متخاصمان را - مستاصل کرده و تا آنجا که میسر بوده ، از موجودیت خود حمایت کرده اند . تاریخ ایران دلایل متعددی ارائه می دهد که جز با برتری تکنیکی اعدا و خیانت های داخلی ، غلبه بر کوهستانیان این مملکت ، امکان پذیر نبوده و هر آینه فاتحی نیز به مظفریتی سطحی و زود گذر دست یافته ، تا آنجا که پای استعمار و تحمیل نقشه های سلطه جویانه دائمی در میان نمی بوده - و یا اسباب و علل آن فراهم نمی شده - علی الدوام مایه های اساسی فرهنگ اصیل این قوم برقرار می مانده است .

Nadir Shah, PP. 109-110

- ۳۰۱

۳۰۲- محمد کاظم محل دستبرد را مشخص نکرده است ولی به قیاس مناطقی که در مهب تطاول بختیاریان قرار می گرفته ، می توان نقاطی در بین ایزد خواست و شهرضای کنونی را در نظر گرفت . مورخ مروی می گوید که :

" این معنی را مباشرین خزانه به دربار معدلت مدار خاقانی عرض (کردند) . " . عالم
- آرا ، ۲ ، ص ۵۶ .

۳۰۳- نادر سه ماه در این شهر بسر برد .

۳۰۴- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۱ ، نادر شاه ، ص ۱۵۲ و عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۷
- ۵۶ .

۳۰۵- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۷ .

۳۰۶- میرزا مهدی عدت نظامیان همراهی او را به "چهار و پنج هزار غول دیوافکن پیلتن"
می رساند . : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۱ .

۳۰۷- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۷ .

۳۰۸- همان کتاب ، همان جا ، ولی میرزا مهدی ذکری از ورود نادر به شوشتر نمی کند
و بسیار محتمل است که نادر در خاک اصلی بختیاری اقامت کرده و فرضاً "در حدود سرچشمه های
زاینده رود که دسترسی به کلیه نقاط کوهستانی اطراف داشته ، مانده باشد . میرزا مهدی
- هم می نویسد که شاه قسمتی از سربازان را مامور کرده بود که از راه هزار چم به آن سوی
رودخانه بروند و جلوی عبور بختیاریان را بگیرند ولی با وجود این که دیر رسیدند و -
آنها از پل گذشته بودند . باز موفق به قتل و اسر ششصد نفر از عصیان پیشگان شدند .
- : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۲ - ۱۶۱ .

۳۰۹- نادر شاه ، ص ۱۵۴ .

۳۱۰- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۲ .

۳۱۱- " مامورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه به خاک هلاک افکندند و بم
قدر سه هزار خانوار به قید اسار گرفتار گردیدند . " . همان کتاب ، همان جا .

۳۱۲- چنانکه ذکر شد محمد کاظم و به تبع او لکهارت ، می نویسند که در شوشتر اقامت
داشته است . : نادر شاه ، ص ۱۵۴ - ۱۵۳ .

۳۱۳-عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۹ ، توضیح میرزامهدی این است که چند تن از رفقای علیمراد که به دنبال آب می گشته اند ، با افراد سپاهی نادر برخورد کرده اند (جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۲) ولی توضیحات مشبع محمد کاظم ، با ریزه کاری هائی که مؤلف نشان داده ، گیراتر و به حقیقت نزدیکتر می نماید .

۳۱۴-عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۹ و نادر شاه ، ص ۱۵۳ ، این نیز با عبارات میرزا مهدی اندکی تناقض دارد که می گوید علیمراد را " با کوچ و عیال و جمع دیگر که با او بودند گرفته ، به خدمت اقدس آوردند . " : جهانگشا ، همان جا .

۳۱۵-عالم آرا ، همان جا .

۳۱۶-همان کتاب ، ص ۶۰ .

۳۱۷-همان کتاب ، همان جا .

۳۱۸-چنین می نماید که مادر علی مراد به قول خود عمل کرده و درخواست شفاعت داشته است !

۳۱۹-متن : " خواهد " .

۳۲۰-همان کتاب ، همان جا ، این نحوه مجازات را منشی نادر نیز تصریح کرده است که "فرمان قهرمان قهر به قطع دست و پا و کندن چشم اوصاد گرفته ، دو روز در صحرای هستی ، بی دست و پا دست و پا می زد تا جان به قابض ارواح سپرد . " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۶۲ .

۳۲۱-داستان تسخیر قلعه قندهار به دست بختیاریان معروف است ، ر . ک . همین کتاب ، و عالم آرا ، ۲ ، ص ۱۷۶ - ۱۶۵ .

۳۲۲-با این که نادر در دوران پادشاهی خود ، همواره خانه به دوش بود و هر آینه اعتنائی نیز به مستقری می داشت ، قطعا " مشهد را که به زادگاه او و حامیان نخستینش بیش از همه مشرف بود ، مرجح می دانست ، ولی در همین ایام هم سفیر عثمانی را در اصفهان

به خدمت پذیرفته است و شاید بتوان گفت که هنوز تغییر جہتی برای انتخاب پایتخت دیگر در فکر خود نداده است .

۳۲۳- قندهار شهری به غایت مستحکم و معتبر بود ، به نحوی که امکان فتح سریع آن-
ابداً " نمی رفت ، بنا به گفتهٔ مرعشی در زمان گرگین خان ، هفت حصار و پنج دروازه-
و سه برج داشت (به نقل از مالکم ، تاریخ ایران ، باب ۱۷ ، ص ۲۵) و به همین دلیل
هم نادر ، تدارک کار را از پیش دیده و در مقابل حصار شهر ، طرح بنای شهری تازه در
محل " سرخ شیر " را ریخت که پس از خرابی قندهار ، به نام نادر آباد مشهورش گردانید .
۳۲۴- سابقهٔ اعزام سفیر به هند و ایجاد ارتباط در زمان قدرتمداری نادر ، به سال-
تاجگذاری تهماسب در اصفهان (۱۱۴۲ هـ .) می رسد که علیمردان خان شاملو نامزد
اعلام خبر به دربار گورکانی شده بود . بعد از آن هم که نادر در امور ایران استقلال
یافت ، محمد علی خان قوریساول باشی و محمد خان ترکمن را به دربار دهلی فرستاده و
از غفلت قوای مغول در انسداد راه فرار افغانان شکایت کرده بود . محمد شاه و درباریان
او ، نه تنها به این تقاضا اعتنائی نشان نداده بودند ، بلکه سفیر آخری نادر را نیز به
این عذر ناموجه که در صورت نگاشتن نامه ، نادر را به چه عنوانی خطاب کنند . معطل
کرده بودند ! نادر ناگزیر در اوائل محرم ۱۱۵۱ ، فرمان مؤکدی به محمد خان نوشت
و مصحوب سه نفر جلو دار از راه سند روانهٔ دربار دهلی کرد که محمد خان مذکور " هر-
گونه جوابی که از دولت علیہٴ گورکانیہ صادر شده باشد ، به عرض رساند . " . جهانگشا
چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۷۴ .

۳۲۵- داستان تلخ و عبرت انگیز ورود ماجراجویان مغرب زمین و از جمله انگلیس ها بم-
هند از سال ۱۴۹۷/۹۰۳ آغاز می شود که با افتتاح یک باب تجارتخانه شروع شد و اندک
اندک به تسخیر همهٔ شبه قاره در سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳ انجامید . کیفیت نیرنگ آفرینی ها
و شعبده بازی های سیاسی باختریان ، از آنجا که تاریخ هند ، نمونه و بصویری از تاریخ

شرق غمزده در طی چند قرن اخیر است ، سزاوار بسیار تامل است . ر . ک . محمود -
 محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی ، جلد ۱ ، چاپ ۲
 اقبال ، تهران ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۸ - ۱۱ ،
 ۳۲۶- عالم آرا ، ۱ ، ص ۲۸۲ - ۲۸۰ .
 ۳۲۷- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۷۹ .
 ۳۲۸- همان کتاب ، همان جا .

۳۲۹- از شیوه‌های جنگی نادر یکی این بود که همیشه با سرعت زیاد سبقت در جنگ بگیرد
 و دشمن را درست در لحظاتی که انتظار دیدار او را نداشت ، غافلگیر کند و دیگر این که
 برای رسیدن به خصمی که در یک منطقه معین جا گرفته و راه‌های مناسب را تحت نظر
 قرار داده است ، از بیراهه دست به کار شود و عدو را در برابر امری غیر مترقب و ناگهانی
 قرار دهد . این خصوصیات بیش و کم در نزد همه فاتحان بزرگ از کوروش بزرگ تا اسکندر
 و چنگیز و ناپلئون دیده می شود .

۳۳۰- همان کتاب ، همان جا .

۳۳۱- محمدکاظم در باب ناصر خان می نویسد که " آن مردی بود که در سخاوت هزاران
 چون حاتم طای چاکر در دولتسرای او بودند و در عدالت حلقه در گوش انوشیروان عادل
 کشیده ، یگانه گوهر پر آب و رنگ بود که در آن روزگار مثل و مانند نداشت . " . عالم-
 آرا ، ۲ ، ص ۲۹۸ ، همین مؤلف شرحی در چگونگی دستگیری ناصر خان در میدان محاربه
 دارد که به وقت هجوم ارتشیان ایران ، مشغول عبادت بوده و بعد که از کم و کیف هجوم
 آگاه می شود و سوار بر اسب آماده مبارزه می گردد " یکی از نامداران افشار در هنگام
 گیر و دار از قفای ناصر خان رسیده ، اراده آن نمود که به ضرب نیزه افعی نشان کار آن
 را به اتمام رساند که یکنفر دیگر از غلامان آن نعره در کشید که ای نامدار ، این شخص
 نواب ناصر خان است ، هرگاه زنده گرفته ، به حضور صاحبقران دوران ببری ، از مال -

دنیائی قرینہء قارون خواہی گردید . چون در اجل آن تاخیری واقع بود ، آن نامدار دست انداخته و از بالای مرکب کمر بند او را گرفته ، فرو کشید کہ از بالای مرکب بر زمین آمده و جستن کرده ، ہر دو دست او را بستہ و بر قفای خود سوار کردہ ، عازم خدمت خاقان گردون و قار گردید " . همان کتاب ، ص ۳۰۱ .

۳۳۲- همان کتاب ، ص ۳۰۴ - ۳۰۵ .

۳۳۳- همان کتاب ، ص ۳۰۵ - ۳۰۶ ، نادر بارہا این گلہ مندی را از برخی ارباب قدرت ایرانی در برابر مدافعات جدی ترکان از سرزمین خویش نیز اعلام داشته است .

۳۳۴- محمد کاظم می نویسد کہ جمع مردمی کہ بہ وسیلہء نادر آزاد و بہ پیشاور اعزام شدہ بودند ، از سخاوت و عدالت و رعیت پروری شاہ ایران ، سخن ہا گفتند ، بہ اضافہ کد " حسب الفرمودہء نواب ناصر خان ، کدخدایان و ریش سفیدان اہل سوق و محلات ، بہ آئین بستن و چراغان کردن اشتغال ورزیدند . " . همان کتاب ، ص ۳۰۶ .

۳۳۵- جنگ بزرگ ارتش ہای ایران و ہند ، در واقع در دہکدہء کوچک شاہ فیروز ، در ۱۰ کیلومتری کرنال ، اتفاق افتاد ، کہ در بازگشت نادر و بہ دستور او شہر کوچکی ہم بہ نام " فتح آباد " بہ یادگار پیروزی ایرانیان ، در این منطقہ ساختہ شد . لارودی ، زندگانی نادر شاہ ، ص ۱۳۷ .

۳۳۶- سرہنگ مقتدر ، تاریخ نظامی ایران ، بہران ، ۱۳۱۷ ، ص ۲۳۶ ، حمل فورالمومی می نویسد کہ قشون ہند را جمعا " ۲۵۰/۰۰۰ نفر سوار و پیادہ و ۳۰۰۰ عرادہ توپ سک و سنگین و دو ہزار زنجیر فیل داشت . . جنگ ایران و ہند ، چاپ دوم ، بہران ، ۱۳۰۹ ، ص ۴۹ .

۳۳۷- ہمین کتاب ، ص

۳۳۸- قوزانلو ، جنگ ایران و ہند ، چاپ دوم ، بہران ، ۱۳۰۹ ، ص ۵۲ - ۵۱ لارودی زندگانی نادر شاہ ، ص ۱۵۰ - ۱۴۵ .

۳۳۹- نادر شاه ، ص ۱۸۰ - ۱۷۹ .

۳۴۰- " در عرض راه قراولانی که شب بر سر برهان الملک سعادت خان مامور شده بودند ، وارد و خبر آوردند که سعادت خان در نیم شب از بیراهه خود را به اردوی محمد شاه رسانیده و قراولان از عقب اردوی او رسیده ، بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند . " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۸۶ .

۳۴۱- همان کتاب ، ص ۱۸۷ .

۳۴۲- امرای هند در بین خود به نوعی خصومت و دسیسه کاری متوجه بوده و هرکدام فی الحقیقه به نحوی در تضعیف موقعیت دیگران می کوشیده اند . از این جهت بعید نمی نماید که در رویارویی با حریف قوی پنجه ای چون نادر هم ، برخی در اندیشه کسب امتیازات سریع برای خود بوده و بعضی نیز ترجیح داده باشند که رفقا را به حال خود گذارند تا کسر شوکت و وهنی بدانان رسد . محمد شفیع تهرانی می نویسد که وقتی سعادت خان از شنیدن غارت اسباب اردوی خود " به رنگی سیعاب فروش مرآت بی قرار می- گردید که رم آهوان از دام جسته به گرد وحشت او نتوانند رسید ، هرچند نظام الملک آصف جاه فریاد و داد را بلند آهنگ ساز نصیحت گردانید که : از این قبیل بلکه صددرجه از این قبیح تر اگر ماجرائی صف آرای میدان وقوع گردد ، بر ما و بر رفیقان ما بجز تامل و تحمل مصلحت وقت مقتضی نیست . همان بهتر که دو روز دیگر به هر نوعی که دست دهد ، طاقت آزمای تغافل باید گردید ! هر قدر نظام الملک بانی تمکین گردید ، برهان الملک بر اضطراب افزود ، تا آن که به رخصت پادشاه ، سوار فیل گردیده ، با قلیل مردمی که در آن دم به هم رکابی او داخل لشکر نکبت ثمر گردیده بودند ، رو به سوی اعدا کم- لشکر هندوستان را مرکز و احاطه ساخته ، محاصره نموده بودند ، آورد . " : تاریخ

نادر شاهی ، ص ۱۶۲ .

۳۴۳- نادر شاه ، ص ۱۸۰ .

۳۴۴- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۸۷ .

۳۴۵- نادر شاه ، ص ۱۸۱ .

۳۴۶- جهانگشا ، همان جا .

۳۴۷- هم به دستور سعادت خان بوده است که فیلان جنگی را به میان سربازان ایرانی افکندند (عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۳۷ - ۴۳۶) و تدبیر نادری را هم می دانیم که به منظور مرعوب ساختن این پیلان ، که به جماره سواران خود کوزه هائی مملو از مواد سوختنی داده بود که در بحبوحه جنگ آنها را آتش زنند و در میان قوای دشمن فرستند تا پیلان سراسیمه شده ، پا به فرار نهند (به نقل از هانوی ، نادر شاه ، ص ۱۸۱ - ۱۸۰) ولی محمد کاظم تاکید درستی دارد که " فیلان مذکور از صدمه تیر جزایری و تفنگ روی از- معرکه کارزار تابیده ، خود را بر سپاه هندوستان زده ، جمع کثیری را به قتل آوردند . "

- . همان کتاب ، همان جا .

۳۴۸- مورخ مروی می نویسد که شهباز بیک قراچورلو ، به یک نیزه از بالای فیل سرنگونش ساخته و می خواسته است که به نیزه دیگر کارش را تمام کند که " شخصی از هندویان گفت که این سعادت خان است ! " . همان کتاب ، ص ۴۳۷ .

۳۴۹- به مدت شش ساعت ، جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۸۷ .

۳۵۰- تلفات نیروهای هند و ایران را مورخان ، مختلف ذکر کرده اند ، میرزا مهدی می نویسد که " سی هزار نفر از لشکریان ایشان عرضه شمشیر زهرا بگون گشتند و جمعی کثیر زنده به سلسله گرفتاری پیوستند . " جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۸۴ و ژنرال کیشمیسیف مقتولان و مجروحان هندی را سی و شش هزار نفر و ایرانی را یک هزار و پانصد تن ذکر می کند . : اردو کشی نادر شاه به هندوستان ، ص ۳۷ ، حزین که به همان هنگام در- هندوستان بوده و طبعاً " از مسموعات ، تقریر می نموده ، می نویسد که " در جنگ کرنال قریب به بیست کس از قزلباش ، اندک به زخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس ، مفقول نشده

بود . " : تاریخ احوال ، ص ۱۴۰ ، نادر خود در نامه ای که به پسرش رضا قلی میرزا نوشته ، تعداد به هلاکت رسیدگان ارتش هند را بیست هزار نفر شمرده است ، ر . ک . : سایکس ، تاریخ ایران ، ۲ ، ص ۴۰۴ و نیز : مالکم ، تاریخ ایران ، ۲ ، ص ۴۱ - ۳۹ ، ولی لکهارت با توجه به قلت نیروهای هندی که در نبرد شرکت کرده اند (سی هزار نفر) کشتگان آنها را بیش از ده هزار نفر نمی داند ، : نادر شاه ، ص ۱۸۳ ، نگارنده قول نادر را معتبر می شمارد و تلفات ارتش شکست خورده را با توجه به طول مدت جنگ و - حملات موفقانه نیروهای ایران و عدم اطلاع هندیان از نحوه قرارگیری در برابر توپ که محمد شفیع وارد از آن نام می برد که " هرگاه افواج غنیم به سردادن ضربه های توپخانه اقدام می ورزیدند ، سپاه هند از گل افشانی پریشان خیالی ، غنچه تر می گردیدند و - یک تیر بندوق باعث فنای وجود چندین می گردید . " : تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۶۶ -

۱۶۵ ، کم از بیست هزار تن نمی داند .

۳۵۱- تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۷۶ .

۳۵۲- همان کتاب ، ص ۱۸۶ .

۳۵۳- همان کتاب ، همان جا .

۳۵۴- نادر زیرکانه از این سیاست استفاده کرده و به کرات در مواجهه با گورکانیان هند وامرای بخارا و خوارزم و حتی سلاطین عثمانی ، به نحوی از پیوندهای دیرین قومی سخن به میان آورده است !

۳۵۵- جهانگشا ، ص ۳۲۷ .

۳۵۶- پادشاه ایران ، عبد الباقی خان زنگنه را که از اعظم رجال درباری بود ، به عنوان

مهماندار محمد شاه برگزیده بود . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۸۵ .

۳۵۷- متن : " پادشاه " .

۳۵۸- بیان واقع ، ص ۳۴ .

۳۵۹- متن : " سفر سند ؟ ! "

۳۶۰- عالم آرا ، ۲ ، ص ۲۸۳ .

۳۶۱- " در آن اوان . . . تجار و قوافل بسیار از نواحی خوارزم وارد ارض اقدس گردیده بودند ، چون سررشته ولایت را به عیش و نشاط و خاطر جمعی فهمیدند ، معامله خود را کرده ، وارد خوارزم گردیدند ! " . همان کتاب ، همان جا .

۳۶۲- همان کتاب ، ص ۲۸۴ .

۳۶۳- نادر شاه ، ص ۲۱۳ - ۲۱۲ .

۳۶۴- همان کتاب ، ص ۲۱۳ ، محمد کاظم می نویسد که ایلبارس به سرکردگان خود می گفت که : " بعد از تسخیر ممالک ایران ، اراده هندوستان خواهیم کرد و نادر دوران را در آن حدود متفرق ساخته ، جمیع آن ممالک را تصرف کرده ، معاودت به ترکستان خواهیم نمود . " . عالم آرا ، ۲ ، ص ۲۸۵ .

۳۶۵- همان مؤلف می نویسد که رضا قلی در خدمت نادر بود که احبار بردک سدن ایلبارس به خراسان را به شاهنشاه ایران داده اند و وی به فرزند کفنه است که دسمن عظیم بد مارخ داده ، و هرگاه از این مکان اراده مراجعت به خراسان نمائیم ، جمیع طوائف اعیان و هندی حمل بر فرار و ضعف ما پنداشته ، تا دور دوار فیامت در طعن و لعن مردم روزگار خواهیم بود . ولله الحمد و المنة که امروز چون نو فرزند رسید نامداری به ترصد و خود آمده ، هرگاه از عهده یولبارس خان بیرون خواهی آمد ، خوب ، والا کند محادله هم بسنایی . همان در قلعه داری ارض اقدس لوازم اهتمام و باداری را مرعی داسد ، ارنامات بسیر می شود که بد اطراف بلاد خراسان و عراق و آذربایجان فلمی وامر می مانم که سرداران و خوانین باغازیان و دلاوران هر دیار به کمک و اعانت نو وارد گردید و . . . ص ۲۸۷

- ۲۸۶ .

۳۶۶- همان کتاب ، ص ۲۸۸ .

۳۶۷- همان کتاب ، همان جا .

۳۶۸- همان کتاب ، ص ۲۸۹ .

۳۶۹- مورخ مروی از قول نایب السلطنه ایران می نویسد که سزاوار است از همه ایالات ایران تقاضای امداد شود " چرا که لشکر خوارزم نسبت به عساکر ماوراءالنهری ندارد و کم با بسیار مجادله نمودن از جهل و نادانی است اولی آن است که به زودی عازم ابیورد گردیم که هرگاه از لشکر اشرار علامت ظاهر گردد ، پشت به جبال آن نواحی کرده ، دمار از روزگار ایشان می توان بدر آورد . " . همان کتاب ، ص ۲۹۱ - ۲۹۰ .

۳۷۰- همان کتاب ، همان جا .

۳۷۱- همان کتاب ، ص ۲۹۳ - ۲۹۲ .

۳۷۲- در همین شهر مشهد بود که محمد کاظم به خدمت نایب السلطنه بار یافته و مورد التفات وی قرار می گیرد . همان کتاب ، ص ۲۹۶ - ۲۹۵ .

۳۷۳- " لهذا فرمان شاهنشاهی به حکم عدل از در دادخواهی در آمده ، او را با بیست نفر از رؤسای اشرار که در جمیع مواد هنگامه آرای فساد بودند ، به یاسا رسانیدند . " . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۰۲ .

۳۷۴- نادر اهتمام فوق العاده ای در انتخاب هنرمندان و پیشه وران هندی نه کار آورده بوده است و این معنی البته توجه او را به مغنیان و لولیان نیز شامل شده است ولی قسمت عمده اعتنای او به درودگران کشتی ساز و بنایان شهر ساز متوجه بوده تا همان گونه که مشهور است ، به انجام خدمات منتظر در سرزمین ایران پردازند .

۳۷۵- مؤلف گمنام ، بیست و دو سال حکومت محمد شاه ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ، به شماره ۳۱۰ Pers. Suppl. برگ ۲۸ - ۲۷ ، با توجه

به این که محمد شاه در سال ۱۷۱۹/۱۱۳۱ به تخت نشسته است ، علی القاعده باید کتاب یک سال پس از اقامت نادر در دهلی به رشته تحریر در آمده باشد .

ر.ک. استانی لین پول ، طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال ، تهران ۱۳۱۲ ،
ص ۲۹۷ و نیز : بیان واقع ، ص ۴۵ .

۳۷۶- مجله شرق ، به نقل از : لارودی ، زندگانی نادر شاه ، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ .

۳۷۷- میرزا مهدی در شرح عبور ارتش نادری از جیحون می نویسد که " چون سابقاً هزار
و صد فرزند کشتی که هزار من بار می داشت ، سردار بلخ به امر همایون ترتیب داده ،
در روی آب آمویه مهیا و آماده کرده بود ، مقرر شد که کشتی ها را از غله و ذخیره پرکرده ،
توپخانه را نیز نقل کشتی ها کرده ، آن دریای آتش را با غله و ذخایر بی حد از روی آب
روانه ساختند . " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۷ .

۳۷۸- همان کتاب ، ص ۱۹۸ - ۱۹۷ .

۳۷۹- بیان واقع ، ص ۶۷ .

۳۸۰- همان کتاب ، ص ۶۸ - ۶۷ ، مؤلف در همین جا می نویسد که نادر حتی پیش از
عزیمت به هند هم از حاکم بلخ خواسته بود که " هرچه از اقسام غله حصه سرکاریابد ،
همه راجع نموده ، به محافظت نگهدارد که در وقت رفتن خوارزم به کار سورات خواهد
آمد . آری نشان دولت عزم است و پیش بینی . "

۳۸۱- مینورسکی به نقل از اترمی گوید که " نادر از هندوستان ، اسنادان و صنعتگران
چندی آورده بود که نزدیکی همدان (درپاورقی : قندهار ؟) شهری شبیه دهلی برآورد . "
- : تاریخچه نادرشاه ، ترجمه رشید یاسمی ، تهران ، ۱۳۱۳ ، ص ۱۲۲ .

۳۸۲- این مطلب البته درباره استادان بنای هندی فرص است و گرنه هیرمندان بفس و
یامغنیان و ارباب صنایع مستظرفه ، سالها در ایران مانده اند و به فعالیت های جسمگری
دست زده اند . ر . ک . تاریخ نادرشاهی ، تعلیقات : هیرمندان هندی که به ایران
آمدند ، ص ۳۵۸ - ۳۵۴ .

۳۸۳- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۵۴ .

۳۸۴- همان کتاب ، ص ۱۵۷ .

۳۸۵- ر . ک . شرایط نادر برای قبول سلطنت در تعلیقات همین کتاب .

۳۸۶- همان کتاب ، همان جا ، محمد کاظم نیز در حاشیہء صفحه ۳۹ جلد دوم کتاب خود می نویسد " و دیگر عبد الباقی خان زنگنه را ملقب به حکومت قارس (؟!) و میرزا - ابوالقاسم کاشی صدر و ملا علی اکبر ملا باشی با نامہء همایون و یک زنجیر فیل و - هدایای نفیسه به ایلچی گری روم به جهت خبر مسرت اثر جلوس میمنت مانوس با صورت ماجرا به اعلیحضرت پادشاه روم و صورت امر مصالحه را به شروط خمسہ رکن کعبہ اعلام داشت . " به صراحت مشخص است که این بخش را بعدها از جهانگشا گرفته و به کتاب خود افزوده است ولی " حکومت قارس " مورد تایید هیچ مورخی قرار نگرفته است ، تنها به قرینہء مطالبی کہزین سپس خواهد آمد ، می توان گفت کہ عبدالباقی بہ حکومت کرمانشاهان منصوب شدہ و در غیاب او ، پسرش مصطفی خان عنوان نایب الحکومہ داشته است .

Jean otter, Voyage en Turquie et en - ۳۸۷
Perse, avec une relation des expéditions
de Tahmas Kouli Kan, Paris, S.D. (2volumes),
Vol. II, PP. 31-32.

۳۸۸- نمونہء این نوع رایزنی ها را در مورد مشاوران دیگر نادر چون حسینعلی خان معیر الممالک و نظر علی خان و تہماسب خان جلایر نیز می بینیم ، حتی مواردی هست کہ نشان می دہد عمال شرکت های ہند شرقی انگلیس و ہلند و محتملا " فرانسه بہ میرزا - مہدی خان مورخ و منشی نادر نیز متوسل شدہ اند و خواستہ اند کہ این مرد فرزانه را با - قبول رشوہ بہ دفاع از منافع خود وادارند و چنانکہ توضیحات خود آنها دلالت می کند ، او از پذیرش " پیشکشی " و " مداخل " بہ ہر طریق ، اباورزیدہ است . ر . ک .

The Archives of the East India office, India
office Library, Lond. Volumes IV, V, VI. of the
Persia, Persian Gulf.

۳۸۹- حاتم بیک کردبادلو خراسانی .

۳۹۰- عبدالباقی خان در معیت فرستادگان ترک (تابستان ۱۷۳۷/۱۱۵۰) به قندهار شتافت و نادر که از عدم قبول تقاضاها ایش به وسیله دولت عثمانی ناراضی بود، چون نهمت های اساسی تر دیگری در پیش نظر داشت، طریق مدارا در پیش گرفت، دولت عثمانی هم که در اروپا گرفتاری - هائی با روسها و متحدان آنها داشت، ترجیح می داد که فی الحال، در صدد ترمیم ترکردن روابط دو کشور بر نیاید، این بود که مصطفی پاشا سفیر ترک در معیت علی مردان خان شاملو سفیر جدید ایران به قسطنطنیه بازگشت تا دگر باره در باب شناسائی مذهب جعفری و اختصاص یکی از ارکان مسجد الحرام به این مذهب که مهمترین مواد عهد نامه ایران و عثمانی را تشکیل می دادند با مقامات باب عالی مذاکره کند، این که او بردگری از ناراضی نادر از عبد الباقي کرده است، با توجه به وضع و حال بعدی این شخص، موردی پیدا نمی کند . . نادر شاه، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

۳۹۱- Voyage en Turquie et en Perse, Vol, II, P. 32.

۳۹۲- مسجد روشن الدوله که نادر در روز طغیان اهالی دهلی، برای اسکات حلو دادن روی آورد، مربوط به جد همین شخص بوده است.

۳۹۳- مقدمه، شاه عالم نامه، نسخه، خطی کتابخانه، بورده، برنابا، لندن، به شماره

Add. 24.028 برک ۲۶، سیر جهانکسا، چاپ ۱۲۹۶، ص ۱۸۵.

۳۹۴- به تقریر مؤلف حاضر با رمان حیات بدر، باب الحکومه بوده است.

۳۹۵- دکتر ناصر تکمیل همایون، بررسی موقع و میراث دربار ریح ایران، محله فرهنگ

وزندگی، شماره های ۲۰ و ۱۹، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۲.

۳۹۶- بیان واقع ، ص ۳۹ - ۴۰ .

۳۹۷- عالم آرا ، ۲ ، ص ۲۶۹ - ۲۶۸ .

۳۹۸- جهانگشا ، ص ۳۳۲ ، لکھارت به نقل از سرجان ملکم می نویسد کہ گویا وقتی نصر

- اللہ میرزا در روز بیست و پنجم ذی الحجہ به دیدن محمد شاہ رفتہ ، بنا بر تشریفات

و سنن مغول ، خانوادہٴ عروس از نصر اللہ میرزا تقاضا کردند کہ تا ہفت پشت ، اجداد

خود را معرفی کند و چون نصر اللہ نزد پدر آمد و جریان را حکایت کرد ، نادر بہ او گفت

: " بہ آنها بگو کہ پسر شمشیر و نوہٴ شمشیر و نتیجہٴ شمشیر ہستی . بدین طریق بہ عوض

ہفت پشت تا ہفتاد پشت اجداد خود را شمشیر معرفی کن . " : نادر شاہ ، ص ۱۹۵ ، و

گویا در پایان ہمین مراسم است کہ بہ تعبیر میرزا مہدی ، نصر اللہ میرزا موافق آداب

ہندیان ، خفتان مروارید و مزین بہ جواہر را زیور قامت خود ساختہ است و از طرف محمد شاہ نیز چند

قطعہ الماس بہ وی ہدیہ شدہ ، بہ اضافہ کہ سہ زنجیر فیل و پنج راس اسب

با ساخت و براق مرصع برای سواری شاہزادہ پیش کشیدہ اند . : جهانگشا ، ص ۳۳۲ .

۳۹۹- عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۷۰ .

۴۰۰- بیان واقع ، ص ۴۰ .

۴۰۱- عالم آرا ، ۳ ، ص ۵۱۰ .

۴۰۲- ہنوز ہم در بازارہای ہند " حکم نادری " مظہری از قوت و قدرت و نیز شدت عمل

و بی رحمی را جلوہ می دہد و داستان این پیشامد دردناک بہ عنوان " قتل عام " در لوح

خاطرها نقش شدہ است .

۴۰۳- محمد علی خان انصاری ، تاریخ مظفری ، نسخہٴ خطی کتابخانہٴ موزہٴ بریتانیا ،

بہ شمارہٴ or.466 برگ ۲۶۶ .

۴۰۴- مؤلف گمنام ، اخبار وقایع نادر شاہ و فرخ سیر ، نسخہٴ خطی کتابخانہٴ مرکزی

دانشگاہ کیمبریج ، بہ شمارہٴ Add.316 برگ ۳۲ - ۳۱ .

۴۰۵- محمد علی برهانپوری ، مرآت الصفا ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا ، به شماره Add.65.49 جلد ۲ ، برگ ۶۶ .

۴۰۶- تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۹۱-۱۹۰ .

۴۰۷- یکی از مورخان گمنام ہندی (و محتملاً " ناصر قلی خان) می نویسد کہ بہ واسطہ مرگ و یا خودکشی سعادت خان برهان الملک - کہ همان روز در گذشتہ بود - غوغا آغاز شدہ است و " وقتی کہ تابوتش از قلعہ بیرون آوردند ، در میان شہر فتنہ برخاست و مردم مضطرب و متوہم شدہ ، در کوچہ و بازار کوچہ بندی نمودند و در مجلہ جوانان کہ باشندہ شاہ جہان (آباد) ہمہ اسلحہ جنگ پوشیدہ و از تیرو تفنگ و نیزہ و بان و غیر آلات جنگ مبسوط و مربوط بربدن خود استوار بستہ ، کوچہ بندی نمودند و مورچل ہا بستند و در کوچہ ہا و بازار ہا مغول نادر شاهی کہ می یافتند ، می کشتند ، تا حدی کہ دہ دہ و پنجاہ (پنجاہ) و صد صد کہ در محلہ ہا فراموندہ بودند ، کشتن گرفتند و ہای و ہوی در شہر افتاد . " کیفیات راہی شدن سلطنت پناہ نادر شاہ بہ ہندوستان ، نسخہ خطی کتابخانہ ملی پاریس ، بہ شمارہ ، Suppl.Pers.311 ، برگ ۳۲ .

۴۰۸- شاکر خان ، تاریخ محمد شاہ (تاریخ شاکر خانی) ، نسخہ خطی کتابخانہ موزہ بریتانیا ، بہ شمارہ Add.65. برگ ۴۷ ، این شخص فرزند ناظم دہلی در

ہمین دورہ است و خود از نزدیک در متن حوادث قرار داشتہ .

۴۰۹- جہانگشا ، ص ۲۵۵ .

۴۱۰- مقدمہ شاہ عالم نامہ ، یاد شدہ ، برگ ۶۲ .

۴۱۱- عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۶۷-۴۶۲ ، این معنی را مورخان ہندی معاصر با واقعہ و از جملہ عبد الکریم کشمیری متفقند کہ عواملی دست اندرکار آفریدن فاجعہ بودہ اند . ر . ک . : بیان واقعہ ، ص ۳۵ .

۴۱۲- : " از استماع خبر کشتہ شدن والی خود بہ مرتبہ ای دست و پا گم کردند کہ ادنی

رذالہ ہندوستان ، چندین قزلباش مسلح را از جان و جامہ برهنہ می ساخت ! " . بیان
واقع ، ص ۳۵ .

۴۱۳- سیر المتاخرین ، یاد شدہ ، برگ ۱۱۹-۱۱۸ .

۴۱۴- همان کتاب ، همان جا ، نیزر . ک . . حزین ، تاریخ احوال ، ص ۱۴۰ ،

۳۹۶- اتر ، تعداد کشتگان را ۲۵۰۰ نفر ذکر می کند ، کتاب یاد شدہ ، جلد ۲ ، ص

۳۹۳- مورخ گمنامی کہ پایہ تحقیقات خود را بر مبنای اسناد شرقی می شمارد ، پنجهزار

نفر می نویسد . ر . ک . .

A genuine history of the late Emperor of Persia, formerly called Thamas kouli-Kan, 4th edition, London, 1747, PP. 39-40.

و باز مورخ گمنام معاصر دیگری ، کشتہ شدگان را شش ہزار نفر بیان می دارد . ر . ک . .

Histoire de Schach-Nadir, roi de Perse, Ci-devant Thamas Kouli-Kan, Genève 1744. PP. 150-153.

لکہارت و منیورسکی ہردو رقم ہای سہ تا ہفت ہزار نفر را یادداشت کردہ اند . ر . ک . .

نادر شاہ ، ص ۱۴۹-۱۴۶ و تاریخچہ نادر شاہ ، ص ۷۰-۶۹ ، عبد الکریم سہ ہزار

نفر می نگارد . بیان واقع ، ص ۳۵ ، و حزین ہفتصد کس می نویسد . تاریخ احوال ،

ص ۱۴۰ .

۴۱۶- بیان واقع ، ص ۳۶-۳۵ .

۴۱۷- محمد کاظم کہ از توطئہ وسیع اوباش سخن بہ میان می آورد . می نویسد کہ ہجوم

ناگہانی آنها باعث کشتہ شدن جمع زیادی از سربازان شد کہ بی ہیچگونہ تمہید دفاعی

در معرض حملہ قرار گرفتہ بودند و " چون از ہر طرف محلات صدای غلغلہ و یورش آن -

طائفہ بہاوج گردون رسیدہ و بہ ضرب جزایر وتیغ وتیر ، عساکر منصور بہ قتل می رسیدند ،

چون صدای (یک کلمہ افتادہ است) و آشوب و فتنہ و شین بہ چرخ برین رسید ، خلیل

بیک که از جمله اخلاص کیشان آن درگاه آسمان جاه بود ، خود را به ارک شاهی رسانید و۔
 هر چند به پاسبانان حرم محترم و خواجگان مکرم صاحبقرانی تقریر وقوع این مقدمه نمود ،
 دارای زمان را آگاه گردانند ، احدی جسارت آن امر خطیر را نمی کرد ، به ناچار آن مرد
 مردانه قدم در میان حرمخانه گذاشته ، به فریاد درآمد ، کنیزان و خدمتکاران خاصه
 در محلی که نواب همایون در خواب بود ، به عرض اقدس رسانیدند که (خلیل بیک)۔
 آمده و نوحه و داد و بیداد می کند : دارای زمان سراسیمه بیرون خرامید و استفسار آن
 جرات و جلالت که قدم در حرم گذاشته بود ، نمود ، چگونگی جمعیت و کثرت و مجادله
 عساکر منصور را به عرض اقدس رسانید . حضرت گیتی سنان از شنیدن این مقال و آگاهی
 دادن آن مرد نیک مال از حرمخانه به خارج مهمانخانه خرامید . " . عالم آرا ، ۲ ، ص
 - ۴۶۳ - ۴۶۵ .

۴۱۸- نادر شاه ، ص ۱۹۱ ، بیان واقع ، ص ۳۶ .

۴۱۹- نادر شاه ، همان جا .

۴۲۰- محمد کاظم می نویسد که " ضابطه صاحبقرانی چنان بود که در هر مکان و محل
 که سپاه منصور نزول می کردند دور دایره خود را سگر بسد ، کسک چنان بتکحی در
 محافظت اشتغال داشتند . " . عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۶۳ و وانعا " باید بر اس حردمندی
 و دور اندیشی یک نابغه نظامی و سردار جنگی آفرس حواید .

۴۲۱- همان کتاب ، ص ۴۶۵ .

۴۲۲- همان کتاب ، همان جا .

۴۲۳- تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۹۲ .

۴۲۴- تاریخ مظفری ، یاد سده ، برگ ۳۶۶ .

۴۲۵- تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۹۲ .

۴۲۶- همان کتاب ، همان جا ، این روایت را لکهنارت هم باید می کند که حون نادر

مسجد نزدیک شد ، از ایوانی یک تیر به طرف او شلیک شد که به او اصابت نکرد ، لکن یکی از افسران او را به هلاکت رسانید . . نادرشاه ، ص ۱۹۲ - ۱۹۱ .

ع - " بعد از تحقیق این که حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده ، دلیران رافوج فوج به تنبیه آن گروه تعیین و امر به قتل آن محلات فرمودند . " : جهانگشا ص ۲۵۶ .

۴۲۷- محمد شفیع می گوید که نادر از پرخاشجوئی و بی ادبی مردم به ستوه آمد و خطاب به نظامیان خود گفت : " هان ! کلاه پوشان ، سر از سرکاروالا و اموال چه نقد و چه جنس از شما ! " ، تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۹۳ - ۱۹۲ .

۴۲۸- همان توپچی باشی و یا تفنگچی آقاسی ارتش .

۴۲۹- بیان واقع ، ص ۳۶ .

۴۳۰- جزائر چیان ، پیادگان سنگین اسلحه ای بودند که به تفنگ بزرگی به وزن پنج-من و نیم (۱۷۱ کیلو) مجهز می شدند . در موقع جنگ ، این تفنگ ها را روی سه پایه

نصب و آن گاه خالی می کردند و سرباز جزائرچی ناگزیر بود که سه پایه را همیشه با خود داشته باشد و در سفر و حضر و حمل کند . ر . ک . ژنرال کیشمیشف محاربات نادر شاه در هرات و قندهار و هندوستان و وقایع اتفاقیه بعد از فوت او ، ترجمه مصطفی الموسوی مترجم زبان روسی وزارت خارجه ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران ، به شماره ۱۶۲/ف ، برگ ۲۹ - ۳۰ .

۴۳۱- عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۶۶ .

۴۳۲- جهانگشا ، ص ۲۵۶ .

۴۳۳- نگارنده به این حقیقت معترف است که برای اعمالی از این قبیل و کلیتا " قتل نفس ، به هیچوجه مجوزی وجود ندارد و توجیهی نمی توان یافت . نهایت ، آنچه که هست ،

بیان شواهدی است که به اتخاذ چنان تدابیرخشی به وسیله نادر آنهم در بحرانی ترین لحظات انجامیده ، و بادست آزی به شری کمتر ، از پیدایش شری بیشتر و بزرگتر ، جلوگیری کرده است .

۴۳۴- تاریخ مظفری ، یاد شده ، برگ ۳۶۶ ، عبد الکریم هم می نویسد که حادثه تنها "درچند محله که متصل قلعه پادشاهی بود ، واقع شده . " . بیان واقع ، ص ۳۷ و باز- همین مؤلف می افزاید : "محله‌هایی که به این بلا مبتلا شدند ، محدودند به این حدود : غرباً از دروازه قلعه پادشاهی تا عیدگاه کهنه و به سوی شمال تا هندوی چوب ، و به جانب جنوب تا بیرون دهلی دروازه ، و از بهار گنج که اصل فساد از آنجا برپا شده بود ، مردم بسیاری که گمان فتنه انگیزی نسبت به آنها داشتند ، آورده ، درکنار دریای جمین گردن زدند . " . ص ۳۸ .

۴۳۵- سیر المتاخرین ، یاد شده ، برگ ۱۱۹ ، محمد شفیع هم می گوید که " در عرض دوسه ساعت از در قلعه تا عید گاه نو که در بیرون شهر واقع شده ، این پنج کار به عمل آمد : اول کشتن و بعد از آن اطفال و مستورات را اسیر ساختن و (سوم) سوختن خانه و (چهارم) کندن و (پنجم) غارت کردن در همان روار و به عمل آمد . " . تاریخ نادر- شاهی ، ص ۱۹۳ .

۴۳۶- نادر شاه ، ص ۱۹۲ و جهانگشا ، ص ۲۵۷ - ۲۵۶ .

۴۳۷- مقدمه شاه عالم نامه ، یاد شده ، برگ ۶۲ .

۴۳۸- عزیمت نادر شاه به هندوستان ، برگ ۳۵ - ۳۲ .

۴۳۹- بیان واقع ، ص ۳۹ .

۴۴۰- : " این معنی از چندین مکان بلکه درحق هزاران کس به وقوع انجامده که کلاه پوشی برسینه هندی نشسته ، به شمشیر خونریز اراده بریدن سر او داشت . بلکه بساران جاجنین اتفاق افتاد که نصف گردن او را بریده که به یک ناکاه ، صدای امان بد کوس

قاتل رسید . به محض استماع صدا ، مضطربانه از سرسینه آن دست و پا گم کرده برخاسته ،
روبه راه آورد ، طرفه نسقی و عجایب حکمی تماشا کرده شد ! " . تاریخ نادر شاهی ،
ص ۱۹۳ - ۱۹۴ .

۴۴۱- این مرد داماد قمر الدین خان وزیر بوده است .

۴۴۲- رضی الدین تفرشی ، زندگانی نادرشاه ، برگ ۲۰۳ - ۲۰۲ ، توضیحات مؤلف
مزبور در ذیل کتابی آمده است که به " بیان وقایع ایران که بعدشهادت سلطان حسین
روی داد " ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا ، به شماره Add . 68 . 87
موسوم است .

۴۴۳- اثر که اطلاعات خود را از افواه عوام کسب کرده است ، رقم دویست و بیست و پنج
هزار نفر را می نویسد . Voyage en Turquie et en Perse , vol . I . PP . 393 - 396
غلام علی خان روشن الدوله سی هزار تن می گوید .

مقدمه شاه عالم نامه ، برگ ۶۲ ، نویسنده معاصر دیگر ، خوشحالچند بیست هزار نفر
یادداشت می کند . تاریخ محمد شاهی مسمی به نادر زمانی ، برگ ۴۲۰ ، پدر این شخص
جیو نرام کاتیه " منشی دفتر دیوانی صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد " در زمان وقوع
فاجعه بوده است . مؤلف گمنام " اخبار وقایع نادر شاه و فرخ سیر " صد هزار کشته برمی
شمارد . برگ ۳۱ - ۳۲ ، دیگری از مؤلفان گمنام ، که از کتاب او تحت عنوان " بیست و دو سال حکومت
محمد شاه " سخن به میان آمد ، دولت و بیست و پنج هزار کس (۲۲۵۰۰۰ نفر) ثبت می کند . برگ ۲۶
- ۲۴ ، ولی معلوم نیست که مستند او و اثر برای ذکر چنین گزاره هائی کدام است ؟

۴۴۴- نادر شاه ، ص ۱۹۳ ، قدر مسلم این است که مدت قتل عام از نیم روز تجاوز نکرده
و به مجرد استدعای سران هند ، فرمان عفو صادر شده است . ر . ک . انتظام الملک
ممتاز الدوله راجه کلیان سنکه بهادر ، خلاصه التواریخ ، نسخه خطی کتابخانه موزه
بریتانیا ، به شماره Add . 24 . 084 ، برگ ۷۳ .

۴۴۵- جهانگشا ، ص ۲۵۷ .

۴۴۶- متن : " متفنیان " .

۴۴۷- بیان واقع ، ص ۳۸ .

۴۴۸- : " و از پیشاور هرروزی که قدم فرسای وادی هندوستان می گردید ، طبع سبعی به مزاج انسانی مبدل می گردید و بعد از نزول موکب معلی به دار السلطنه لاهور ، گویا آن نادر شاه نمانده بود که در ایران فرمانروائی داشت . " : تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۹۷-۱۹۶ .

۴۴۹- تاریخ نادر شاهی ، ص ۱۹۷ ، مینورسکی می نویسد که حتی هرچرندس هندی هم نادر را سفاک و بی رحم نمی شمارد ، ر . ک . سرکار ، ص ۳۶۹-۳۶۰ ، به نقل از : تاریخچه نادر شاه ، ص ۷۰ .

۴۵۰- ۱۱۵۱ .

۴۵۱- محمد فخر الدین حسین ، مرآة الاشباه سلاطین گورکانی هند ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا ، به شماره Or. 182 برگ ۷۰ .

۴۵۲- : " نادر شاه حکم کرد که تا چهار روز لاشه ها را نبرداریند ، همین قسم افتاده باشند ، همین کردند . " : عزیمت نادر شاه به هندوستان ، یاد شده ، برگ ۳۵ ، مورخان دیگر هم تاکید کرده اند که به دستور شاه و برای عبرت گیری عاصیان ، تا چند روز پس از این حادثه ، خیابان ها از لاشه کشتگان مملو بوده است .

۴۵۳- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۱ .

۴۵۴- اسم این شخص را محمد کاظم " کیا نصیر " ضبط می کند (عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۸۴) مؤلف متن حاضر " میان نصیر " نوشته است . اما لکهارت " میان نور محمد خدایارخان " (نادر شاه ، ص ۲۰۲) می نویسد و عبد الکریم (بیان واقع ، ص ۵۳) " خدایار خان - عباسی " و میرزا مهدی نیز همین گونه می آورد (جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۱) .

به نظر می رسد که " میان نصیر " و " کیا نصیر " جزو القاب او بوده باشد ، کما این که بعد ها نیز از سوی نادر به خطاب " شاهقلی خان " سرافراز می گردد .
۴۵۵- " در ایام توقف موکب همایون در هندو همچنین از نادر آباد که طنطنه جهاننداری و دبدبه گیتی ستانی آن حضرت در آفاق اشتهار داشت ، همیشه عرایض به درگاه معلی فرستاده ، دم از دولتخواهی می زد . " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۱ .
۴۵۶- در میان برخی از نویسندگان و تاریخ نویسان هندی و اروپائی این فکر قوت داشته است که نادر به دعوت از سران هندی چون نظام الملک و سعادت خان برهان الملک به آن کشور لشکر کشیده است . نادر شاه ، ص ۱۶۹ .

۴۵۷- همان کتاب ، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ .

۴۵۸- نادر شاه ، ص ۲۰۳ - ۲۰۲ .

۴۵۹- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۲ - ۱۹۱ .

۴۶۰- همان کتاب ، ص ۱۹۳ .

۴۶۱- عبد الکریم می نویسد : " باوصف این که عین موسم برف بود ، به قوت طالع صاحب لشکر اثری از بارش ظاهر نشد ، لیکن از شدت برودت هوا ، مردم نهایت متاذی شدند . علاوه آن ، در میان دره بنگشات رودخانه بی حیثیتی دچار شد که ربع مال آفت زده هندوستان رامع قاطرهای ایران از خواص و عوام هباء " منشورا " ساخت . " بیان واقع ، ص ۵۳ .

۴۶۲- همان کتاب ، همان جا .

۴۶۳- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۲ .

۴۶۴- بیان واقع ، ص ۵۴ .

۴۶۵- لکهارت می نویسد که نادر طوایف طلاعی را گاه از اوقات ، همه آنان را از دم تیغ می گذرانید (نادر شاه ، ص ۲۰۴) ولی عمد الکریم که راوی اصلی است ، کاملاً بر-

خلاف این عقیده ابراز می دارد که " به توپچی باشی حکم کرد که . قتل عام این مردم موقوف کردیم ، می باید که در عوض شکرانه این نعمت ، توپخانه را به نحوی که دانند ، تا خدا آباد برسانند . " . بیان واقع ، ص ۵۴ .

۴۶۶- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۲ .

۴۶۷- بیان واقع ، ص ۵۵ .

۴۶۸- مورخان و از جمله محمد کاظم که اطلاعات دقیقی می دهند ، حکایت از آن می- کنند که به دستور خدایارخان ، اهالی ولایات ، مراکز مسکونی خود را تخلیه کرده و به مناطق دوردست گریخته بودند . عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۸۳-۴۸۴ .

۴۶۹- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۱۹۲ .

۴۷۰- همان کتاب ، همان جا .

۴۷۱- چون " در پنج منزل و شش منزل یک چاه آب در میان ریگ روان موجود بود و آن هم کفاف عساکر منصور نمی کرد . " . عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۸۴ .

۴۷۲- همان کتاب ، همان جا ، و جهانگشا ، یاد شده ، ص ۱۹۲ .

۴۷۳- بیان واقع ، ص ۵۶ ، جهانگشا ، همان جا .

۴۷۴- میرزا مهدی و محمد کاظم ذکری از انتخاب زبدگان به میان نیاورده اند ولی به- اقتضای سخن عبد الکریم که ملازم اردو بوده و سخن از " قلیلی از مردان و بهادران " کرده ، این استنباط دست می دهد که نادر ، تکیه عمده خود را براساس اصل غافلگیری و حیرت طرف قراردادده ، چنانکه در عمل نیز نتیجه این چنین سرعت عمل هائی را مکرر مشاهده کرده است . بیان واقع ، ص ۵۶ .

۴۷۵- میرزا مهدی می نویسد که هنگام صبح بیست و هشتم از شهداد پور حرکت کرده اند و روز بعد ، سه ساعت از روز گذشته به حوالی عمر کوت رسیدند . جهانگشا ، یاد شده ، ص ۱۹۳ ، محمد کاظم هم می گوید که پس از دوشبانه روز تاخت مدام ، در محل طلوعه صبح ،

- عمر کوت را به محاصره در آورده اند . عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۸۴ ، این روایت مورد تایید عبد الکریم نیز هست که می گوید " ناگه قبل از طلوع آفتاب ، افواج قزلباش دور قلعه را مانند بلای ناگهان محاصره نمودند . " : بیان ، ص ۵۶ .
- ۴۷۶- جهانگشا ، یاد شده ، ص ۱۹۳ ولی محمد کاظم فرار را به فرزندان خدایار نسبت می دهد که چون بامداد برای ادای فریضه برخاسته و نیروهای ایران را مشاهده کرده بودند بی این که احدی را مطلع کنند ، از قصر به زیر آمده و به سمت جبال قلحاق گریخته بودند .
- عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۸۵ - ۴۸۴ .
- ۴۷۷- بیان واقع ، ص ۵۷ .
- ۴۷۸- همان کتاب ، همان جا .
- ۴۷۹- عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۸۵ .
- ۴۸۰- بیان واقع ، ص ۵۷ .
- ۴۸۱- سپاه ایران از بیست و نهم شوال تا پنجم ذیقعدہ ۱۱۵۲ در عمرت متوقف بود و - به تصریح میرزا مهدی روز شانزدهم ذیقعدہ به لارکانه وارد شد . جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ص ۱۹۳ .
- ۴۸۲- " بنا بر وفور سرور طرح جشن نوروز انداخته . " : بیان واقع ، ص ۵۷ .
- ۴۸۳- میرزا مهدی هم مانند عبد الکریم می نویسد که خان مقتدر سند " به رسم حبس به همراهی رکاب نصرت انتساب مامور گشته (بود) . " : جهانگشا ، یاد شده ، ص ۱۹۳ .
- ۴۸۴- همان کتاب ، ص ۱۹۴ .
- ۴۸۵- بیان واقع ، ص ۵۸ .
- ۴۸۶- ر . ک . تعلیقات ، ص .
- ۴۸۷- عالم آرا ، ۳ ، ص ۶۰ - ۵۷ .
- ۴۸۸- محمد کاظم می نویسد که وقتی نادر استفسار احوال ابو الفیض را کرد " علی بیک

نام افشار کھیلچی آن امر عظیم بود به عرض اقدس رسانید که خدمت و اطاعت نمودن ابوالفیض خان از جمله محالاتست ، خاقان جم اقتدار فرمود که به نحوی به خدمت گذاری درگاه فلک فرسا مقرر فرمایم که چون کمترین ملازمان خدمت نمایند ! " . همان کتاب ، ۲ ، ص ۵۱۸ .

۴۹۰- " پادشاه شما رافضی مذهب است و ما بین دین اسلام ما و مذهب آن ، یگانگی کردن از جمله محالات است . " . همان کتاب ، همان جا .

۴۹۱- همان کتاب ، همان جا .

۴۹۲- " چون خاقان گیتی ستان این سخن را استماع نمود ، دود ناخوش از روزنهء دماغ آن سرزده ، گفت : آری (ای) قلتبان نمک به حرام ، این چه نحو خوش آمد گوئی است که از تو سرزده ؟ ! امروز پادشاهان ربع مسکون آرزوی خدمتگذاری و جان فشانی رکاب نصرت انتساب ما را دارند . ابوالفیض چه کد خداست که تواند به ادنی ترین (کذا) غلامان این درگاه مقابل شود ؟ یارای آن که تورفته و بدان تنباکوکش بخارائی خوشآمدو مجاز گوئی (کذا) نمائی ؟ ! " . همان کتاب ، همان جا .

۴۹۳- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۲۶ .

۴۹۴- همان کتاب ، ص ۵۲۷ .

۴۹۵- همان کتاب ، همان جا .

۴۹۶- بیان واقع ، ص ۶۹ ، نویسنده در همین جامی افزایش که ابوالفیض از راه حفظ حیثیت خود ، حکیم آتالیق را به خدمت نادر فرستاده است و او که می خواسته بالطائف - الحیل و تدبیر ، نادر را از ورود به بخارا باز دارد ، چنان آهسته سخن می گفته که " حتی استاد های حاشیهء مجلس استماع نکردند و نادر شاه به بانک بلند در جواب فرمود که به غیر از ملاقات ایشان ، معاودت رایات جاه و جلال ما ممکن نیست ! " .

۴۹۷- متن : " مجمع " .

۴۹۸- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۳۰ .

۴۹۹- محمد کاظم می نویسد کہ نادر سخت خشمناک شدہو بہ شخصہ با " جمعی از ملازمان

خاصہ و غلامان مخصوص " بہ سمت ابو الفیض حملہ بردہ است . همان کتاب ، ص ۵۳۲ .

۵۰۰- جهانگشا ، ص ۳۵۱-۳۵۰ .

۵۰۱- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۳۵ .

۵۰۲- بیان واقع ، ص ۷۰ .

۵۰۳- همان کتاب ، همان جا .

۵۰۴- در متن " آرمان " آمدہ است کہ گمان نمی رود درست بودہ باشد . همان کتاب ،

ص ۷۱ .

۵۰۵- همان کتاب ، همان جا .

۵۰۶- همان کتاب ، همان جا .

۵۰۷- همان کتاب ، همان جا .

۵۰۸- محمد کاظم می نویسد کہ حتی نادر نسقچیان خود را بہ قصابات و قراء بخارا فرستاد

کہ " ہر گاہ احدی از عساکر منصور در آن حدود رفتہ ، خلاف آدابی از آن سرزند ، در

همان منزل آن شخص را بہ قتل آوردہ ، سر او را بہ درگاہ فلک فرسا حاضر نمایند . "

عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۳۸ .

۵۰۹- همان کتاب ، ص ۵۴۳ .

۵۱۰- همان کتاب ، ص ۵۴۳-۵۴۴ ، عبد الکریم سپاہیان ملازم لطفعلی خان را ہفت

- ہزار نفر برمی شمرد (بیان ، ص ۷۴) ولی محمد کاظم بیست ہزار نفر یاد می کند

(یاد شدہ ، ص ۵۴۳) ولی بہ نظر می آید کہ قول عبد الکریم موثقتر باشد ، چون میرزا

- مہدی نیز می نویسد کہ " چند نفر از بیگلر بیگیان عظام و خوانین را با فوجی از لشکر

ظفر اثر روانہ سمرقند فرمودند . " . جهانگشا ، ص ۳۵۰ .

۵۱۱- همان کتاب ، ص ۳۵۱ .

۵۱۲- بیان واقع ، ص ۲۸ .

۵۱۳- مقتدر ، تاریخ نظامی ایران ، ص ۲۶۰ و جهانگشا ، ص ۳۵۱ .

۵۱۴- میرزا مهدی هم می نویسد که علی رغم این که حکام ترکستان پدر در پدر به لقب خانی شناخته بودند ولی نادر "از فرط مرحمت تارک نام ابو الفیض خان را به افسر شاهی سربلند ساخته ، شاه ابو الفیض خان خطاب فرمودند ، " . جهانگشا ، ص ۳۵۱ .

۵۱۵- در مورد این ازدواجها ، عبد الکریم می نویسد که عمه دختر یعنی خواهر ابو الفیض به ازدواج نادر درآمده است . (بیان ، ص ۷۱) . میرزا مهدی نیز تنها به این قناعت دارد که بگوید " و دختر دیگر که در حمله عفاف بود به خدمت حریم حرم حرمت و سرا پرده عزت مقرر گردید " . (جهانگشا ، ص ۳۵۲ - ۳۵۱) ولی محمد کاظم ضمن تفصیل مشبعی ذکر می کند که هر دو دختر از فرزندان ابو الفیض بوده اند و نهایت این که چون دختر کوچکتر از حیث جمال ظاهر و کمال باطن بر دختر بزرگتر ، که در آغاز نامزد رضا قلی تلقی می شده ، برتری های آشکار داشته ، لذا رضا قلی درخواست ازدواج با همان دختر کوچکتر را داشته است و نادر که استنکاف فرزند را دلیل تمرد وی از فرامین خود می دانسته ، از این امر آزرده می شود و دختر بزرگتر را به عقد ازدواج خود درمی آورد و کما کان - دختر کوچکتر را از آن علیقلی می شمارد . عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۴۶ - ۵۴۴ .

۵۱۶- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۴۷ - ۵۴۶ ، میرزا مهدی این تعداد را بیست هزار نفر ذکر کرده است . جهانگشا ، ص ۳۵۱ .

۵۱۷- این واقعه در تاریخ ۲۸ صفر ۱۱۵۴ / ۱۵ مه ۱۷۴۱ و به هنگامی که نادر به اتفاق اهل حرم و قرقچی های خود ، از جاده باریکی که در مناطق جنگلی سواد کوه بود ، به سوی گردنه گدوک ، حرکت می کرد ، روی داد و شخصی که خود را در حدود بیست قدمی شاه ، در پشت درختی پنهان ساخته بود ، تیری به سوی او شلیک کرد . گلوله پس از آن

که دست نادر را خراش داد و شست او را زخمی کرد ، درگردن اسبش فرورفت و نادر با حیلہ ای جنگی ، در سقوط اسب به روی زمین ، خود را به مردن زد . مرتکب به تصور این کہ کار شاه را بہ انجام رسانیدہ ، از خالی کردن گلولہ دوم خودداری کرد و چون بہ فاصلہ کمی رضا قلی و نگهبانان شاہی فرا رسیدند و سردر عقب تیراندازی کہ شناختہ نشد ، نہادند ، نادر از گزند خلاصی یافت . نادرشاہ ، ص ۲۵۴ - ۲۵۳ .

۵۱۸- سجع سکہ او چنین بود .

شکر لہ کہ من رضا قلی ام بچہ نادر و سگ علی ام

رضی الدین تفرشی ، تاریخ زندگی نادر شاہ افشار ، برگ ۱۸۷ .

۵۱۹- بیان واقع ، ص ۱۱۰ - ۱۰۹ ، در این زمینہ محمد کاظم شرحی بہ تمام ذکر کردہ و رایزنی های " امرای بدکیش " و از جملہ محمد حسین خان قاجار استرآبادی را برای ہلاک تہماسب و جملہ فرزندان او بیان داشتہ است . عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۰۳ - ۴۹۴ .

۵۲۰- عالم آرا ، ۲ ، ص ۴۹۴ .

۵۲۱- " جمعی از کوتہ اندیشان و خوشآمدگویان بہ سُمع والا رسانیدند کہ حکام وضابطین کہ حضرت صاحبقران در ولایات بعیدہ تعیین فرمودہ ، ہرگاہ خدای نکرده از آن حضرت خبری نرسد ، گاہ باشد کہ حکام مذکورہ عنان عصیان بہ صوب وادی مخالفت برتافتہ ، سرکشی نمایند . نظر بہ مصلحت آن امرای بدکیش حکام و وضابطین و عمال کہ در ولایت خراسان و عراق تعیین گشتہ بود ، معذور و بدر عوض دیگری را نامزد و بہ حکومت و ضابطی ولایات تعیین می فرمود . " . همان کتاب ، همان جا .

۵۲۲- همان کتاب ، همان جا .

۵۲۳- همان کتاب ، همان جا ، لکہارت بہ تشکیل انجمن نوروزی سال ۱۱۵۳ رضا قلی نیز اشارہ می کند کہ در طی آن نایب السلطنہ از ہمہ حکام ایران درخواست کردہ بود کہ بہ تہران بیایند و عدہ ای این گرد ہم آئی را شبیہ بہ انجمن دشت مغان دانستہ اند

که در آن نادر ، رای سران ملت را برای تصاحب تخت سلطنت استفسار کرده بود و برخی نیز به واسطه شایعه هجوم احمد پاشا والی بغداد به ایران ذکر کرده اند . نادر شاه ، ص ۲۲۸ .

۵۲۴- محمد کاظم با اعتنای به دستور نادر برای حضور فرزند در هرات ، می نویسد که " بندگان والا (رضاقلی) نظر به تقاضای جاهلی و غرور و سریر فرزندی صاحبقرانی در- ارض فیض مدار تدارک مایحتاج عساکر خود را حسب الواقع مضبوط ساخته ، که هر یک از- ملازمان خود را به یراق های طلا و نقره و لباس های زربفت و کیمخا و بکرس زیب و زینت داده ، با طمطراق تمام و سررشته مالا کلام با سرکردگان و سرخیلان سپاه خراسان عازم خدمت درگاه سلاطین سجده گاه گردید . " : عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۲۱-۵۲۰ .

۵۲۵- همان کتاب ، ص ۵۲۱ .

۵۲۷- همان کتاب ، همان جا .

۵۲۸- ر . ک . ص

۵۲۹- به تقریر محمد کاظم وقتی درخواست رضا قلی برای ازدواج با دختر کهتر که " در عقل و کمال و فصاحت و بلاغت ووجاهت بی قرینه روزگار و یکدانه گوهر کان صنع آفریدگار " بوده ، از دیدگاه نادر به اقتضای دوری از " شیوه آداب و ضوابط " مورد قبول قرار نگرفته است ، وی که " سوء مزاحی با علیقلی خان داشت ، گفت : هرگاه چنین است مراکدخدائی درکار نیست و اگر خداوند عالمیان نظر شفقتی به من داشته باشد ، عنقریب صبیبه پادشاه ختا و ختن را چنان نماید که به عقد من در آید . کدبانویان حرم چگونگی گفتگوی بندگان والا راه سمع پادشاه ربع مسکون رسانیدند ، از شنیدن این کلام و رسانیدن این پیغام بندگان والا شان را آتش غضب در کانون سینه شعله ور گشته ، باخود اندیشید که : رضا قلی هوای سلطنت و کامرانی در سردارد ! " و بدنبال این واقعه مقرر داشت که آن دختر را برای خود نادر خواستگاری کنند . : عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۴۶-۵۴۵ ، از همین

جا و دلائل دیگر می شود استنباط کرد که بدگوئی کسان محرم درباری و افراد خانواده نادر هم در تغییر نظر شاه نسبت به رضا قلی بی تاثیر نبوده و اندک اندک ذهن او را نسبت به فرزند مشوب و تیره می گردانیده است .

۵۳۰- فرزند دوم نادر ، نصر الله ، مرد بالغی نبود و به حکایت مؤلف همین کتاب ، غالبا " بیمار بوده است .

۵۳۱- بیان واقع ، ص ۱۰۹ - ۱۰۸ .

۵۳۲- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۰۷ .

۵۳۳- همان کتاب ، همان جا و نیز عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۹۸ .

۵۳۴- در این تاریخ نادر به تمامه در اوج اقتدار بود و همسایگان کشور او در شمال و مغرب ، مدام در اندیشه آن بودند که شاه قصد یکی از آنها کند و با استفاده از اعتبار نظامی و امکانات سرشار مالی خود ، شکست های سنگینی را بر آنها تحمیل نماید . کالوشکین سفیر روسیه که در تهران به خدمت نادر رسیده بود ، به دولت متبوع خود چنین گزارش داده بود که : " بخت النصر جدید از باده پیروزی های خود سرمست است و می گوید که :

تسخیر هندوستان برای من کار دشواری نبود . من هرگاه با یک پا حرکت کنم ، هند را فتح می کنم و هرگاه با دو پا حرکت کنم ، دنیا را می گیرم . " . نادر شاه ، ص ۲۵۵ .

۵۳۵- میرزا محمد هاشم شیرازی که در ابتدای جوانی از فارس به هند رفته و در دربار سلاطین گورکانی مقام شایسته ای یافته بود ، در موقع اقامت نادر در دهلی به سلک ملازمان او پیوست و عنوان طبیب مخصوص شاهنشاه را یافت . این طبیب که در فن خود یگانه روزگار بود ، علت بدخلقی های نادر را که ناشی از سوء مزاج و بی دندانی بود کشف کرده بود و چه از طریق تهیه اغذیه مناسب و چه ایراد نصایح تند ، در طی دوسالی که در خدمت او بود ، به سلامت احوالش بسیار کمک رسانیده بود . متاسفانه در تابستان سال ۱۷۴۱/۱۱۵۴ و پیش از آغاز لشکر کشی نادر به داغستان ، از شهر قزوین خدمت او

راترک گفت و پس از وی، دیگر حکیمان ایرانی و فرنگی علاج بیماری های شاه را ندانستند و یانتوانستند و دیگر باره او را به چنگ مصاعبی که دائما " شدت می یافت ، رهاکردند .
ر . ک . نامه های طبیب نادر شاه ، تعلیقات ، ص ۷۵ و تاریخ نادر شاهی ، تعلیقات ، ص ۳۱۸ - ۳۱۷ .

۵۳۶- نادر شاه ، ص ۲۶۳ .

۵۳۷- این مرد در نزدیکی ابا واقع در هرات دستگیر شده و به خدمت نادر در داغستان اعزام شده بود . همان کتاب ، ص ۲۶۴ .

۵۳۸- محمد کاظم می نویسد که نادر در شیروان و " در خلوت خاص نیک قدم را به حضور طلب داشته و قسم به ذات الهی یاد فرمود که هرگاه راستی را پیش آوری و بیان واقع را به عرض برسانی از سر کشتن تو می گذرم و الا به زجر تمام و سیاست مالا کلام تو را بم قتل خواهم رسانید " و او سر انجام اعتراف کرد که به اغوای رضا قلی میرزا به آن فعل شنیع دست زده است . عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۹۸ - ۵۹۶ .

۵۳۹- همان کتاب ، ص ۶۲۰ و نیز نامه های طبیب نادر شاه ، ص ۲۱ .

۵۴۰- همان کتاب ، ص ۶۲۱ .

۵۴۱- همان کتاب ، ص ۶۲۲ .

۵۴۲- همان کتاب ، همان جا .

۵۴۳- با زن هم که در این ایام در اردوی نادر بوده ، می نویسد که " شاهزاده شخصا آمده ، خود را با آن اطمینان و اعتمادی که بی گناهی در انسان ایجاد می کند ، به دست او سپرده بود . ولی سوء ظن در محکمه غاصبان حکم سند را دارد . پسر مکررا " بهمت پدر کشتگی را که به او نسبت می دادند ، انکار کرد . اما عدم اعتماد حکم را صادر کرده بود و غضب آن را اجرا کرد . " نامه های طبیب نادر شاه ، ص ۲۱ .

۵۴۴- عالم آرا ، ۲ ، ص ۶۲۲ .

۵۴۵- همان کتاب ، همان جا .

۵۴۶- با زن تعداد کشتگان را پنجاه تن ذکر می کند . نامه های طبیب نادرشاه ، ص ۲۱ ، ولی محمد کاظم متذکر است که تنها به گفتن " سخنان خشونت آمیز بسیار " اکتفا کرده است . یاد شده ، ص ۶۲۳ . مورخان دیگری به جز عبد الکریم ، از کور کردن شخصویا اشخاص همدست با رضا قلی در همین موقع سخن نگفته اند ولی مؤلف مزبور می نویسد که عبد الله بیگ پسر محمد حسین خان قاجار نیز که در آن موقع خوانسالار نادر بوده و منصب نظارت داشته است ، به دلیل شرکت در توطئه کور شده است . بیان واقع ، ص ۱۰۹ .

۵۴۷- عالم آرا ، ۲ ، ص ۶۲۳ ، این عبارت بیش و کم مشابه با سخنی است که ملکم نقل کرده است . " این چشمان من نبود که شما از حدقه کنید ، بلکه دیدگان ایران بود . " به نقل از . تاریخ نادر شاه ، ص ۲۶۶ .

۵۴۸- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۳۳ .

۵۴۹- همان کتاب ، همان جا .

۵۵۰- نادر در مواجهه با فرزند به سختی گریست و " فرمود که . هرگاه مدعا و مطلب در خاطر داشته باشی مقرر کن . شاهزاده نامدار عرض نمود که . سه مطلب دارم . اول فرزندم شاهرخ را خوار و ذلیل نگردانی ، دویم جمعی از سرکردگان عظام که در خدمت من بودند به حرف ارباب غرض متعرض احوال آن جماعت نگردی ، سیم آن که مرا به ارض اقدس روانه سازی که در پای آستان امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام به دعا گوئی و فاتحه خوانی به سربرده ، باقی پنج روزه عمر بی اعتبار خود را به سر رسانم . "

عالم آرا ، ۲ ، ص ۶۲ .

۵۵۱- لکهارت بر این نظر است که احیانا " عمدی نیز در میان بوده است . این عقیده ، با توجه به روش خصمانه ای که اهل قلعه زین پس به اولاد نادر نشان دادند ، بی پایه نیست . ر . ک .

Nadir Shah, P. 263.

- ۵۵۲- همان کتاب ، همان جا .
- ۵۵۳- محمد صادق نامی ، گیتی گشا ، تصحیح سعید نفیسی ، چاپ اقبال ، تهران ، -
۱۳۱۷ ، ص ۱۰ و . نامه های طبیب نادر شاه ، ص ۵۲ .
- ۵۵۴- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۳۵ ، با زن معتقد است که علیقلی ، به شاهرخ
نیز سم خورانید ولی به دلیل قوت مزاج و یا به سبب کمی مقدار آن ، این شاهزاده از-
چنگ مرگ گریخت . یاد شده ، ص ۵۲ .
- ۵۵۵- عالم آرا ، ۳ ، ص ۵۱۰ .
- ۵۵۶- چونان میرزا محمد کلانتر فارس نویسنده روزنامه و حاج میرزا حسن فسائی مؤلف
فارسانامه ناصری .
- ۵۵۷- فارسانامه ، ص ۱۷۵ .
- ۵۵۸- همان کتاب ، ص ۱۷۶ - ۱۷۵ .
- ۵۵۹- میرزا محمد هم براین نکته مذعن است که پدر تقی خان ، در اواخر عصر صفویه
از رتبت میرآبی پا فراتر نهاده و به منصب مستوفیگری سرافراز بوده است ، چنانکه در باب
مکنت و حسب و نسب وی به کنایه می گوید که " از احوال تقی خان اگر جمعی مطلع نباشند ،
بعضی البته هستند و می دانند آنچه نوشته ام خلاف نیست ایشان به دولت و اقبال پسر
حاجی محمد علی میراب و حاجی محمد علی به تقریب مباشری امور آغا کمال خواجه ، -
صاحب مبلغ ها و اموال و املاک و به حسب تمول در شیراز ضرب المثل و در استیلای افعان
مستوفی بودند . " . روزنامه ، ص ۱۵ .
- ۵۶۰- در این هنگام امیر خان بیک قرخلو نایب الحکومه فارس بود که موظف به همکاری
با محمد خان برای گردآوری سپاه جدید شده بود . جهانگشا ، چاپ مطبعه دین محمدی
لاهور ، ص ۱۵۹ .
- ۵۶۱- : " و میرزا تقی خان شیرازی را که در آن زمان به استیفای فارس سرافراری داس

به نیابت آن ولایت سربلندی داده و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده

همان کتاب ، ص ۱۷۶ و نیز : نادر شاه ، ص ۱۱۴ .

۵۶۱- شگرف نامه عهد مبارک ، برگ ۸ .

۵۶۳- جهانگشا ، یاد شده ، ص ۲۱۳ .

۵۶۴- همان کتاب ، ص ۲۱۶ .

۵۶۵- همان کتاب ، همان جا .

۵۶۶- Northemburland

۵۶۷- لکهارت می نویسد که چون شرکت هند شرقی هلند از ناخدا بازخواست کرد که چرا کشتی

خود را فروخته است ، در پاسخ شنید که لطیف خان در حالی به او پیشنهاد فروش کشتی

راداده که وی نمی توانسته این تقاضا را رد کند . زیرا بخشی از بارهای خود را در کرانه

پیاده کرده و خود نیز ناگزیر از اطاعت فرمان امیر البحر ایران بوده است . با این همه

خشنود است که به ازاء فروش کشتی ، پول هنگفتی دریافت داشته است . . نادر شاه ،

ص ۱۵۱ .

۵۶۸- جهانگشا ، یاد شده ، ص ۲۱۶ .

۵۶۹- لکهارت به نقل از گزارش های گمبرون می نویسد که تقی خان در سال ۱۱۵۲ بم-

کلانتر کرمان دستور داده بود که مبلغ یک هزار و پانصد تومان مالیات برای او جمع آوری

کند و تحویل دهد . کلانتر کرمان هم مراتب را به رضا قلی گزارش داد و نایب السلطنه

مقرر داشت که دستور بیگلر بیگی ملغی گردد . با همه این احوال ، کلانتر خود را ناگزیر

از اصفاء دستوره های تقی خان دید و برای تامین مبلغ مورد درخواست وی ، حتی ناگزیر

به وام گیری از شرکت های هند شرقی انگلیس و هلند در کرمان شد . نهایت این که دگر

باره احوال را به رضا قلی میرزا نوشت و به تاکید وی ، تقی خان ناگزیر شد که تا دینار

آخر پولی را که از اروپائیان گرفته بود ، پس دهد . . نادر شاه ، ص ۳۲۴ - ۳۲۵ .

- ۵۷۰- لکهارت به عکس این معنی نیز متوجه است و می گوید که بعدها ، تقی خان از - نفوذ فراوان خود در نزد نادر به زیان ولیعهد استفاده کرد . . همان کتاب ، همان جا .
- ۵۷۱- نادر برای تسخیر قطعی سند ، مقرر داشته بود که تقی خان نیز قوائی را از طریق دریا و خشکی (در امتداد کرانه ها) به آن سرزمین اعزام دارد . تقی خان با اجاره چند کشتی از هلندی ها و خریداری مایحتاج از انگلیس ها ، از طریق مکران به سرکردگی دو - هزار تن سوار به طرف سند رهسپار گردید و ناوگان ایران نیز دستور یافت که در بندر - گوادر به سپاه خشکی ملحق گردد ولی به واسطه شکست از قوای بلوچ در مکران و کمی آذوقه ، عده ای بسیار تلف شدند و تقی خان ناگزیر به بندر عباس بازگشت . . همان کتاب ، ص ۲۳۵ - ۲۳۴ .
- ۵۷۲- بیگلر بیگ فارس و امیر البحر ایران (لطیف خان) بر سر تصرف قلاع مسقط (۵۰ - ۱۱۴۹ / ۳۸ - ۱۷۳۷) با یکدیگر اختلافاتی پیدا کردند و در نتیجه آن تقی - خان به وسیله زهر ، دریا سالار را از پای در آورد . این امر باعث شد که ایران یکی از مستعد ترین و امید بخش ترین فرماندهان دریائی خود را که خون ملوانان ایران باستان در عروقتش جاری بود ، از دست بدهد . . همان کتاب ، ص ۲۳۳ - ۲۳۲ .
- ۵۷۳- همان کتاب ، ص ۲۳۵ .
- ۵۷۴- بیان واقع ، ص ۷۰ .
- ۵۷۵- عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۴۸ .
- ۵۷۶- همان کتاب ، همان جا .
- ۵۷۷- لکهارت می نویسد که در همان زمان اعطای مقام مستوفی الممالکی ایران ، اس - امر تحقق یافته است ولی برای این فرض خود دلیلی ارائه نداده است . . نادر شاه ، - ص ۲۴۴ و ما به استناد و کتاب حاضر می دانیم که حاتم خان تا سال ۱۱۵۴ حکمران فارس بوده است . ص ۲۴ .

۵۷۸- " در حین توقف موبک جهانگشا در حوالی هند ، کلبعلی خان کوسه احمدلو را به سرداری و تقی خان را مجدداً " به ایالت فارس تعیین و روانه ... " : جهانگشا ، - تطبعه دین محمدی ، ص ۳۰۸ .

۵۷۹- " محمود و ایاز را که شنیده باشید ، گویا این رتبه و محلت رانداشتند ! " : روزنامه ، ص ۱۵ .

۵۸۰- میرزا محمد که دل پر خونی از همشهری بی تبار خود داشته است ، می نویسد : " و اعتبار آن حدی نداشت و بخت شناختن درحین استیفای ممالک و غیره زبانزدجهانیان است . " : همان کتاب ، همان جا .

۵۸۱- نادر شاه ، ص ۲۶۹ - ۲۷۳ .

۵۸۲- داستان این نقشه شگرف که نماینده استقلال طلبی و روح سیادت خواهی نادر در برابر عوامل نفوذ بیگانگان و به ویژه اروپائیان است ، سخت تکان دهنده و هیجان انگیز است ، چه شاه دستور داده بود که چوب های لازم را از جنگل های مازندران تهیه کنند و به وسیله ارا به های مخصوص قرب هزار کیلومتر راه را طی کرده به بوشهر رسانند . لکن به مناسبت فقدان جاده های خوب و کوهستانی بودن بخش های عمده ای از راه ، کارگران ناگزیر بودند که چوب ها را بردوش حمل کنند و طبیعی است که صدمه بسیاری می دیدند . مع الوصف نیروی دریائی ایران قوتی به خود گرفت و برای دشمنان سخت ترسناک شد . اما با درگذشت نادر ، همه این اقدامات مجدانه از میان رفت و طوری شد که به فاصله یک سال ، اثری از آن همه تلاش برجای نماند .

۵۸۳- نادر شاه ، ص ۲۷۴ - ۲۷۵ .

۵۸۴- این اختلافات کار را بدانجا کشانید که بیگلربیگی فارس پس از بازگشت به بندرعباس ، سردار گرمسیرات را خفه کرد و جنازه او را به چامانداخت : همان کتاب ، ص ۲۷۷-۲۷۸ ، میرزامهدی می نویسد که عده ای به اغوای حاکم فارس بر سر او ریختند و مقتولش ساختند :

جهانگشا، مطبعه دین محمدی، ص ۳۰۸، محمد کاظم در جای دیگری می نویسد که کلبعلی -
خان هم هوای پادشاهی در سرداشته و نادر دستورهایی به وی و تقی خان برای دفع تواءمان
همدیگر داده بوده است که منجر به کشته شدن کلبعلی به دست اعوان حاکم فارس شده است:

عالم آرا، ۳، ص ۱۱۰-۱۰۹.

۵۸۵- همان کتاب، ص ۲۸۰.

۵۸۶- عالم آرا، ۳، ص ۶۰.

۵۸۷- محمد کاظم می نویسد که محمد حسین از قزوین به جهت جمع آوری مداخل و مخارج
ولایت فارس عزیمت کرده بود (یاد شده، ص ۶۱) ولی می دانیم که بعد از بروز اختلاف
میان حکمران فارس و کلبعلی خان که منجر به مسموم شدن و مرگ دومی شد، نادر، این سردار
را که از قبيله قرخلو و منسوبان معتمد او بود، به سرداری قوای ایران در عمان برگزیده
بود: نادر شاه، ص ۳۰۴.

۵۸۸- عالم آرا، ۳، ص ۶۱.

۵۸۹- محمد کاظم می گوید که در آغازهای کار "جمعی از ایلات و احشامات و سرداران و
سرکردگان و ریش سفیدان ایلات فارس وارد شیراز و به تقی خان شوریده، به آن قرار دادند
که: باید به ما متفق گشته و سر مخالفت به نادر دوران در آوری والا این که تورا به قتل
خواهیم آورد." همان کتاب، همان جا، ولی حکمران فارس بعد از عزیمت از مسقط نصیم
خود را گرفته و راستی این است که در ورود به شیراز، خود را فرمانروای مطلق اعلام کرده
بود،: نادر شاه، ص ۳۰۴.

۵۹۰- عالم آراء، ۳، ص ۱۰۲-۱۰۱.

۵۹۱- همان کتاب، همان جا.

۵۹۲- ص ۱۹۳، مهدی بامداد می نویسد که تقی خان به طور کلی مردی بود فاسد، سیاد،
قدرناشناس و بی فکر، علت آن که سمنفر مختلس را به ماء موران نادر شاه تحویل نداد، این

بود که می دانست اسرار سوءاستفاده های چندین ساله حکومتش در فارس نزد نادر آشکار خواهد شد . : شرح حال رجال ایران ، در قرون چهارده و سیزده و دوازده هجری قمری ، جلد ۱ ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۲۲۸ .

۵۹۳- شرح حال رجال ایران ، همان جا ، دستگیری برادر تقی خان بایدهم زمان با فرمانی باشد که نادر در ابتدای نافرمانی وی ارسال داشته باشد و بیشتر احتمال دارد که خانواده خان حاکم هم در همان وقت ، به دستور شاه به اصفهان اعزام شده باشند ، چه در ورود تقی خان بعد از مغلوبی ، در آن شهر بوده اند : عالم آرا ، ۳ ، ص ۱۴۰ و جهانگشا ، مطبعه دین محمدی ، ص ۳۰۸ و نامه های طبیب نادر شاه ، ص ۲۳ .

۵۹۴- روزنامه ، ص ۱۷ .

۵۹۵- متن : " نادری " .

۵۹۶- همان کتاب ، همان جا ،

۵۹۷- محمد کاظم می نویسد که چون در همان احوال نادر به آشوب محمد حسن خان قاجار در استرآباد آگاهی یافته بود ، ساروخان را که پسر عمه اش بود به اتفاق محمد زمان خان حاکم شهر مزبور ماء مور دفع فتنه خان قاجار و هواخواهان ترکمان او کرد : عالم آرا ، ۳ ، ص ۶۳-۶۴ .

۵۹۸- همان کتاب ، ص ۶۴-۶۱ .

۵۹۹- نادر شاه ، ص ۳۰۵-۳۰۴ .

۶۰۰- عالم آرا ، ۳ ، ص ۱۲۴ .

۶۰۱- همان کتاب ، ص ۱۳۱-۱۲۹ .

۶۰۲- همان کتاب ، ص ۱۳۴ ، محمد کاظم همه این حوادث را به تفصیل تمام ثبت کرده است ، در این زمینه ، مورخان ثقه معاصر او نیز اتفاق کامل دارند ، میرزا مهدی می نویسد که : " نزهتکده عشرت طراز شیراز به شامت اعمال او (تقی خان) دقت و نهب و

اسر" واقع " شد . " : جهانگشا ، یاد شده ، ص ۳۰۸ و میرزا محمد می گوید که سی هزار نفر از اهالی کشته شدند ، که گمان می رود اندکی مبالغه در آن باشد ، چه جمع طرفداران تقی خان از بیست هزار نفر نمی گذشته است : روزنامه ، ص ۱۵ .

۶۰۳- نادرشاه ، ص ۳۰۵ .

۶۰۴- عالم آرا ، ۳ ، ص ۱۳۶ .

۶۰۵- محمد کاظم داستانی دارد که چگونه یکی از جنگجویان کرد " که محتاج ترین عساکر قزلباش بود " در تعقیب خان و فرزند او ، سرانجام آنها را در پیشهای دستگیر کرده و به حضور اللهویردی خان سردار آورده است : همان کتاب ، ص ۱۳۹ - ۱۳۷ .

۶۰۶- همان کتاب ، ص ۱۴۱ - ۱۴۰ .

۶۰۷- همان کتاب ، همان جا ، نامه های طبیب نادرشاه ، ص ۲۳ و جهانگشا ، یاد شده ، ص ۳۰۸ .

۶۰۸- نادرشاه ، ص ۳۰۶ هر چند که مؤلف احوال نادرشاه می نویسد که سربازان به ناموس او دست دراز نکردند ، کتاب حاضر ، ص ۳۲ .

۶۰۹- نامه های طبیب نادرشاه ، ص ۲۴ - ۲۳ .

۶۱۰- بازن می نویسد که او را با عنوان نایب السلطنه به سرزمین های ذکر شده فرستاده است (همان کتاب ، ص ۲۴) ولی این اشتباه است ، چون در این ایام تهما سبقلی خان جلایر با حفظ عنوان صاحب اختیاری مناطق مورد بحث ، برقرار بوده و پیشو کم ناپایان عمر خود و نادر ، در این منصب باقی مانده است : عالم آرا ، ۳ ، ص ۱۴۲ .

۶۱۱- عالم آرا ، همان جا .

۶۱۲- تحویل داری اجناس .

۶۱۳- کتاب حاضر ، ص .

۶۱۴- عالم آرا ، ۳ ، ص ۱۴۲ .

۶۱۵- متن : " اترک " .

۶۱۶- همان کتاب ، ص ۱۴۲ - ۱۴۳ .

۶۱۷- بیان واقع ، ص ۱۸۴ - ۱۸۵ .

۶۱۸- پساز برآوردن یکچشم او ، عنوان " کور " نیز بر عنوانهای دیگری چون

" شیرازی " و " اخته " و غیره افزوده شده است : همان کتاب ، پاورقی شماره ۳ ، ص ۱۸۵ ،

۶۱۹- احمدشاه " محمدتقی خان شیرازی را قسم داده در سلک امرای عظیم الشان خود

منسلک گردانید . " : همان کتاب ، ص ۱۸۷ .

۶۲۰- همان کتاب ، ص ۱۹۰ .

۶۲۱- همان کتاب ، ص ۲۱۰ .

۶۲۲- در حقیقت ، قسمت عمده نیروهای هندی که سی هزار نفر بودند و زیرفرمان راجه

یشری سنکه می جنگیدند ، در همان ابتدای کار و حمله افغانان ، میدان را خالی کرده

و گریخته بودند : همان کتاب ، ص ۲۱۱ .

۶۲۳- اسمعیل خان سپهسالار ایرانی .

۶۲۴- می توان استنباط کرد که اینها از بازمانده های قوای ایرانی در متصرفات هند بودند

که بعد از قتل نادر ، نخواستند و یا نتوانستند که به خاک وطن برگردند و با خان ابدالی هم

که داعیه جهانگیری داشت ، سازگار نبودند .

۶۲۵- همان کتاب ، ص ۲۱۳ .

۶۲۶- محمد امین گلستانه ، مجمل التواریخ بعد نادر ، به تصحیح مدرس رضوی ، تعلیقات ،

تهران ، ۱۳۲۰ ، ص ۳۲۰ .

۶۲۷- میرزا محمد رضا مستوفی تبریزی و عبدالکریم بن علی رضا الشریف اشتهاردی ، زینت-

التواریخ ، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی ایران ، جلد ۲ ، برگ ط ۳۴۵ .

۶۲۸- میرزا محمد دربارہ روابط محمدتقی بانادری نویسد که : " قربان سگ چنین آقائی ،

خود و عیال و فرزندان او بایست برود . . . از خدا چنین آقائی می خواستم و آن اعتبار ، بلکه دهیکان ، که آزادی خود را ظاهر کنم . و سمنفری ، به جهت آنها ، سی هزار نفر به قتل و اسرارذل ناس ، و خودشو والدش که به حسب و نسب ، نظر به آنها ، از اعیان بودند و رذالت سه نفر را هیچکس انکار ندارد . " : روزنامه ، ص ۱۵ .

۶۲۹- شرکت های انگلیسی و هلندی از بخت بد خود به مدت ده سال که ناگزیر به مماشات باتقی خان بودند و هیچیک از درخواست های شان را هم نمی توانستند بدون وساطت و پادرمیانی او که شخص حریص و طماع و هدیه دوستی بوده ، از پیش ببرند (Nadir Shah, P.282) از حق هم نگذیریم که میرزاتقی نیز حق خدمت را درست به جا

می آورده است و وقتی که از التفاتات اعضای شرکت بهره کافی می گرفته ، به نحوه های مقتضی حسن خلق و شکر نعمت نشان می داده است . در گزارش های ماء موران انگلیسی بندرعباس می خوانیم که : امروز میرزاتقی با جمعی از اصحاب که نزدیک به پانصد نفر می شوند ، وارد شهر شدند و ما که برای خوش آمدگویی او رفته بودیم ، با محبت بسیار پذیرفته آمدیم . بیگربیکی اطمینان فراوانی از بابت علاقمندی خود به ملت انگلیس به ماداد و اظهار داشت که کاملاً آماده است تا هرگونه که ما بخواهیم و مقتضی بدانیم ، در خدمت ما قرار گیرد . " : گزارش های بندرعباس ، یاد شده ، جلد ۴ ، یادداشت مورخ ۲۲ فوریه ۱۷۳۵ .

۶۳۰- از سخنان منتسب به میرزا عباس پسر میرزا مسلم ایروانی ملقب به حاج میرزا آقاسی در باره روسها و توقعات آنها در دریای مازندران ، و اما مقولاتی از این دست در گزارش های بندرعباس "فراوان می توان یافت که فرضاً " امروز محمد امین بیگ از شرکت دیدن کرد و به دلالت ما خبر داد که پسر و برادر میرزاتقی انتظار هدایائی دارند ، چون دیگران نیز همه چنین کرده اند ، " : یادداشت ۱۳ ژانویه ۱۷۳۶ .

۶۳۱- زندگی نادرشاه ، ص ۲۸۸ .

۶۳۲- جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۱۸ .

۶۳۳- نادر شاه ، ص ۲۰۹ - ۲۰۸ .

۶۳۴- همان کتاب ، ص ۲۰۹ .

۶۳۵- محمدآقانا می که از طرف احمدپاشا حاکم بغداد ماء موریت یافته بود که عهدنامه منعقد بین طرفین را به پادشاه عثمانی تقدیم کند (اسفندماه ۱۱۵۷/۱۷۴۴) موفقیتی به دست نیاورد و به عکس دستوری از سلطان برای احمدپاشا صادر شد که به عنوان فرمانده کل قوای عثمانی در جنوب مستعدنبرد با ایرانیان شود . از طرف دیگر هم به پاشای قارص فرمانی داده شد که حتی المقدور به صفی میرزای دروغین که مدعی تاج و تخت ایران بود و در پناه ترکان میزیست ، کمک کند : همان کتاب ، همان جا .

۶۳۶- محمدکاظم درباره احوال این سام میرزاتفصیل تمامی ذکر کرده است . ر . ک : عالم آرا ، ۳ ، ص ۲۷۲ - ۲۶۶ .

۶۳۷- : " در ششم ذیحجه (۱۱۵۷) از دربندگذشته ، غازیان را چهار دسته کرده ، از چهار جانب چپاول انداخته ، تمامی آن طایفه را که به اطمینان خاطر در آن نواحی بودند و حرکت والارا در چنان فصلی که آب در شکم ماهی یخ می بست و عین شدت زمستان بود ، به این کیفیت تصور نمی کردند ، تاخت و غارت کرده . . . تمامی رؤء سا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان و پیرایه پوش خلاع عفو و احسان گشتند . " : جهانگشا ، چاپ ۱۲۹۶ ، ص ۲۲۸ .

۶۳۸- همان کتاب ، ص ۲۲۹ .

۶۳۹- نادر شاه ، ص ۳۱۲ ، میرزاهمدی شمار سپاهیان پاشا را صد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار پیاده می داند : یاد شده ، ص ۲۳۰ و محمدکاظم تعداد سواران را یکصد هزار و پیادگان را دو برابر آنهامی شمارد : عالم آراء ، ۳ ، ص ۲۹۷ .

۶۴۰- همان کتاب ها ، همان جا .

۶۴۱- جهانگشا ، یاد شده ، ص ۲۳۰ .

۶۴۲ - عالم آرا، ۳، ص ۲۹۹، میرزا مهدی نیز متعرض همین معنی است: جهانگشا، یاد شده،
ص ۲۳۰.

۶۴۳ - نادرشاه، ص ۳۱۲.

۶۴۴ - همان کتاب، ص ۳۱۲ - ۳۱۳، محمد کاظم می نویسد که نادر " مقرر داشت که جماعت
افغانه ابدالی از یمین و یسار حمله آور گشتند... و دلیران نامجوی و نبرد آزمایان تندخوی
به نیروی دولت ابدی وقوت و شوکت سرمدی، معاندان دین و دولت را چون نخجیر و
گوزن از صدمه شیروپلنگ گریزان، از پیش برداشته، کشان و اسیرکنان تا مسافتی که به
سنگر رومی بود تعاقب نموده...": عالم آرا، ۳، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۶۴۵ - : " اردوی همایون به عزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته تا آریه چائی هممجا آن
جماعت را که فوج مشغول فرار بودند، عرصه شمشیر ساخته، دوازده هزار نفر ایشان
را به خاک انداخته پنجهزار نفر از پاشایان و رؤسا " را " دستگیر کردند. " : جهانگشا،
یاد شده ص ۲۳۱.

۶۴۶ - نادرشاه، ص ۳۱۳.

۶۴۷ - جهانگشا، یاد شده، ص ۲۳۱.

۶۴۸ - نادرشاه، ص ۳۱۴.

اعلام

الف

آریو برزن ۳۰۷

آدینه قلی ۲۳۲

آراکلی ۲۵۸ ————— آغا کمال خواجه ۳۴۰

آقا علی نقی ۲۵۱

ابراهیم خان افشار (ظہیر الدولہ) ۱۰-۱۵-۱۶-۲۰-۲۱-۲۵-۲۰۶-۲۳۹

ابراهیم خان ۳۳-۱۹۹-۲۰۵

ابراهیم ۱۵۰-۲۷۷

ابولفتح خان ۱۷۸-۲۹۶-۳۰۵

ابوالفیض خان ۲۵-۲۰۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۸-۲۴۷-۳۳۱-۳۳۲

۳۳۳-۳۳۴ ————— ابوالقاسم ناصر الملک ۴۰۳

ابومسلم ۳۰۰

اتمش بیک ۱۸

احمد پاشا ۱۱۱-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۵-۱۶۳-۱۶۶-۲۵۷-

۰ ۲۷۱-۲۸۹-۲۹۵-۳۳۶-۳۴۹

احمد خان ۱۸۶-۲۵۵ ————— احمد خان بختیاری ۳۰۵

احمد شاہ ۲۵۵-۲۵۶-۳۴۷

اخجہ افندی ۱۲۰ ————— استانلی لین پول ۳۱۸

اسحق سیستانی ۱۶۰-۱۳۷-۱۳۵

اسد اللہ سدوزائی ۱۵۲-۱۲۸ ————— اسفندیار ۳۰۵-۶ ————— اسکندر ۳۱۱

اسماعیل ۳۴۷-۲۵۵-۲۵۱

اسماعیل خان ۳۴۷-۲۵۵-۲۲۶

اسماعیل (شاہ) ۳۰۴-۳۰۲-۱۳۰

اسماعیل غلام ۱۳۵

اشرف (اشرف سلطان - اشرف افغان) ۴-۷-۸-۹-۱۰-۱۷-۱۹-۱۳۴-۱۳۸-۱۳۹-

۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۶۰-۱۶۳-۲۷۰-۲۷۱-

۲۷۲-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۸۸-

اصلان خان ۱۳-۱۱-۹

اعتزاز خان ۶۸

اعتماد الدولہ بہادر ۷۱-۶۹

اعزاز خان ۹۷ ————— اقبال ۳۱۱-۳۴۰

اللہ وردی خان افشار ۳۴۶-۲۵۳-۲۵۲

اللہیار گرایلی ۱۷۳

امامقلی بیک قرخلو ۲۷۸-۱۵۰

امامقلی بیک ۲۸۰-۲۷۹-۲۴۲-۱۰۸-۳۳-۵

اماموردی بیک (قراخلو افشار) ۲۴-۲۰-۱۸-۱۷-۱۶

اماموردی خان قراخلو ۲۳۳-۲۹-۲۴-۲۳-۲۰-۱۷

امان اللہ افغان ۱۳۹-۱۳۸-۱۳۴

امیر اصلان خان: قرقلو افشار ۲۵-۲۱-۲۰-۱۸-۱۶

امیر اوپس ۲۶۱-

امیر تیمور ۲۳۳-۲۳۴

امیر خان ایرانی ۱۰۵-_____امیر خان بیک قرخلو ۳۴۰

امیر خان بہادر ۵۲-۶۵

امیر نیاز خان عرب ۱۰۷-_____انتظام الملک ممتاز الدولہ راجہ کلیان سنکہ بہادر

۳۲۷

انوشیروان عادل ۳۱۱

اوسمی ۲۸

ایاز ۳۴۳

ایلبارس ۲۱-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۳۰-۳۱۵

ب

بابا خان چپشلو ۱۹۳-۳۰۰-۳۰۱

بابا خان (باباعلی بیک کوسہ احمدلو) ۱۵-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-

۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱

بازن (پر) ۲۵۳-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۶

باباکریم ۳۰۱

بابر ۲۷۸

بخت النصر ۳۳۷

بدر خان ۳۰۱

برہان الملک (سعادت خان نیشابوری) ۵۵-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۴-۶۶-۶۷-۸۸-

۸۹-۹۰-۹۵-۱۰۹-۲۰۲-۲۰۴-۳۱۳-_____بوحنیفہ (ابوحنیفہ) ۱۲۱

بہادر شاہ (حضرت مہرپرور) ۴۶-۴۹-۶۱

بہرام خان افشار ۲۱

بہرام میرزا ۲۶۵

بیجن سلطان لکزی ۱۲۸

بیرامعلی خان بیات ۱۶۰

بیستون خان ۲۴۳

بیگتاش ۲۷۸

بیک دوردی (بیک وردی ؟) ۲۰۷

پ

پطرس دی سرکیس گیلانتز ۲۶۱-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۷-۲۷۲-۲۸۶

پیر محمد خان قاجار ۱۰-۱۸-۱۳۵-۱۵۹-۱۷۱

پ

تقتمش خان قزاق ۲۰۷

تقی بختیاری ۱۰۵

تقی خان (تقی شیرازی - تقی شیرازی ، نیز رجوع شود بہ میرزا تقی شیرازی) ۱۵-۲۴۴

۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۰-

۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸

۳۵۳

توپال عثمان پاشا ۱۲-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۵-۲۹۴-

تولی ۲۰۵

تھمورث ۲۵۸

تیمور ۲۵-۱۰۳-۱۵۲-۲۰۳-۲۵۳

تیمور پاشا ۱۷۳-۱۷۴-

تیمور میرزا ۲۱۴

ج

جعفرخان ۱۵۲

جعفر سلطان زعفرانلو ۲۹۶

جلیل بیک ۲۸-۱۰۸

جمشیدخان ۲۸۲

جیمز فریزر ۳۰۳

جیونرام کاتھہ ۳۲۷

ج

چاموش حسن خان ۲۶۰

چنیپت رای ۱۰۴

چنگیزخان ۲۰۵-۲۳۰-۲۳۳-۳۱۱

۳۵۲

حاتم ۳۱۱

حاتم بیک (حاتم خان) کردبادلو ۲۴ - ۲۱۲ - ۳۲۰ - ۳۴۲

حاج محمد بیک ۲۵۲

حاجی بیک کردمین باشی ۲۶ - ۳۰ - ۱۱۱

حاجی سیف الدین بیات ۳۱ حاجی محمد علی مستوفی شیرازی ۲۴۴ - ۳۴۰

حاجی فولادخان ۲۲۲ - ۲۲۴

حافظ شیرازی (خواجه) ۱۰۹ - ۲۹۹

حزین (شیخ محمد علی) ۱۵۸

حسن پیرنیا ۲۹۸

حسن علی خان ۱۵۴ - ۱۵۵

حسن علی خان معیار باشی ۱۶۸ - ۲۱۴ - ۲۴۰ - ۲۹۹

حسین افغان (غلزائی) ۱۰۲ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۸۰

حسین پاشا ۳۱

حسین خان زنگنه حاج ۳۷

حسین صفوی ۲ - ۱۳۰

حسینقلی بیک (معیر الممالک) ۶-۹-۳۰-۳۷-۱۵۸-۲۸۲-۲۸۴-۳۱۹

حسینقلی خان ۱۵۵ - ۱۹۴

حسینقلی بیک افشار ۱۸

حکیم آتالیق ۲۵

خ

خان بہادر ۵۲-۵۳-۵۹-۶۱-۸۰-۸۳-۱۰۵

خان جان ۱۹۴-۱۹۶

خان دوران ۱۰۸

خانک پاشا ۱۴۰

خدایار خان عباسی ۲۴-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۳۲۸-۳۲۰-۳۳۱

خسرو پرویز ۱۱۵

خسرو میرزا گرجی ۱۲۶-۲۶۲

خلفای میرزا کافی (۱۰-۲۹

خلیل افندی ۲۱۱

خلیل بیک (نایب چنداولباشی) ۱۸-۱۷۸-۳۲۳-۳۲۴

خواجہ حسین بن حاجی قاسم ۱۷۸

اعلام

د

داریوش ۲۹۸

دلاور خان تایملی ۲۳۹

اعلام

ر

راجہ جوکل ۶۹

راجہ دیارام ۶۹

راجہ مجلسرای ۶۹

راجہ ناکرمل ۶۹

رای پشوتانہ ۶۹

رای نندرام ۶۹

رای نوندرای ۶۹

رحیم خان (پسر حکیم آتالیق) ۲۵

رحیم خان اوزبک ۳۶

رحیم خان گرایلی (محمد رحیم خان گرایلی) ۸ - ۹ - ۱۱

رستم ۶ - ۳۰۵

رستم خان ۲۴۹

رستم خان قوللر آقاسی ۱۲۹

رستم خان گرجی ۲۸۶

رشیدیاسمی ۳۰۲ - ۳۱۸

رضا (امام) ۱۲۰ - ۱۲۱

رضا شعبانی ۳۰۱

رضاقلی بیک (رضاقلی میرزا) ۵ - ۹ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۹ - ۱۰۱ - ۱۲۱ - ۱۵۱ -

۲۵۲ - ۱۷۸ - ۱۸۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۳۴ -

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۱

رضاقلی خان ۲۶۸

رضاقلی خان قوللر آقاسی ۱۱ - ۱۳۶ - ۱۵۸

رضی الدین تفرشی ۳۲۷ - ۳۳۵

رضی خان ۲۰

ز

زبردست خان ۲۴۴

زکریا خان ۲۰-۵۲-۱۰۴-۱۱۴-۲۰۰

زین العابدین شیروانی ۱۸۹

ژ

ژان اوتر ۲۱۱-۲۱۲-۳۱۸-۳۲۳-۳۲۷

ژوزف اپی سالیمیان ۲۶۳-۲۶۶

ژنرال کشیمیشاوف ۳۱۴-۳۲۵

س

ساروخان قرخلو ۲۵۲-۳۴۵

سارومصطفی پاشا ۳۰۶

سام میرزا ۳۱-۳۲-۲۵۸-۳۴۹

سایکس ۱۴۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۷-۳۱۵

سربلندخان ۶۵

سرجان مالکم ۲۸۰-۳۱۰-۳۱۵-۳۲۱-۳۳۹

سرخای ۲۸

سردار بیک قرخلو ۲۶-۱۱۶

سردار ظفر بختیاری ۱۸۹

سعادت خان (برهان الممالک) ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۳۱۴

۳۲۲ - ۳۲۹

سعدالدین خان بہادر ۵۲ - ۲۲۱

سعدی ۴۲

سعیدنفسی ۲۰۸ - ۳۰۴

سکندر (اسکندر) ۵۵

سلطان بن مرشد ۲۴۹

سلطان حسین ۹ - ۱۳ - ۳۲ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۸

۱۴۲ - ۱۸۰ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۲۷

سلطان علی بیک ابیوردی ۱۹۳

سلطان لالوی ۱۰۷

سلطان یزدان بخش ۱۲۳

سلیمان (شاه) ۸ - ۱۱ - ۱۲۵

سہراب خان ۲۴۲

سیدال (سیدال) ۱۷

سیدالشہداء ۱۴

سید صلابت خان ایرانی ۱۰۵

سید عبداللہ ۱۳۱ - ۱۷۵ - ۲۸۶

سید عبداللہ بن نورالدین شوشتری ۲۹۵

سید نیاز خان ۶۸ - ۲۲۲

سیف ابن سلطان ۲۴۹

سیف الدین خان بیات (حاجی) ۱۳ - ۱۵ - ۱۶

سیدی فولاد خان ۶۸

شاردن ۱۲۷

شاکرخان ۳۲۲

شاه اسمعیل ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۳۰۱

شاهرخ میرزا ۲۶ - ۳۹ - ۲۱۴ - ۲۴۳ - ۲۵۶ - ۳۳۹ - ۳۴

شاه سلطان حسین ۲۲۹

شاه عباس ۲۹۳ - ۳۰۲

شاهقلی خان ۲۴ - ۲۲۹ - ۳۲۹

شاهوبیک ۱۴۳

شاهوردی بیک شیخوانلو ۲۸۵

شرزه خان ۱۹

شعیب ۱۱۹

شهباز بیک قراچورلو ۲۰۳ - ۳۱۴

شهنواز خان ۶۸ - ۲۲۳

شهیدقلی سلطان ۱۰۷

شیخ جبار ۲۴۶

شیخ شامل داغستانی ۳۰۷

شیخ صفی ۱۷۶ - ۱۸۴ - ۱۸۶

شیخ علاق هولہای ۱۶۴

شیخعلی خان قورچی باشی ۱۳۱

شیرجنگ ۱۰۹ - ۲۰۱

اعلام

ص

صاحبقران (تیمور) ۲۵

صفی (شاه) ۱۲۵

صفی خان بغایری ۱۸ - ۲۱ - ۲۸

صفی میرزا ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۳۴۹

صفی قلی خان (سردار) ۱۳۵

صفی قلی کرد ۱۰۴

صمصام الدولہ بہادر خان دوران ۴۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۷ - ۵۹

۶۰ - ۶۱ - ۷۰ - ۷۶ - ۲۱۴

صیدال (محمد) ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۷

ط

طاہرخان ۲۰۸

طہماسب ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۵

۳۱۰ - ۳۳۵

طہماسب خان وکیل الدولہ ۱۷۱ - ۲۱۴

طہماسب جلایر ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳

طہماسب (شاہ) ۲ - ۶ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۲

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۶ - ۱۵۳ - ۱۵۵

۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۹۰ - ۱۹۲

طہماسبقلی خان ۷ - ۸ - ۹ - ۱۲ - ۲۷ - ۲۸۴

طہماسبقلی خان جلایر (طہماسبقلی بیک جلایر) ۸ - ۹ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۲۰ - ۲۲

۲۵ - ۲۷ - ۳۹ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۹ - ۸۶ - ۹۸ - ۱۰۷ - ۱۷۰ - ۱۸۲ - ۱۸۶

۱۸۷ - ۲۰۵ - ۳۴۶

طہماسب صفوی ۲۳۶ - ۲۳۸

طہماسب میرزا ۲۶۶

ع

عالمگیرپاشا ۴۷ - ۶۲

عباس ۱۸۲

۳۶۲

عباس اقبال ۳۰۳ - ۳۱۸

عباس اول ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷

عباس دوم ۱۲۵

عباس علی بیک ۲۹۶

عباس میرزا ۱۱ - ۱۳۰ - ۱۵۵ - ۱۶۵ - ۲۳۶ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۹۸ - ۲۹۹

عبدالباقی خان زنگنه ۲۲ - ۵۶ - ۸۶ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۳۱۵ - ۳۱۹ - ۳۲۰

عبدالله افندی ۲۱۱

عبدالله بلوچ ۲۷۷

عبدالله پاشا چغال اوغلی ۱۹۱

عبدالله پاشای کشرلو اوغلو (کربیلی اوغلی) ۱۳ - ۳۰۴ - ۱۰۶ - ۲۵۹ - ۳۰۵

عبدالله پاشای سرعسکر ۳۰۵

عبدالله بیک ۳۳۹

عبدالله خان سدوزائی ۱۵۲

عبدالعلی ۲۹۰

عبدالله کاشی ۱۰۵

عبدالله مفتی عثمانی ۲۷۱

عبدالعزیز ۱۲۷ - ۲۷۱

عبدالفنی بیک ابدالی ۱۰

عبدالکریم افندی ۱۷۴

عبدالکریم بن علی رضا ۲۸۲ - ۳۴۷

عبدالکریم کشمیری ۱۵۲ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۴ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹

۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۷ - ۲۵۵ - ۲۷۹ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۹ - ۳۳۴ - ۳۳۱ - ۳۳۰

عثمانلو ۳۵

عضدالمملک ۲۸۰

عظیم اللہ خان بہادر ۵۲ - ۶۵ - ۲۱۶ - ۲۲۳

علی^۴ ۱۱۲ - ۳۰۴

علی ابن موسیٰ (رضاء) ۱۱ - ۱۲ - ۲۹

علی اکبر (ملا علی اکبر ملا باشی) ۱۰ - ۳۰ - ۳۷

علی بیک ۱۶ - ۲۳۰ - ۳۳۱

علی پاشا ۲۱۰

علی خان ۱۵۹ - ۲۵۸

علی شکر ۳۰۶

علی شیر ۲۹

علی قلی ۲۰۶ - ۲۱۴ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۳

علیقلی (خان - شاہ - عادلشاہ) ۱۶ - ۲۵ - ۳۷ - ۳۹ - ۲۴۲ - ۲۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۰

علیمراد ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۰۹

علیمرادخان بختیاری (جنیوند) ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۳۰۷

علیمرادخان ۲۶۶

علیمرادخان سعدلو ۱۱

علیمرادخان شاملو ۱۳ - ۱۸ - ۳۱۰ - ۳۲۰

علوی خان حکیم باشی ۲۳۹

علی نجف بیک ۱۹۰ - ۱۹۱

عماد ۲۶۱

غ

غازی الدین خان بہادر ۶۶ - ۱۰۵

غازی خان ۲۲۶

غلامعلی خان بن روشن الدولہ ۲۱۲ - ۳۲۷

غلام محمد ۲۴

غنی خان ۱۹

ف

فتحعلی خان ۱۵۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۳

فتحعلی خان بیات ۱۳۷ - ۱۶۰

فتحعلی خان داغستانی (اعتماد الدولہ) ۱۲۸

فتحعلی خان سیستانی ۳۷ - ۳۸

فتحعلی خان قاجار ۶ - ۷ - ۳۱ - ۳۲ - ۱۳۵ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۲۶۹ - ۲۸۵

فتحعلی خان کوسہ احمدلو ۱۵ - ۱۰۷

فتحعلی میرزا ۲۴۳

فخر داعی گیلانی ۲۶۲

فرخ سیر ۳۲۱ - ۳۲۷

فسائی ۲۶۸ - ۲۸۷ - ۳۴۰

فن ہامر ۲۸۷

فولاد بیک ۱۶۰

۳۶۵

فولادپاشا ۱۷۲

فولادخان ۲۲۳

ق

قادرقلی بیک ۲۰۶

قاسم خان ۳۰۵

قدرت خان ۲۵۱

قرامصطفی پاشا ۱۴۰

قربانعلی بیک ۲۸۱ - ۱۵۵ - ۱۵۴

قلیچ خان بیک ۲۰۶

قمرالدین خان تورانی ۳۲۷ - ۲۲۲ - ۲۱۴ - ۲۰۲ - ۱۰۵

قوچہ بیک گوندوزلوی افشار ۳۸

قورچی باشی (نادر) ۱۳ - ۱۱ - ۸

قیصر ۱۶۴ - ۵۵

ک

کاظم بیک ۱۶۰

کاظم خان قراداغلو قوريسا ولباشی ۱۹۶

کاکل ۲۷۵

کالوشکین ۳۳۷

کربیلی اوغلی ۳۴

کروسینسکی ۲۷۰

کفایت کشمیری ۱۰۴

کلبعلی بیک ۵

کلبعلی خان ۱۵ - ۱۹ - ۳۲ - ۲۴۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۳۴۴

کلبعلی خان کوسہ احمدلو ۲۰۶ - ۳۴۳

کوروش بزرگ ۳۱۱

کیانصیر ۳۲۸ - ۳۲۹

ک

گرگین خان ۱۲۶ - ۳۱۰

گوهرشاد بیگم ۱۵۱

گی کی ۲۷۵

ل

لارودی ۲۷۴ - ۳۱۲ - ۳۱۸

لطفعلی بیک کوسہ احمدلو ۱۶۶ - ۱۷۲ - ۲۳۴

لطفعلی خان ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۳۳۳

لطفعلی خان افشار ۱۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۲۳۳ - ۲۶۲ - ۲۶۳

لطفعلی خان داغستانی ۱۲۸ - ۱۲۹

لطیف خان ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۳۴۱

لکپت رای ۱۰۴

۲۶۷

لکھارت ۱۲۵-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
۲۸۴-۲۸۶-۲۸۷-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۵-۳۰۸-۳۱۵-۳۲۱-۳۲۳-۳۲۴
۳۲۸-۳۲۹-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۲

م

محبت خان ۲۲۹ محمد آقا ۳۴۹

محمد ص ۱۱۲

محمد افراسیاب بن فضیل خان ۲۴۵

محمد امین ۲۰۵-۲۸۳

محمد امین بیگ ۳۴۸

محمد امین گلستانہ ۳۴۷

محمد بیگ قرائی ۱۹-۲۰

محمد بیگ مین باشی چولہ ۱۶۰

محمد پاشا ۱۷۲

محمد تقی خان شیرازی ۲۲۵-۲۳۳-۲۴۱-۲۴۶-۲۵۱-۲۵۲-۳۴۰-۳۴۷

محمد حسن اصفہانی ۱۰۹

محمد حسن خان قاجار ۳۴۵

محمد حسین ۳۴۴

محمد حسین خان قاجار ۳۲-۳۶-۲۳۳-۳۳۵-۳۳۹

محمد حسین خان قرقلو افشار ۲۶-۳۲-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲

محمد خان ۸۳-۱۰۵-۳۱۰-۳۶۰

محمد خان بلوچ ۵-۶-۱۰-۱۲-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶

۳۶۸

۲۸۷-۲۸۸-۲۹۳-۲۹۵

محمد خان ترکمان ۳-۱۸-۲۳-۱۰۲-۱۳۸-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۸-۳۱۰

محمد خان قاجار ۳۸

محمد خلیل ۲۷۷ محمد رحیم خان بی حکیم آتالیق ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴

محمد رشید ۱۶۳

محمد رضا بیک مین باشی ۱۰۷

محمد رضا خان ۲۵۳

محمد رضا خان عند اللوشاملو ۹

محمد رضا خان قورچی باشی ۱۱

محمد علی برهانپوری ۳۲۲

محمد علی خان اصلانخانی ۱۸

محمد علی خان انصاری ۲۲۱-۲۸۸-۳۲۱

محمد علی خان قرقلو افشار ۳۷

محمد علی خان قوریساول باشی ۳۱۰

محمد شاه (محمد پادشاه ، محمد شاه گورکانی) ۲۳-۴۱-۴۳-۴۵-۵۳-۶۰-۶۳-

۶۴-۶۵-۶۹-۷۰-۸۰-۹۸-۱۰۵-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-

۲۰۴-۲۰۸-۲۱۲-۲۰۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۲-۳۱۰-۳۱۳-۳۱۵-

۳۱۷-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۷

محمد شفیع تهرانی ۱۵۰-۲۰۴-۲۱۶-۲۲۴-۳۰۰-۳۱۳-۳۱۵-۳۲۵-۳۲۶

محمد صادق نامی ۳۴۰

محمد صالح بیک ۳۸

محمد فرخ ۴۷-۷۷

محمد فخرالدین حسین ۳۲۸

محمد کاظم ۱۶

محمد کاظم وزیر مرو ۱۳۰-۱۴۴-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۳-۱۶۰-۱۶۱-۱۷۳-۱۷۴
— ۱۷۶-۱۸۴-۱۸۶-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۶-۲۱۴-۲۱۷-۲۲۱-۲۲۷
— ۲۲۹-۲۳۱-۲۳۷-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۵۰-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۹-۲۶۵
— ۲۶۷-۲۶۸-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵
— ۲۹۱-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۱-۳۱۲
— ۳۱۴-۳۱۵-۳۱۷-۳۱۹-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵
— ۳۳۶-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۰

محمد محسن ۲۶۶

محمد مشیری ۲۶۴ — محمد مؤمن خان قوللر آقاسی مروی ۲۰۷

محمد مہریار ۲۶۱-۲۷۲

محمد میرزا ۲۶۴

محمد ہاشم آصف (رستم الحکماء) ۲۶۴-۲۶۵

محمود ۲-۳-۴-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۴-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۹-۱۶۲-۱۶۳
۲۶۵-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۳-۲۸۶-۳۴۳

محمود آقای خواجہ سرا ۱۲۶ — محمود خان ۲۴۳-۲۵۲ — محمود غزنوی ۱۹

محمود محمود ۳۱۱

محمود میرزا ۱۳۱-۲۶۴

مدرس رضوی ۳۴۷

مراد خان ۲۰۱ — مرتضیٰ قلی ۲۸۰-۲۸۱ — مرتضیٰ قلی بیگ ۵-۱۵۳ — مرتضیٰ —

قلی میرزا ۱۶

مرعشی ۱۷۸-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۷۰-۲۹۶-۳۱۰

مسعود رجب نیا ۲۶۱

مصطفی بیک داروغہ ۱۰۸

مصطفی پاشا ۲۱۱-۳۲۰

مصطفی خان بیگدلو ۲۱۴-۲۳۳

مصطفی قلی بیک (مصطفی خان) ۳۰-۵۶-۸۶-۱۰۷-۱۰۹-۲۱۲-۳۱۹

مصطفی الموسوی ۳۲۵

مظفرخان ۲۰۱

مظفرخان بہادر ۵۲-۵۹-۸۳

معصوم آقا ۲۹۶

معین الملک بہادر ۹۱ — مقتدر (سرہنگ) ۳۱۲

مکرم الدولہ (نواب بہادر جنگ) ۱۲۲

ملاحسین ۲۷۲

ملازعفران ۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹

ملک محمد علی ۱۶۰

ملک محمود سیستانی ۴-۵-۶-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۲۶۸-۲۶۹

۲۸۲-۲۸۳-۲۸۸ — مش پاشا ۱۷۲-۱۷۳-۲۹۴

منصور ۳۰۰ — منجان ۳۷

منصورخان مغان ۱۵۲

موسی ۱۱۹ — موسی بیک ۳۸ — مہدی بامداد ۳۴۴

میاصدیق ۱۴۷-۱۴۸

میان عاشوری ۱۰۵

میان نصیر (میان نورمحمدخان ، خدایارخان عباسی) ۲۴ - ۳۲۸ - ۳۲۹

میرحسن بیک داروغه ۲۹

میرزا اشرف ۱۳

میرزا ابراهیم یساولی خاصه ۱۰ - ۱۱

میرزا ابوالحسن ملاباشی ۱۸۴

میرزا ابوالقاسم کاشی صدر ۱۱ - ۲۱۰ - ۳۱۹

میرزا اسمعیل ۳۲

میرزا الغ بیگ ۲۳۶

میرزا بهلوردی ۱۰۴

میرزاتقی ۳۴۸

میرزاتقی بصری ۲۹

میرزاتقی خان ۲۴۵ - ۲۴۶

میرزاتقی معزالملک ۱۹

میرزاخان قاجار ۳۳

میرزادادومتولی ۱۷

میرزارحیم ۹ - ۱۱ - ۱۳

میرزارضامستوفی الممالک ۱۸ - ۲۳

میرزازکی ۱۸۲ - ۲۱۴ - ۲۴۰

میرزاشفیعی ۳۱

میرزاصابر ۲۵۱

میرزاعباس ۳۴۸

میرزا عبداللطیف ۲۳۶

میرزا عسکری ۳۷

میرزا علی اکبر (ملا علی اکبر) ۱۴-۱۵۷-۱۸۲-۲۴۸-۲۶۹-۲۸۳-۳۱۹

میرزا علی نقی طبیب ۱۱

میرزا فتح اللہ کلایر ۱۱

میرزا کافی خلفا ۱۳

میرزا کاظم یساولی ۱۱

میرزا محمد ۲۷۶-۳۴۰-۳۴۳-۳۴۶-۳۴۷

میرزا محمد ابراهیم اصفہانی ۲۳۳

میرزا محمد تقی خان ۲۴-۲۹-۳۲-۳۷-۲۴۴-۲۴۵

میرزا محمد رضا مستوفی تبریزی ۲۸۲-۳۴۷- ————— میرزا محمد حسین ۹

میرزا محمد علی ۲۴۴

میرزا محمد علی ۲۴۴

میرزا محمد علی صدر الممالک ۲۵۱-۲۵۲

میرزا محمد علی کوچک ۲۵۱

میرزا محمد هاشم شیرازی ۳۳۷

میرزا محمود معمار باشی ۲۱

میرزا مرتضی پیرزادہ ۲۹۶

میرزا مسلم ایروانی ۳۶۸

میرزا مهدی (خان استرآبادی) ۱۳۳-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸

۱۵۱-۱۶۴-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳-

۱۹۵-۱۹۶-۲۰۲-۲۱۷-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶-۲۴۵-۲۶۴-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-

۲۷۳-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۷-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴-

۲۹۶-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۵-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۴-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۸-۳۳۰

۳۳۱-۳۳۴-۳۴۳-۳۴۵-۳۴۹-۳۵۰

میرزا نادرقلی ۲۷۸

میرزا نصرالله ۱۸-۲۳

میرعسکر ۱۳-

میرمنور ۱۰۵

میرنظامی ۱۰۵- میرویس ۲۷۷

مینورسکی ۱۲۵-۲۰۹-۲۸۶-۲۸۷-۳۰۳-۳۱۸-۳۲۳-۳۲۸

ن

نادر (نادرقلی ، نادرشاه ، ندرقلی ، ندرقلی بیک) ۱-۲-۵-۶-۷-۱۲-۱۴-۱۵-

۴۱-۴۲-۴۳-۴۶-۵۵-۵۶-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-

۷۱-۸۷-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۱-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۹-۱۲۳-۱۲۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۳-

۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-

۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-

۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-

۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-

۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-

۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-

۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-

۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-

۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-

۳۷۴

۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴
۲۸۵-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸
۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴
۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷
۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰
۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰

ناپلئون ۲۸۵-۳۱۱

ناصرالدین شاه قاجار ۲۸۰

ناصر تکمیل همایون ۳۲۰

ناصرخان ۲۰-۱۰۳-۱۰۴-۱۹۹-۲۰۰-۲۲۶-۲۵۵-۳۱۲-۳۱۲

ناصرقلی خان ۳۲۲

نایب السلطنه ۱۶۵-۱۷۰-۱۷۱

نجفقلی بیک شرباشران ۱۹۳ ————— نجف کرد قراچورلو ۲۹۶

نصرالله فلسفی ۳۰۲

نصرالله میرزا ۱۶-۲۴-۳۱-۳۲-۳۹-۱۰۸-۱۵۲-۱۵۳-۱۹۹-۲۱۳-۲۱۴-۲۲۷

۲۴۲-۲۵۹-۲۶۵-۲۸۰-۲۸۱-۳۲۱-۳۲۷

نظام الملک تورانی (آصف جاه سپهسالار) ۴۳-۴۵-۴۷-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴

۵۵-۵۷-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۴-۷۵-۹۰-۹۲

۹۵-۹۸-۱۰۵-۱۱۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۲۲-۳۱۳-۳۲۹

نظرعلی خان ۲۱۹

نظرعلی خان سعدلو ۱۴-۲۴۰

نوح ۱۱۹

نورمحمدخان ابدالی ۳۶

نورمحمدخدا یارخان ۲۲۵

نورعلی ۲۰۵

نیکقدم ۲۳۹

و

واحدقلی میرزا ۲۴۳

وزیرالممالک (اعتمادالدوله قمرالدین خان بہادر) ۴۱-۴۵-۵۲-۶۱-۶۳-۶۴-۶۶-

۶۷-۶۸-۷۶-۹۲-۹۳

ویس (میرویس ، امیراویس غلزہ) ۲-۱۲۶-۱۲۷

ولی محمد چنگیزی ۲۰۸

ولینسکی ۲۶۱

ویلیام کاکل ۱۵۰

ھ

هانوی (جانس) ۲۲۵-۲۵۷

ھرچرنداس ہندی ۳۲۸

ھرودوت ۲۹۸

ھزارہ ۱۷۵

ھمایون خان ۲۴۳

ھولہ (اعراب) ۱۴۶

۵

یاربیک سلطان ۱۹-۲۰-۲۸-۱۰۸

یارعلی سلطان ۲۲۱

یگین محمد پاشا (یگین پاشا) ۳۴-۲۵۹-۲۶۰

یوسف پاشا ۲۵۸

یوسف خاصه تراش ۳۰

یولبارس خان ۳۱۶

۴۷۷

اماکن

الف

آب گرمک ۴

آخال کلالی ۲۵۸

آخی کندی ۳۰۵

آذربایجان ۴-۹-۱۳-۱۵-۲۰-۲۱-۲۶-۲۸-۱۱۰-۱۳۳-۱۳۶-۱۴۹-۱۸۰

۱۹۱-۱۹۹-۲۰۶-۲۹۲-۳۰۲-۳۱۶

آرپاچای ۳۴-۳۵-۳۴-۲۵۸

آموی ۲۰۸-۲۳۴-۳۱۸

آق تپه دربند ۱۷۲-۱۷۴

ابرکوه (ابرقو) ۱۴۶

ابهر ۲۵۸

ابیورد ۱۳۵-۱۳۷-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۲۰۶-

۲۰۷-۲۶۹-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۵-۳۱۷

اتک ۲۳-۵۱-۱۰۴

ادرنه ۱۷۲

اربیل ۳۱

اردبیل ۳۰۱

اردل ۳۰۴

اردلان ۹-۳۱-۳۷

ارزروم ۲۵۹

ارض اقدس ۱۳۵

۳۷۸

ارک (قلعه) ۲۲۱

ارگنج ۲۵

ارمنستان ۳۰۲

اروبانند ۴

اروس (رجوع شود به : روس) ۴

استانبول ۱۶۳

استرآباد ۸-۲۷-۳۱-۳۲-۳۵-۱۴۳-۳۴۵

اصفهان ۲-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۶-۱۸-۳۲-۳۷-۷۰-۱۱۱-۱۲۹-۱۳۰

۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵

۱۴۶-۱۵۵-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۷۱-۱۷۸-۱۹۴-۱۹۷-۲۱۱-۲۱۲

۲۴۷-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۶۱-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲

۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-۲۹۷-۳۰۹-۳۱۰-۳۴۵

افغانستان ۲۵۶

اقیانوس هند ۲۴۶

اندجان ۲۳۱

انگلیس ۲۴۹-۲۶۵-۲۸۷-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۹-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۸

اود ۱۰۶

اوده ۲۰۱

ایران ۱۰-۱۳-۱۵-۱۶-۱۸-۲۰-۲۱-۲۳-۳۱-۳۴-۴۴-۴۵-۵۰-۵۱-۵۲

۵۵-۵۶-۵۷-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۹-۷۰-۹۱-۹۳-۱۰۱-۱۱۰-۱۲۱

۱۲۶-۱۲۹-۱۳۹-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۹-۱۵۳-۱۵۶-۱۶۳-۱۶۵

۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴

۲۰۸-۲۰۶-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۵-۱۸۷-۱۸۶
۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹
۲۴۲-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶
۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۲-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۴-۲۴۳
۲۸۶-۲۷۷-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۷-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰
۳۱۱-۳۱۰-۳۰۷-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲-۲۹۹-۲۹۸-۲۹۵-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹
۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۱-۳۲۹-۳۲۸-۳۲۰-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۲
۳۴۷-۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲-۳۴۱-۳۳۹

ایروان ۱۳-۳۳-۳۴-۱۶۵-۲۵۹

ایزدخواست ۳۰۷

ب

ع

بادکوبه ۱۳

بادلی ۴۹-۵۰-۵۲-۵۳-۵۴

باخرز ۲۰۷ ————— باغشاه شیراز ۲۵۲

باکو ۱۸۰

بامیان ۱۹۹

بانہ ۱۷۴

بحراب ۱۹

بحرین ۲۴۵-۲۴۶

بخارا ۲۴-۲۵-۱۹۹-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵

۲۴۷-۳۱۵-۳۳۲-۳۳۳

۳۸۰

بختیاری ۱۶-۱۶۵-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۲۱۱

۳۰۸-۳۰۵-۳۰۴

بدره ۱۶۶

بردع ۳۳-۲۵۸

بریتانیا ۲۸۸-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۷-۳۲۸

بصره ۱۴۸-۱۶۶-۲۴۹-۲۶۰-۲۹۰

بلخ ۱۶-۲۰-۲۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۹-۲۳۰-۳۱۸

بلوچستان ۱۲۸-۱۴۹-۲۲۹-۲۷۷-۲۸۸

بغداد ۱۱-۱۲-۳۷-۱۱۱-۱۱۹-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴-۲۴۴-۲۵۷

۲۶۰-۲۷۱-۲۹۰-۲۹۶-۳۰۵-۳۳۶-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۹

بم ۱۴۹- بمیٹی ۲۴۷

بنادر ۱۹۶

بندرعباس ۲۴۷-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۶-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۸

بندر سورت ۲۲۷ — بندر گوادر ۳۴۲

بنکش ۲۲۶

بنگالہ ۶۹

بوشہر ۱۴۸-۲۴۶-۲۴۹-۳۴۳

بہار سفلی ۱۹۹-۲۰۵

بہروز ۱۷۰

بین النہرین ۱۶۶

بیہس ۴-۱۰

بیہیش ۴-۱۰

پ

پاریس ۲۸۲-۲۹۵-۳۱۷-۳۲۲

پاسارگاد ۱۴۶

پانی پت ۵۶

پل پیرنی ۶۷

پنجاب ۳۱-۱۰۴

پیشاور ۲۰-۲۲-۲۳-۵۰-۱۰۴-۱۹۷-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۹-۲۲۵-۲۵۵

ت

تاشکند ۲۳۱

تبریز ۱۳-۲۱-۱۶۵-۱۷۴-۲۸۹-۳۰۲

تجن ۲۰۶

ترخو ۲۳۹

ترکستان ۱۸۵-۲۴۷-۲۵۲-۳۱۶-۳۳۴

تفلیس ۲۵۸

توران ۴۳-۵۰-۲۰۹-۲۵۲

تون ۱۳۵-۱۶۰-۱۷۱

تهانی سر ۵۴

تهتہہ ۲۲۹

تهران ۷-۹-۲۸-۱۳۹-۱۴۴-۲۳۷-۲۳۹-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۹-۲۸۱-۲۹۱

۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۸-۳۲۰-۳۲۵-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۵-۳۴۷

۳۸۲

ج

جابلق ۴

جامع مسجد ۶۵-۶۷-۹۵

جام ۲۰۷

جایدر ۱۷۵

جلال آباد ۱۹-۲۰-۲۱-۳۷-۱۹۹-۲۲۵

جلفا ۱۳۱-۲۴۹-۲۶۵

جم خاه ۱۷۲

جمن (جمون) ۲۱۴-۳۲۶

جمیوند ۱۹۵

جناب (رود) ۱۰۴

جهان آباد (شاه جهان آباد ، دهلی) ۲۱۷

جیحون ۲۴-۲۵-۳۲-۳۳۱-۲۴۷-۳۱۸

ج

چاپلاق ۱۹۴

چاندی چوک ۶۵-۶۶-۶۷-۹۵-۲۲۰

چهارجو (چارجو) ۲۴-۲۵-۲۰۷-۲۰۹

چهارمحال ۳۰۴

چوک سعد اللہ خان ۶۵-۶۶-۶۷

جھجھ ۲۰۷

حسن ابدال ۱۱۶

حلب ۱۲۱

حلہ ۱۶۶-۱۴۷

حویزہ ۱۱-۱۳-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷

حیدرآباد ۴۷

خ

خوشان ۲۶-۲۷-۳۴-۳۹-۱۵۸

خجند ۲۳۱

خداآباد ۲۴-۳۳۰

خراسان ۴-۶-۹-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۹-۲۱-۲۴-۲۶-۲۸-۳۱

۳۷-۳۸-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۰-۱۲۸-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۲

۱۵۵-۱۵۶-۱۹۲-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۵۶-۲۶۸-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۸-۲۸۰

۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۹۳-۲۹۶-۳۱۶-۳۳۵-۳۳۶

خرمآباد ۱۲-۱۹۲

خرقان ۳۲

خرمدرہ ۲۲۶

خلیج فارس ۱۲۸-۲۴۶-۲۴۹

خواجہربیع ۱۵۹

خوارزم ۲۱-۲۵-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۳۵-۲۴۷-۲۴۸-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷

۳۱۵

۳۸۴

خوانسار ۱۹۴

خوزستان ۱۳۱-۱۳۲-۱۴۲-۱۶۴-۱۷۵-۱۹۲-۲۶۶-۲۸۶

خیوه ۲۰۶-۲۰۷

د

دارالسلطنه (اصفهان) ۱۹۱

دارالفتح (نادرآباد) ۱۹

دارالمرز (گیلان) ۱۱۰

داغستان ۲۸-۲۹-۳۱-۳۳-۳۴-۱۱۰-۱۹۷-۲۳۹-۲۴۸-۲۵۰-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۹

دامغان ۷-۱۵۵-۲۹۳

دجله ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۴

۳۴۹

دربندخزر ۲۷۴

دربندشولستان ۱۶۴ — درهبنگشات ۲۲۶

درهجز ۲۷۷-۲۷۸

درهگز ۱۳۵-۱۳۷

درنه ۱۶۶

دزفول ۱۷۶-۱۹۵

دستجرد ۱۵۰-۱۵۶-۲۷۸

دشتکرنال ۲۰۰

دشتگرگان ۱۴۳

دشتمغان ۱۸۱-۱۸۶-۱۸۸-۲۱۰-۲۴۵-۳۳۵

۳۸۵

دکن ۴۴-۴۷-۶۱

دماوند ۱۶۲

دہلی ۶۵-۱۹۷-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۱-۲۳۶-۳۱۰

۳۱۷-۳۱۸-۳۲۰-۳۲۲-۳۳۷

دہملا ۱۴۳-۱۴۵-۲۷۳

دیالہ ۱۷۲

دیزجات ۲۲۶

ر

رامہرمز ۱۷۸

راوی ۱۰۴

رودسر ۱۴۲

روس (روسیہ ، اروس) ۱۰-۱۳-۲۶-۲۹-۳۲-۱۱۱-۱۱۶-۱۲۸-۱۴۰-۱۴۲-۱۸۲

۲۴۴-۳۲۰-۳۳۷

روم ۱۰-۲۶-۳۰-۳۴-۳۵-۱۰۶-۱۱۱-۱۱۸-۱۲۳-۱۴۲-۱۸۵-۲۵۲-۲۹۳-۱۹

ری ۱۹-۲۷-۳۷-۱۸۲

ز

زاگرس ۱۸۹

زاهدآباد ۲۲۶

زایندهرود ۳۰۸

زرقان ۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷

۳۸۶

زندیه ۱۹۵

زورآباد ۲۰۷

زهاب ۱۶۶-۱۷۲

س

سار ۲۰۶

سامره ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۴

سبزوار ۱۳-۲۰۷-۲۳۶-۲۸۵

سرخس ۲۰۶-۲۰۷

سردرهخوار ۱۴۴-۲۷۴

سلطان پور ۱۰۵

سمرقند ۲۵-۲۶-۲۳۴-۳۳۳

سمنان ۳۱

سند ۲۳-۲۴-۳۷-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸-۲۲۹-۲۴۷-۳۱۶-۳۳۱-۳۳۸-۳۴۲

سنندج (سنه) ۳۱-۳۷-۱۴۹

سندعلیا ۲۲۹

سوادکوه ۲۷

سورداش ۱۷۲

سونپت ۵۶

سیحون ۲۳۱

سیستان ۱۲۸-۱۳۴-۱۳۵-۱۴۰-۱۴۹-۱۷۱-۲۶۷

سملقان ۲۷

۲۸۷

ش

شابران ۱۱۰

شالامار (باغ) ۴۹

شام ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

شاهجهان آباد ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۴۲ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۴ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۹ - ۷۰ - ۱۰۶ -

۱۰۷ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۴ - ۲۲۴ - ۳۲۲

شاهچراغ ۲۵۲

شاهفیروز ۳۱۲

شبهقارہ ۲۰۸

شروان ۴ - ۱۳ - ۲۱ - ۳۲ - ۱۲۸ - ۳۰۲ - ۳۳۸

شکارپور ۲۲۹

شکی ۳۳ - ۲۵۹ - ۳۲۷

شکیان ۱۵۲

شورابک ۱۴۹

شوستر ۱۲ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۹۶ -

۲۹۷ - ۳۰۸

شولستان ۲۸۸

شہدادپور ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۳۳۰

شہراسلام ۲۳۲

شہرحصار ۲۳۴

شہرسبز ۲۳۴

۳۸۸

شہرہ ۳۰۷

شیراز ۸-۳۲-۱۴۰-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۵۰-۲۵۲-۲۵۳

۲۵۶-۲۷۵-۲۷۷-۳۴۰-۳۴۴-۳۴۵

اماکن

ط

طوس ۴ - ۱۵۶

اماکن

ع

عالی قاپو ۱۶۴

عثمانی ۱۲۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۵-۱۶۲-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-

۳۸۹

۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۷-۱۹۱-۲۱۰-۲۱۱-۲۸۷-۲۹۱-۲۹۴

۲۹۵-۳۰۳-۳۰۶-۳۰۹-۳۱۵-۳۲۰-۳۴۹

عراق ۳-۴-۷-۸-۹-۱۱-۱۶-۱۸-۲۰-۲۱-۳۲-۳۷-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۰

۱۹۲-۳۱۶-۳۳۵

عراق عرب ۳۲

عربستان ۹-۱۲-۱۵-۱۸-۱۱۰

علیشکر ۹-۱۵-۱۹۲-۳۰۷

عمان ۱۲۸-۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۳۴۴

عمرت ۳۳۱

عیدگاہ ۶۷

عیش محل ۶۴

غ

غازی قموق ۲۸

غرجستان ۱۹۷

غزنین ۱۷-۱۹-۲۰-۲۴-۱۰۲-۱۹۸-۱۹۹

غور ۱۹۷

غوربند ۱۹۹

ف

فارس ۳-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۵-۲۴-۲۹-۳۲-۱۱۰-۱۴۴-۱۴۶-۱۷۵

۱۹۲-۱۹۴-۲۲۵-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۴

۳۹۰

۲۵۷-۲۷۶-۲۸۸-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵

فتح آباد ۳۱۲

فرانسه ۲۷۴-۳۱۹

فراه ۱۵۲-۱۷۱

فراہان ۴

فرح آباد ۱۳۱-۱۳۹-۲۶۵

فرنگ ۲۵۲-۳۴

فریدن ۳۰۴

فیلی ۹-۱۲-۳۷

ق

قائن ۱۷۱

قادیسیہ ۲۹۱

قارس (۱؟) ۳۱۹

قارص ۳۲-۳۴-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۳۴۹

قاہرہ ۱۷۷-۲۳۰

قراقیطاق ۱۱۰

قراکول ۲۳۱

قبہ ۱۱۰

قرشی ۲۳۴-۲۳۹

قرہ تپہ ۱۶۶

قرمتیہ بادغیس ۲۳۵-۲۳۷

قرهچولان ۱۶۶

قزوين ۹-۱۱-۱۶-۲۸-۳۲-۱۳۳-۱۹۴-۲۱۱-۲۶۷-۲۷۷-۲۹۳-۳۰۳

۳۳۷-۳۴۴

قسطنطنيه ۱۲۱-۱۶۳-۳۲۰

قصرقميشه ۲۴۴

قفقازيه ۱۴۲-۱۸۰-۱۹۱

قلا ب ۱۷

قلعهارک ۲۵۲

قلماق ۳۳۱

قم ۱۳۹

قماقمق ۱۱۰

قمش ۲۰۶

قندوز ۲۰۵

قندهار ۹-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۳-۲۴-۳۱-۴۲-۴۴-۴۶-۴۶-۷۵

۱۰۲-۱۲۶-۱۲۸-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵-۱۷۱

۱۸۰-۱۹۷-۲۰۵-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۲۶-۲۲۹-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۳

۲۸۱-۲۸۴-۲۸۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۸-۳۲۰-۳۲۵

قوچان ۳۹-۱۵۸

قومس ۱۴۰

قوقان ۲۳۱

کابل ۱۹-۲۰-۲۳-۲۵-۴۶-۵۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۹۹-۲۰۵-۲۰۹-۲۲۵-۲۳۰-

۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶

کاشان ۹-۱۳۳

کاشغر ۲۳۱

کاکری ۲۴

کاظمین ۳۲

کربلا ۳۲-۱۶۶-۱۷۴-۲۶۰

کردستان ۹-۱۲۸-۲۶۰

کرکوک ۳۱-۱۶۶-۱۷۲-۱۷۳

کرمان ۴-۹-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۴-۱۴۰-۱۴۸-۱۹۲-۲۷۶-۳۴۱

کرمانشاهان ۲۲-۳۷-۱۴۹-۱۶۵-۱۷۲-۲۱۳-۳۱۹

کرنال ۱۶-۲۱-۵۴-۵۶-۲۰۰-۲۰۲-۲۱۶-۲۱۷-۲۸۱-۳۱۲-۳۱۴

کلات ۱۵۰-۱۵۶-۲۴۲-۲۵۱-۲۸۲

کلکته ۱۹۸

کوبه (بادکوبه) ۴

کوفه ۲۹۱

کوه دامن ۱۹

کوه سنگی ۱۳۷

کوه کیلویه ۴-۹-۱۱۰-۱۳۸-۱۶۴-۱۷۵-۱۹۳-۱۹۴-۲۴۴

کیش ۱۶۴

کیمبریج ۲۲۱

ی

گجرات ۲۲۷

گجنال ۸۵

گرایلی ۲۰-۲۷-۱۷۴

گرجستان ۱۳-۱۶-۱۸-۱۲۶-۲۵۸

گردنه گدوک ۳۳۴

گرمسیر ۱۶۴

گروس ۲۰

گلپایگان ۱۴۲

گلون آباد ۱۲۹-۱۳۱-۲۶۳-۲۸۶

گمبرون ۲۷۵-۳۴۱

گنجه ۱۳-۲۸-۳۳-۲۱۰

گندمک ۱۹

گنگ ۱۹۸

گورکش لہستان ۱۹۶

گوکچہ ۳۴-۲۵۹

کہورنال ۸۵

گیلانات ۴-۱۰-۱۱-۱۴۲

۳۹۲

ج

لار ۱۴۸-۱۴۹-۱۶۴-۲۸۸-۲۹۰

لارکانہ ۲۲۷-۲۲۹-۳۳۱

لاہور ۲۰-۲۱-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۱۰۴-۱۰۵-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹

۲۵۵-۳۲۸-۳۴۰

لرستان ۱۲-۱۲۸-۱۶۵-۱۹۵-۲۶۶

لرستان فیلی ۱۹۴

لکناہور ۲۰۱

لنگر ۲۰۷

لندن ۲۷۸-۲۸۸-۳۲۰

لوت (کوبر) ۱۲۸

م

مازندران ۱۳-۱۹-۲۶-۲۹-۱۰۲-۱۴۰-۱۴۲-۱۵۴-۲۷۶-۲۹۳-۳۴۳

۳۴۸

ماوراءالنہر ۲۵-۲۰۷-۲۳۰-۳۱۷

ماہدشت ۱۶۶

مرادبند ۱۳

مرادتیہ ۳۴-۱۸۰-۲۵۹

مراغہ ۲۱-۱۷۲-۲۹۲

مرغیلان ۲۳۱

۲۹۵

۲۰۷-۱۶۰-۱۵۶-۲۱-۱۵

مسجد الحرام ۱۱۲

مسجد جامع سمرقند ۲۳۴

مسجد روشن الدوله ۳۲۰

مسقط ۳۴۴-۳۴۲-۲۴۸

مسکو ۲۶۱

مشهد ۱۵۸-۱۵۶-۱۵۳-۱۵۲-۱۳۷-۱۳۵-۳۱-۲۶-۲۵-۲۱-۱۶-۹-۵

۲۵۶-۲۵۲-۲۴۸-۲۴۳-۲۴۲-۲۳۴-۲۲۶-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۱۹۹-۱۵۹

۳۱۷-۳۰۹-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۲

مصر ۱۲۰-۱۱۹

مغان ۱۳

مکران ۳۴۲

مکہ ۲۵۱-۱۸۷-۱۱۲

مندله ۱۶۶

مورچہ خوار (مورچہ خورت) ۱۶۱-۱۶۰-۱۴۵-۷

موصل ۲۵۹-۲۵۰-۱۴۰-۳۱

مہمان دوست ۲۷۳-۱۴۵-۱۴۳-۷

میاب کوپکان ۲۷۸

میان کال ۲۳۱

ن

نادرآباد ۳۲۹-۳۱۰-۲۴۷-۱۹۸-۱۹

۳۹۶

نجف اشرف ۱۱-۳۲-۱۶۶-۱۷۴-۲۶۰

نوماشیر ۱۲۸-۱۴۹

نریکه ۵۴

نسا ۱۲۷-۱۴۸-۱۵۴

نمنگان ۲۳۱

نموربند ۲۰

نہرا عظم شیراز ۲۴۴

نیشابور ۱۹-۱۳۵-۱۳۷-۱۶۰-۲۰۷

نیمروز ۱۶-۱۹

و

وان ۱۶۶-۲۶۰-۲۸۹

ورامین ۱۹-۱۴۴

وزیرآباد ۲۰

ه

هرات ۹-۱۰-۱۸-۲۴-۲۶-۲۹-۱۲۸-۱۳۵-۱۴۲-۱۵۲-۲۰۶-۲۲۶-۲۳۰

۲۳۶-۲۳۷-۲۵۲-۲۸۴-۳۲۵-۳۳۶-۳۳۸

ہزاراسب ۲۰۷

ہلند ۲۴۹-۲۶۵-۳۱۹-۳۴۱-۳۴۸

ہمدان ۱۲-۱۴۲-۱۴۹-۱۶۳-۱۶۵-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۵-۱۹۲-۱۹۴

۲۵۸-۲۷۱-۲۸۹-۳۰۷-۳۱۸

۳۹۷

هند (هندوستان) ۱۱-۱۳-۱۸-۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۶-۳۷-۴۱-۴۲-۴۳
-۴۴-۴۶-۵۰-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۶۱-۶۳-۶۴-۶۵-۷۰-۷۵-۹۳-۹۸
-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۶-۱۲۱-۱۲۶
-۱۸۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹
-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴
-۲۲۵-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۰-۲۴۷-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵
-۲۵۶-۲۶۹-۲۷۸-۳۱۰-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹
۳۲۱-۳۲۲-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۷-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۷

۵

یزد ۴-۱۲۹-۱۳۸-۲۶۹

۳۹۸

مآخذ و مراجع

- ۱- آبراهام گاتوگی کوس (کاتولیکوس)، منتخباتی از یادداشتها، ترجمه عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷
- ۲- ابن روشن الدوله ابن بهکهار یخان بهادر رستم جنگ ابن روشن الدوله ظفر خان (خان)، مقدمه شاه عالم نامه، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا لندن، به شماره Add. 24. 028
- ۳- ابن فضیل خان بن محمد کامل الحارثی البدخشی (محمد افراسیاب)، شگرف نامه عهد مبارک، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، به شماره suppl. Pers. 309
- ۴- ابن محمد حفیظ انصاری (محمد اسلم)، فرحت الناظرین، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره، Suppl. Pers. 245
- ۵- ابن محمد صادق حسینی نیشابوری نجفی برهانپوری (محمد علی)، مرآت الصفا، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره های Add. 85.39 و Add. 85. 49 (در ۲ جلد)
- ۶- همان مؤلف، برهان الفتوح، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره or. 18.84
- ۷- ابن ملامصطفی شیخ الاسلام وقاضی اردلان (محمد شریف)، زبدة التواریخ مستدجی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کیمبریج به شماره Browne or. Ms. G.18
- ۸- استرآبادی (میرزا مهدی خان)، جهانگشای نادری، به اهتمام ملک دین محمد چاپ مطبعة دین محمدی لاهور، سال ۱۹۲۱
- ۹- همان مؤلف، همان کتاب، تصحیح انوار، تهران سال ۱۳۲۱

۱۰۔ همان مؤلف، درة الاصغر، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول به شماره

F ۷۶۲

۱۱۔ اقبال (عباس)، خاندان نوبختی، تهران

۱۲۔ ابن ممتاز الملك (انتظام الملك ممتازالدوله مهاراجه کلیان سنکه بهادر دستور

جنگ)، خلاصه لتواریخ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره Add.24.084.

۱۳۔ ابن هدایت علی خان ابن السید علیم الله خان بن سید فیض الله الطباطبائی الحسنی

(غلامحسین)، سیر المتأخرین، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره

Add.65.99. (در ۲ جلد)

۱۴۔ انصاری پاپتی (محمد علی خان)، تاریخ مظفری، نسخه خطی کتابخانه

موزه بریتانیا، لندن، به شماره or.466.

۱۵۔ پرویز (عباس)، از عرب تا دیالمه، تهران ۱۳۳۸

۱۶۔ پیرنیا (حسن مشیرالدوله)، ایران باستان، جلد اول، چاپ فست تهران، ۱۳۴۱

۱۷۔ تفرشی (رضی الدین)، بیان وقایع ایران که بعد شهادت سلطان حسین روی

داد و زندگانی نادرشاه، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره Add.65.87.

۱۸۔ حزین (شیخ محمد علی)، سفرنامه، پاکشده محمدی، تهران ۱۳۲۴

۱۹۔ خوشحالچند ولد جیونرام کاتیه منشی دفتر دیوانی صوبه دارالخلافة

شاه جهان آباد، تاریخ محمدشاهی مسمی به نادرالزمانی، نسخه خطی کتابخانه موزه

بریتانیا به شماره or. 32.88. (در ۲ جلد)

۲۰۔ دروویل (سرهنگ گاسپار)، سفرنامه، ترجمه جواد محیی، تهران ۱۳۳۷

۲۱۔ دیورانند (سرمارتیمر)، نادرشاه، ترجمه آقا سید محمد علی ایرانی مدرس

نظام کالج حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ ه. ق.

۲۲۔ سایکس (ژنرال سرپرسی)، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی

گیلانی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۳

۲۳۔ شاکرخان، تاریخ محمدشاهی یا تاریخ شاکرخانی، نسخه خطی کتابخانه

موزه بریتانیا، لندن، به شماره Add. 65. 85.

۲۴۔ شفق (دکتر رضازاده)، تاریخ ادبیات ایران، چاپ هفتم، تهران ۱۳۲۹

۲۵۔ شوشتری (سید عبدالله بن نورالدین)، تذکره شوشتر، نسخه خطی کتابخانه

ملی پاریس به شماره Suppl. Pers. 1053

- ۲۶- صنعتی زاده کرمانی، نادر فاتح دهلی، چاپ اول تهران ۱۲۲۵
- ۲۷- فخرالدین حسین (محمد)، مرآةالاشباه سلاطین گورکانی هند، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره or. 182.
- ۲۸- فردوسی، شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، جلد ۱ تهران، ۱۳۳۵
- ۲۹- فریزر (جیمز)، تاریخ نادرشاه افشار، ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک، تصحیح و نشر علی محمد مجیرالدوله، تهران ۱۳۲۱ ه. ق.
- ۳۰- فسائی (حاج میرزا حسن)، فارسنامه ناصری، تهران.
- ۳۱- قدوسی (محمد حسین)، نادرنامه، خراسان. ۱۳۳۹
- ۳۲- قطره چهار محالی (میرزا عبدالوهاب)، شمس التواریخ، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کیمبریج، به شماره Browne or. Ms. G. 17
- ۳۳- قوزانلو (جمیل)، تاریخ نظامی ایران (مختصر)، تهران ۱۳۱۲
- ۳۴- همان مؤلف، تاریخ نظامی ایران، جلد اول، تهران ۱۳۱۵
- ۳۵- همان مؤلف، جنگ ایران و هند، چاپ دوم، تهران ۱۳۰۹
- ۳۶- کروزینسکی، عبرت نامه، ترجمه عبدالرزاق بن نجفقلی، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره ۱۰۷-ج
- ۳۷- کسروی (احمد)، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران ۱۳۳۰
- ۳۸- کیشمیش اوف (زنرال)، محاربات نادرشاه درهرات و قندهار و هندوستان و وقایع اتفاقیه بعد از فوت او، ترجمه مصطفی الموسوی مترجم زبان روسی وزارت خارجه، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران، به شماره ۱۶۲/ف
- ۳۹- گلستانه (ابوالحسن بن محمد امین وزیر کرمانشاهان)، مجمل التواریخ پس از نادر با ذیل زین العابدین کوهمره ای در تاریخ زندیه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران.
- ۴۰- گیلاننتر، گزارشهای گیلاننتر یا سقوط اصفهان، ترجمه از متن ارمنی به انگلیسی به وسیله دکتر کارومیناسیان با مقدمه و ترجمه فارسی محمد مهربار استاد دانشکده ادبیات اصفهان، اصفهان ۱۳۴۳
- ۴۱- لکهارت (لارنس)، انقراض سلسله صفویه، ترجمه عماد، تهران ۱۳۴۳
- ۴۲- همان مؤلف، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران ۱۳۳۱
- ۴۳- لوی (حبیب)، تاریخ یهود ایران، جلد سوم، تهران ۱۳۳۹
- ۴۴- مالکم (سرجان)، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، هند ۱۸۶۷ م.

- ۴۵ محمد کاظم وزیر مرو، نامه عالم آرای نادری، با مقدمه میکلوخوما کلائی، مسکو ۱۹۶۰ (سه جلد)
- ۴۶- محمد محسن، زبدة التواریخ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره 34. 98. or.
- ۴۷- محمود (محمود)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، چاپ دوم، جلد های ۱ و ۲ و ۵ تهران ۱۳۳۶
- ۴۸- مرعشی صفوی (میرزا محمد خلیل)، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ ه. ق.، به اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸
- ۴۹- مقتدر (سرهنگ غلامحسین)، تاریخ نظامی ایران، تهران ۱۳۱۷
- ۵۰- منشی بهبهانی (عبدالنبی)، بدایع الاخبار، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره 10. 978. or.
- ۵۱- میرزا محمد کلانتر فارس، روزنامه، به اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۲۵
- ۵۲- مینورسکی (ولادیمیر)، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشیدیاسمی، تهران ۱۳۱۳
- ۵۳- نراقی (حسن)، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران ۱۳۴۵
- ۵۴- ولد همت خان (غلامحسین خان)، ذکر السیر، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره 309. pers. Suppl.
- ۵۵- هدایتی (هادی)، تاریخ زندیه، تهران ۱۳۳۴
- ۵۶- مؤلف گمنام، احوال نادرشاه (اخبار نادرشاه)، نسخه خطی کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن به شماره ۵۷۳
- ۵۷- مؤلف گمنام، اخبار وقایع نادرشاه و فرخ سیر، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کیمبریج به شماره 316. Add.
- ۵۸- مؤلف گمنام، تاریخ بیست و دو سال حکومت محمد شاه، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره 311. Pers. Suppl.
- ۵۹- مؤلف گمنام، تاریخ پادشاهان عجم و غیره که در مملکت ایران سلطنت کرده اند (خلاصه تاریخ احوال سلاطین از ابتدای سلطنت که کیومرث بوده باشد تا اواخر فتحعلی شاه)، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره 33.33. or.
- ۶۰- مؤلف گمنام، تاریخ هند، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره 1484. Sup. plPers.
- ۶۱- مؤلف گمنام، تواریخ نادرشاهی (حادثه نادرشاهی)، نسخه خطی کتابخانه

- آصفیہ حیدرآباد دکن ، به شماره ۱۲۱۵۰
- ۶۲- مؤلف گمنام، ذکر احوال نادرشاه ، نسخه خطی کتابخانه موزہ بریتانیا
لندن، به شماره Add. 16. 885
- ۶۳- مؤلف گمنام، فتح نامه نادرشاه بعد از فتح هند به فرزند خود رضاقلی میرزا
با نامه احمد پاشا به نادرشاه و جوابی که نادرشاه به احمد پاشا نوشته، نسخه خطی
کتابخانه آصفیہ حیدرآباد دکن، به شماره ۱۲۱۳۸
- ۶۴- مؤلف گمنام، فهرست اسامی راجہا و پادشاہان، منقول از روی دستور العمل
کتاب ہادی علی خان، نسخه خطی کتابخانه موزہ بریتانیا ، لندن، به شماره Add. 65.87.
- ۶۵- مؤلف گمنام ، کیفیات راہی شدن سلطنت پناہ نادرشاه بہ سمت ہندوستان ،
(وقایع تسخیر قندھار و عزیمت نادرشاه بہ ہندوستان) نسخه خطی کتابخانہ ملی پاریس، بہ شماره
Suppl. Pers. 311
- ۶۶- مؤلف گمنام ، واقعه خرابی دہلی بہ عہد محمد شاہ از ورود نادرشاہ ،
نسخہ خطی کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد دکن ، بہ شماره ۱۲۱۵۲
- ۶۷- مؤلف گمنام، وقایع جنگ نادرشاہ، نسخه خطی کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد
دکن ، بہ شماره ۱۲۱۴۳

مآخذ و مراجع

(بہ زبانہای خارجی)

(نسخه های خطی Manuscripts)

FRANÇAIS

1- GENTIL

souverains de l'Indoustan ou Empire of Mogol, Paris.
Bibliothèque Nationale. No. Mss. Fr. 24. 210.

2- OTTER (Jean)

Journal de mon voyage de Constantinople à Ispahan.
Paris, Bibliothèque Nationale. No. Nouv. acq. Franç 10.062.

ANGLAIS

- 1- The Archives of the East India Office (company) at the India
Office Library representing the period of Nadir Shah, volume

IV (1728–1737), V (1737–1745) and VI (1746–1752) of the PERSIA-PERSIAN GULF.

TURQUE

1- AUTEUR INCONNU

Tarikh-e Nader Shah, Bibliothèque Soleymaniyah, Istanbul, No. Esat. 217.

(نسخه‌های چاپی (Imprimés

FRANÇAIS

- 1- De la Mamy de clairac (Louis André), Histoire de la Perse, depuis la commencement de ce siècle, 2 vol. Paris 1750.
- 2- Ducerceau (P.J.A.), Histoire des révolutions de Perse, depuis le commencement de ce siècle jusqu'à la fin du règne de l'usurpateur ASZRAFF. 2 vol. Paris 1742.
- 3- Bazin (Père), Lettres édifiantes et curieuses (mémoires sur les dernières années du règne de Tahmas Kouli Khan et sa mort tragique). 4 ème vol. Paris 1780.
- 4- Langlès (L.), Voyage de l'Inde à la Mekke, par Abdoul Kerym favori de Tahmas-Qouly-Khan, extrait et traduit de la version anglaise de ses mémoires, avec des notes géographiques littéraires, etc. Paris 1797.
- 5- Moginié (Daniel), L'illustre paisan ou mémoires et aventures de Daniel Moginié où se trouvent plusieurs particularités, anecdotes des dernières révolutions de la Perse et de l'Indoustan et de règne de Thamas Kouli Kan. Lausann, 1744.
- 6- Otter (Jean), Voyage en Turquie et en Perse avec une relation des expéditions de Tahmas Kouli Khan. 2 vol. Paris, S.D.
- 7- Auteur Inconnu, Histoire du Schach Nadir, Roi de Perse, ci-devant Thamas Kouli Kan. Ecrite sur les mémoires les plus certaines et les plus authentiques. Genève 1744.
- 8- Auteur Inconnu, Histoire de Thamas Kouli Kan, nouveau Roi de Perse, ou Histoire de la dernière révolution de Perse, arrivée en 1732. Paris 1742.
- 9- Auteur Inconnu, Relation historique des révolutions de Perse, sous Thamas Kouli Kan, jusqu'à son expédition dans les Indes, tirée de différentes lettres écrites de Perse par les Missionnaires Jésuites. Paris 1780.

ANGLAIS

- 1- Arunova (M.R.), Firmans by Nadir Shah Afshar (1736-1747) as a source for historic studies. Moscow 1960.
- 2- Browne (E.G.), A literary history of Persia, vol. III. Cambridge 1928.
- 3- Fraser (James), The history of Nadir Shah, formerly called Thamas Kouli Khan. 2ème edition. London 1742.
- 4- Hanway (Jonas), A historical account of the British trade over the Caspian Sea, with a journal of travels from London through Russia into Persia and, back again through Russia, Germany and Holland, to which are added, the revolutions of Persia during the present century with the particular history of the great usurper Nadir Kouli. 4 vol. London 1753.
- 5- Lambton (Miss A.), Landlord & Peasant in Persia, London 1953.
- 6- Lockhart (L.), Nadir Shah, a critical study based mainly upon contemporary sources, London 1938.
- 7- Lockhart (L.), The Navy of Nadir Shah, proceedings of the Iran Society, 1st vol. 1 ère part. London 1935.
- 8- Maynard (Herbert John), Nadir Shah, the Stanhope essay for 18th. Oxford 1885.
- 9- Sarkar (Sir Judanath), Fall of the Mugal Empire, vol. I. Calcutta 1932.
- 10- Anonymous, A genuine history of the late Emperor of Persia, formerly called Thamas Kouli Kan, translated from the original Persian manuscript into Dutch by order of the honourable John Albert Sechterman, President of the Dutch Factory of Bengal, and now done into English, 4th edition. London 1747 (1ère edition 1741)



فهرست انتشارات دانشگاه ملی ایران

شماره انتشار	نام کتاب	نام مولف یا مترجم	قیمت
۳۸/۲	شهر و شهرسازی - چاپ اول	دکتر منوچهر مزینی	۱۹۰ ریال
۳۹/۲	سیمای شهر - چاپ دوم	دکتر منوچهر مزینی	۱۷۰ ریال
۴۵	مبانی علم اقتصاد (چاپ دوم)	دکتر منوچهر فرهنگ	۴۶۲ ریال
۵۰	سقفهای کابلی	دکتر زاده گریگوریان	۵۰ ریال
۵۲	میکروبیولوژی	دکتر منوچهر دزفولیان	۱۸۶ ریال
۵۴/۲	حقوق جزای عمومی (جلد دوم)	دکتر پرویز صانعی	۱۷۰ ریال
۵۷	جغرافیای شهری	دکتر گیتی اعتمادی	۱۱۸ ریال
۵۸	حقوق سازمانهای بین المللی	دکتر جعفر نیا کی	۲۶۲ ریال
۵۹	عقد حواله	دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی	۱۳۸ ریال
۶۰	جبر خطی و ماتریسها	دکتر احمد میر باقری	۲۵۶ ریال
۶۱	نظریه قلب نسبت به قانون	دکتر محمود کاشانی	۹۶ ریال
۶۲	حقوق جزای عمومی (چاپ دوم) جلد اول	دکتر پرویز صانعی	۱۴۶ ریال
۶۳	کیفر شناسی	دکتر جاوید صلاحی	۱۳۰ ریال
۶۵	کلیات حقوق جزا	دکتر مرتضی محسنی	۱۴۶ ریال
۶۶ ✓	نمونه‌هایی از نظم و نثر فارسی	دکتر علی اکبر فرزام پور	۱۶۸ ریال
۶۷	فلسفه معاصر اروپائی (چاپ دوم)	دکتر شرف الدین خراسانی شرف	۲۴۸ ریال
۶۸	فورسپس و اکوئوم اکسترا کتر	دکتر فرهنگ زارع	۱۴۶ ریال
۶۹	از برونو تا هگل	دکتر شرف الدین خراسانی شرف	۱۳۰ ریال

۱۸۸ ریال	دکتر ضیاء موجودی	روشهای آماری (چاپ سوم)	۷۰
۱۳۰ ریال	دکتر نجادعلی الماسی	واقعیت و حقوق	۷۱
۲۷۰ ریال	دکتر رضا مظلومان	جرمشناسی	۷۲
۴۰۰ ریال	دکتر تاجبخش	تاریخ فرهنگ و تمدن ایران	۷۳ ✓
۱۷۵ ریال	دکتر پرویز صانعی	حقوق و اجتماع	۷۴
۲۰۶ ریال	دکتر حسینعلی مستحق	راز بقای تمدن و فرهنگ ایران	۷۵
۲۵۵ ریال	شلامعلی همایون	کوروش کبیر در آثار هنری اروپائیان	۷۶
۲۷۰ ریال	منوچهر ثقفی	پدیده‌های انقلاب	۷۷
۸۰۰ ریال	دکتر حسین کریمان	تهران در گذشته و حال	۷۸
۲۰۰ ریال	دکتر منوچهر فرهنگ	پژوهشی در برنامه ریزی سوسیالیستی	۸۰/۲
۳۱۵ ریال	دکتر عزیزاله بیات	کلیات تاریخ ایران	۸۲ ✓
۹۵ ریال	دکتر ایرج بهرامی	اصول شرکتهای تعاونی	۸۵
۳۱۲ ریال	دکتر حسینعلی مستحق	کلیات تاریخ عمومی	۸۸ ✓
۱۴۵ ریال	دکتر امیر باقر مدنی	چین پس از بیست سال	۸۹
۲۶۰ ریال	مرحوم مورخ الدوله سپهر	ایران در جنگ دوم	۹۰
۲۰۰ ریال	دکتر حسین رضوی	اقتصاد سنجی	۹۳
۵۵ ریال	دکتر لقاءاله فناژیان	چگونه سریعتر و کاملتر مطالعه کنیم	۹۷
۱۸۰ ریال	دکتر فریدون تفضلی	تاریخ عقاید اقتصادی	۱۰۲
۲۶۰ ریال	دکتر سعید حکمت	پزشکی قانونی	۱۰۳
۲۲۵ ریال	دکتر ابوالفضل قاضی	داستانهای ایرانی (آورده اند که)	۱۰۶
۲۲۰ ریال	دکتر بهمن محتشمی	رادیوبیولوژی	۱۰۷
۱۴۰۰ ریال	پرویز رجبی	معماری ایران در عصر پهلوی	۱۱۱
۴۱۰ ریال	دکتر رضا شعبانی	حدیث نادرشاهی	۱۱۲
۱۳۵ ریال	دکتر حسین میلانی	آناتومی عمومی و جراحی دست	۱۱۳
۲۹۰ ریال	دکتر رضا غلوی	مبانی علم سیاست	۱۱۵

در سازمان چاپ و توزیع دانشگاه ملی ایران به طبع رسید